



319/2







نفسی  
سعیدی

# ایک خرم دین

دلاور آذربایجان

PRINTED AND PUBLISHED BY

چاپخانه دانش

برای پسر م با بک، بیاه نجسین روزهای  
سال ۱۳۳۳ و یاد روزهای دیگری که  
ماز در راه ایران جان خواهیم فشاند .

در زمستان ۱۳۱۲ و بهار ۱۳۱۳ پنج مقاله در سالهای اول و دوم مجله مهر ( از شماره ۹ سال نخست به بعد ) درباره بابک و خرم دینان انتشار دادم این سلسله مقالات از جمله نخستین گامهایی بود که در ایجاد حس پرستش پهلوانان دوره اسلامی تاریخ ایران بر میداشتم و با مرور دناله آنها را نکرده ام و تا هستم رها نخواهم کرد همین فخر مرا بس که بیست سالست بیشتر اوقات را درین راه می گذرانم و راه را بر جوانان برومند بزرگواری که درین روزها در همین رسمه کار می کنند من گشوده و من نموده ام درین بیست سالی که از انتشار آن مقالات گذشته است باز هم مطالب تازه درباره این رادمرد دلیر آذربایجانی که جا دارد همه ایرانیان از برگزین مردان داور خویشش بداند بدست آورده بودم، و انگهی آن مقالات باباب شده بود و کرا را زنان و مردان جوان و شورمند غمور این روزگار که من هرگز خویشتن را از ایشان جدا نگرفته ام، خواستار آن مقالات شدند و درباره برخی از مندرجات آن توضیح خواستند حای آن داشت که این بحث را نوکنم و بر آنچه پیش از این نوشته بودم به عنایم و در کمالی جداگانه بدست این فرزندان برومند گرامی ایران بدهم

شادم که بس کار بدی گونه که می بینید پایان رسید و باز بر بودهایی از دل خویش را ، که همواره در راه ایران بزرگ جاوایی پمده است درس او را و گذاشتم اینست که این اوراق را هم با همان شور و تبش های همیشگی بفررندان جوان ایران می سپارم و از ایزداد آفرین دایش پروردان بخش رستگاری و کامرایی و کام بخشی ایشان را آرزو مندم

در پایان سخن از همکار داشتم بد نامی پرمسر ولادیمیر مینورسکی که بمن اجازه داده است ترجمه یکی از مقالات وی در درس اوراق حای دهم و از آهای میوچهر امیری دوست جوان داشتم يك سپادم که در ترجمه این مقاله در میان گرفتاریهای بسیار که داشتم اکمال گشوده رویی مرا یاری کرد سپاس فراوان دارم .

طهران پایان شهر ورماد ۱۳۳۳

سید نفیسی

## فهرست مندرجات

|     |   |     |                     |
|-----|---|-----|---------------------|
| ۵۹  | جنگهای زمان معتصم                                 | س ۵ | جنبشهای ایران       |
| ۸۴  | » بابک با افشین                                   | ۸   | بابک خرمی           |
| ۹۰  | » سال ۲۲۱   | ۱۴  | جنبش بابک           |
| ۹۴  | » سال ۲۲۲   | ۱۵  | آغاز کار خرم دینان  |
| ۱۰۱ | سر انجام بابک در آذربایجان                        | ۱۷  | پایان کار خرم دینان |
| ۱۰۷ | سبب گرفتاری و کشته شدن بابک                       | ۱۹  | خرم دینان           |
| ۱۱۶ | سهل پسر سنباط                                     | ۲۷  | جاویدان پسر شهرک    |
| ۱۲۱ | بازبینی روزهای زندگی بابک                         | ۲۸  | سرزمین خرم دینان    |
| ۱۳۵ | سر انجام خرم دینان                                | ۳۰  | بابک و سرزمین وی    |
| ۱۳۸ | خواندن بابک                                       | ۳۶  | کامروایی بابک       |
| ۱۴۰ | بابک خرم دین در دیده خاورشناسان                   | ۴۰  | زد و خوردهای بابک   |
| ۱۴۲ | قفقازیات  | ۴۵  | آغاز جنگهای بابک    |
| ۱۴۴ | ۱- وضع عمومی                                      | ۴۷  | جنگهای ۲۰۴-۲۱۱      |
| ۱۴۶ | ۲- ارتقای سهل                                     | ۴۸  | جنگهای سال ۲۱۲      |
| ۱۵۱ | ۳- جانشینان سهل                                   | ۵۳  | جنگهای سال ۲۱۴      |
| ۱۵۴ | ۴- عیسی بن اصطیفانوس                              | ۵۵  | » ۲۱۷ و ۲۱۸         |
| ۱۵۷ | دست نشاندگان قفقازی مرزبان                        | ۵۶  | » ۲۱۹               |
|     |   | ۵۸  | » ۲۲۰               |
| ۱۵۷ | ۱- مرزبان بن محمد بن مسافر (۹۴۱-۹۵۷ م)            |     |                     |
| ۱۶۰ | ۲- علی بن جعفر وزیر                               |     |                     |
|     | ۳- قسمت های کتاب المسالك والعمالك ابن حوقل درباره |     |                     |
| ۱۶۲ | ارمنستان و قفقاز                                  |     |                     |
| ۱۶۷ | ۴- شرح و تفسیر                                    |     |                     |
| ۱۷۸ | ۵- نتیجه  |     |                     |
| ۱۸۳ | تکمله   |     |                     |
| ۱۸۵ | مهمترین مراجع درباره بابک و خرم دینان             |     |                     |
| ۱۹۳ | دهرست نامهای کسان و خاندانها و نسبت ها و قریه ها  |     |                     |
| ۲۱۴ | فهرست نامهای جاها                                 |     |                     |
| ۲۲۴ | فهرست نامهای کتابها و مقاله ها و مجله ها          |     |                     |
| ۲۲۹ | غلبه نامه   |     |                     |

## جنبش های ایرانیان

یکی از بزرگترین جنبش هایی که ملت ایران در مدت دراز زندگی است و بلند خود آشکار کرده جنبش ملیست که در قرن دوم و سوم هجری رای کوتاه کردن دست تازیان پدیدار کرده است . یگانه سبب دستبرد که اعراب بایران زدند و تنها چیزی که توانست این دیار بدان بزرگی و توانایی را اسیر و دست نشانده يك مشت مردم سرایا برهنه بیابان گرد اشتر سوار کنند و آنهم فردای آن روزی که خسرو دوم پرویز لرزه بر پشت امپراطوران بیزنتیه افکنده و تا قسطنطنیه رفته بود همان تباهی دربار ساسانی و فرسوده شدن خاندان شهریاری ایران و خشمی بود که مردم این سرزمین در نتیجه ناکامیها و بیدادگری های طبقات ممتاز و خاندانهای منسوب بطبقه حاکمه و محروم بودن اکثریت نزدیک با تفاق مردم ایران از هر گونه حقوق بشری و آزادی های مادی و معنوی رانند و بهره جویی های روحانی و جسمانی داشتند و گرنه ملت ایران درین زبونی و بردگی گناهی نداشت . تادم و ایسمین جان فشانی و یاباداری کرد ، تا نزدیک صدسال مردم برخی از نواحی خراسان و ماوراءالنهر و ام نشدند و در میدان جنگ مردانه کوشیدند ، مردم گیلان و جبرستان تا دوست سال نگذاشتند یای بیگانه خاك پدرانشان را بیآلاید .

اینجاست که همه بزرگی روح ایرانی آشکار میشوند . مردم دیگری که در فلسطین و شام و مصر و شمال افریقا سرنوشت ایرانیان را یافتند بیک باره نابود شدند و امروز کترین اثری زنده از زبان و نژاد و تمدن و فرهنگشان نیست . اما ایران هنوز مانده است و ایرانیان خود به از همه می دانند که باز هم خواهد ماند . اینهمه ار آنست که تفاوت بسیار بزرگی میان ملت ایران و ملل دیگر جهان هست ایرانی بی حوصلگی و شتاب زدگی

و سبکسری در برابر حوادث ندارد. بکارهایی کودکانه که حادثه‌ها را سخت تر و ناگوارتر و دشمن را خشمگین تر و روز سیاه بدبختی را تیره تر کند دست نمی‌زند. حرکت مذبح نمی‌کند و ظاهراً سر تسلیم پیش می‌آورد اما در باطن دست از اندیشه خود و آرزوهای خود بر نمی‌دارد و با آنکه در ظاهر بردبار و ناتوان نماست در باطن مصر و پایدارست و توانایی شگرفی در صبر و حوصله خویش اندوخته است. اگر امروز نتوانست فردا و اگر فردا نشد پس فردا سرانجام کار خود را میکنند و روزی بر دشمن بد خواه چیره میشود و کینه دیرین را اگر هم سالها بگذرد باز روزی می‌ستانند.

روشن بینی و تیز بینی و دوراندیشی کامل و ابرام و پشت کار شگرف همواره یکی از خصایل ملت ما بوده است که با تعصب و دوستداری ریشه دار و پای برجا در باره نیاکان خود می‌آمیزد و دیار خویش را ازین گردابهای خون و تند بادهای حوادث جهان تا امروز باقی نگاه داشته و بدست ما سپرده و اندیشه پدران بزرگوار خود را تا امروز از دست نداده است.

در تاریخ هیچ دیاری آن همه جنیش و کوشش و بردباری را که ایرانیان در مدت سه هزار سال تاریخ و سه هزار سال پیش از تاریخ برای رهایی خویشتن از دستبرد های پیاپی ملل نژاد سامی و نژاد یافعی آشکار کرده اند نمیتوان دید و بی هیچ تردید و دودلی همه این تمدن درخشان نژاد آریایی ایرانی که هنوز با همه سستی های امروزین بر جهان مادی و معنوی میدرخشد نتیجه همان مردانگی ها و نیک اندیشیها و روشن بینیهاست. از نخستین روزی که تاریخ ملل آریایی آغاز میشود تا هم اکنون همواره نژاد ایرانی سر بلای همه حوادث دردناک و خون آلود تاریخ بوده است. گاهی در برابر تاخت و تازهای طوایف سکایی سینه سیر کرده، گاهی سد در برابر خزرها و تاتارها و هفتالها (هیاطله) کشیده، روزی دستگاه جهان گشایی و کشورستانی یونانیان و مقدونیان و رومیان را برجیده، روز دیگر نگذاشته است که تازیان بنیاد تمدن آریایی را دگرگون کنند، روزی تاخت و تاز ترکان و ترکانان را مانع شده، روز دیگر با گشاده رویی و تیزهوشی خاص خود ترکتازی مغول را درهم نوردیده و هر بار این اروپای مغرور را که اینک با شما بی شگرف و بزوال و انقراض میرود از خطر نیستی رهانیده و این خصم جانکاه را بادست مردانه خود از میان برده است.

اگر با نظری دقیق و منصفانه بر تاریخ دوره ای که ایرانیان در برابر

تا زبان ایستاده اند بنگریم گویی همه مردم ایران ، از مرز شام گرفته تا اقصای کاشغر، همداستان و يك كلمه بوده اند و همه با يكديگر پیمان بسته بودند از هر راهی که بتوانند این گروه سوسمار خوار بی خط و دانش را نگذارند بر جان و دل ایشان فرمانروایی کند و زبان و اندیشه و نژاد و فرهنگ و تمدنشان را براندازد .

تا جاییکه توانستند در میدانهای جنگ جان سپاری کردند و پس از آنکه دیگر از شمشیر برنده و سنان شکافنده و تیر دلدوز خویش کاری ساخته ندیدند از راه دیگر رخنه در بارگاه خلافت افکندند: گروهی گرد خاندان عباس برآمدند و شهر بغداد را درگوشوار ایران بری شرب و بطحاحا برانگیختند و شکوه دربار ساسانیان را بار دیگر تازه کردند. گروهی دیگر در گوشه و کنار مردم را بقیام خواندند و معتزلی و خارجی و شعوبی و صوفی و اسمعیلی و فرمطی و زیدی و جعفری هر يك تاری بر گرد تازیان تنیدند و هر يك شکافی در آن سد آهنین که عمر پسر خطاب می بینداشت بر گرد دیار خویش و مردم خویشن کشیده است افکندند .

در میان کسانی که علمداران این جنبش های ملی ایران بوده اند چند تن را باید زنده نگاه دارنده ایران شمرد و جای آن دارد که ایرانیان ایشان را به عنوانان داستان و تاریخ خود و جانشینان شایسته دسان و زال و رستم و بهمن و اسفندیار رو بین تن بدانند و حماسهای بسیار وقف سران این مردم بزرگ مانند ماه آفرید و سنباد و مقنع و ابو مسلم و استاذ سیس و اسحق و عبدالله پسر رونده و حمزه پسر آذرك و علمی پسر محمد برقعی و مازیار و افشین و بابك و طاهر پسر حسین و فوشنگی و مردآ و یزدیلمی و عمرو پسر ثیت و دیگر سیستانی و اسمعیل پسر احمد سامانی و پسران بویه کنند.

در میان این گروه مردان بزرگ بابك خرم دین از حیث مردانگی های بسیار و دلاوریهای شگفت و سرسختی و پایداری و استواری مردانه خویش جایگاه بلندی دارد و تنها کسانی که میتوانند تا اندازه ای با وی برابری کنند مقنع و مازیارند. بدبختانه جزئیات زندگی این مرد بسیار بزرگ در پس پرده تعصب و خودخواهی و خویشن بینی مورخان از ما پنهان مانده و این کتاب برای آنست که آنچه نا این روزگاران به ما رسیده است در جایی گرد آمده ، مانند تادر روزهای حاجت ایرانیان را بکار آید و اگر خدای نا کرده

روزی ایران را با چنین دشواریها پیش آمد سرمشقی و راهنمایی برای  
از نو پروردن چون بابك کسی در میان باشد .

## بابك خرمی

مردان بزرگ چه حاجت دارند که ما از پدر و مادر و خاندان شان با  
خبر باشیم؟ یگانه چیزی که ما از ایشان میخواهیم اینست که از کارشان مردم را  
میا گاهانیم . بهمین جهت اگر از اصل و نسب بابك خرم دین آگاهی درستی  
بما نرسیده است چیزی از مقام بلند وی نمی کاهد .

طبری میگوید که بابك از تیره مزدك بود که بروزگار نوشین روان  
بیرون آمده بود . ابن الندیم در کتاب الفهرست گوید : واقد بن عمر تمیمی که  
اخبار بابك را گرد آورده است گفته است که پدرش مردی از مردم مداین و  
روغن فروش بود ، بمرزهای آذربایجان رفت و در دیهی که بلال آباد نام  
داشت از روستای میمدجای گرفت و روغن درآوندی بر پشت می گرفت و در  
دیه های روستای میمد می گشت ، زنی اعور را دل باخت و این زن مادر  
بابك بود ، با این زن چندی بحرام گرد می آمد ، هنگامی با این زن از دیه بیرون  
رفته بود و ایشان تنها بودند و بادهای داشتند که می خوردند ، گروهی از  
زنان دیه بیرون آمدند و خواستند آب از سر چشمه ای بردارند و بآهنگ نبطی  
زمزمه می کردند و سرچشمه نزدیک شدند و چون ایشان را باهم دیدند بر  
ایشان تاختند ، عبدالله ( پدر بابك ) گریخت و موی مادر بابك را کشیدند و  
بدیش بردند و رسوا کردند . واقد گوید که این روغن فروش نزد پدر این  
زن رفت و پدر آن دختر را بزنی بوی داد و بابك از وزاد . در یکی از سفرها  
که بکوه سیلان رفته بود کسی از پشت برو حمله برد و وی را زخم زد  
و او نیز برو زخمی زد اما کشته شد و آن کس که وی را زخم زده بود نیز  
پس از چندی مرد و س از مرگ وی پدر بابك کردگان مردم را شیر میداد و  
مزد می زنانه بایشان ، بابك ده ساله شد . گویند روزی مادر بابك بپررت  
رفت و دربی بسرمبگشت و بابك در آن زمان گاوهای مردم را می چرانند .  
مادرش وی را زیر درختی بافت که خفته و برهنه بود و از برهرمویی ر  
سیمه و سرش حوون بسرون ریخته بود و حوون بابك بیدار شد و بر سرش دست دیگر  
حونی نهاد ، دستش به نزدی کار بسریش بآه می گیرد .



نیز واقعه گوید که بابک در خدمت شبل بن منقی ازدی در ذی‌بی  
 بالای کوهی بود و چهارپایانش را نگاه می‌داشت و از غلامانش تنبور زدن  
 آموخت، پس از آنجا بتبریز از اعمال آذربایجان رفت و دو سال نزد  
 محمد بن رواد ازدی بود. سپس نزدیک ما در بازگشت و نزد وی ماند و در  
 این هنگام هجده ساله بود. هم واقعه بن عمرو گوید در کوههای بند و در  
 کوهستان نزدیک آنجا دو مرد بودند از کافران راهزن و مالدان که بر سر  
 پیشوایی گروهی از خرمیان که در کوههای بند هستند بایک دیگر زد و خورد  
 داشتند، یکی از آن دو را جاویدان پسر شهرک نام بود و دیگری تنها  
 بکنیه ابو عمران معروف بود. این دو تن تابستانها بایک دیگر می‌جنگیدند  
 و چون زمستان فرا میرسد برف در میانشان حایل میشد و راهها بسته  
 میشد و دست از جنگ برمی‌داشتند. جاویدان که استاد بابک بود با دو  
 هزار گوسفند از شهر خود بیرون آمد و آهنگ زنجان از شهرهای مرز  
 قزوین داشت. بدان شهر رفت و گوسفندان را فروخت و چون می‌خواست  
 بکوهستان بند باز گردد در دیه می‌د برف و تاریکی شب در گرفت و بدیه  
 بلال آباد رفت و بزرگ آن دیه از او خواست که بخانه فرود آید ولی چون  
 درباره وی تخفیفی رواداشت جاویدان بخانه مادر بابک رفت و با آنکه  
 در سختی و بی‌چیزی می‌زیست او را پذیرفت و مادر بابک برخاست که آتش  
 افروزد، زیرا که بجز آن توانایی دیگر نداشت و بابک بخدمت غلامان و  
 چهارپایان او برخاست و آب آورد، جاویدان بابک را فرستاد که خوراکی  
 و آشامیدنی و علفه‌ای بخرد و چون وی باز آمد با او سخن گفتن گرفت و  
 وی را با اینهمه دشواری و سختی زندگی دانایافت و دید با آنکه زبانش  
 می‌گیرد زبان ایران را خوب می‌داند و مردی هوشیار و زیرکست. مادر بابک  
 را گفت که: من مردی‌ام از کوه بند و در آن دیار مال بسیار دارم و این پسر  
 ترا خواهانم، او را بمن ده تا با خود ببرم و بر زمین و مالیهای خود بگمارم و  
 در هر ماه پنجاه درهم مزد وی را نزد تو فرستم.

مادر بابک بی‌راگفت: تو مردی نیکوکار می‌نمایی و آثار و وسعت  
 از تو پدیدست و دلم بر سخن تو آرام گرفت. چون براه افتاد بابک را با او  
 کسایل کرد. پس از آن ابو عمران از کوه خورد بر جاویدان برخاست و جنگ  
 کرد و شکست خورد. جاویدان ابو عمران را کشت و بکوه خود بازگشت  
 اما زخم تیره‌ای بر دست داشت و سه روز در خانه خود ماند و از آن زخم مرد.

زن جاویدان دلباخته بابك شده بود و باهم گرد می آمدند و چون جاویدان مرد آن زن بابك را گفت که : تو مردی بزرگ و دلیری و این مرد اکنسون بمرد ، من بمرك شوی خود بانك بلند نکنم و سوی هیچ يك از پیروانش آهنگ نکنم ، فردا را آماده باش و ایشان را فراهم آورم و گویم جاویدان دوش گفت که من امشب بمیرم و روح من از پیکرم بیرون آید و بیسکر بابك رود و باروان بابك انباز شود و نیز گویم دیری نکشد که بابك شما را بجایی رساند که تا اکنون هیچ کس بدانجا نرسیده و هیچ کس پس از او بدانجا نرسد و بابك خداوند روی زمین شود و گردن کشان را براندازد و دین مزدك را دیگر بار زنده کند و بدست بابك خوار شما گرامی و پست شما بلند گردد . بابك از شنیدن این سخنان بطمع افتاد و آن را بشارتی دانست و آماده کار شد . چون بامداد برآمد سپاه جاویدان گرد آمدند و گفتند : چه شد که ما را نخواست تا وصیتی کند ؟ زن گفت : چیزی ازین کار باز نداشتش جز آنکه شما در روستاها و خانه های خود پراکنده بودید و اگر میخواست کس فرستد و شمارا گرد آورد این خبر پراکنده میشد و ایمن نبود که درانتشار این خبر تازیان بر شما زبانی نرسانند ، بامن بدین چه اکنون میگویم پیمان بسته است باشد که بپذیرید و بکار بندید . گفتند : باز گوی پیمانی که باتو کرده است چگونه است ، زیرا که تازه بود ما از فرمان وی سر نمی پیچیدیم و پس از مرك نیز باوی خلاف نکنیم . زن گفت که : جاویدان مرا گفت : امشب می میرم و جان از پیکرم بیرون می رود و در تن این جوان در آید و رای من چنینست که وی را بر سر پیروان خویش خداوند کنم و چون من بمردم این سخن ایشان را بگوی و باز گوی که هر کس درین باره بامن خلاف کند و اختیار مرا نگزیند دین ندارد . گفتند که : ما پیمان وی در باره این جوان پذیرفتیم . سپس آن زن گاوی خواست و فرمود آنرا بکشند و پوستش بکنند و آن پوست را گشاده کنند و از هم بدرند و آن پوست را بگستر دو تشتی پراز باده بر آن گذاشت و نانی را بشکست و در گرداگرد پوست گاو بنهاد و آن مردم را يك يك همی خواند و میگفت بران پوست پای بکوبند و پاره ای از نان بردارند و در می فرو برند و بخورند و بگویند : ای روان بابك بر تو گرویدم ، هم چنانکه بروان جاویدان گرویده بودم و سپس دست بابك بگیرند و دست بروی زنند و ببوسند . آن مردم همه چنین کردند و چون خوراك آماده شد ایشانرا بخوردن و نوشیدن خواند .

سپس آن زن بر بستر خویش بنشست و بابك را بران بستر نشانید و پشت بران مردم داشت و چون سه سه باده خوردند دسته ای ریحان بر سر داشت و بسوی بابك انداخت. بابك آن دسته ریحان را برگرفت و آیین زناشویی ایشان چنینست، مردم برخاستند و دست بدست ایشان زدند و بدین زناشویی خرسند شدند.

محمد عوفی در جوامع الحکایات و لوامع الروایات (باب پنجم از قسم اول) همین سخنان را با اندك تغییری چنین آورده است: «و از معظمتا و قایع که در عهد معتصم افتاد خروج بابك خرمی بود و او زندیق بود و خدای عزوجل را انکار کردی و بحلال و حرام ایمان نداشتی و امر و نهی را حق ندانستی و گویند که او را پدر پدید نبود و مادر او زنی بود يك چشم از دبی از دیه های آذربایجان و گفته اند مردی از بطنیان سواد عراق باوی بسفاح نزدیکی کرد و بابك از وی متولد شد و مادر او بگدایی او را میپروردی، تا آنگاه که بعد بلوغ رسید و یکی از مردم دیر او را بمزد گرفت، ستوران او را بچرا میبرد و او هر روز ستوران را بچرا بردی و گویند روزی مادر برای او طعام آورده بود، او را بدرد زیر درختی خفته و موی های اندام او پهای خاسته و از هر بن مویی قطره خونی میچکید و در آن کوه طایفه ای بودند از خرم دینان و زنادقه و ایشان را دو رییس بود هر دورا بابك دیگر خصومت بود، یکی را نام جاویدان و دیگری را عمران روزی آن جاویدان بدان دبر که بابك آنجا ساکن بود گذر کرد و بابك را بدید و علامات جرات و آثار شهامت در وی تفرس کرد، او را از مادر بخواست و با خود برد بابك با زن جاویدان عشقبازی آغاز کرد، تا زن را صید خود کرد و آن زن او را بر اسرار شوهر خویش مطلع گردانید و خزاین و دفاین بدو نمود و بابك کار بخود گرفت و بعد از مدتی حربی افتاد، در میان آن جماعت با جاویدان و جاویدان در آن حرب کشته شد و زن جاویدان آن جماعت گفت که: جاویدان مر بابك را خلیفه خود کرده است و اهل این نواحی را بمتابعت و مطاوعت او وصیت کرده بود و روح جاویدان بوی تحویل کرده است و شمار او عده داد که بدست او فتح و ظفر یابید بر جملگی خصمان و آن جماعت بمتابعت او رضادادند و بابك یاران خود را جمع کرد و ایشان عدتی و عددی نداشتند، بابك جمله را سلاح داد و ایشان را گفت: صبر کنید چندان که نلشی از

شب برآید و برون آیید و نعره بزنید و هر کس را که بر کیش ما نیست ، از زن و مرد و کودک ، جمله را بشمشیر بگذرانید . پس جمله برینقرار باز گشتند و نیم شب خروج کردند و تمامت اهل آن دیه را از مسلمان بکشتند و کس ندانست که ایشانرا که فرمود و خوفی و هراسی در دلهای خلق متمکن شد و بی توقف ایشانرا بنواحی دورتر فرستاد و هر کرا یافتند بکشتند و ایشان مردمانی بودند دهقان و کشتن و حرب کردن عادت نداشتند و بدین دو حرب که کردند عادت گرفتند و بدین دلیر شدند و خلفی از دزدان و بددینان و ارباب فساد روی بوی نهادند ، تا او را بیست هزار سوار جمع شد ، بیرون پیادگان و طایفه مسلمانان را منله کردند و با تش سوختندی و آن فسادار تکاب کرد که هرگز پیش از او پس از او کسی نشان نداده است و چند کرت لشکر سلطان را منهزم کرد و فتنه او بیست سال برداشت .

مؤلف مجمل التواریخ و الفصص درباره بابك میگوید : « بابك خرم دین بجانب آخر بایگان برخاست و کارش سخت عظیم بزرگ شد و اصل ایشان از روزگار قباد بود ، از مزدك بن بامدادان موبد موبدان قباد ، چنانکه یاد کرده ایم چون نوشیروان ایشانرا بکشت . پس مزدك را زنی بود نام او خرمة بنت فاده ، بروستای ری افتاد و مردم را دعوت کرد بدین مزدك و از آن پس « خرمة دین » خواندند و درینوقت بابك برایشان مهنر شد و جمعی بسیار هارون الرشید قوت گرفتند و درینوقت بابك برایشان مهنر شد و جمعی بسیار بکشتند و کارش روزگاری بسیار شد . »

ابوحنیفه دینوری در اخبار الطوال مینویسد : « مردم در نسب و مذهب بابك اختلاف کرده اند و آنچه بر من درست آمد و ثابت شد اینست که او از فرزندان مطهر بن فاطمه دختر ابومسلم بوده است و طایفه فاطمیه زخمیه بوی منسوبند . »

سمعی در کتاب الاساب در کلمه « بابکی » میگوید : « دلف در میان دو بایك نقطه در پایان آن کاف نسبت بابکیانست و ایشان گروهی از نیروان بابك بن مردس بودند که مردی بود در زمان مامون در شهرهای اندر با بجان خروج کرد و کارسان در زمان معتصم بالا گرفت و سباهیان مسلمانان را بارها شکست دادند تا اینکه خدای زیانشانرا کوتاه کرد و افشین سپهسالار معتصم را برپروزشند و او را سباه را برد و معتصم در مامداد زنده او را بهار کشیدند .... و دانیان سامرا او را صاب کردند و امروز از بابکیان گروهی

در کوهستان بدین مانده‌اند و دست نشانده امیران آذربایجانند و ایشان همان خرمیانند و در هر سال شبی دارند که مردان و زنانشان گرد می‌آیند و چراغ‌ها را خاموش میکنند و هر مردی بر هر زنی دست یا بسد با او نزدیک می‌کند و با این همه بددیتی يك تن از شاهان پیش از اسلام خود را پیامبر می‌دانند که او را شروین می‌گویند و می‌پندارند که از محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و پیامبران دیگر علیهم السلام تا این روزگار برتر بود و در محافل و خلوت‌ها و مناجات‌های خود برو می‌گیرند و سرود می‌خوانند و در کوهستان همدان جایست که آنرا شهر شروین می‌گویند و منسوب باوست.

جای دیگر در کلمه خرمی می‌گوید: «بضم خا و تشدید رای مفتوح و در پایان آن میم نسبتست بطایفه‌ای از باطنیان که با ایشان خرم دینیان می‌گویند یعنی دین ایشان آن چیز است که بخواهند و آرزو کنند و این لقب را بدان داده‌اند که مجرمات را از خمر و لذات دیگر و زناشویی با محارم و آنچه را از آن بهره می‌برند مباح می‌دانند و چون درین اباحت همانند مزدکیان از مجوسند که در روزگار قباد بیرون آمدند و همه زنان را و مجرمات دیگر را مباح دانستند تا اینکه انوشیروان یسر قباد ایشان را کشت بدین شباهت ایشان را خرم دینیه می‌گویند چنانکه مزدکیه گفته‌اند.

ابن الانیر در «اللیاب فی تهذیب الانساب» که تلخیصی از همین کتاب سماعیست مردس نام پدر بابک را انداخته است و در هر حال این شرحی که سماعی گفته میرساند که در زمان وی که از ۵۰۶ تا ۵۶۲ زیسته است یعنی تا اواسط قرن ششم هجری هنوز خرم دینان در همدان کوهستان بد در آذربایجان بوده‌اند، پیدا است که مطالب دیگر از گونه همان تهمت‌هایست که همه نویسندگان تازی بدین مردم زده‌اند.

اینکه در کتاب‌های تازی و پارسی همه جا بابک را بنام بابک خرمی یا بابک خرم دین خوانده‌اند پیدا است بدان جهتست که وی معروف ترین کسی بوده است که در ترویج مذهب خرم دین یا خرمیان و یا خرم دینسان کوشیده است. در باره تاریخ این دین آگاهی کافی بما نرسیده است و آنچه در عقایدشان در کتابها نوشته‌اند همه آلوده بغرض و تهمتست. چیزی که ظاهر مسلمست اینست که دین خرمی یکی از فروع دین مزدکی بوده و خرمیان را مزدکیان جدند و مزدکیان پس از اسلام باید دانست و

همان افترها که در باره مزدکیان در کتاب ها هست درباره این گروه نیز آمده است .

## جنبش بابك

ابن العبري در مختصر الدول مینویسد شماره پیروان بابك بجز پيادگان بیست هزار بود و پیروانش هیچ زن و مرد و جوان و کودکي از مسلمانان نمی یافتند مگر آنکه آنها پاره پاره کنند و بکشند و شماره کسانی که بدستان کشته شدند بدویست و پنجاه و پنج هزار و بانصد تن رسید . عوفی در جوامع الحکایات میگوید : « در تاریخ مقدسی آورده است که حساب کردند کشتگان او را هزار بار هزار ( یک میلیون ) مسلمان را کشته بود » .

ابو منصور بغدادی در کتاب الفرق بین الفرق مینویسد : شماره پیروان بابك از مردم آذربایجان و دیلمانی که بدوی پیوسته بودند بسی صد هزار تن می رسید . نظام الملک طوسی در سیاست نامه میگوید : « از جلادان او يك جلاد گرفتار آمده بود ، ازو پرسیدند که : تو چند کس کشته ای ؟ گفت : او را جلادان بسیار بوده اند ، اما آنچه من کشته ام سی و شش هزار مسلمانست ، بیرون از جلادان دیگر و آنچه در حرب ها کشته اند » .

حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده و قاضی احمد غفاری در نگارستان نوشته اند که این جلاد گفت : ماده تن بودیم و آنچه بدست من کشته شد بیست هزار کس بوده اند . مولف روضة الصفا نیز همین نکته را آورده و در پایان آن گوید : « و در بعضی روایات وارد شده و المهدی علی الراوی که عدد مقتولان بابك در معارك و غیر آن بهزار هزار ( يك میلیون ) رسید » .

مولفان نگارستان و مجمل فصیحی نام این جلاد را « نوذر » ضبط کرده اند . مولف زینة المجالس شماره جلادان را ده و شماره کشتگان بدست يك تن از ایشان را بیست هزار نوشته است . فزونی استرآبادی در کتاب بحیره شماره جلادان را بیست نوشته و گوید وی گفت :

« ما بیست جلاد بودیم اما بمن کمتر خدمت می فرمود ، آنچه بدست من کشته شده اند شاید از بیست هزار کس زیاده باشد ، از دیگران خبر ندارم » .

اعتماد السلطنه در منظره ناصری گوید : شماره کسانی که در غرض بیست

سال بدست اتباع بابك كشته شدند بدويست و پنجاه هزار و پانصد تن رسید.  
ابن خلدون مینویسد: شماره کسانی که بابك در بیست سال كشته بود صد و پنجاه  
و پنج هزار بود و چون بابك شكست خورد شماره کسانی که ازو نجات  
یافتند تنها از زن و بچه هفت هزار و شصت تن بود.

مسعودی در کتاب التنبیه والاشراف میگوید: آنچه بابك در مدت  
بیست و دو سال، از سپاهیان مأمون و معتصم و اسیران و سران و دیگران از  
سایر طبقات مردم كشت كمتربن شماره ای که كرده اند پانصد هزار است و  
بیش از این هم گفته اند و شماره آن ممكن نیست. طبری و ابن الاثیر شماره  
کسانی را که بابك در مدت قیام خود كشته است دويست و پنجاه و پنج هزار  
و پانصد تن نوشته اند. فصیحی خوانی در حوادث سال ۱۳۹ در باره ابو مسلم  
خراسانی مینویسد:

چهار کس اند در زمان اسلام که بدست هر چهار هزار هزار مردم زیادت  
بقتل آمده اند: اول ابو مسلم، دوم حجاج بن یوسف، سوم بابك الخرمی،  
چهارم برقی (که مراد صاحب الزنج معروف باشد).

## آغاز کار خرم دینان

آغاز ظهور دین خرمیان معلوم نیست و مورخان را درباره آنکه  
این کیش را بابك رواج داده یا پیش از آن هم بوده است و وی بدان  
گرویده اختلاف است. اما چیزی که درین میان تقریباً مسلم میشود اینست که  
پیش از بابك این کیش در میان بوده و بابك در ترویج آن کوشیده و آنرا  
بمتمنهای شکوه و نیروی خود رسانیده است.

نخستین بار که نامی از خرمیان در تاریخ پیدا میشود در سال ۱۶۲  
هجریست که بگفته نظام الملك در سیاست نامه «در ايام خلیفه مهدی باطنیان  
گروگان که ایشان را سرخ علما خوانند باخرم دینان دست یکی کردند و  
گفتند ابو مسلم زنده است، ماملك بستانیم و سیرا و ابوالعزرا، مقدم خویش  
کردند و تباری آمدند و حلال و حرام را یکی کردند و زنان را مباح کردند و  
مهدی نامه نبشت باطراف، بعمر و بن العلاء که والی طبرستان بود: دست  
یکی کنید و بحرب ایشان روید، برفتند و آن جمع پراکنده شدند» و بار  
دوم در زمانی که هارون الرشید در خراسان بود (یعنی از سال ۱۹۲ تا سال  
۱۹۳) «بار دیگر خرم دینان خروج کردند، از ناحیت اصفهان، ترمین و

کاپله و فایک و روستاهای دیگر و مردم بسیار، ازری و همدان و دسته و کره، بیرون آمدند و باین قوم پیوستند و عدد ایشان بیش از صد هزار بود. هارون عبدالله بن مبارک را از خراسان با بیست هزار سوار بحرب ایشان فرستاد. ایشان بترسیدند و هر گروه بجای خود باز شدند و عبدالله مبارک نامه نیست که: ما را از بودلف نگزیرد. بجواب نامه نیست: سخت صوابست. ایشان هر دو دست یکی کردند و خرم دینان و باطنیان بسیار جمع شدند و دیگر باره دست بغارت و فساد بردند. بودلف عجمی و عبدالله مبارک ناگاه تاخن بردند، خلقی بی حد و بی عدد از ایشان بکشتند و فرزندان ایشان را بیغداد بردند و فروختند.»

پس از آن چون نه سال ازین واقعه بگذشت در زمان مأمون بابک از آذربایجان برخاست. درمچمل فصیحی درباره این واقعه در حوادث سال ۱۶۲ چنین آمده است: «ابتدای خروج خرم دینان در اصفهان و باطنیان با ایشان یکی شدند و ازین تاریخ تا سنه نلنمائه بسیار مردم بقتل آوردند. ازین جا پیدا است که تا سال ۳۰۰ هم حوادثی روی داده است.

نظام الملک هم در سیاست نامه پس از ذکر واقعه ۱۶۲ میگوید: «بعد ازین چون نه سال بگذشت بابک خروج کرد از آذربایگان. این قوم قصد کردند که باو پیوندند و شنیدند که لشکر راه برایشان گرفته است. بترسیدند و بگریختند، در سال دویست و دوازده از هجرت در عهد مأمون. چون خرم دینان خروج کردند از ناحیت اصفهان قومی از باطنیان بایشان پیوستند و مأمون محمد بن حمید الطائی را بحرب بابک فرستاد، تا با خرم دینان حرب کردند و فرموده بود با زریق بن علی بن صدقه حرب کنند، که او عاصی شده بود و در کوهستان عراق میگشت و غارت میکرد و کاروانها میزد و محمد بن حمید بتعجیل رفت و از خزینه مأمون چیزی نخواست و لشکر را از خزانه خویش مال داد و بحرب زریق شد و زریق را بگرفت و لشکر او را هلاک کرد. مأمون شهر قزوین و مراغه و بیشتر آذربایگان او را داد. پس بحرب بابک رفت، میان او و میان بابک شش حرب عظیم بود و آخر الامر محمد بن حمید کشته شد و کار بابک بالا گرفت و خرم دینان با اصفهان باز شدند و مأمون از کشتن محمد عظیم دلشک شد. در حال عبدالله ظاهر را، که والی خراسان بود، نامزد کرد و بحرب بابک فرستاد و



همه ولایت کوهستان و آنچه گشاده بودند و آذربایجان بدوداد و عبدالله برخاست ، بآذربایجان شد . بابک با او مقاومت نتوانست کردن ، دردی گریخت ، سخت محکم و لشکر او و جمع خرم دینان پیرا کنند . چون سال دویست و هژده اندر آمد دیگر باره خرم دینان باصفهان و پارس و آذربایگان و جمله کوهستان خروج کردند ، بدانکه مأمون بروم شده بود و همه بیک شب وعده نهاده بودند و بهمه ولایتها و شهرها کار راست کرده ، شب خروج کرده ، شهر غارت کردند و در پارس بسیار مسلمان کشتند و زن و فرزندان برده بردند و در اصفهان سرایشان مردی بود ، علی مزدک ، از در شهر بیست هزار مرد عرض داد و بابرادر بکوه شد و بودلف غایب بود و برادرش معقل بکوه بود ، با پانصد سوار ، مقاومت نتوانست ، بگریخت و بیغداد رفت . علی مزدک کوه بگرفت و غارت کرد و هر کرا یافت ، از اهل اسلام ، بکشت و فرزندانش را برده کرده و باز گشت بآذربایگان ، تا ببابک پیوندد و از جوانب خرم دینان روی ببابک نهادند . اول ده هزار بودند ، بیست و پنج هزار شدند و میان کوهستان شهر کی هست آنرا « شهرستان » خوانند ، آنجا جمع شدند و بابک بدیشان پیوست .

ازین جا پیداست که خرم دینان پس از جنبشی که در سال ۱۶۲ کرده اند نه سال بعد یعنی در ۱۷۱ باز بیرون آمده اند . سپس چندین بار دیگر در ۲۰۰ و ۲۱۲ و در ۲۱۸ نیز جنبشهای دیگر کرده اند تا اینکه بجنبش مهم و دامنه دارشان تا ۲۲۳ دست زده اند و این جنبش اخیرشان بیست سال دوام داشته است .

## پایان کار خرم دینان

پایان کار خرم دینان درست معلوم نیست ، چه قطعاً پس از کشته شدن بابک و برجیده شدن دستگاه وی در آذربایجان نابود نشده اند و در زمانهای بعد نیز گاهی برخاسته اند ، چنانکه در زمان واثق بالله (۲۲۷-۲۳۲) بار دیگر بیرون آمده اند و نظام الملک درین زمینه در سیاست نامه میگوید : « و در ایام واثق دیگر باره خروج کردند ، خرم دینان ، در ناحیت اصفهان و فسادها کردند ، تا سنه ثلث ما » خروج میکردند و در کوههای اصفهان ماوی می گرفتند و دیهها می غارتیدند و پیر و جوان و زن و بچه مردمان را

می‌کشتند و سی و اند سال فتنه ایشان در میان بود و هیچ لشکر با ایشان مقاومت نتوانست کرد، عاجز آمده بودند، بدان جایهای حصین و محکم که داشتند. بآخر گرفتار شدند و سرشاهان در اصفهان بیایوختند و بدین فتح بهمه بلاد اسلام نامها نوشتند، اگر همه یاد کنیم دراز گردد و هر که خواهد تا بر همه خروجهای باطنیان واقف گردد در تاریخ طبری و تاریخ اصفهان بخواند، تا معلوم گردد».

از اینجا بیداست که پس از کشته شدن بابک تابیتس از هفتاد سال دیگر یعنی تا حوالی سال ۳۰۰ این جنبش بزرگ ملی ایران دامنه داشته است و چنانکه گذشت باز هم تا اواسط قرن ششم خرم دینان در آذربایجان بوده اند. درین میان جنبش مهم دیگری که کرده اند در آغاز قرن ششم بوده است زیرا که محمد عوفی در جوامع الحکایات بقیام خرم دینان در زمان مسترشد بالله (۵۱۲ - ۵۲۹) بدین گونه اشاره میکند: «در عهد مسترشد جماعتی خرم دینان در بلاد آذربایجان نشسته بودند و فساد میکردند و نوایر بشروفتنه می‌افروختند. مسترشد از جهت جهاد و قطع فساد ایشان بنفس خود حرکت فرمود و بالشکر جرار بطرف آذربایجان رفت و طایفه‌ای از ملاحده ناگاه بروی پیدا شدند و او را بگرفتند و کارد زدند و هلاک کردند، روز پنجمشنبه هفدهم ماه ذی‌قعدة سنه تسع و عشرين و خمس مائه رایت حیات او سرنگون گشت و دامن دیده اعیان و ارکان دولت او بر خون گشت و او هفده سال و شش ماه و بیست روز خلیفه بود و ولایت او روز دوشنبه بود، هفدهم ماه شوال سنه ست و ثلثین و اربع مائه».

در نقل این واقعه یگانه خطایی که محمد عوفی کرده اینست که جلوس وی در روز دوشنبه ۱۷ شوال ۴۳۶ نبوده بلکه در ۱۶ ربیع الثانی ۵۱۲ بخلافت شسته است و آننگهی بیداست که اگر در ۴۳۶ جلوس کرده و در ۵۲۹ کشته شده باشد میبایست ۷۳ در خلافت بوده باشد و حال آنکه خود مینویسد ۱۷ سال و ۶ ماه و بیست روز خلیفه بود و بدین حساب حتما در ۵۱۲ جلوس کرده است چنانکه در همه منابع معتبر جلوس وی را در ۱۶ ربیع الثانی ۵۱۲ و مرگش را در ۱۷ ذی‌القعدة ۵۲۹ ضبط کرده اند و بدین گونه بحساب درست ۱۷ سال و ۷ ماه و یکروز خلیفه بوده است.

## خرم دینان

در باب کلمه خرم دین و خرم دینی و خرم دینان باره ای از مورخان اشتباه کرده و آنرا تنها نام پیروان بابک دانسته‌اند اما از قراین پیداست که خرم دینی نام عامیست برای پیروان دین تازه‌ای که در قرن دوم در ایران آشکار شده و شاید بازماندگان مزدکیان زمان ساسانیان را در دوره‌های اسلامی بدین نام خوانده باشند که از روزگار ساسانیان در نواحی دور افتاده ایران و در کوهستانهای مرکز و مغرب و شمال غربی ایران پنهانی میزیسته‌اند و درین زمان دین خود را آشکار کرده و شاید اصلاحاتی در روش مزدک کرده باشند و بهمین جهت نام تازه‌ای برگزیده باشند و نام این آیین تازه را خرم دین گذاشته باشند و چنان می‌نماید که این ترکیب «خرم دین» تقلیدی از ترکیب «به دین» بوده است که درباره دین زردشت می‌گفته‌اند. اما اینکه برخی گفته‌اند اصطلاح خرم دین از آنجاست که همه‌لذا بدین مباح وروامی دانسته‌اند پیداست که این هم از آن تهمت‌ها و افتراهایست که مخالفان بدیشان زده‌اند.

در برخی از اسناد خرم دینان را از باطنیان و باطنیه دانسته‌اند چنانکه اسمعیلیه‌ها نیز از باطنیان شمرده‌اند. لفظ باطنی چنانکه از معنی آن پیداست ظاهراً اصطلاح عامی بوده است برای همه فرقی که تعلیمات خود را پنهانی و در زیر پرده می‌داده‌اند و از ترس بدخواهان آشکارا تبلیغ نمی‌کرده‌اند و این نیز اصطلاحیست که مخالفان این گونه فرق در باره ایشان بکار برده‌اند. برخی دیگر از مولفان خرم دینان را جزو «اباحیه» شمرده‌اند و این نیز کلمه افترا آمیز است که مخالفان بکار برده‌اند و چون معتقد بوده‌اند که ایشان همه چیز را مباح می‌دانسته‌اند ایشانرا «اباحیه» یا باصطلاح فارسی «اباحتیان» بشمار آورده‌اند.

خرم دینان بدو گروه منقسم می‌شده‌اند: نخست جاویدانیان یا جاویدانیه که پیروان جاویدان بسر شهرک سلف بابک بوده‌اند و دوم بابکیان یا بابکیه که پیروان بابک باشند. از جزئیات عقاید خرم دینان مطلقاً آگاهی درستی بهمانرسیده و اگر کتابهای دینی نوشته‌اند نابود شده‌است. آنچه از ایشان می‌دانیم اشارات کوتاهیست که آلوده به تهمت و غرض در گفتار مورخان و کتابهای ملل و نحل و کلام میتوان یافت و درین گفته‌ها

نیز اختلافست زیرا که برخی ایشانرا از مردکیان دانسته اند و برخی از اسمعیلیه و باطنیان شمرده اند و پاره ای از فروع مسلمیه یا ابومسلمیه پیروان ابومسلم خراسانی شمرده اند و حتی بعضی از صوفیان اباحیه دانسته اند و گفته اند بتناسخ قایل بوده اند و محرمات اسلام و حتی نکاح با محارم را مباح میدانسته اند و پاره ای دیگر از غلات یا غالیه دانسته اند. اما چیزی که در این میان تا اندازه ای بوی حقیقت می دهد اینست که بتناسخ و باز گشت ارواح قایل بوده اند و مانند مزدکیان برخی چیزها را مشترك و مباح میشمرده اند و در ضمن برای رواج دین و روش خود از هیچگونه کشتار و خونریزی دریغ نکرده و بر بدخواهان و دشمنان خود رحم نداشته و مخصوصاً تعصب بسیار تندی بر تازیان و عقایدشان داشته اند و از این جهت با مجمره و سرخ علما و گران و طبرستان و مبیضه یا سفید حامکان و یامقنیان ماوراء النهر هم عقیده و همداستان بوده اند و شاید در میان نشان و مخصوصاً در میان بابک پیشرو خرم دینان آذربایجان و مازیار پسر قارن پیشرو سرخ علما و طبرستان یکرنگی و اتحاد بوده است .

نظام الملک که از دشمنان سرسخت و بدخواه همه شعوبیه و مخصوصاً اسمعیلیه بوده است در سیاست نامه درباره عقاید خرم دینان می نویسد: «اما قاعده مذهب ایشان آنست که رنج از تن خویش برداشته اند و ترک شریعت بگفته ، چون نماز و روزه و حج و زکوة و حلال داشتن خمر و مال و زن مردمان و هر چه فریضه است از آن دور بوده اند . هر گه که مجمعی سازند تا جماعتی بهم شوند ابتدای سخن ایشان آن باشد که بر کشتن ابومسلم صاحب دولت دریغ خورند و بر کشته او لعنت کنند و صلوات دهند بر مهدی فیروز و بر هارون پسر فاطمه دختر ابومسلم ، که او را کودک دانا خوانند و بتازی «الفتی العالم» و ازین جا معلوم گشت که اصل مذهب مزدک و خرم دینی و باطنیان همه یکیست و پیوسته آن خواهند تا اسلام را چون برگیرند . اول خویشمن را بر است گویی و پارسایی و محبت آل رسول فرا نمایند تا مردم را صید کنند ، چون قوت گرفتند در آن کوشند که امت محمد را تباه کنند و دین او را بزیان آورند و کافران را بر مسلمانان رحمت بیشتر از آنست که آن طایفه را و این مقدار از احوال و اقوال ایشان یاد کرده شده ، تنبیه را ، که ایشان طبعی میزنند زیر گلیم و کسانی که دعوت ایشان را اجابت کرده اند تربیت ایشان می کنند و خداوند عالم را ، که همه جهان

از آن اوست، بر جمع کردن مال حریص کرده‌اند و از مستحقان باز میگیرند و می‌نمایند که این توفیر است. از دامن بریدن و دروصل آستین کردن پیراهن درست نشود. از مذهب ایشان این قدر یاد کرده شد تا معلوم گردد که آن جماعت چه سنگان حرام زاده بودند و بر چه نسق میباشند. حق سبحانه و تعالی شر و آفت و شومی ایشان را از جمله بقاع مسلمانان دور گرانا و جمله را از صحبت ناشایسته ایشان در حفظ و پناه خود نگاه دارد!».

ابوالفرج بن الجوزی در کتاب «نقد العلم والعلماء و تلبیس ابلیس» درباره این مردم می‌گوید: «خرمیان و خرم کلمه بیگانه است درباره چیزی گوارا و پسندیده که آدمی بدان می‌گراید و مقصود ازین نام چیره شدن آدمی بر همه لذتها و جستن هر گونه شهوتیست که باشد و در هم نوردیدن بساط تکلیف و از میان بردن فرمانهای شرع در میان مردم و این نام لقبی برای مزدکیان بود و ایشان اهل اباحت از مجوس بودند که در روزگار قباید پدید آمدند و زنان مجرمات را میباح دانستند و هر ناشدنی را حلال کردند و بواسطه همانندی کارشان با آرزوهای این مذهب ایشان را بدین نام خوانند هر چند هم که در مقدمات با ایشان مخالف بوده باشند».

امام ابوالحسن اشعری پیشوای معروف اشعریان در کتاب «مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین» میگوید: «برخی گفته‌اند که معجزات بر امامان آشکار میشود و فرشتگان بر ایشان فرود می‌آیند و این گفته گروهی از رافضیانست و برخی از ایشان درین سخن بجایی رسیدند که پنداشتند نسخ کردن شرایع رواست و گروهی از ایشان که خرمی‌نسان باشند بجایی رفتند که میگفتند پس از رسول خدای صلی الله علیه و سلم پیامبران می‌آیند و دنباله آن بریده نمیشود».

ابوالمظفر اسفراینی در کتاب «التبصیر فی الدین و تمییز الفرق الناجیه عن الفرق الیهالکین» یک جامیگوید: «خرمیان دو گروهند: گروهی از ایشان پیش از دولت اسلام بودند و ایشان مزدکیانتهمه مجرمات را حلال میدانستند و میگفتند مردم همه در دارایی وزن شریکند و انوشیرو ن در پادشاهی خود ایشانرا کشت. گروه دوم خرمی‌نند که در دولت اسلام آشکار شدند مانند بابکیان و مازنیاریان و ایشانرا مجمره نامیدند. اما بابکیان پیروان بابک خرمی بودند که در ناحیه آذربایجان پدید آمد و پیروانش بسیار شدند و همه مجرمات را حلال میدانست و بسیاری از سپاهیان بنی‌العباس

را در مدت بیست سال شکست داد تا اینکه با برادرش اسحق گرفتار شد و در زمان معتصم در سرمن رای بدار کشیده شد. اما مازیاریان پیروان مازیار بودند و وی بدین محمره دعوت میکرد و او را پیروانی در کوهستان طبرستان پیدا شد و پل محمره در گرگان منسوب بدیشانست و از آثار آنها است و او نیز در ایام معتصم گرفتار شد و نیز در سرمن رای در و بروی بابک خرمی بدار آویخته شد و بابکیانرا درین کوهستانها شبیست که در آن گرد می آیند و هر گونه تباهی از باده خواری و سرود سرایی و جز آن می کنند و مردان و زنان در آن گرد می آیند سپس چراغها و آتشها را میکشند و هر یک ازیشان با زنی که پیش آمده است نزد او بنشینند و نزدیک می کنند و این خرمیان مدعی اند که ایشانرا در جاهلیت شاهی بوده است که شروین نام داشته و او را بر پیامبران برتری میدهند و گاهی بر مرده ای از خود می گیرند و بنام اوسو کواری و زاری بسیار می کنند.

جای دیگر میگوید: «تاریخ نویسان آورده اند که دعوت باطنیان در روزگار مامون آشکار شد و در روزگار معتصم بالا گرفت و از حشم معتصم مردی که او را افشین میگفتند بدعوتشان گروید و بهمین سبب بابک خرمی مدارا میکرد تا اینکه گروهی از سپاهیان مسلمانان شکست خوردند و سرانجام ابودلف العجلی و سرکردگان دستگاه عبدالله بن طاهر گرد آمدند و بابک خرمی را شکست دادند و او را گرفتند و در سر من رای در ۲۲۳ بدار کشیدند.»

امام فخر رازی در کتاب «اعتقادات فرق المسلمین و المشرکین» میگوید: «بابکیان پیروان بابک بودند و وی مردی از آذربایجان بود در روزگار دوازده و یکت وی بالا گرفت و الحاد را آشکار کرد و گروه بسیاری بر او گرد آمدند و این در روزگار معتصم بود و پس از زد و خوردهای سخت وی را گرفتار کردند و زبانش از میان رفت.»

سید مرتضی بن داعی حسنی رازی در کتاب «تبصرة العوام فی معرفة مقالات الانام» نخست درباره فرق ابو مسلمیه می گوید: «فرقت دوم زایشانرا «رزامیه» خوانند و ایشان گویند محمد بن علی وصیت کرد بسر خود ابراهیم و چون ابو مسلم خروج کرد با ابو مسلم بود و ابو مسلم خلق را بدو می خواند و در سر دعوی آن کنند که ابو مسلم صاحب دلایل و معجزات

بود و این قوم را خرمیه نیز خوانند و ایشان پراکنده باشند در بلاد اسلاف خویش و نام رئیس ایشان «رزام» بود ازینجهت ایشانرا رزامیه خوانند و المقتع ازین قوم بود، دعوی کرد که روح ابو مسلم نقل بوی کرده است و او الهست و دعوی او بکش، شهر ما و راء النهر بوده است.

جای دیگر می گوید: « بدان که این قوم را در هر موضعی بلقیی خوانند: در بلاد اصفهان و نواحی آن خرمیه و در قزوین و ری مزدکی و سنبادی و در ماهین محمره و در آذر بایجان قولیه و در ماوراء النهر مغان». مراد از «ماهین» دناحیه از مغرب ایران قدیم در زمان خلفاست که یکی را «ماه کوفه» می گفتند و حاکم نشین های دو گانه آن کرمانشاه و دینور بود و دیگری را ماه «بصره» می گفتند و حاکم نشین های آن نهاوند و بروجرد بود. کلمه «ماه» که اینجا بصورت تشبیه «ماهین» آمده قطعا ضبط تازه ای از کلمه «ماد» نام یکی از دوطایفه بزرگ ایرانیان در آغاز تاریخ سرزمین ماست.

پس از آن می گوید: «اسماعیلیان و ایشان را باطنیه خوانند و قرامطه و خرمیه و سبعیه و بابکیه و محمره، اما باطنیه از بهر آن خوانند که گویند که هر چیزی، از قرآن و احادیث رسول را، باطنی و ظاهری هست. ظاهری بمنزلت پوست و باطن بمنزلت مغز، چون پوست بادام و مغز و این آیت را دلیل سازند: «لَه بَابُ بَاطِنِهِ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قَبْلِ الْعَذَابِ» و گویند خدای تعالی نه موجود است و نه معدوم، نه زنده است و نه مرده، نه قادر و نه عاجز، نه عالم و نه جاهل، نه متکلم و نه اخرس، نه بینا و نه کور، نه شنوا و نه کور و در جمله صفات او این معنی گویند، برین طریق که یاد کردیم و گویند معرفت خدای تعالی بقول معلمی صادق حاصل شود و گویند عیسی پسر یوسف نجار بود و آنچه در قرآن میگوید که عیسی را پدر نبود یعنی پدر تعلیمی نداشت، که علم از او فرا گرفته باشد و او علم از نقیبان آموخته بود، که در زمان وی بودند، نه از معلم صادق و آنچه گفتند عیسی مرده زنده می کرد یعنی دل های مردم را بعام زنده می کرد و خلق را براه راست می خواند و با مسال این ابطال جمله شرایع کنند و گویند هیچ از تکالیف ظاهر بر خلق واجب نیست و نماز عبارت بود از طاعت آنکه او رامولانا خوانند و زکوة عبارت بود از آنکه هر چه از مونت تو و عیال تو زیادت باشد بدو رسانی، از بهر دعوت خانه و گویند عبارت از بابت نماز

و قامت آن باشد که خلق را بطاعت مقتدای ایشان خوانی و روزه عبارت بود از آنچه او کند خاموش باشی و عیب از مولانا برایشان نطلبی و هر چه او کند از جمله فواحش و زندقه حق شناسی و در هیچ حال منکر او نباشی و چنان مطیع باشی که اگر فرماید خود را هلاک کن در حال خود را هلاک کنی بی توقف و گویند حج عبارت بود از قصد نزد امام ایشان، هر که را قدرت بود لازم باشد که بخدمت وی رود و او را ببیند و همه محرمات را حلال دارند و گویند محرمات عبارت بود از قومی که ایشان را دشمن میباید داشتن و از ایشان بیزارشدن و بریشان لعنت کردن و گویند فرائض عبات بود از قومی که موالات ایشان واجب بود و گویند آنچه خدای گفت: « اذ قال الشیطان للانسان اکفر » شیطان عمر می خواهد و بانسان ابوبکر و گویند هر کجا در قرآن ذکر فرعون و هامان بود فرعون عمر بود و هامان ابو بکر و جمله قرآن و احادیث رسول بدین نوع تفسیر می کنند و خرم دینی از ایشان گویند و این قوم بگوهستان « بد » باشند، از بلاد آذربایجان، یکی را از ملوک ایشان برسالت بخلق فرستاد، پیش از اسلام و نام او شروین بود و او بهتر و فاضل تر از محمد و جمله انبیا و رسل بود و گویند وضو عبارتست از اساس دین که ایشان نهادند و نماز عبارت بود از ناطقی فصیح و بانك و قامت عبارت بود از داعی، که خلق را بدیشان خواند و گویند آنچه خدای می گوید: « ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر » بدین صلوه ناطق می خواهد، که خلق را نهی می کند، از بهر آنکه صلوة ظاهر فعل بود و نهی از فعل تصور نبندد و از فاعل جایز بود » .

پس از آن جای دیگر میگوید: « بابکیه اصحاب بابك و این ملعون را در آذربایجان بود، قومی بسیار برو جمع شد و فساد عظیم در دین پیدا کردند و خلقی بشمار بروی جمع آمدند و خروج کردند، در زمان معتصم و بعد از چند مضاف او را بگرفتند و هلاک کردند ».

قطعاً بابکیان یا خرم دینان منحصر بیروان بابك در آذربایجان نبوده اند، بلکه در نواحی دیگر ایران مخصوصاً در مرکز و در اطراف اصفهان و سرزمین جبال یعنی همه قلمروی که در میان آذربایجان و طبرستان و خراسان و بغداد و فارس و کرمان و خوزستان واقعست و شامل ناحیه نهاوند و همدان وری و اصفهان و کاشان و قم و سمنان و دامغان



و قزوینست خرم دینان بوده اند و یکی از مراکز مهمشان همدان بوده است و بیشتر در روستاها و کوهستانها زندگی میکردند و هرگاه فرصت می یافته اند خروج می کرده اند و مخالفان خود را چه بی خبر و چه در میدان جنگ می کشته اند و چون ازین حیث و بیشتر از آن جهت که قلمروشان همان قلمرو باطنیان و اسمعیلیان در قرن پنجم و ششم بوده است ایشانرا از باطنیان و اسمعیلیان دانسته اند.

از قراین می توان حدس زد که مذهب خرم دین از دو عنصر اصلی مرکب بوده است: نخست يك عنصر آریایی ایرانی پیش از اسلام که شاید برخی از عقاید مزدکیان جزو آن بوده و دوم يك عنصر ارتجاعی و ملی ایرانی پس از اسلام که مانند همه جنبشهای دیگری بوده است که در گوشه و کنار ایران و وطن پرست برای کوتاه کردن دست توانایی و بیدادگری خلیفه نازی پیش آورده اند و این جنبش جاویدان و بابک هم مانند نهضت های ابو مسلم و بهافرید و مقنع و سنباد و استاذسیس و حمزه پسر آذرك و عبدالله پسر رنده و اسحق معروف بترك و مازیار و صاحب الزنج و قرمطیان و گرامیان و شعب دیگر خوارج ایران و شعوبیه ایران از آن جمله سرخ علمان و سفید جامگان و اصحاب اسب نوبتی بوده است و سپس اسمعیلیه نیز دنبال کارشان را گرفته اند و بهمین جهتست که مورخان و دیگر کسانی که درباره خرم دینان سخن رانده اند درست نتوانسته اند حقیقت را دریابند و این همه گروه های مختلف و آیین های گوناگون را باهم در آمیخته اند.

ابو منصور بغدادی در کتاب الفرق بین الفرق درباره مزدکیان مینویسد: گروه نخستین از اصحاب اباحه مزدکیان بودند و گروه دوم خرم دینان که در دولت اسلام آشکار شدند و ایشان دوطایفه اند: بابکیان و مازیاریان و هر دو بمحرمه معروفند و بابکیان پیروان بابک خرمی اند که در کوهستان بدین در سرزمین آذربایجان بیرون آمد و پیروان بسیار بهم زد و محرمات را مباح میدانست و مسلمانان بسیار را کشتند و خلفای بنی العباس سیاه بسیار بریشان فرستادند با افسین حاجب و محمد بن یوسف ثغری و ابودلف عجلی و دیگران و این سه مدت بیست سال با ایشان رو برو بود تا اینکه بابک و برادرش اسحق بن اراهیه را گرفتند و در سرمن را در روزگار معتصم بدار کشیدند.

همین مولف در جای دیگر درباره باطنیان می نویسد: دعوت

باطنیان نخست در زمان مامون آشکار شد و سپس در زمان امعتصم منتشر یافت و گویند افشین که صاحب سپاه معتصم بود دلش گروگان بابک خرمی بود و دعوت وی را پذیرفته بود و این خرمی در سرزمین بدین بیرون آمد و مردم آن کوهستان خرمی بر طریقهٔ مزدکی بودند و خرمیان و باطنیان همداستان بودند و خلیفه افشین را که دوستدار مسلمانان شناخته شده بود بجنک وی فرستاد و او در باطن با بابک دست ییکی داشت و در کشتار و هتک زنان او را یار بود. پس افشین را یاری فرستاد و محمد بن یوسف نغری و ابودلف قاسم بن عیسی عجلوی بوی پیوستند و سپس سپاه عبدالله بن طاهر نیز ایشان را یاری کردند و شوکت بابکیان و قرمطیان بر سپاه مسلمانان افزون شد تا این که شهری که معروف بود ببرزند از ترس بابکیان برای خود ساختند و چند سال جنک در میان بود، تا آنکه خدای مسلمانان را یاری کرد و بابک اسیر شد و در سرمن رای سال ۲۲۳ او را بدار کشیدند و برادرش اسحق نیز گرفتار شد و او را در بغداد باماز یار خداوند سرخ‌علمان (مجمره) طبرستان و گروگان بدار زدند.

گذشته از خطاهای فاحشی که در کتابت و چاپ اول این کتاب روی داده و بسیاری از کلمات در اصل متن تازی تحریف شده است این مولف درین سخنان دواشتباه بزرگ کرده است نخست آنکه نام برادر بابک را اسحق ابن ابراهیم نوشته و در همه مراجع دیگر نام برادر بابک را عبدالله دانسته اند، چنانکه پس ازین خواهد آمد، هر چند که ابن الندیم در کتاب الفهرست نام پدر بابک را عبدالله آورده است.

اسحق بن ابراهیم که درین وقایع نامش برده شده اسحق بن ابراهیم ابن مصعب یسرعم طاهر ذوالیمینین (طاهر بن حسین بن مصعب) سردار معروف ابرایی و خود از مردان نامی خاندان طاهری و امیر بغداد بوده است و عبدالله برادر بابک را از سامرا نزد وی فرستاده اند و او در بغداد بدارش آویخته است.

خطای دیگر ابن مولف اینست که برادر بابک را در بغداد باماز یار بدار زدند، چه عبدالله برادر بابک را در سال ۲۲۳ در بغداد بدار آویختند و ماز یار را در سال ۲۲۵ دو سال پس از آن در بیرون شهر سامرا بر تلی که باسم «کنیسه بابک» معروف شده و پس ازین ذکرش خواهد آمد در جوار دو چوبه دار دیگری که بر یکی از آنها پیکر بابک و بر دیگری پیکر

باطس رومی بطریق عموریه را آویخته بودند بدارزده اند.  
 نظام الملك در سیاست نامه جای دیگر بجز آنچه پیش ازین آوردم  
 میگوید: «بهر وقتی خرم دینان خروج کرده و باطنیان با ایشان یکی بوده اند  
 و ایشان را قوت داده، که اصل هر دو مذهب یکست».  
 یاقوت حموی در معجم البلدان در کلمه «بذ» میگوید: در آنجا محمره  
 معروف بخرمیه آشکار شدند و بابك از آنجا بیرون آمد و منتظر  
 مهدی بودند.

ابن الاثیر در وقایع سال ۲۰۱ میگوید: درین سال بابك خرمی بر  
 مذهب جاویدانیه بیرون آمد و ایشان پیروان جاویدان بن سهل خداوند  
 بذ بودند و وی دعوی کرد که روان جاویدان در ورنه و ایشان از فروغ مجوسند  
 و مردانشان مادر و خواهر و دختر را نکاح کنند و بهمین جهت ایشان را  
 خرمی خوانند و بمذهب تناسخ معتقد بودند و می گفتند روان از جانور  
 بجانوری می رود.

اعتماد السلطنه در کتاب منتظم ناصری در همین مورد میگوید: «ابتدای  
 امر بابك خرمی و ظهور او در میان طایفه جاودانیه که معتقد بتناسخ بود و  
 میگفت ارواح نقل بابدان مینمایند».

عبدالکریم شهرستانی در کتاب الملل والنحل درباره هاشمیه میگوید:  
 اتباع ابی هاشم محمد بن حنفیه و از پیروان امامت عبدالله بن معاویه بن  
 عبدالله بن جعفر بن ابی طالب و خرمیه و مزدکیه در عراق ازیشانند. نیز  
 جای دیگر درباره غلات میگوید: غالبه هر کدام ارقبیهست: در اصفهان خرمیه  
 و کودکیه و درری مزدکیه و سنبادیه و در آذربایجان ذقوله و در جای دیگر  
 محمره و در ماوراء النهر مبیضه خوانند.

چنانکه پیش ازین گذشت از گفته سمعانی در کتاب الانساب بر  
 میآید که خرم دینان تا نیمه قرن ششم که زمان زندگی سمعانی بوده است  
 در همان سرزمین بابك، که پس ازین درباره آن بحث خواهیم کرد،  
 بوده اند زیرا که سمعانی در شهر مرو در روز دسنبه ۲۱ شعبان بجهان آمده  
 و در همان شهر در شب اول ربیع الاول ۵۶۲ از جهان رفته است.

## جاویدان پیسر شهرلی

جاویدان اسمادوییشوی بابك که بام بشارش و با ناله زده سب

شهرک و شهرک نوشته اند پیشوای خرم دینان پیش از بابک بوده است و ضبط درست نام پدرش گسویا شهرک بوده باشد و شهرک و سهل هر دو تحریری از کلمه شهرک فارسیست که گویا کاتبان و ناسخان کتابها بخطا رفته اند.

ابن واضح یعقوبی در کتاب البلدان می نویسد: مردم شهرهای آذربایجان محلوطنی هستند از عجم آذری و جاویدانیه که مردم شهر بند باشند که بابک در آنجا بود.

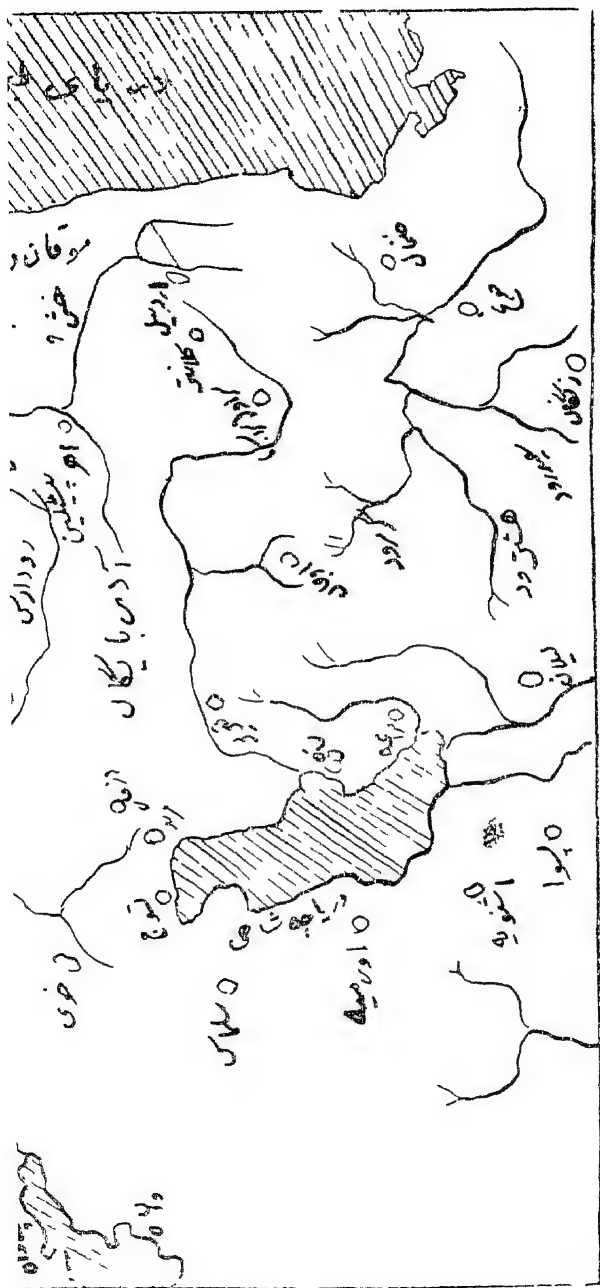
طبری در وقایع سال ۲۰۱ می نویسد: درین سال بابک خرمی بر کیش جاویدانیه برون آمد و ایشان پیروان جاویدان بن سهل خداوند بند بودند و دعوی کرد که روان جاویدان درو دمیده شده است و فتنه آغاز کرد.

## سرزمین خرم دینان

سرزمین خرم دینان و پیروان این آیین ابرانی تقریباً سراسر ایران بوده است: از یک سو بطبرستان میرسیده، چنانکه درباره مازیار نوشته اند که خون بر معنصم بیرون آمد همه مسلمانان را از کار بازداشت و بجایشان زردشتیان و خرم دینان را گماشت و بر مسلمانان امیر کرد و ایشان را گفت مسجدها را ویران کنند و شایه اسلام را از میان بردارند.

ارسوی دیگر مبلغ می رسیده است چنانکه ابن الندیم در کتاب الفهرست می گوید: برخی از مردم بود سلمیه را خرم دینیه می نامند و گویند گروهی از ایشان در بلخ هستند.

از سوی دیگر در آذربایجان و خاک اصفهان و کرج و لرستان و خوزستان و همدان و بصره و ارمنستان و قم و کاشان و ری و خراسان هم بوده اند، چنانکه مسعودی در کتاب التنبیه و الاشراف می گوید: درباره جاویدانیه، که پیروان جاویدان بن شهرک خرمی استاد بابک بودند، در کتاب خود فی المقالات فی اصول الدیانات و در کتاب سرالاحیاء گفته ام که آیینهای خرمیه و کوزکیه و کوزک شاهیه و حزان در خاک اصفهان و سرج در کرج ای دلف و زوز یعنی زوز معمل و زوز ابودلف و روستای



سرزمین بابلک خرم‌دین در آذربایجان



و رسنجان و قسم و کوذشت از سرزمین صیمره از مهر جان قذق (۱) و بلاد سیروان واریوجان از شهرهای ماسپندان و همدان و مامه کوفه و مامه بصره و آذربایجان و ارمنستان و قم و کاشان وری و خراسان و نواحی دیگر ایران بوده اند .

برج (بضم اول و سکون دوم و سوم) از روستاهای اصفهان و کرج با بنسبط فارسی « کره » شهری در میانه راه همدان باصفهان و در مغرب اصفهان در ده فرسنگی بروجرد و ۱۲ فرسنگی برج و ده فرسنگی نوبنجان بوده که تا اصفهان ۳۰ فرسنگ مسافت داشته و از کرج تا همدان نیز نزدیک ۳۰ فرسنگ راه بوده است. ابودلف قاسم بن عیسی بن ادریس بن معقل عجلای که از کارگزاران معروف دربار بنی العباس بوده و در ۲۲۶ در گذشته است ازین شهر کرج برخاسته بود و بهمین جهت شهر کرج را برای امتیاز از جاهای دیگر ایران که همین نام را داشته اند « کرج ابودلف » می گفته اند. دو ناحیه برج و کرج بخش جداگانه مستقلی فراهم میکرده است که بآن بصیغه تنیه « ایغار بن » یا « ایغاران » می گفتند و « ایغار » در اصطلاح آن زمان بمعنی ناحیه ای بوده است که بکسی می سپردند و مالیات آنرا مقاطعه می کرد که بر دازد و تقریباً نظیر « اقطاع » و « اینجو » بزبان مغولی و « تیول » بزبان ترکی بوده است و چون خراج و مالیات این دو ناحیه را بعیسی و معقل پسران همان ابودلف مقاضعه داده بودند بدین نام میخواندند. نام قدیم شهر کرج که کره بوده در نام کنونی « کرهرود » باقی مانده است. ززین نیز بصیغه تنیه نام دوروستا یکی در سرزمین لالستان در میان اصفهان و کوهستان لرستان و دیگری در ناحیه همدان و پیوسته بیکدیگر و ده اند که مالیات آنها را نیز بمعقل و پدرش ابودلف مقاضعه داده بودند و بهمین جهت یکی را « زز معقل » و دیگری را « زز ابودلف » می گفتند . از آبادی بنام و رسنجان و آبادی دیگر بنام قسم و آبادی سوم بنام کوذشت در کتابها ذکر نیست اما اقرینه پیدا است که نام سه آبادی در

(۱) تقریباً در همه کتابهای فارسی و بازی نام این ناحیه را که در حدود خرم آباد امروز بوده است بخط « مهرجان قذق » نوشته اند و مسئله است که باید ز مهر جان قذق بی نوشت ، زیرا که « عرب کلمه » « مهرگان کده » فارسیست .

میان اصفهان و صیمره بوده است چنانکه مؤلف خود تصریح کرده است « از سرزمین صیمره ». ناحیه‌ای و قصبه‌ای بنام کوه‌دشت در بخش طرهان خرم آباد هست و ظاهراً همان کوه‌دشت قدیم است .

صیمره شهری بوده است در میان سرزمین جبال و خوزستان در خاک مهرجان قنق در لرستان امروز که هنوز مختصر آبادی از آن باقیست . در میان آن و طرهان امروز یا طرحان قدیم پلّی بوده است که آثار آن تا امروز مانده است و بدان اهمیت بسیار میداده‌اند .

سیروان شهری بوده است در سرزمین جبال که حاکم نشین سرزمین ماسبدان بوده و اریوجان چنانکه از متن هم پیداست در همان ناحیه بوده است . ماسبدان ناحیه مجاور مهرجان قنق و سیروان و صیمره بوده و اریوجان از شهرهای آن بوده است . اریوجان بر سر راه حلوان بهمدان در دشت واقع بوده است .

ماه کوفه نام ناحیه‌ای از مغرب ایران بوده که دو حاکم نشین داشته است یکی شهر دینور و دیگر شهر کرماشاه کنونی که بآن « قرمیین » یا « قرماسین » می‌گفتند و گاهی هم « قرمیسین » نوشته‌اند .

ماه بصره ناحیه‌ای بوده است در جنوب آن که نه‌اوند و بروجرد حاکم نشینهای دو گانه آن بوده‌اند . کلمه « ماه » در ماه کوفه و ماه بصره و حتی « ما » در کلمه ماسبدان پیداست که ضبط دوره اسلامی کلمه « ماده » بوده و یادگار اردمابست که ماده‌ها درین نواحی می‌زیسته‌اند .

## بابک و سرزمین وی

در میان خداوندان مذاهب در ایران بجز بابک خرم دین دیگری هم بنام بابک بونه است که برخی از مؤلفان ایندورا بایکد بگراشمباه کرده‌اند . ابن‌الدینم در کتاب الفهرست درباره این بابک دوم می‌گوید : « خولانیه پمروان ملیح خولانی اند و او ساگرد بابک بن بهرام بود و بابک شاگرد سلیلی بود و او با سلیلی موافقت داشت و بر کیس یهود می‌ستاد .

سرزمینی که بابک خرم دین در آن فرمانروایی می‌کرده و آیین خود را در آن رواج داده است سرزمین گشاده‌ابست در شمال غربی ایران امروز که قسمتی از آن اکنون در آذربایجان ایران و قسمتی دیگر در جمهوری سوزوی



سوسیالیستی آذر بایجانست که در قدیم بیشتر بنام اران معروف بود. از زمانهای بسیار قدیم قومی از نژاد آریایی درین سرزمین سکنی گرفته اند که ایرانیان بدیشان آلان و آلانی گفته اند و این کلمه را در زبانهای اروپایی قدیم مخصوصاً در یونانی آلبان و سرزمینشان را آلبانیاضبط کرده اند، و گاهی نیز بخط «آریانیا» نوشته اند. در زبانهای ایران در زمانهای نزدیک تر به ما آلانرا «آران» نوشته اند و تازیان که بدانجا رفته اند نخست نام آنرا «الران» ضبط کرده اند و سپس «اران» بتشدید یا گفته اند و اروپاییان در زمانهای جدید بکشور آرناء و دهها در سواحل جنوب غربی دریای آدریاتیک آلبانی گفته اند.

نخست سرزمین ارانرا ناحیه ای میدانستند که شهر در بند در شمال شرقی آن و شهر تفلیس در مغرب آن و رود ارس در جنوب و جنوب غربی آن بوده و در زمان بابک شامل همین ناحیه بوده است. در زمانهای بعد ارانرا شامل سرزمینی که در میان شروان و آذربایجان ایران بوده است میدانستند یعنی ناحیه ای که در میان ارس و رود کور واقعست. پایتخت آن بیش از اسلام نخست شهر «کولک» بوده که تازیان بآن «قبله» گفته اند و آنرا بزرگترین شهر ففاز میدانستند. در زمانهای بعد حاکم نشین اران بشهر «پیروز آباد» منتقل شد که ارمنیان آن «پرتو» میگفتند و تازیان آنرا «بردع» و «برده» گفته اند. این شهر در کنار رود «ترتر» یا «نرور» ضبط زبان نازی ساخته شده بود و در نزدیکی جایی بود که امروز این رود برود کور میریزد. تا قرن چهارم هجری هنوز بزبان ارانی یا آلانی در اطراف برده سخن میگفتند. دین ترسایان درین سرزمین هنوز رایج بود و در شهر شان که ویرانه های آن اینک تفریبا در ۲۵ کیلومتری جنوب شرقی شهر فیه است و در سیبرسکی امروز که بخوامیگویند بیشتر مردم از ترسایان بودند.

بای تازیان در سرزمین اران در خلافت عثمان بن عفان (۲۳ - ۳۵) از شده بود و سلمان بن ربیع همدانی امور کشودن این سرزمین شد، اما حمید بن بار ترکان خرد که همسایه ران بودند ناخست و تاز کردند و نیروی حمارا درهم شکستند. بنی سکه ای که از زمان دران زده اند تاریخ ۹۰۰ هجری را دارد.

در زمان خلفا سرزمین او را با واحی دیگری که تازیان در قهناز

گشوده بودند یکی کردند و آنرا « ارمینیه » مینامیدند که مراد ارمستان باشد و حاکم نشین این ایالت بیشتر همان شهر بردعه بود که بزرگ ترین شهر آن ناحیه بشمار میرفت . پیش از اسلام خاندانی از آلانیان درین سرزمین پادشاهی داشتند که منقرض شده بودند و حکمرانان ایرانی از خاندان « مهرگان » که در پایان قرن ششم میلادی فرمانروای آن سرزمین شده بودند و بدین ترسا گرویده بودند گویا تنها بر قسمتی از آن حکمرانی داشتند . جانشینان ایشانرا در دوره اسلامی « ایران شاه » میگفتند و همسایه پادشاهان شروان بودند که لقب « شروانشاه » داشتند و ناحیه شروان در میان رود کور و دریای خزر بود . ایران شاهانرا بواسطه مقامی که در دین ترسایان داشتند « بطربق اران » هم میگفتند . آخرین پادشاه خاندان مهرگانرا که « وراز تیردات » نام داشت یکی از خویشاوندانش که « نرسه » یا « نرسی » نام داشته است گویا در سال ۲۰۶ کشته است و این خاندان بدینگونه منقرض شده است .

سرزمین بابک از سوی جنوب بحدود اردبیل و مرند و از سوی مشرق بدریای خزر و ناحیه شماخی و شروان و از سوی شمال بدشت مغان یا موقان و کرانه رود ارس و از مغرب بنواحی جلغا و نخجوان و مرند میرسید یعنی شامل ناحیه اردبیل و دشت موقان و ارس و اردوباد و جلغا و نخجوان و مرند کنونی بود . جایگاه وی در قسمت شمالی کوهستان سبلان بوده و بواسطه دشواری راهها و سردی این ناحیه و کوههای بلند مدتهای مدید کسی بر ایشان دست نمیبافت و بیش از سی سال هر چه سپاه بچنگ خرم دینان فرستادند کاری از پیش نبردند و سرانجام بخیانت بر بابک دست یافتند .

تاریخ نوسان آن زمان جایگاه بابک را کوهستان بند ( بفتح با و شددید دال ) نام برده اند و بعضی بصیغه تنیه « بدین » مینویسند و از اینجا پیدا است که دو آبادی نزدیک یکدیگر باین نام بوده است . چنان مینماید که کوهستان بند یا بدین همان ناحیه کوهستانی جنوب دشت موقان ( مغان امروز ) بوده است .

ابن خردادبه در کتاب المسالك والممالك مسافت های آبادی هارا از اردبیل تا شهر بند جایگاه بابک چنین معلوم کرده است : از اردبیل تا خس ( بضم حا و سکون شین ) هشت فرسنگ و از آنجا تا برزند شش فرسنگ ( پس از اردبیل تا برزند چهارده فرسنگ راه بود ) . برزند ویران بود

افشین آنرا آباد کرد ، از برزند تا سادراسب که نخستین خندق افشین آنجا بود دوفرسنگ (پس از اردبیل تا سادراسب شانزده فرسنگ بوده ) ، از آنجا تا زهرکش که خندق دوم افشین بود دوفرسنگ (پس از اردبیل هیجده فرسنگ مسافت داشته است ) ، از آنجا تا دوال رود که خندق سوم افشین بود دوفرسنگ (پس از اردبیل تا دوال رود بیست فرسنگ بوده است ) و از آنجا تا بندشهر بابک یک فرسنگ . ازینقرار از اردبیل تا بند ، شهری که بابک در آن مینشسته ، بیست و یک فرسنگ راه بوده است .

ازین آبادانی ها که ابن خردابه نام میبرد امروز تنها دو آبادی باقی است : نخست خش که امروز آذربایجان ایران بنام « کشا » (بضم اول) معروفست ، دوم برزند که در فرهنگ جغرافیایی ایران ( ج ۴ ص ۸۷ ) در باره آن چنین نوشته اند : « نام یکی از دهستانهای پنج گانه گرمی شهرستان اردبیل . این دهستان در باختر بخش در کوهستان واقع ، دارای آب و هوای گرمسیر ، ۳۴۱ آبادی بزرگ و کوچک تشکیل شده ، جمعیت آن در حدود ۳۸۲۰ نفر ، مرکز دهستان قلعه برزند ، از قرای مهم آن عبارتند از : شاهمار بیگلو ، مرالوی ، جعفر قلی خان ، اسمعیل کنندی ، شرفه ، قاسم کنندی ، دامدا باجا ، مزرعه و محصولات عمده آن غلات و حبوبات میباشد . کشا و برزند هر دو در شمال غربی اردبیل سر راه موقان واقعند و گویا از شهر بند و کوهستان بند و بدین بهیچ وجه انری نیست . ناحیه بند همان ناحیه جنوبی موقانست که رود ارس در آن جاریست ، چنانکه مسعودی گفته است که جریان رود ارس از بلاد بند نیست که بلاد بابک خرمی در آذربایجان بود ، منتهی مورخان تازی بیستر ارس را « ارس » نوشته اند .

یاقوت در معجم البلدان در کلمه بند می نویسد : ناحیتی در میان آذربایجان و اران و بابک خرمی در روزگار معنصم از آنجا بیرون آمد... مسر شاعر گفته است که در بند جایست که زودت سه چریب مسافت دارد و گویند آنجا جایگاه مردیست که هر کس خدای را دعا کند او اجابت بخشد و امین نراز آن نمر بزرگبست و کسایکه نب مزمن دارند و در آب آن خود را بشویند شفا یابند و در کنار آن رود ارسست و انار خوب دارد که در همه حبهان مانند آن نیست و انجیر میگو و انگوری دارد که باید در تنور خشک کرد ، زرا که آید ارا همیشه ابر گرفته است و آفتاب در آن مینابد .

مردم آنجا در آب ذره های کوچک در سرخ میبایند که اگر ز نان از آن بخورند و پرهیز نگاهدارند فربه میشوند .

یاقوت جای دیگر در معجم البلدان در کلمه «ابرشتویم» میگوید :  
بفتح و سپس سکون و فتح را عوسکون شین و فتح تا و کسر واو و یاء ساکن ،  
کوهی در بد از قلمرو موقان در نواحی آذربایجان که بابک خرمی در آنجا بود .

استخری در کتاب صورالاقالیم برزند را جزو شهرهای آذربایجان  
شمرده و جای دیگر مسافت از برزند را تا اردبیل پانزده فرسنگ نوشته است .  
جای دیگر میگوید حد الران از باب الابواب (در بند ) تا تقلیس است .  
سبس می گوید من اردبیل هزار و چهل درهم مانند من شیرازست مگر  
آنکه در شیراز من و در اردبیل رطل می گویند و زبان آذربایجان و  
ارمنستان و الران فارسی و تازیست بجز آنکه مردم دیبل و حوالی آن  
بزبان ارمنی سخن می گویند و نواحی بر دعه زبانشان الرانی (ارانی) است ...  
و بولهای آذربایجان و الران و ارمنستان همه زروسیمست .

ابن واضح یعقوبی در کتاب البلدان می گوید : « مردم شهر های  
آذربایجان و توابع آن مخلوطی از آذری و جاویدانی قدیم هستند که  
مردم شهر بند باشند و بابک در آن بود سبس تازیان در آن فرود آمدند  
هنگامی که آنجا را گشادند و آذربایجان در سال ۲۲ گشاده شد و مغیره بن  
شعبه نغمی در خلافت عثمان پسر عفان آنجا را گشاد و خراج آن چهار هزار  
هزار درهم بود که یک سال بر آن میفزایند و سال دیگر می کاهند .

جای دیگر در مسافت آذربایجان میگوید : از اردبیل تا برزند  
توابع آذربایجان سه روز راهست و از برزند تا شهر ورنان از توابع  
آذربایجان و از ورنان تا بیلقان و از بیلقان تا شهر مراغه که بالاترین شهر  
آذربایجانست میروند . ازین جا پیدا است که برزند بر سر راه مراغه  
باردیل بوده است .

ابن الفقیه در کتاب البلدان درباره کشرر ستانیهای معتصم گوید :  
ویرا سه فتح بزرگ بهم دست داد ... از آنجمله بود بابک که لشکر بانی را  
شکست داد و از سباهیان کاست و سر کردگان را کشت و شهر را ویران کرد  
و دلهای مردم را بر بیم و هراس پر کرد و او را اسیر کردند و کشتند و نزدیک  
مازنیار بدار کشیدند .

جای دیگر دربارهٔ آذربایجان میگوید: برزند قریه ای بود و افشین درجنگ بابک آنجا را لشکرگاه ساخت و دژی ساخت و ساختمان کرد ... خزیمه بن خازم در خلافت رشید حکمرانی ارمنستان و آذربایجان یافت و دژها و باروها و شهرهای آنجا را ساخت و لشکر بسیار در آنجا فراهم آورد و چون بابک در ارمنستان پیدا شد مردم بآنجا گریختند و فرود آمدند و بدژها پناه بردند.

جای دیگر دربارهٔ طبرستان میگوید که پیوسته بدیلم و قزوین و باب‌الابواب و شهرهای بابکست و مردم آنجا «مستانه» اند، اگر مسلمانان را نیرومند بینند با ایشانند و اگر دشمن را نیرومند ببینند با ایشانند و پس از آن جایگاه کوهیست که پیوسته بقزوین و شهرهای بابکست و نزدیک بیست فرسنگست.

جای دیگر محل دازدن بابک را در سامرا چنین معین میکند: «در کنار نيزاری که در بروی مجلس شرطست» و مراد از مجلس شرط اداره دژبانی و شهرداری سامرا با اصطلاح امروزست. جای دیگر برزند و بند را از شهرهای آذربایجان می‌شمارد.

ابن‌حوقل در کتاب صورة الارض میگوید: «حد سر زمین الران از پایین رود ارسست که در کنار آن شهر ورنانست و در سمت راست ورنان نزدیک رود برزندست و راهی که از برده به برزند می‌رود س از آن باردبیل و میانه و خونج و زنجان می‌رود.

حای دیگر در مسافت راههای آذربایجان میگوید: از ورنان تا بلخاب هشت فرسنگ و آن قریه ای پر جمعیتست و در آنجا کاروانسراها و خانه‌ها برای رهگذران هست که در آنجا فرودمی آیند و ز بلخاب تا برزند که شهر است نزدیک بلیقان هفت فرسنگ و از برزند تا اردبیل یا نژده فرسنگ و نه است در میان قرا و منازل در راست و چپ که بهم پیوسته اند و از همه سو آشکارند.

مهندس در احسن التقاسیم برزند را از شهرهای آذربایجان می‌شمارد و ورنان و موقان و میمه و برزند را بهم نام می‌برد و جای دیگر می‌گوید: رزند شهر خردیست و بازارگاه او منیاست و بندرگاه این ناحیه و جای خوش آب و هوای سازگار است.

مؤلف حدود العالم درباره این نواحی می گوید : « برزن شهر است خرم و آبادان و با آبهای روان و کشت و بوز بسیار و از وی جامه قطیفه خیزد ، موقان شهر است و مراورا ناحیت است بر کران دریا نهاده و از ناحیت موقان دوشهرک دیگر هست که هم بموقان باز خوانند و از وی رودینه خیزد و دانکو ها خوردنی و جوال و پلاس بسیار خیزد ، ورتان شهر است با نعمت بسیار و از وی زیلوها و مصلی نماز خیزد و این شهر ها هم که یاد کردیم از آذر آباد گانست . »

حمد الله مستوفی در نزهة القلوب در « تومان اردبیل » مینویسد : « دژ شیدان که مقابل بابک خرم دین بوده در کوه اردبیلست ، بجانب جیلان . » ازین مطالبی که درباره قلمرو بابک در کتابهای جغرافیای قدیم باقیمت چنین برمی آید که برزند تا اردبیل چهارده یا پانزده فرسنگ مسافت داشته و این مسافت را سه روزه می پیموده اند . بدین گونه ناحیه بند و شهر بند و کوهستان بند یا بدین درخاوردشت موقان نزدیک ناحیه طالش کنونی و درمجاورت کرانههای باختری دریای خزر بوده است . اما چنانکه پیش ازین هم اشارت رفت بابک از یکسو تا اردبیل و مرند و از سوی دیگر تا شماخی و شروان و از یکسو تا اردوباد و جلفا و نخجوان را بدست داشته است و درین سرزمین گشاده که قسمتی از مغرب و مرکز آذربایجان امروز و جنوب غربی ایران قدیم باشد حکمرانی میکرد و آیین خود را درین سرزمین رواج داده است .

## کامروایی بابک

مدت کامروایی بابک را درین سرزمین تاریخ نویسان عموماً بیست سال نوشته اند و طبری سی سال می نویسد .

دوره جنگهای خرم دینان بشمار درست شصت و یک سال بوده است زیرا که در سال ۱۶۲ بیرون آمده اند و در سال ۲۲۳ بابک دسنگیر و کشته شده است . مأمون و معتصم کوششهای فراوان در بر انداختن ایشان کردند و مدت سی و نه سال چمدین بار سپاه فراوان بجنگشان فرستادند و همه کسانی که درین مدت بلسکر کنی و کار فرمایی در دربار بغداد مأمور و معروف بودند یک نبوت خویش با ایشان جنت کرده و ناکام باز گشته اند و برخی در زد و خورد

با ایشان کشته شده‌اند. سبب ناکامی این همه لشکر کشان در جنگ بابلک در ظاهر چنین می‌نماید که سرمای سخت و تنگی و دشواری راههای مشرق آذربایجان و کوهستان سبلان بوده باشد اما اندک تأملی در باطن کار آشکار می‌کند که سبب کامرانی بابلک و ناکامی دشمنانش اتفاق کلمه و همداستانی مردم آذربایجان و پایداریشان در پیروی نکردن و تاب نیاوردن در برابر سلطه تازیان بوده و حکمرانی و کامروایی بابلک را باید راستی جنبش ملی ایرانیان در برابر تازیان دانست.

ابوعلی بلعمی در ترجمه تاریخ طبری در سبب برخاستن بابلک چنین می‌نویسد: «این بابلک مردی بود که خرم‌دینی در آن عصر پدید کرد و مذهب او مذهب زنادقه بود و اندر آن هیچ مقالت نبود جز دست باز داشتن مسلمانی و حلال داشتن نیمه وزنا و خواسته و هر چه بمسلمانی اندر حرام بود او حلال کرد، بر مردمان و مرصانع را و نبوت را انکار کرد، تا امر و نهی از خلق برداشت و خلق بسیار، از اهل ارمینیه و آذربایجان، هلاک کرد و بکفر خواند و مسلمانان را همی کشت و سیاههای سلطان را همی شکست و سی سال هم بدین مذهب بماند و خلق بسیار تباه کرد و سبب دراز ماندن بابلک آن بود که مردمان جوان و دهقانان و خداوندان نعمت، که ایشان را از علم نصیب نبود و مسلمانی اندر دل ایشان تنگ بود و شرایع اسلام، از نماز و روزه و حج و قربان و غسل جنابت، بریشان گران بود و همی خوردن و زنا کردن و از لواطم و مناهی خدای عز و جل دست باز داشتن ایشان را خوش نمی‌آمد، چون در مذهب بابلک این همه آسان یافتند، او را اجابت کردند و تبع او بسیار شد. دیگر سبب آن بود که چند کورت ساه سلطان هزیمت کرده بود و ماویگاه او در کوههای ارمینیه و آذربایجان بود، جابه‌ای سخت دشوار، که سپاه آنجا در نتوانستی رفتن، که صد پیاده در گنداری بیستادندی، اگر صد هزار سوار بودی باز داشتندی و کوهها و دره‌ها سخت بود، اندر یک دیگر شده، در میان آن کوهها حصاری کرده بود، که آنرا بد خواندندی و او ایمن آنجا در نشسته بودی. چون لشکری بیامدی گرداگرد آن کوهها فرود آمدندی و بدیشان راه نیافتندی و او آنجا همی بود، تا روزگار بسیار بر آمد. چون ساه امن یافتندی یک شب شبیخون کردند و خلقی را هلاک کردی و سپاه اسلام را هزیمت کردی. تا دیگر از ره سلطان به دجهید لشکر دیگر از ره

گرد کردی و فرستادی و بدین جملت بیست سال بماند و آن مردمان که در آن کوهها بودند ، از دهقانان و دیگران ، همه متابع او بودند ، گروهی از تنبع و گروهی از بیم ...» .

روی هم رفته تاریخ نویسان ایرانی و عرب ، که در دوره های اسلامی تألیف کرده اند ، در هر موردی که يك تن از پیشوایان اجتماعی و سیاسی ملت ایران جنبشی راست کرده و بر تازیان بیرون آمده است نتوانسته اند کنه مقصود وی و حقیقت نهضت او را بدست آورند و بهمین جهت جنبش وی را جنبه بد مذهبی و بد دینی و کفر و زندقه داده و نام بزرگوار و خاطره گرامیش را بتهمت ها و افتراهای بسیار زشت آلوده اند و تعصب ایشان را کور و کر و دروغ زن کرده است .

در باره بابك خرم دین نیز همین معامله را روا داشته اند ، اما درین زمان که ما از آن تعصب جاهلانۀ خلیفه پرسی و بدیرش استیلای بیگانگان وارسته ایم و بدیده حقیقت جویی و حق بینی بر تاریخ دیار خویش می نگریم بر ما آشکارست که این مردان بزرگ ایران را اندیشه ای جز رهایی از یوغ بیگانگان نبوده و این همه طغیانهای پیاپی ، که مخصوصا در سیصد سال اول دستبرد تازیان بر ایران ، در تاریخ نیاکان خویش می بینیم ، جز برای رهایی ایران از آن قید جانگاہ نبوده است . جای سخن نیست که این پهلوانان کاوه و رستم دوره اسلامی ایران بوده اند .

از سال ۱۶۲ که خرم دینان برخاسته اند تا سال ۲۲۳ که بابك کشته شده است این مردم دلاور ایران پیوسته با کارگزاران بغداد در زد و خورد و ده اند . تا سال ۲۱۷ با فرستادگان مأمون می جنگیده اند و تا سال ۲۲۳ با سپهیان معتصم در جنگ بوده اند .

مواف مجمل فصیحی آغاز بیرون آمدن خرم دینان را در سال ۱۶۲ مینویسد و گوید : «ابتدای خروج خرم دینان در اصفهان و باطنیان بسا ایشان یکی شدند و ازین تاریخ تا سنه ۳۰۰ ( ۳۰۰ ) بسیار مردم بقتل آوردند .»

حنان می نماید که سال ۱۶۲ نخستین سال است که خرم دینان در ایران فیام کرده اند و در حدود اصفهان بیرون آمده اند و سپس سی سال پس از آن یعنی در سال ۱۹۲ خرم دینان آذربایجان جنبش کرده اند و سپس نه سال



بعد یعنی در سال ۲۰۱ بابك پيشوايی ایشان بيرون آمده است. گویا نه سال نخست یعنی از ۱۹۲ تا ۲۰۱ مدت پيشوايی جاويدان بن شهرک بوده است، که پيش ازین ذکرش رفت و از آن پس تا ۲۲۳ مدت بيست و دو سال بابك پيشوايشان بوده است و اينکه طبری مدت کامروايی ایشان را سی سال مينويسد از آغاز خروج جاويدان شمار کرده است و اينکه مورخان ديگر بيست سال نوشته اند مدت پيشوايی بابك را بشمار آورده اند.

بدین گونه قريبا مسلم ميشود که خرم دینان نخست در نواحی اصفهان ظاهر شده اند و پس از آن در نتیجه سخت گیری های خلفا ياهمه آن گروهی که در سرزمین اصفهان بوده اند بدین نواحی آذربایجان گسریخته و در کوهستان سخت سبلان خود را پناه داده اند یا اینکه تنی چند از ایشان بدان ناحیت رفته و مردم آن دیار را بآیین و مسلک خود جلب کرده اند.

تا زمانی که مأمون زنده بود، چون از خلفای دیگر نرم تر و با ایرانیان سازگارتر بود و از مادر ایرانی زاده بود و کارگزاران بزرگ دربارش ایرانیان بودند، چندان برایشان سخت نگرفتند و درین شک نیست که مأمون در میان خلفای بنی العباس این برتری را داشت که سلیم النفس و مهربان و زبردست نواز بود و از خونریزی ها و سخت گیری های بی دریغ، که دیگران از خاندانش، بدان بدنام شده اند می پرهیزید و چون مادرش مراجل نام از مردم بادغیس در خراسان بود و بکوشش و دلاوری ایرانیان برادر خود امین چیره شد و خلافت را از و گرفت و مردان بزرگ دربارش فضل و حسن پسران سهل و احمد بن ابی خالد احوال و خاندان حسین بن مصعب یعنی طاهر و برادران و پسران و برادرزادگان وی که ریشه حکمرانیش بدست ایشان بود همه ایرانی بیدار و دلسوز نسبت بهم نرادان و آب و خاک پدران و نیاکان خود بودند و او را هم بدین خوی و خصیلت برانگیخته بودند.

اما چون معنصم بخلافت نشست آن سیاست هاد گرگون شد و جندتن از پيشوایان ترکان خزر چون اشناس و ایساخ و بوغای کبیر در دربارش راه یافتند و آن بکرنگی و اتحادی که خانواده برمکیان در میان ایرانیان در بار بغداد بی افکنده بودند و پس ازینان تاجندی مانده بود پس از مأمون بموافق بدل شد و میان افستین و خاندان طاهریان رقابت سختی آشکار گشت. افشین خیدر بن کاوس شاهزاده ایرانی بود که از سپهر اسروشنه در ماوراء

النهر باسیری ببغدادش برده بودند و تعصب ایرانی پابرجایی داشت و از آیین پدران خود دست ننشسته بود، حتی قرآینی در میانست که دین مانوی داشته و در تمام مدتی که در بغداد بوده همواره اندیشه دیار خویش می پخته و از دور بودن از خانه پدری خود دلگیر بوده و آرزو داشته است بخراسان و ماوراءالنهر باز گردد و سرزمین پدران خود را بدست گیرد و چون عبدالله ابن طاهر حکمرانی خراسان داشت و او را ازین اندیشه مانع بود و پسر عم پدرش اسحق بن ابراهیم بن مصعب امیر بغداد و یکی از متنفذترین مردان دربار معتصم بود و وی نیز رقیب زورمند افشین بشمار میرفت، افشین درصدد شد که عوامل ایرانی دیگر را که با طاهریان دل یکی نداشتند بخویش جلب کند و از یک سوی بابک خرم دین و از سوی دیگر مازیار پسر قارن حکمران طبرستان را با خویش همدست و با طاهریان دشمن کرد و ایرانیان دیگری که در بغداد نفوذ داشتند چون محمد بن حمید طوسی و یحیی بن معاذ و عیسی بن محمد ابن ابی خالد و علی بن صدقه و علی بن هشام گاهی بسوی طاهریان و گاهی بسوی افشین مایل میشدند و آن پیوستگی که در دربار بغداد در میان ایرانیان بود بدو گانگی بدل شد که از یک سوی طاهریان و از سوی دیگر افشین و از یک سوی هم ترکان دربار بایکدیگر کشمکش داشتند و ازین حیث بایرانیان زیان بسیار رسید و چون در میان ایرانیان نفاق افتاد قهراً تازیان بریشان غلبه کردند و خلیفه نیز ازین دو گانگی سود میبرد.

## زند و خوردهای بابک

ابن واضح یعقوبی در تاریخ خود در وقایع روزگار معتصم مینویسد: «کار بابک بالا گرفت و محمد بن البعیت با او همراه بود و عصمة الکردی صاحب مرند از وی پیروی داشت و معتصم طاهر بن ابراهیم برادر اسحق بن ابراهیم را که عامل آن سرزمین بود فرستاد و او را فرمان داد که با آن مردم بجنگد و چون وی بدان سرزمین رسید ابن البعیت بمعتصم نوشت و خبر داد که فرمانبردار اوست و چاره کار بابک و پیروان وی را میندیشد سپس با عصمة الکردی خداوندگار مرند مکر کرد و دخترش را گرفت و بمرند رفت، سپس او را بسرای خود خواند و او را با کسانی که با وی بودند داده داد و مستشان کرد و شبانه ایشانرا بدژی از آن خود برد که بآن «شاهی» میگفتند

و سپس ایشانرا نزد معتصم فرستاد و معتصم او را بخشید و خلعت داد و این بدانجهت بود که وی طاهر بن ابراهیم را از آنچه رفته بود آگاه کرد و خواست که سلاح و ستور برایش بفرستد تا آنها را روانه کند و طاهر این کار را کرد و آنها را نزد معتصم فرستاد و خبرشان را با و نوشت و معتصم با اسحاق تندی کرد و گفت از یرادرت کاری ساخته نیست و جز از ابن البعث کار بر نمی آید و افشین خیدربن کاوس اسروشنی را فرستاد و حکمرانی همه آن سرزمین را با و داد و باوی اموال و خزاین سلاح فرستاد و چون افشین بجبل رسید آنچه در آنجا سپاهیان و سرکردگان بودند با خود برد و در میان وی و بابك جنگهایی در گرفت و لشکر گاه او در جایی بود که «برزند» میگفتند و از آنجا بجایی رفت که «سادر اسب» مینامیدند و در آنجا جنگ کرد تا آنکه برف بسیار شد ، سپس ببرزند باز گشت و کسی را از خود در سادر اسب گماشت و در آن سرزمین میگشت و به «دروذالروذ» رفت (همانجا ایست که دیگران دوالرود نوشته اند ) و در آنجا خندق کند و بارو ساخت و کمین کرد و روز پنجشنبه ، نه روز مانده از رمضان سال ۲۲۲ بید رفت . پس بابك کس نزد او فرستاد و از و خواست که با او سخن گوید و وی پذیرفت و در میان شان رودی بود و افشین گفت او را ز نهار خواهد داد و وی خواست که يك روز در بنکار درنگ کند ، گفت اگر بخواهی بشهر خود پناه ببر و در آنجا ز نهار بخواه و وی از دره گذشت و رفت و جنگ سخت شد و مسلمانان وارد شهر بند شدند و بابك باشش تن از یارانش گسریخت و اسیران مسلمان را که در بند بودند بیرون آوردند و آنها هفت هزار و شصت تن بودند و بابك بر ستور نشست و جامه پشمین پوشید و افشین ببطریقهای ارمنستان و آذربایجان نوشت و وی را از بشان خواست و پذیرفت که هر کس او را بیاورد هزار هزار درهم بدهد و از سرزمینشان برود . پس بابك نزد مردی از بطریقان رفت که او را «سهیل بن سنباض» میگفتند و وی او را گرفت و با افشین نوشت و خبر داد و وی فرستاد و او را گرفت و فتح نامه نوشت و تدبیری را که کرده بود گفت و آن فتح را بهمه جا خبر دادند و کار آن سرزمین درست شد و وی رفت و منکبجور ارغانی را که خال پسرش بود بجای خود گماشت و نزد معتصم رفت و وی در سرمن رای بود و سرکردگان و مردم چند منزل بیش از او رفتند و دوشب مانده از ماه صفر ۲۲۳ وارد شهر شد و بابك سوار بر فیل با او بود تا آنکه بر معتصم وارد شد و وی فرمود ابد سنها

و پاهای بابك را بریدند سپس وی را کشت و در سر من رای بدارزد و برادرش عبدالله را بغداد فرستاد و اسحق بن ابراهیم او را کشت و بر سر پل در جانب شرقی بغداد بدار کشید.

عمادالدین ابن کثیر در «البدایة والنهاية» نخست در وقایع سال ۲۲۱ می نویسد: درین سال جنگ سختی در میان بغا الكبير و بابك در گرفت و بابك شکست خورد و گروهی از یارانش کشته شدند و سپس افشین و بابك باهم جنگیدند و افشین او را شکست داد و گروهی از یارانش پس از جنگهای دراز کشته شدند.

سپس در وقایع سال ۲۲۲ میگوید: درین سال معتصم سپاهیان بسیار برای باری افشین در جنگ با بابك تجهیز کرد و سی هزار هزار درهم برای هزینه لشکر نزد او فرستاد و جنگ سختی کردند و افشین بند شهر بابك را گشاد و هر چه در آنجا بود تاراج کرد و این روز آدینه ده روز مانده از رمضان بود و پس از محاصره و جنگهای سخت و کشتار بسیار و کوشش فراوان این کار شد.

چون مسلمانان گرد شهر وی را که بند نام داشت و حاکم نشین وی و جایگاه کامرانیش بود گرفتند با کسانی که در آنجا بودند و پسر و مادر و زنش گریخت و با اندک مردمی ماند و خوراك برایشان نمانده بود و بکشتزاری رسیدند و وی غلام خود را بدانجا فرستاد و پولی داد و گفت: زر بده و آنچه بان دارد ازو بستان. کسی که انباز کشتکار بود وی را از دور دید که نان می ستاند و گمان برد که بزور میگیرد و بدژی که آنجا بود رفت و نایب خلیفه در آن بود که او را سپل بن سنباط می گفتند، تا ازویاری بجوهد و وی خود سوار شد و رفت و آن غلام را یافت. گفت: چه خبر داری؟ گفت: هیچ، چند دینار باو دادم و نان ازو گرفتم. گفت: از کجایی؟ وی میخواست کار را ازو بوشیده دارد و او الحاح کرد. گفت: از غلامان بابكم.

گفت: کجاست؟ گفت: نشسته و منتظرست. سپل بن سنباط نزد او رفت و چون وارد دیدنش را بوسید و گفت: سرور من، آهنگ کجا داری؟ گفت: اندیشه دارم بسرزمین روم بروم. گفت: کجا میروی؟ بدژ من پناه بر من غلام و خدمتگزار توام. چیزی نگذشت که برو خدعه کرد و وی را باخود بدژ برد و نزد خود ورود آورد و ازو پذیرایی بسیار کرد و ارمغان داد و بافشین نوشت و آگاه کرد و وی دوتن از سرکردگان را برای گرفتنش فرستاد، نزدیک

آن دژ فرودا شدند و بابن سنباط نوشتند. وی گفت: در جای خود بمانید تا دستور من بشمارسد. سپس ببابك گفت: تو درین دژ مانده ای و دولتت شده ای، من در اندیشه آنم که امروز بشکار بیرون روم و باز وسك با من هست، اگر خواهی باما بیرون بیا که از دلتنگی و غم برهی. گفت: آری، پس بیرون رفتند و ابن سنباط نزد آن دوسر کرده فرستاد و گفت: در فلانجا و در فلان وقت روز باشید. چون بدان جای رسیدند آن دوسر کرده با سباهیانی که با ایشان بودند پیش آمدند و گرد بابك را گرفتند و ابن سنباط گریخت. چون وی را دیدند نزدش رفتند و گفتند: از ستور خود پیاده شو. گفت: از کجایی؟ گفتند: از پیش افشین آمده اند و وی از ستور خود فرو در آمد و پیراهنی سفید در بر و موزه ای کوتاه در پا و بازی در دست داشت. بسوی ابن سنباط نگر بست و گفت: خدای ترا زشت کناد! اگر مالی از من میخواستی هر چه میخواستی بگو میدادم. سپس او را سوار کردند و با خود پیش افشین بردند و چون نزد يك وی رسیدند بیرون آمد و او را دید و بلشکریان دستور داد دو صف بکشند و بابك را دستور داد پیاده شود و در میان مردم در آید و راه برود. وی این کار را کرد و آنروز بزرگواری بود و در شوال آن سال بود. سپس برونگهبانان گماشت و زندانش کرد، پس از آن این را بمعتمضم نوشت و وی دستور داد که او را با برادرش نزد وی ببرد و برادرش را هم گرفته بودند و نام برادر بابك عبدالله بود. افشین ایشان را در پابان این سال بیغداد برد و در آن سال بیغداد نرسید.

سپس در حوادث سال ۲۲۳ می گوید: در روز پنجشنبه سوم صفر این سال افشین بر معتمضم با ما را وارد شد و بابك با او بود و برادر بابك نیز با وی بود و تجمل فراوان کرده بودند. معتمضم پسر خود هارون الوانق را همراه خود که همیشه از افشین رود و از بس معتمضم بکار بابك دل داده بود هر روز اخبار افشین را بوی میرساندند و معتمضم دو روز پیش از رسیدن بابك بر برید سوار شد تا اینکه ببابك برسد و وی نمی شناختش، برونگریست و باز گشت. چون روز رسیدن او فرا رسید معتمضم خود را آماده کرد و مردم دو صف کشیدند و فرمان داد بابك را برقیل نشانند تا کارش آشکار شود و بتنا ساندش و وی قبای دیبا بر تن و کلاه نوک دار دوره دار از سمور بر سر داشت و قیل را آراسته و گردش را گرفته و حریر و کالاهای دیگر ساییده

بر آن بسیار پوشانیده بودند ... چون پیش معتصم رسید فرمان داد و دست و دو پای او را ببرند و سرش را بتراشند و شکمش را بدرند، سپس فرمان داد سرش را بخراسان ببرند و پیکرش را در سامره بدار بکشند و با بک در شب کشته شدنش که شب پنجمین سیزده روز مانده از بیع الاخرین سال بود می خورده بود و این ملعون در مدت ظهور خود که بیست سال بود دوست و پنجاه و پنج هزار و بانصد تن کشته بود چنانکه ابن جریر گوید و گروهی را اسیر کرده بود که بشمار در نمی آید و از فرزندانش هفده مرد و از زنان وی و فرزندانش بیست و سه زن از خاتونهای گرفتار شده بودند و نژاد بابک از کنیز کی بود رسوا و باو آنچه سزاوار بود رسید و مردم از بدی او آسوده شدند پس از آنکه گروه فراوان و مردم بسیار از عوام فرومایه شیفته او شده بود . و چون معتصم وی را کشت تاج بر سر افشین گذاشت و دو گردن بند گوهر باو داد و بیست هزار هزار درهم نوبی بخشید و ولایت سندرا باو داد و شاعران را فرمان داد که نزد او بروند و وی را بدین نیکی که با مسلمانان کرده بود و سرزمین بابک را که بزمیگفتند ویران کرده بود بستانند و آنجا اکنون ویرانه است ...

مؤلف مجمل التواریخ و الفصوص در خلافت معتصم می گوید: « بابک خرمدین همدان و نواحی آن همه بگرفته بود و معتصم اسحق بن ابراهیم امیر بغداد را بحرب وی فرستاد و بدیه شهر ستانه باباشان حرب کردند و هزیمت شدند و کارزار ایشان و احوالها در ارست ... پس بابک را کلوزار از اندازه بگذشت و معتصم افشین را بحرب بابک فرستاد و افشین لقب پادشاهان اسروشنه است و نامش خیدر بن کاوس بود و اصل او از ماوراءالنهر و افشین سوی ارمینیه آمد و بابک در کوههای آن حدود جایهای عظیم دشوار گزیده بود و قلعه ساخته بود و بسیاری روزگار و حادثها رفت تا آخر کار بابک گرفتار شد بردست او و حیلست کردن سهل بن سنباط بر قلعه خویش و بابک را، بعد از گریختن از قلعه ، آن جایگان بدداشتن و امید دادن و این سهل از دهقانان بود . اسیم کس فرستاد و بابک را بصید بیرون آورد ، تا سپاه او را بگرفتند و بعد مدنها این فتح برآمد و او را پیس معتصم آوردند ، سامره ، بفرمود تا دستش ببریدند و شکم بشکافتند و پس سرش آوردند و تنش را بسامره بردار کردند و سرش در بلاد اسلام بگردانیدند ، که آفتی عظیم بود مسلمانانی را .... »

## آغاز جنگهای بابك

درباره جنگهایی که بابك بالشکریان خلفای بغداد کرده است برخی از جزئیات را تاریخ نویسان ضبط کرده اند : حاج خلیفه در تقویم التواریخ آغاز کار خرم دینان را در کوهستان آذر بایجان در سال ۹۱۲ آورده و میگوید : هلاکی آنقوم بدست حازم . گویا این همان سالیست که جاویدان این شهرک بیرون آمده است .

بابك کار خود را در سال ۲۰۱ آغاز کرده است چنانکه در تقویم التواریخ نیز آمده و فسیحی درمجمل در حوادث سال ۲۰۱ مینویسد : خروج بابك الخرمی در جاویدانیه و جاویدانیه را بجاویدان بن سهل باز خوانند ، که صاحب بند بود و بابك دعوی میکرد که روح جاویدان در وی ظهور کرده است و در اطراف ممالك دست بفساد آورد .

گردیزی در زین الاخبار در خلافت معتصم چنین آورده است : « مردمان سپاهان و همدان و ماسبندان اندر دین خرمی شدند و مذهب بابك خرم دین گرفتند و لشکرانبوه بر بابك گرد آمد . معتصم مراسحق بن ابراهیم را ، که امیر بغداد بود ، بحرب ایشان فرستاد . او رفت و با خرم دین حرب کرد و شست هزار مرد را از ایشان بکشت و باقی بگریختند و زمین ارمنیه و آذربایجان بستند ، و چون لشکر اسلام سوی خرم دینان متواتر گشت بابك خرم دین ضعیف گشت ، پس از مملک روم استعانت خواست و مملک الروم بنصرت بابك بیرون آمد و شهر زبطره را ویران کرد و باز گشت و چون خبر بمعتصم رسید ضجر گشت ، بدان سبب که همه سپاهیان بحرب بابك مشغول بودند ، چیزی نکمت و چون آتشین از حرب بابك باز آمد معتصم پرسید که از شهرهای روم کدام توانگر تر گفتند : عموریه ، که دارالملک رومست . پس معتصم بفرمود تا سازغزای روم کردند ... و بابك خرم دین اندر ولایت بسیار تباهی کرد و بسیار مردم را از راه بیرد و نشست و اندر کوهپای تنك و تارک بود و جای سردسیر و چون لشکر آنجا شدی با آن خرم دینان مقاومت نداشتندی کرد ، از تباهی جای و از سردی هوا و هر چیزی و فساد بابك بیست و دو سال برداشت و محمد بن حمید الطوسی را بفرستاد ، هزینهت شد و عبدالله بن طاهر نیز رفت . چون حدیث خراسان پیش آمد

او خراسان را بر حرب بابك اختيار كرد و ابراهيم بن الليث را نيز فرستاد ،  
 هزيمت شد پس افشين را فرستاد كه سرهنگي بزرگ بود و از سر و شنه بود ، ولايت  
 ماوراءالنهر و آنجا ملك را افشين خوانند و نام او خيدر بن كلوس بود و افشين با  
 برادر خویش فضل و خویشان خویش دیو داد بن زردشت و یاران ایشان برفت  
 و بابك عصمت بن ابی سعید را با سه هزار مرد پیش افشین فرستاد و محمد بن  
 بعیت عصمة را با ده سرهنگ بحصار خویش مهمانی ساخت و همه را بكشت  
 و عصمة را بدیوار حصار آورد و گفت: دیگر سرهنگان را آواز ده و اگر نه  
 ترابكشم. او صد تن را، از آن سرهنگان و پیشروان سپاه ، آواز داد. همه  
 اندر حصار آمدند ، یکان یکان همی درآمدند و همی كشتند، تا همه را كشتند.  
 پس عصمة را با آن سرهای صد تن نزدیک افشین فرستاد و افشین بنزدیک  
 معتصم فرستاد و افشین بر سر دره بنشست و هفت ماه [ آنجا ماند ] كه اندر آن  
 تنگها نتوانست رفت و هو اسر شد و افشین ضجر گشت و پس بحیات كردن  
 مشغول شد و نامه نوشت و از معتصم مال خواست و معتصم بصحبت بوغا صد  
 خروار درم فرستاد و افشین بنزدیک بابك كس فرستاد و بفرمود او را  
 تا بسه منزلی فرود آید و خود از سر دره برفت و بفرمود تا آن مال بیک منزلی  
 بیاورند ، بروز و شب باز گردانید و خود با ستوران بر سر دره آمد و بابك خبر  
 مال آوردن و برخاستن افشین یافته بود. پس بابك بر سر دره آمد ، با پنج  
 هزار مرد و با بوغا بر آویخت و افشین از پس اندر آمد و بسیار ككش كرد و  
 بابك بگریخت و هزار مرد كشته شد و افشین از سر دره با پانزده هزار مرد  
 اندر آن دره ها و تنگها شد و بحزم میرفت و بوغا و محمد بن بعیت را با پنج  
 هزار مرد پیش فرستاد و خود با پنج هزار مرد همی رفت و پنج هزار دیگر را  
 تعبیه كرد و فوج فوج بر سر كوهپاهمی راند و بابك خبر یافت ، با دو هزار مرد  
 بیرون آمد و شبیخون كرد و بر فوج زد و ایشان را هزيمت كرد و افشین  
 بار دبیل بشد و بوغا و برادر افشین نیز لختی آویختند و برفتند و بار دبیل  
 آمدند و زمستان آنجا بودند و چون بهار آمد معتصم زر فرستاد و مال  
 بسیار و روی بیابك نهادند و اندر دره شدند و پیش حصار بابك لشكر فرود  
 آوردند ، سی هزار مرد با سلاح و آلت تمام و پیوسته حرب همی كردند ، تا قوم  
 بابك مقهور گشتند و بسیاری از ایشان كشته شدند و باقی همه گریختند ،  
 تا همه قوم بگریخت و بابك بماند باتنی چند از نزدیکان خویش و چون آن  
 حصار سخت خالی شد او نیز با برادر و نزدیکان خویش از حصار بیرون آمد



و بگریخت و هم اندر آن کوهها پنهان همی بود و مسلمانان آن حصار را ویران کردند و بابك راهمی طلب کردند و دید بانان بر هر راهی نشانند و بابك اندر میان آن کوهها و درختان بود، تاستوه گشت و مقهور شد و در ماند. پس فرصت همی جست تا دید بانان نیمروزی همی بخفتند، او از کوه بیرون آمد و برایشان بگذشت و سوی حصار آمد...»

طبری میگوید: درین سال (۲۰۱) بابك خرمی بر مذهب جاودانیه بیرون آمد که اصحاب جاویدان بن سهل صاحب بد بودند و دعوی کرده که روح جاویدان در حلول کرده و آغازفته کرد. ابن الاثیر و مولف تاریخ نگارستان و مولف منتظم ناصری نیز این نکته را تایید کرده و خروج بابك را در سال ۲۰۱ نوشته اند.

ابن قتیبه در کتاب المعارف در سبب خروج بابك چنین نوشته است که: چون خبر مرك هرثمة (بن اعین) پیسرش حاتم بن هرثمه، که در ارمستان بود، رسید دانست که بر سر پدرش چه آمده است بازادان آن دیار و پادشاهان آن سرزمین نوشت و ایشان را بخلاف مامون خواند و درین میان او مرد و گویند سبب خروج بابك همین بود و بابك بیست و چند سال باقی ماند. آغاز دعوت بابك را بردین جاویدانیان و آغاز جنگ با خلیفه را ابن العبری نیز در سال ۲۰۱ نوشته است.

ابن خلدون آغاز کار بابك را در سال ۲۰۲ آورده و گوید بابك در ۲۰۲ بدعوت جاویدان بن سهل آغاز کرد و شهر بند را گرفته بود و آن شهر برجای بلند بود و مامون بجنگ با وی پرداخت و سپاه فرستاد و جمعی از لشکریان بابك را کشتند و دژهایی را که در میان اردبیل و زنجان بود ویران کردند.

## جنگهای ۲۰۴ - ۲۱۱

پس از جنگهای ۲۰۱ و ۲۰۲ جنگ دیگری که در میان ساهیان مامون و لشکر بابك روی داده در سال ۲۰۴ بوده است و طبری درین زمینه میگوید: درین سال یحیی بن معاذ با بابك جنگ کرد و هیچ یک را پیشرفت نبود. ابن الاثیر نیز همین نکته را آورده است. این قتیبه در کتاب المعارف گوید: در سال ۲۰۴ چون مامون ببغداد رسید یحیی بن معاذ را بجنگ بابك فرستاد و یحیی شکست خورد.

در سال ۲۰۵ نیز جنگ دیگری روی داده و ابن الاثیر گوید : مامون عیسی بن محمد بن ابی خالد را حکمرانی ارمنستان و آذربایجان داد و بجنگ بابك فرستاد . مواف منتظم ناصری گوید : دادن مامون ولایت جزیره را به یحیی بن معاذ و ولایت آذربایجان و ارمنیه را به عیسی بن محمد بن ابی خالد و مامور کردن او را بجنگ بابك خرمی . پیدا است که دوین سال یحیی ابن معاذ از حکمرانی ارمنستان و آذربایجان عزل شده و به حکمرانی جزیره رفته و بجای او عیسی بن محمد را با آذربایجان و ارمنستان فرستاده اند . فصیحی همان گفته ابن الاثیر را تایید کرده است .

در سال ۲۰۶ باردیگر همان عیسی بن محمد بن ابی خالد مامور جنگ بابك شده و بابك را شکست داده است .

در ۲۰۸ علی بن صدقه معروف بزریق از جانب مامون حکمران ارمنستان و آذربایجان و مامور جنگ بابك شده است .

در ۲۰۹ احمد بن جنید اسکافی بجنگ بابك رفت و بابك اسیرش کرد و ابراهیم بن لیث بن فضل را حکمرانی آذربایجان دادند .

در ۲۱۱ محمد بن سید بن انس حکمران موصل بدست ملازمان زریق علی بن صدقه از دی موصلی کشته شد و مامون ازین واقعه خشمگین گشت و محمد بن حمید طوسی را بجنگ زریق و بابك خرمی فرستاد و او را حکومت موصل داد . مولف شاهد صادق خروج بابك را در حدود تبریز درین سال می نویسد .

خوند میر در حبیب السیر می گوید : « در سنه عشر و ماتین (۲۱۰) بابك خرم دین ، که او را بابك خرمی نیز گویند ، خروج نمود و این بابك مردی ملحد پیشه بود و دین مزدك داشت و بزعم او اکثر مجرمات مثل مباشرت با محارم حلال بود و او در ولایت آذربایجان و بیلقان خروج کرده ، هر کس را از اهل اسلام میدید بقتل می رسانید و جمعی کثیر متابعت آن شریک کرده ، پناه بهلاع و مواضع حصین بردند و هر لشکری که مامون بجنگ او فرستاد منتهزم بار آمدند » .

## جنگهای سال ۲۱۲

خوند میر در روضة الصفا میگوید : « آورده اند که در ایام خلافت مامون بابك خرم دین در نواحی آذربایجان و بیلقان خروج کرده جمعی کثیر متابعت او کردند و پناه به موضعی حصین بردند و بابك مردکی ملحد

بود و دین مزدك داشت و بزعم او اكثر محرمات مثل مباشرت با محارم و غیر آن مباح بود و در مبدأ آخر و ج قلعه‌های بامتانت عمارت كرد و هر لشكري كه بچنگ او رفت منزه از آلودگی و مامون در سנה اثنی عشر و ماتین (۲۱۲) محمد بن حمید طوسی را بچنگ او نامزد فرمود. او بعد از آنكه بیک سال و كسری با لشكر بابك محاربه نمود بعضی شهادت فایز گشت و كار بابك قوی شد و چون خبر قتل محمد بن حمید بمامون رسید عبدالله بن طاهر بن حسین ذوالیمینین را، كه از قبل او والی مصر بود، متخیر ساخت میان امارت خراسان و مقرب زمین و امارت آذربایجان و ارمنیه و حرب بابك. او امارت خراسان اختیار كرد و بآن ناحیه رفت، زیرا كه برادرش در خراسان وفات یافته بود و هرج و مرج در آن دیار پیدا شده و بعد از رفتن عبدالله طاهر مهم بابك قوی تر گشت.»

ابن واضح یعقوبی در حوادث سال ۲۱۲ كه ذكر از وقایع آذربایجان می‌كند می‌گوید: مامون طاهر بن محمد صفانی را حكرمانی ارمنستان و آذربایجان داده بود و گویند بلكه هرثمة بن اعین را از همدان فرستاد و وی آهنگ عراق داشت پس بورنان رفت كه از اعمال آذربایجان بود و بسر كردگان ارمنستان و فرماندهان لشكر آنجا نوشت و ایشان بمامون بیعت كردند و حكرمان آنجا از سوی مغلوع (امین) اسحق بن سلیمان بود و عمرو و الحزون و نرسی و عبدالرحمن بطریق الران و گروهی از بطریقان با او بودند و برید بر دعه رسید تا مردم را وادارد پسرش را آنجا بیرون كنند و طاهر كار گزار مامون مرز هیر بن سنان تمیمی را بالسكریان بسیار فرستاد و باهم رو برو شدند و جنگ كردند. سپس اسحق بن سلیمان و یارانش شكست خوردند و پسرش جعفر بن اسحق بن سلیمان را برده كردند و وی را با اسیران دیگر نزد مامون فرستادند و طاهر صفانی تنها چند روز آنجا ماند تا اینکه عبدالملك بن الجحاف سلمی كه خلع شده بود برو بیرون آمد و بر مردم بملقان تاخت و طاهر را در شهر بردعه شهر بند كرد و چند ماه در حصار بود و چون خبر بمامون رسید سلیمان بن أحمد بن سلیمان هاشمی را حكرمانی داد و وی نزد يك شهر رسید و طاهر هم چنان محصور بود و او را بیرون آورد و روانه كرد و عبدالملك زینهار داد و كار آن سرزمین راست شد. سپس حاتم بن هرثمة بن اعین را حكرمانی ارمنستان دادند و وی بآن شهر رسید و در میان معتزله و مردم زرد و خوردي در گرفت و يك دیگر را

کشتند و چیزی نمانده بود تا بود شوند سپس باهم سازش کردند و حاتم  
 ابن هرثمه در آن سرزمین تنها اندک مدتی ماند تا اینکه خبر مرگ پدرش  
 هرثمه باورسید و چون در آنجا مرد وی از بردعه بیرون رفت و به «کسال»  
 فرود آمد و در آنجا بارویی ساخت و کار می گزارد تا اینکه خلع شد و  
 بیطریقان و سرکردگان ارمنستان و بیابک و خرمیان نوشت و کار  
 مسلمانان را در چشم ایشان بزرگ کرد و بیابک و خرمیان جنبش کردند و  
 بیابک بر آذربایجان دست یافت و چون خبر بمامون رسید یحیی بن معاذ بن  
 مسلم مولی بنی زهل را حکمرانی ارمنستان داد ... یحیی بن معاذ  
 جنگهایی کرد و در آنجا کاری از پیش نبرد و مامون مرعسی بن محمد بن ابی  
 خالد را فرماندهی سپاه داده بود و این در روزگار مخلوع بود و چون از  
 یحیی کاری ساخته نشد عیسی را حکمرانی آذربایجان و ارمنستان داد و باو  
 دستور داد که لشکریان را آماده کند و با آنها از مال خود روزی بدهد .  
 پس عیسی بن محمد ایشان را از مال خود روزی داد و ایشان از  
 مردم سرزمین مدینه السلام ( بغداد ) بودند و چون از بغداد رفتند دیگر  
 در آنجا از سپاهیان که در فتنه بغداد بودند کسی نماند و چون بآن سرزمین  
 رسید محمد بن الرواد از دی و همه سرکردگان آن سرزمین نزد او رفتند و خود  
 را برای جنگ با بیابک آماده کرد و بیابک در تنگه ای باورسید و اوراشکست  
 داد و عیسی از آنجا رفت و جایی در ننگ نکر دو یکی از سرکردگان باو بانگ  
 زد که : ای ابو موسی ، بکجا میروی؟ گفت: درین جنگ کاری از ما ساخته  
 نیست و بخت با ما یار نیست و ما از جنگ با مسلمانان هراسانیم. از آذربایجان  
 با ارمنستان رفت و سواده بن عبد الحمید الجحافی برخاست ، عیسی باو  
 پیشنهاد کرد که حکمرانی ارمنستان را باو بدهد و جنگ نکند، پس باو جنگ  
 کرد و پس از کوششی اوراشکست داد و ارمنستان بر عیسی بن محمد راست  
 شد و کار بیابک در بند لا گرفت و مامون مرزریق بن علی بن صدقه از دی  
 را حکمران کرد و ازو هم کاری بر نیامد . سپس ابن حمید طوسی را حکمرانی  
 داد و چون خبر خلع شدنش بزریق رسید او نیز برخاست و محمد بن حمید  
 بآن سرزمین رسید و زریق باو جنگید و محمد یارانش را کشت و سپس  
 ازو زهار خواست و وی زنهارداد و اورانزد مامون فرستاد. محمد بن حمید  
 در آنجا ماند تا اینکه آن سرزمین را از کسانی که از ایشان باک داشت  
 پاک کرد و چون توانست بجنگ بیابک برود بجنگ او شتافت و جنگ سختی

درمیانشان در گرفت و او در همه جنگها پیروز شد. سپس بجای تنگی رفت که زمین درشت ناهمواری بود و ابن حمید و گروهی که با او بودند بیاده شدند و پیروان بابک باورسیدند و محمد با گروهی از سرکردگانش کشته شدند و لشکریان شکست خوردند و فرماندهی آن لشکر را مهدی بن اصرم که از خویشاوندان ابن حمید بود بدست گرفت و این واقعه در آغاز سال ۲۱۴ روی داد. چون محمد بن حمید کشته شد مامون مر عبدالله بن طاهر را حکمرانی داد و او را الوای سرزمین جبال و ارمنستان و آذربایجان بست و بقضاة و کارگران خراج نوشت که فرمان او را بردارند.

عبدالله بیرون رفت و در دینور ماند و بمهدی بن اصرم و محمد بن یوسف و عبدالرحمن بن حبیب که سرکردگان همراه محمد بن حمید بودند نوشت که در جایگاه خود بمانند. طلحة بن طاهر در خراسان مرد و مامون جای او را بعبدالله داد و عهد و لوای او را با اسحق بن ابراهیم و یحیی بن اکثم قاضی القضاة فرستاد و عبدالله در آن سال بخراسان رفت و مامون حکمرانی آذربایجان و جنک بابک را بعلی بن هشام سپرد و حکمرانی ارمنستان را بعبدالاغلی بن احمد بن یزید بن اسید سلمی داد و او بدان سرزمین رفت و محمد بن عتاب بر جرزان ( گرجستان ) دست یافت و « صفاریه » ( یونانیان آسیای صغیر ) با او یار شدند و ابن عتاب با او جنک کرد و شکستش داد و او را در جنک هنری و شناسایی نبود. سپس مامون مر خالد بن یزید بن مزید را حکمرانی داد و کسانی را که از خاندانش در عراق در زندان بودند آزاد کرد و بجزیره فرستاد و گروهی بسیار از مردم ربیع را با او همراه کرد و وی بدان سرزمین رفت و چون بتخلاط رسید سواده بن عبدالحمید الجحافی نزد او رفت و او زنهاردادش و سیس آهنگ نشوی کرد و یزید بن حصن مولی بنی محارب بر آنجادست یافته بود. یزید بن حصن گریخت و بکسال رفت و در آنجا ماند و کس نزد محمد بن عتاب فرستاد و از زنهارداد خواست که فرمانبردار وی شود. خالد او را زنهارداد داد، پس گفت صفاریه فرمانبردار تواند. محمد بن عتاب باو گفت آنها فرمان نمیبرند. خالد بسوی ایشان رفت و در جرزان یا آنها جنک کرد و شکستشان داد و ستورانیشان را گرفت سپس بسازش دعوت کرد و صلح کرد که سه هزار رمکه (مادیان تخمی) و بیست هزار گوسفند بدهند و اندک زمانی آنجا ماند ... (۱) و « قیس » با ایشان تاختند و کاروا بر خالد سخت گرفتند

(۱) در اصل افتادگی دارد

وعلی بن یحیی اردنی با آن گروه بود و خالد وی را با گروهی برده کرد و نزد مامون فرستاد و وی ایشان را با بواسحق معتصم سپرد و بخدمت او گماشت. سپس مامون جای خالد را به عبدالله بن مصاد اسدی داد و خالد را نزد خود خواند و خالد ترسید که درباره او بدی کند و چون نزد او رفت و در آنجا ماند تا درگذشت و پسرش جانشین او شد و کار آن سرزمین پریشان شد و مامون مر حسن بن علی بادغیسی معروف بمامونی را حکمرانی داد و او بدان سرزمین رفت و کار همچنان پریشان بود و وی با مردم دژلقانین جنگید و آنجا را گرفت و بدبیل رفت و در آنجا ماند و بواسحق بن اسمعیل بن شعیب تفلیسی نوشت که خراج بفرستد و واسحق رد کرد و فرستاد گانش را باز گرداند و بتفلیس رفت و چون بآنجا نزدیک شد نزدیک وی رفت و خراج را با و داد و وی از درگذشت .

از ۲۱۲ بعد جنگ لشکریان خلیفه بغداد با بابک سخت تر شده است . درین سال بنا بر ضبط ابن الاثیر محمد بن حمید طوسی از جانب مامون بجنگ بابک شد و او را فرمان داد که از راه موصل رود و کار آن دیار را راست کند و بازریق علی بن صدقه جنگ کند . محمد بن حمید بموصل رفت و سیاه خود را بدانجا برد و لشکر دیگری از مردم یمن و ربیعہ گرد آورد و بجنگ زریق شتافت و محمد بن سید بن انس ازدی باوی بود . چون خبر بزریق رسید آهنگ ایشان کرد و درزاب دوسپاه یک دیگر رسیدند . محمد بن حمید نزد زریق فرستاد و او را بطاعت خواند اما وی از پذیرفتن آن طاعت سرپیچید و در میان شان جنگ سخت در گرفت و زریق و سپاهش درهم شکسته شدند و از محمد زینهار خواست و چون وی را زینهار داد نزد او رفت و محمد او را نزد مامون فرستاد و مامون بمحمد فرمان داد که همه دارایی زریق را بستاند و روسنهای او را ضبط کند . محمد فرزندان و برادران زریق را بخواند و با ایشان آن فرمان را در میان نهاد و ایشان هم فرمان خلیفه را پذیرفتند . پس محمد بن حمید بآذربایجان رفت و محمد بن سید را از سوی خود در موصل گماشت و چون حمید بآذربایجان رسید بامتیالان جنگ کرد و لیلی بن مره و کسانی را که از درمخافت در آمده بودند گرفت و نزد مامون فرستاد و خود بجنگ بابک رفت . ابن قتیبہ در کتاب المعارف جنگ محمد بن حمید را با بابک در سال ۲۱۰

آورده است.

نظام الملك در سیاست نامه جنگهای محمد بن حمید را چنین روایت می کند: « در سال دویست و دوازده از هجرت ، در عهد مامون ، چون خرم دینان خروج کردند ، از ناحیت اصفهان ، قومی از باطنیان بایشان پیوستند و فسادها کردند و بآذربایگان شدند و ببابك پیوستند و مامون محمد بن حمید الطائی را بحرب بابك فرستاد ، تا با خرم دینان حرب کردند و فرموده بود تا با زریق بن علی بن صدقه حرب کنند ، که او عاصی شود بود و در کوهستان عراق می گشت و غارت می کرد و کاروانها می زد و محمد بن حمید بتعجیل رفت و از خزینة مامون چیزی نخواست و لشکر را از خزانه خویش مال داد و بحرب زریق شد و زریق را بگرفت و لشکر او را هلاک کرد . مامون شهر قزوین و مراغه و بیشتر آذربایگان او را داد . پس بحرب بابك رفت . میان او و میان بابك شش حرب عظیم بود و آخر الامر محمد بن حمید کشته شد و کار بابك بالا گرفت . »

مؤلف مجمل فصیحی مامور شدن محمد بن حمید را بچنگ بابك در سال ۲۱۳ ضبط کرده است.

## جنگهای سال ۲۱۴

در ۲۱۴ باز جنگ دیگر در میان محمد بن حمید و بابك در گرفت و درین جنگ محمد بن حمید کشته شد . سبب این بود که چون محمد بن حمید کسانی را که در راهها گماشته بودند شکست داد بسوی بابك رفت و سپاه و آذوقه فراهم آورد و جمع کثیری سپاهیان داوطلب از شهرهای دیگر برداشت و از راههای تنگ و گردنها گذشت و چون از هر کتلی می گذشت کسانی را ، از همراهان خود ، در آنجا بیاسبانی می گماشت تا اینکه به محل هشتاد نفر فرود آمد و خندقی کند و برای ورود بسرزمین بابك با کسان خود رای زد و ایشان رای دادند که بدان دیار برود و ستمی را معلوم کردند که از آنجا وارد شود و ی رای ایشان را پسندید و سپاه خود را تعبیه کرد . محمد بن یوسف بن عبدالرحمن طائی معروف بابو سعید را در قلب لشکر و حمادی بن اصرم را در میانه و عباس بن عبدالجبار بقطیفی رادر میسره گذاشت و محمد بن حمید خود با گروهی در پی ایشان جای گرفت و مراقبشان بود و

ایشان را گفت اگر در صفها رخنه‌ای افتد آنها را ببندند و بابك از كوه بریشان مسلط بود و مردان خود را بكمین ایشان نشاند و در زیر هر تخته سنگی گروهی جاداد و چون سپاه محمد بن حمید پیش رفت و لشکریان از كوه بالا رفتند و تاسه فرسنگ رسیدند آن جمع از كینگاه خود بیرون جستند و بابك با سپاه خود بر سر ایشان تأخت و ایشان را درهم شکست و ابو سعید و محمد بن حمید سپاه خود را بیایداری فرمان می دادند اما سودی نبخشید و آن لشکر هزیمت گرفت و محمد بن حمید بجای خود بود اما سپاهیاناش میگریختند و جان بدر می بردند . چون خرم دینان وی را دیدند و از جامه و رفتارش دانستند که پیشوای آن گروهست برو تاختند و ذوبینی برایش زدند و او بزمین افتاد و کشتندش . این محمد مردی پسندیده و بخشنده بود و شاعران بسیار وی را مرثیت گفتند و چون این خبر بمامون رسید هراسان شد و عبدالله بن طاهر را بجنگ بابك مامور کرد و او در دینور ماند و سپاه خود را آراست .

نظام الملك در سیاست نامه در بیان این واقعه مینویسد : «خرم دینان باصفهان باز شدند و مامون از کشتن محمد عظیم دلتنگ شد . در حال عبدالله طاهرا ، که والی خراسان بود ، نامزد کرد و بچرب بابك فرستاد و همه ولایت کوهستان و آنچه گشاده بودند و آذر بایجان بدو داد و عبدالله برخاست ، بآذر بایجان شد . بابك با او مقاومت نتوانست کردن ، در دژی گریخت سخت محکم و لشکر او و جمع خرم دینان پیرا کنندند »

ابن قتیبه در کتاب المعارف در همین باره مینویسد که . چون محمد بن حمید در ۲۱۴ کشته شد مامون عبدالله بن طاهرا ، که در دینور بود ، حکمران جبل کرد ، که بخراسان رود و علی بن هشام را بجنگ بابك بفرستد . ابن طیفور در کتاب بغداد در وقایع همین سال مینویسد : مامون عبدالله بن طاهر را ولایت خراسان داد و او را مامور جنگ بابك کرد و او در دینور ماند و سپاه فرستاد . سپس مامون علی بن هشام را بجنگ بابك فرستاد .

مؤلف منتظم ناصری نیز ولایت علی بن هشام را در جبل و قم و اصفهان و آذر بایجان در همین سال آورده است .

در باره ماموریت عبدالله بن طاهر ابو حنیفه دینوری در اخبار الطوال چنین مینویسد : چون کار بابك بالا گرفت مردم پریشان شدند و فتنه بالا گرفت



و آغاز کارش این بود که هر که در گردا گرد بند بود میکشت و شهرها و روستاها را ویران میکرد، تا اینکه کارش بالا گرفت و رسیدن بوی دشوار بود و شکوهش بسیار شد و چون این آگاهی بمامون رسید عبدالله بن طاهر ابن حسین را با سپاه فراوان بچنگ وی فرستاد و عبدالله رفت و در اطراف دینور جا گرفت، در جایگاهی که امروز بقصر عبدالله بن طاهر معروفست. پس از آنجا رفت تا نزدیک بند رسید و کار بابک سخت شد و مردم از و هراسان شدند و با او جنگیدند و دست برو نیافتند و گروهی از سرکردگان کشته شدند و از آنجمله محمد بن حمید طوسی بود که ابوتمام در مرثیت او قصیده ای سروده است.

## جنگهای ۲۱۷ و ۲۱۸

در ۲۱۷ بگفته ابن طیفور مامون حکمرانی جبال و چنگ با خرم دنیا را بطاهر بن ابراهیم سپرده است و وی پنج روز مانده از شعبان آن سال از بغداد بیرون شد.

در همان سال ۲۱۷ مامون علی بن هشام را کشت و سبب آن بود که مامون وی را حکمران آذر بایجان و جز آن کرده بود و چون دانست که بیداد میراند و مال مردم می ستاند و مردم را میکشد، عجیف بن عنبسه را برو فرستاد و او دانست که علی بن هشام در اندیشه آنست که بکشدش و بیابک پیموند و چون برو دست یافت نزد مامونش برد و مامون او را بکشت و برادرش حبیب را نیز بکشت در جمادی الاولی آن سال و سر علی را در عراق و خراسان و شام و مصر گردانند.

در ۲۱۸ بگفته ابن الاثیر بسیاری از مردم جبال و همدان و اصفهان و ماسبدان و جزان دین خرمی را بیدرفتند و گرد آمدند و در همدان لشکرگاه ساختند. معتصم بریشان سپاه فرستاد و اسحق بن ابراهیم بن مصعب با آن سپاه بود و او را در ماه شوال این سال مامور جبال کرد و اسحق در روستای همدان با این مردم رو برو شد و شصت هزار تن از ایشانرا کتت و کسانی که مانده بودند بروم گریختند.

نظام الملک در سیاست نامه در حوادث این سال چنین مینویسد: «چون سال دوست و هژده اندر آمد دینگر باره خرم دینان با اصفهان و پارس و

آذربایگان و جمله کوهستان خروج کردند ، بدانکه مامون بروم شده بود و همه يك شب وعده نهاده بودند و بهمه ولایت ها و شهرها کار راست کرده ، شب خروج کرده ، شهرها غارت کردند و در پارس بسیار مسلمانان کشتند و زن و فرزندان برده کردند و در اصفهان سرایشان مردی بود ، علی مزدك ، از در شهر بیست هزار مرد عرض داد و با برادر بکوه شد و بودلف غایب بود و برادرش معقل بکوه بود ، با پانصد سوار ، مقاومت نتوانست کرد ، بگریخت و بیفداد رفت . علی مزدك کوه بگرفت و غارت کرد و هر کرا یافت ، از اهل اسلام ، بکشت و فرزندان عجلیا را برده کرد و باز گشت بآذربایگان ، تا بیابك پیوندد و از جوانب خرم دینان روی بیابك نهادند . اول ده هزار بودند ، بیست و پنج هزار شدند و میان کوهستان شهر کی هست ، آنرا شهر ستانه خوانند ، آنجا جمع شدند و بابك بدیشان پیوست . پس معتصم اسحق را با چهل هزار مرد بچنگ ایشان فرستاد و اسحق ناگاه بر سر ایشان شد و چنگ در پیوست و همه را بکشت ، چنانکه بحرب اول از خرم دینان صد هزار مرد کشته شد و جمعی قصد اصفهان کردند و قریب ده هزار مرد با برادر علی مزدك سراها و روستا های اصفهان غارت کردند و زن و فرزندان برده بردند و امیر اصفهان علی بن عیسی غایب بود . قاضی واعیان بحرب ایشان شدند و از جوانب فرو گرفتند و ظفر یافتند و بسیار بکشتند و زن و فرزندان ایشان برده بردند .»

آغاز این قیام خرم دینان در روزگار مامون و در پایان زندگی وی بوده و او در صدد بر آمده است که ایشان را دفع کند ، اما در همین میان در گذشته است و پس از وی معتصم بدفع ایشان پرداخته ، چنانکه حمد الله مستوفی در تاریخ گزیده میگوید: «در آذربایجان بابك دشمن دین لعنه الله دعوت دین مزدکی آشکارا کرد . مامون محمد بن حمید طوسی را بچنگ او فرستاد . بابك او را بکشت و کار بابك قوت گرفت . مامون پیش از آنکه تدارك کند در سابع رجب سنه ثمان عشر و مائین (۷ رجب سال ۲۱۸) در گذشت .»

## جنگهای سال ۲۱۹

در سال ۲۱۹ اسحق بن ابراهیم در جمادی الاولی وارد بغداد شد و از اسیران خرم دینی گروه بسیاری با وی بودند و گویند بجز زنان و کودکان صد هزار تن از ایشان را کشت .

در همین سال ۲۱۹ بود که گروهی از خرم‌دینان که در جنگ همدان جان بدر برده بودند بسر زمین روم گریختند و بتوفیل Théophile امپراطور قسطنطنیه پناه بردند و چندی بعد که بابک راسپاهیان بغداد محاصره کردند و کار برو تنک شدن نامه‌ای بآن امپراطور نوشت و از یاری خواست و او نیز وعده یاری داد و بتهیه سپاه و تجهیزات پرداخت. در همین زمان مازیار هم در طبرستان آغاز مخالفت با دربار بغداد گذاشت و چنانکه پس ازین بیاید افشین هم در باطن با ایشان همدستان بود و از چهارسوی چهارتن یعنی توفیل و بابک و مازیار و افشین در برانداختن اساس خلافت بغداد می‌کوشیدند و یگانگی با یکدیگر داشتند چنانکه در سال ۲۲۳ توفیل بنا بوعده‌ای که بابک داده بود بیاری وی سپاه قلمرو خلافت کشید و جمعی از مسلمانان را کشت و گروهی از ایشان را، که از آن جمله بیش از هزار زن بود، با سیری برد. معتمد برای دفع این فتنه نخست بقلع و قمع بابک پرداخت، چنانکه پس ازین بتفصیل خواهد آمد، افشین را مأمور جنگ وی کرد، با آنکه در نهان افشین با بابک و مازیار همدست بود و در میان نشان مکتبه بود.

در باره همدستانی مازیار با بابک ابن اسفندیار در ناربخ طبرستان می‌گوید: «مازیار بابک مزدکی و دیگر ذمیان مجوس را عملها داد و حکم بر مسلمانان، تا مسجد ها خراب یگردند و آثار اسلام را محو میفرمودند» سپس در جای دیگر می‌نویسد که مازیار خود بعبدالله بن طاهر چنین گفته است «که من و افشین خیدر بن کاوس و بابک هر سه از دیر باز عهد و بیعت کرده ایم و قرار داده بر آنکه دولت از عرب بازستانیم و ملک و جهان داری با خاندان کسرویان نقل کنیم، پرروز بفلان موضع قاصد افشین بمن رسید و مرا چیزی در گوش گفت. من خوشدل شدم. عبدالله طاهر گفت: چه بود آنکه ترا اعلام کرد؟ مازیار گفت: نگویم. بتملق و تواضع الحاح کرد، تا مازیار گفت: سوگندی دیگر بخورد. عبدالله سوگند خورد. مازیار با او در میان نهاد که بمن پیام آورد، از افشین، که فلان روز و فلان ساعت معتمد و پسران او، هارون الواثق و جعفر المتوکل را، هلاک خواهیم کرد...»

سرانجام افشین برای دلجویی معتمد بابک را بفریب اسیر کرد و سپس معتمد توفیل را نیز شکست سخت داد و آن فتح، معروف به روی داد.

تتوفیل دومین پادشان سلسله فریژی از امپراطوران بیزنتیه بود، پسر میخائیل بن جورجس معروف بمیخائیل دوم که در سال ۱۹۳ هجری بامپراطوری رسید و دو سال بعد در ۱۹۵ عزلش کردند و باردیگر در سال ۲۰۰ بمقام خود بازگشت و در ۲۱۳ مرد و پس از و پسرش تتوفیل پادشاهی نشست و تا سال ۲۳۵ امپراطور بود. همین پناه دادن بایرانیان خرم دینی و هوا خواهی از بابك سبب يك سلسله جنگهای متمادی در میان وی و معتصم شد و سر انجام بفتح عموریه انجامید که پس از پنجاه و پنج روز محاصره سپاهیان بغداد آن شهر را گرفتند و سی هزار مردم آنرا کشتند و شهر را چنان ویران کردند که تا این اواخر جایگاه آن هم معلوم نبود و درین فتح بطریق عموریه را که باطس نام داشت اسیر کردند و بسامرا آوردند و چون در زندان مرد پیکرش را نزدیک بیکر بابك بدار آویختند.

## جنگهای سال ۲۲۰

در سال بعد یعنی در ۲۲۰ معتصم افشین را مامور جنگ بابك کرد. نام افشین خیدر یا خنیدر پسر کاوس بود که برخی از مولفان بخطا «خیدر» ضبط کرده اند. افشین از زمانهای قدیم لقب و عنوان پادشاهی امیران محلی اسروشنه در اقصای ماوراءالنهر بود که حکمرانی آن دیار را از زمان ساسانیان پدر بر پسر داشتند، اسروشنه یا سروشنه که امروز بیشتر «استروشنه» می نویسند هنوز از آبادیهای درجه دوم جمهوری شوروی از بکستانست. در ۲۰۷ که مامون حکمرانی خراسان را بطلحه پسر طاهر دو الیمین داد احمد بن ابی خالد را پیشکاری او بخراسان فرستاد و احمد ماوراءالنهر رفت و با کاوس پسر سارخره افشین آن دیار، پدر افشین خیدر بن کاوس، جنگ کرد و او را بادو پسرش خیدر و فضل برده کرد و ببغداد فرستاد. طلحه اربن فتح چنان شادمان شد که سه هزارهزار (سه میلیون) درم باحمد ابن خالد بخشید. کاوس پسر سارخره در بغداد ماند و همانجا مرد و دو پسر وی نزد مامون ماندند و تربیت یافتند و کم کم از نزدیکان دربار خلافت شدند، چنانکه افشین در دربار معتصم بزرگترین امیر بود از نخست که کار افشین بالا گرفت در میان وی و خاندان طاهریان که در آن روزگار در دربار خلافت بسیار متنفذ بودند و مخصوصا عبدالله بن

طاهر که بزرگترین امیر دربار بود و اسحق بن ابراهیم بن مصعب پسر عم پدرش که امیر بغداد بود و از سوی دیگر در میان وی و اشناس ترك كه او هم از كارگزاران بزرگ دربار بود هم چشمی سخت در گرفت و افشین برای اینکه طاهریان را ناتوان کند و از پای درآورد بیدخواهان خلافت متوسل میشد ، چنانکه منکجور اسروشنی از خویشان وی در سال ۲۱۷ در آذربایجان بتحریرك او بنیاد مخالفت گذاشت و درین سال گرفتار و کشته شد .

مازیار نیز با افشین همدستان بود و پیش ازین گذشت که خود در گرفتاری گفته است من و افشین خیدر بن کاوس و بابك از دیر باز بایك دیگر پیمان بسته بودیم که کشور را از تازیان بستانیم و بخاندان ساسانیان باز گردانیم . پس از کشته شدن بابك و شکست تنوکیل امیر اطوریز نتیجه در ۲۲۳ و کشته شدن مازیار در ۲۲۵ دشمنان افشین سرانجام پرو چیره شدند و در همان سال ۲۲۵ معتصم افشین را هم کشت .

آغاز ماموریت افشین بجنك بابك در ۲۲۰ بود و وی تا ۲۲۳ سه سال در آذربایجان با بابك می جنگید تا سرانجام وی را یغریب گرفتار کرد . سبب اینکه افشین از بابك رو بر گرداند و بگرفتاری او تن درداد این بود که پس از آنکه روز گاری افشین با بابك جنك کرد و در بر انداختن او کوتاه می آمد معتصم پنداشت که وی از عهده بابك بر نمی آید و خواست طاهریان را هم درین کار وارد کند و ازیشان یاری بخواهد و چون افشین دید که اگر طاهریان بر بابك چیره شوند باز بر نیرو شان در دربار خلیفه خواهد افزود برای اینکه این توانایی نصیب رقیبان طاهری او نشود و خود ازینکار بهره یابد ناچار بابك را فدای توانایی خویش و نا توان کسردن رقیبان خود کرد.

## جنگ های زمان معتصم

یاقوت در معجم البلدان در کلمه « ارشق » مینویسد : ارشق بفتح و سپس سکون و فتح شین نقطه دار وقاف کوهی در سرزمین موقان از نواحی آذربایجان و نزدیک بند شهر بابك خرمی .

جای دیگر در کلمه « خرمی » میگوید : بضم اول و تشدید دوم و تفسیر آن بفارسی سرورست و آن روستاییست در اردبیل ، نصر میگوید بگمانم خرمیان که بابك خرمی ازیشان بود منسوب بدانند و میگویند خرمیه

فارسیست و معنای آنکسانست که از شهوات پیروی میکنند و آنها را مباح می دانند .

جای دیگر در کلمه «دروذ» میگوید : در پایان آن ذال نقطه دار... شع ابو تمام دلالت دارد بر آنکه جایست در مرز های آذربایجان زیرا درستایش ابو سعید ثعری گفته است :

و بالهضب من ابرشتویم و دروذ علت بك اطراف القنافة و ازدد و ابرشتویم آنجاست و درین قصیده یاد از جنك او با بابك خرمی کرده است و در قصیده دیگر درستایش معتصم میگوید :

و بهضیتی ابرشتویم و دروذ لقحت لقاح النصر حد حمال ...  
فلیشکروا جنح الظلام و دروذا فهم لدروذ و الظلام موالی  
جای دیگر در کلمه «سند نایا» گوید : بکسر اول و سکون دوم و پس از ذال بی نقطه بایی که يك نقطه دارد و مفتوحست و سپس یای آخر حروف جایست در آذربایجان در بنادز نواحی بابك خرمی ابو تمام درستایش ابو سعید محمد بن یوسف گفته است :

رمی الله منه بابكا و ولاته بفاصمة الاصلاب فی كل مشهد  
فتی يوم بذ الخرمية لم یكن بهیساته بكس و لا بمعرد  
قفا سند نایا و الرماح مشیحة تهدي الى الروح الخنی فتهتدی

جای دیگر در کلمه «سورین» میگوید : بکسر راء دهی در نیم فرسنگی نیشابور ... در تاریخ دمشق آمده که ابراهیم بن نصر بن منصور ابواسحق سورینی که سورانی فقیه هم گفته اند و سورین کویست در بالای نیشابور ، سفری بشام رفت . محمد بن الحکم خبر داده است که وی ابراهیم بن نصر سورینی را در لشکر محمد بن حمید طوسی در دینور در جنك نایاك دیده و ابراهیم بن نصر ۱۰ در ۲۱۰ کشته یافته است

جای دیگر در کلمه طبرسان در باره مازیار پسر قارن مینویسد ....  
اورا بسرمن رای بردند در سال ۲۲۵ و در برابر معتصم بشتیرش زدند تا مرد و در سرمن رای نایابك خرمی بر تنه ای که رو بروی مجلس شرطه است بدار کشیده شد .

جای دیگر در کلمه «قران» گوید : ضم ، قصه بند بن در آذربایجان که بابك خرمی در آنجا بگناه داشت .

جای دیگر در کلمه «کندج» میگوید: بدو حرکت و در پایان آن جیم نام دژی و سرزمینی در آذربایجان از جایگاههای بابک خرمی و این کلمه بیگانه است و معنای آن جایگاهست و معرب شده است، ابو تمام آنرا جمع بسته و گفته است:

و ابرشتویم والکنداج و ملتیمی سنا بکها والخیل بردی و تمزع و پیدا است که این کلمه معرب کلمه «کده» یا «کده» فارسیست.

جای دیگر در کلمه «کلانروز» گوید معنای آن رود بزرگست و آن در آذربایجان نزدیک بند شهر بابکست و افشین هنگامی که با بابک می جنگید در آنجا فرود آمد. احتمال میرود جایگاهی که نام آن در جاهای دیگر «بلالرود» و «ذرودارود» نوشته شده همین جا باشد و حنان مینماید که بلالرود و ذرو ذالروذ تحریف همین کلمه کلانرود باشد.

جای دیگر در کلمه مراغه میگوید: بفتح و غین نقطه دار شهر مشهور بزرگ و بزرگترین و مشهورترین شهر آذربایجان... خزیمه بن خازم در خلافت رشید حکمران ارمنستان و آذربایجان شد و باروها و دژهای آنرا ساخت و آنرا آبادان کرد و لشکریان بسیار در آنجا گماشت سس چون بابک خرمی پیدا شد مردم بآنجا پناه بردند و در آنجا فرود آمدند و جایگاه ساختند و در آن متحصن شدند...

جای دیگر در کلمه «ورنان» میگوید بفتح و سس سکون و در پایان آن نون و سلفی بحرکت راء آورده، شهر است که در پایان مر آذربایجانست و از آنجا تادرة الرس دو فرسنگست و در میان ورنان و بیاقان هفت فرسنگ و در کتاب الفتوح آمده که ورنان در سرزمین آذربایجانست و آن بارش در روزگار بابک زانزد شد..

بجز این نواحی و آبادیها که در کتابهای مختلف دگری از آنها در ضمن حوادث روزگار بابک شده اکنون در آذربایجان دهی هست بنام «بابکان» که در کتاب «اسامی دهات کشور» (ص ۱۵۱) جزو دهستان قطور در میان خوی و شاهپور نام برده اند و احتمال بسیار میرود که از آبادانیهای زمان بابک بوده باشد و بمناسبت نام بابک آنرا «بابکان» خوانده باشند. مطهر بن طاهر مقدسی در کتاب البدء والتاریخ (جاب پاریس - ج ۳ ص ۹) که در حدود سال ۳۵۵ تالیف کرده است در باره بابک میگوید «اما تنویان ایشان بیامبری ابن دیصان و ابن شاکر و ابن ابی العوجاء

و بابك خرمی و دیگران قایلند و در نزد ایشان زمین هرگز از پیامبر  
تهی نماند .

جای دیگر (ج ۶ ص ۱۱۲) در حوادث زمان مامون می نویسد : « در  
روزگار او خرمیان جنبیدند و بابك مدعی بود که روان جاویدان درو  
دمیده شده است و مامون محمد بن حمید را بچنگ افرستاد و محمد بن حمید  
با بسیاری از همراهانش کشته شدند . »

سپس جای دیگر (ج ۶ ص ۱۱۴ - ۱۱۷) می گوید : « داستان بابك  
خرمی - آورده اند که وی بر شد نرسیده بود و مادرش زنی يك چشم بود  
و تنك دست از دههای آذربایجان ، مردی از نبطیان سواد که او را عبد الله  
می گفتند شیفته اش شد و از و بار گرفت و او کشته شد و بابك در شکم بود  
و مادرش او را زاد و کار می کرد که گذران وی را فراهم کند و بسیار  
کوشید تا وی پسری با حزم شد . مردم آن ده برای چراندن او را بکار  
گماشتند و خورش شکم و پوشش تنش را میدادند . پنداشته اند روزی برای  
او خوراك ببرد و وی در سایه دیواری خفته بود و وی موی تنش را دید  
که برخاسته است و از بن هر مویی قطره خونی روانست . گفت : « برای  
این پسر من پایه ای بلند خواهد بود . در همین کوهستان گروهی از خرمیان  
بودند و ایشانرا دو پیشوا بود که با هم کشمکش داشتند و بابك دیگر  
نمی ساختند ؛ یکی را جاویدان و دیگری را عمران میگفتند . جاویدان برای  
کاری بده بابك رفت ، او را دید و بچابکی او پی برد . او را از مادرش  
بمز دوری گرفت و بسرزمین خود برد . گویند زن جاویدان فریفته او شد  
و رازهای شوهرش را بروگشاد و از اندوختها و خزانهایش او را آگاه کرد .  
چندی نگذشت که جنگ میان جاویدان و عمران روی داد و جاویدان زخم  
برداشت و از آن مرد . زن جاویدان دعوی کرد که بابك را درین کار جان نشین  
خود کرده است و روانش در وی دمیده شده است و آنچه از پیشرفت و  
پیروزی شمارا نوید داده است بدست وی بشما خواهد رسید و این بدان  
سبب بود که خرمیان هر بامداد و هر شام امید جنبش داشتند . پس از آن  
مردم از و پیروی کردند و گواهی این زن را راست گرفتند و بابك پیروان  
خود را بران نواحی و دهها گماشت و ایشان اندک مایه و خوار بودند و ایشانرا  
سه مسمر و خنجر داد و فرمود که بدهها و خانهای خویش باز گردند و منتظر  
بهره سوم از آن شب باشند ، چون آن هنگام فرا رسد بر مردم بیرون آیند



ومردی وزنی وجوانی و کودکی از دور و نزدیک نگذارند مگر آنکه پاره کنند و بکشند. آن گروه این کار را کردند و بامداد مردم این دهها بدست خرمیان کشته شدند و ندانستند این فرمانرا که داده است وانگیزه آن چیست. هراس سخت و بیم فراوان مردم را در گرفت و بیدرتك آنها را بجاهایی که دور تر بود فرستاد و هر کرا از مردم یافتند چه خرد و چه بزرگ و چه مسلمان و چه ذمی می کشند تا اینکه آن مردم بکشتار خو گرفتند و راهزنان و بیسرو پایان و فتنه جویان و بیروان آیین های ناستوده برو گرد آمدند. لشکریانش بسیار شدند چندانکه سوارانش بیست هزار تن رسیدند، بجز بیادگان. شهرها و دهها را گشادند. چشم زهره از مردم گرفت و با آتش سوخت و در تباهی فرو برد و کمتر رحم و دلسوزی داشت و لشکریان بسیار در بارها شکست داد و فرماندهان چند را کشت و در برخی از کتابها آورده اند که از جمله آنچه بیاد مانده هزار هزار تن را از مرد وزن و کودک کشت و در تاریخ آورده اند که جمع کسانی که بابك کشته است دویست و پنجاه و پنج هزار و پانصد تن بوده است و خدا دانا تر است. پس معتصم مراشین را فرستاد که بابابك روبرو شود و حکمرانی همه جبال را باو داد و وظیفه او را چنین قرارداد که هر روز که سوار شود ده هزار درهم و هر روز که سوار نشود پنج هزار درهم بجز روزی و چیره و معاون و آنچه از حکمرانی جبال باو میرسد بگیرد و هنگامیکه میرفت هزار هزار درهم باو بخشید. افشین یکسال با او برابری میکرد و بابك از چند دفعه شکست خورد و در باره بچنگ آمد. بابك بیست و نه ساله بود که شهری استوار بود و چون مرگش نزدیک شد کار برو تنك گشت گریزان با خاندان و فرزندان خود بیرون آمد که در جامه بازرگانان باو منستان رود. سهل بن سنباط نصرانی یکی از بطریقان ارمنستان شناختش و وی پیش از آن برده او شده و مال بسیار داده بود که جانس را بدر برد و او بند برشته بود و خود با مادر و خواهر و زنش در برابر وی گرد آمده بود و این ملعون هر گاه مردم را با زنانشان برده میکرد با ایشان همین کار را روا میداشت. پس وی را گرفت و نزد افشین فرستاد و معتصم دوهزار هزار (درهم) بکسی که او را زنده با آورد برده داده بود و دوهزار هزار بکسی که سرش را بیاورد و نوید داده بود برای سهل بن سنباط و دوهزار هزار فرستاد و او اختیار دادند که حکمرانان سرزمین خود را برگزینند. افشین بابك را نزد معتصم برد و او در سر من رای بود و فرمان داد و دستان و پاها بش را ببرند

و در سال ۲۳ (۲۲۳) بدار کشیده شد و گروهی پنداشته اند که چون بابک ملعون دستش را بریدند خون خود را برویش مالید و خندید تا مردم ببینند که از دست بریدن دردش نیامد و روان وی چیزی از آن حس نمیکند و این از بزرگترین گشایشها در اسلام بود و روز گرفتاری وی جشن مسلمانان بود و آن روز آدینه بود چهارده روز گذشته از رمضان سال دویست و بیست و سه . پس معصم پایه افشین را بالا برد و تاج باو بخشید و دو گردن بند آراسته بپروارید و گوهر و دو بازو بند و بیست هزار هزار درهم باو داد و سرایندگان را فرمان داد که او را بستایند و از و پاداش بگیرند ...

اینکه مطهرین طاهر در پایان این قسمت روز گرفتاری بابک را ۱۴ رمضان ۳۲۳ نوشته است درست نیست و چنانکه پیش ازین گذشت و پس ازین خواهد آمد تاریخ گرفتاری بابک چنانکه در مآخذ معتبر آمده دهم رمضان ۲۲۲ بوده است یا درست تر آنکه درین روز شهر بند را گرفته اند و اگر در همان روز بابک گرفتار شده باشد دهم رمضان میشود . چنانکه مینماید که آنچه در متن از تاریخ روز و ماه آمده درستست و در اصل ۱۴ رمضان ۲۲۲ بوده است و در تاریخ سال اشتباهی رخ داده و بدینگونه بابک چهار روز پس از گشاده شدن شهر بند یعنی در ۱۴ رمضان ۲۲۲ گرفتار شده است .

مسعودی در مروج الذهب نخست درباره سرزمینی که بابک در آنجا حکمروایی کرده است شرحی دارد و در آغاز از دیوار معروف در بند سخن میراند و میگوید: « اگر خدای عز و جل بحکمت لطیف و اقدوت بسیار و رحمت بر بندگان خویش منت بر مردم نگذاشته و شاهان ایران را بساختن شهر در بند (الباب و الابواب) کامیاب نکرده بود و دیواری را که از آن یاد کردیم در خشکی و دریا و کوه و دژها را نساخنه بودند و مردمی را که از امم در آنجا نشسته اند ننشاندند بودند و پادشاهان برایشان نگماشته بودند شاهان خزر و الان و سریر و ترک و جز ایشان از اممی که یاد کردیم سر زمین بردعه و الران و بیلقان و آذربایجان و زنجان و ابهر و قزوین و همدان و دینور و نهاوند و جزان را که یاد کرده ایم که از راه کوفه و بصره از آنجا بعراق میروند گرفته بودند . جز آنکه خدای بدانچه آوردیم راه را برایشان بست مخصوصا با ما توانسی اسلام درین زمان و فرو رفتن آن و پیدا شدن رومیان بر مسلمانان و تیاه شدن کار حج و گسسته شدن

جهاد و بریده شدن راهها و تباهی شاهراهها و تنها روی هر سر کرده و چیرگی وی بر سرزمینی که در آن هست مانند کارهای ملوک الطوائف پس از نابود شدن اسکندر و پیش از آنکه اردشیر بن بابک بن ساسان پادشاهی برسد و وی مردم را همدستان کرد و با هم گرد آورد و زنهار خواری کرد و کشور را آبادان کرد تا آنکه خدای محمد صلعم را فرستاد و وی رایت های کفر را فرو نشاند و آیین های ملل را از میان برداشت و اسلام بیش از پیش کامیاب شد تا امروز که ستونهای آن لرزنده و بنیاد آن لغزنده شده است و آن سال ۳۳۲ در خلافت ابواسحق ابراهیم المتقی بالله امیر المومنینست و خدای بدانچه آرزو میکنیم یاری کند . در بند را اخبار بسیارست در باره ساختن نهای شگرف آن که کسری بن قباد بن فیروز که پدر کسری انوشیروان باشد در جایگاه معروف بمسقط از شهر و سنک بست و دیوارهایی که در سرزمین معروف بشروان ساخته که بنام سورالطین (دیوار گلی) معروفست و دیوار سنگی معروف بیرمکی و آنچه پیوسته بر سرزمین بردعه است بنا نهاده ، اما از ذکر آن خود داری کردیم زیرا که در کتابهای پیشین خود آورده ایم .

اما رود کر آغاز آن سر زمین خزرست در کشور گرجیان و از سرزمین ابخاز می گذرد تا اینکه بمرز قلیس می رسد و در میان آن بادو باره میشود و در سرزمین سیاهوردیه روانست و ایشان گروهی از ارمنیانند که دلاور و سخت کوشند چنانکه اخیارشان را آورده ایم و تبرزین های معروف بسیاوردی که سیاه بچه و دیگران از لشکریان ایرانی آنها را بکار می برند بنام آنهاست . این رود معروف بکروانست تا اینکه بسه میلی بردعه می رسد و در برداج از شهرستانهای بردعه روانست و در نزدیکی صناره رودالرس بآن میریزد و آغاز آن از شهر طرابزنده است تا اینکه بکر می پیوندد و بآن می آمیزد و باهم بدریای خزر می ریزند و جریان رودالرس در سرزمین بدینست که سرزمین بابک خرمی در خاک آذربایجان باشد و از پای کوهی میگذرد معروف بکوه ابوموسی در سرزمین الران و درین گروهی از مردماند در سرزمین الران و در آن خاکست و رودالرس از شهر ورنان میگذرد و بجایی که ریزشگاه آنها در ده معروف بصناره یاد کردیم می رسد و آنها نیز یاد کردیم .»

پیدا است در جای که در مروج الذهب نام پدر انوشیروان « کسری

ابن قباد بن فیروز» نوشته شده درست نیست و بیشتر بدان می ماند که کاتب تعریف کرده باشد و دراصل «کسری قباد بن فیروز» بوده زیرا که پدر نوشین روان حتما قباد نام داشته است و نه خسرو (کسری) و کسری در سیاق زبان تازی بخسرو نوشین روان و بازماندگان وی تا پایان سلسله ساسانی گفته شده و ازین جا پیداست که مسعودی این لقب را درباره پدر نوشین روان یعنی قباد هم بکار برده است .

مسعودی در جای دیگر از همین کتاب مروج الذهب پس از ذکر واقعه کشته شدن ابومسلم خراسانی در شعبان ۱۳۶ می گوید: « چون خبر کشته شدن ابومسلم بخراسان و بجایهای دیگر از جبال رفت خرمیان پریشان شدند و ایشان طایفه ای اند که مسلمیه نیز نامیده میشوند و ابومسلم را پیروی میکنند و امام میدانند و پس از مرگ وی با هم درافتادند ، برخی می پنداشتند که نمرده است و نمی میرد مگر آنکه سراسر جهان را از داد پر کنند و گروهی او را مرده می دانستند و دخترش فاطمه را امام می شمردند و ایشان را فاطمیه می گویند و بیشتر خرمیان درین زمان که سال ۳۳۲ باشد کودکیان و نور شاهیانند (۱) و آنها بزرگترین فرقه های خرمیانند و بابک خرمی که برمامون و معتصم در بدین از سرزمین الران و آذربایجان بیرون آمد و بزودی خبر وی و خبر کشته شدنش در اخبار معتصم خواهد آمد و اگر خدای بخواد درین کتاب ایراد خواهد شد از ایشان بود و بیشتر خرمیان در سرزمین خراسان و ری و اصفهان و آذربایجان و کرج ابودلف و برج و جایگاه معروف برد و ورسنجان و سپس در سرزمین صیمره و سیروان واریوجان در سرزمین ماسبدان و جزان در آبادیهای دیگرند و بیشترشان در روستاها و بیرون شهرها جای گرفته اند و پیش خود امیدوارند که در آینده پیروز شوند و کارشان بالا گیرد و ایشان در خراسان و جاهای دیگر بنام باطنی معروفند و ما در کتاب مقالات فی اصول الدیانات خود درباره مذاهب و فرق آنها سخن رانده ایم و پیش از ما هم مولفان کتابهای مقالات آورده اند خرمیان چون کشته شدن ابومسلم را در خراسان دانستند مردی از میان نشان بیرون آمد که او را سفاد (۲) می گفتند و از نیشابور بود و

(۱) دراصل الکراکیه واللود شاهیه

(۲) بجای سفاد

بخونخواهی ابومسلم برخاست و بالشکریان بسیار از سرزمین خراسان  
بری رفت و بر آنجا وبرکومش (قوس) و اطراف آن دست یافت. آنچه  
از خزاین ابومسلم دری بود گرفت و بر پیروان سنفاد کسانی که از مردم  
جبال و طبرستان گردش را گرفتند افزوده شد و چون خبر جنبش ایشان  
بمنصور رسید چهارمین مرار عجلی را با ده هزار مرد بسرکوبی وی  
فرستاد و خود نیز با سپاهیان دری اورفت و در میان همدان وری در کنار  
بیابان باهم روبرو شدند و جنگ سخت کردند و از هر دوسوی کار دشوار شد  
و سنفاد کشته شد و پیروانش گریختند و شصت هزار از ایشان کشته شد و  
بسیاری برده شدند که در میان نشان کودکان و زنان بسیار بودند و از آغاز  
بیرون آمدن وی تا کشته شدنش هفتاد شب گذشت و این در سال ۱۳۶ چند ماه  
پس از کشته شدن ابومسلم بود. »

هم مسعودی در جای دیگر از مروج الذهب در حوادث روزگار خلافت  
معتصم گوید : « چون بر نیروی بابک خرمی در سرزمین الران و بیلاقان  
(بیلقان) افزوده شد و جنبش او درین سرزمین بالا گرفت و لشکریان او باین  
شهرها تاختند ، سپاهیان پراکنده شدند و لشکریان شکست سخت خوردند  
و فرمانروایان کشته شدند و مردم نابود گشتند معتصم لشکری با افشین  
بجنگ او فرستاد و جنگهای فراوان کردند و باو رسیدند و کار را بر  
بابک در سرزمین وی سخت گرفتند تا آنکه جمع او پراکنده شد و مردانش  
نابود شدند و بکوهستان معروف ببذین در خاک الران که سرزمین بابک  
بود و آن جایگاه را تا کنون که سال ۳۳۲ باشد بدومی شناسند پناه برد .  
چون بابک دریافت که بر سر او چه آمده است و از جایگاهی که در آن بود  
بیم داشت ناشناس از جای خود بیرون رفت و برادرش و خانواده اش و فرزندان  
و خدمت گزاران نزدیکش با او بودند و جامه مسافران و بازار گانان پوشیدند  
و با کاروان راهی شدند و بجایگاهی از خاک ارمنستان که قلمرو  
سهل بن سنباط از بطریقان ارمنستان بود بکنار آبی فرود آمدند .  
نزدیکشان چوپانی بود ، از و گوسفندی خریدند و خراستند توشه ای  
بگیرند ، وی تن در نداد و از آنجا شتابان رفت و بسهل بن سنباط ارمنی  
رسید و او را خبر داد و گفت شك نیست که وی نابکست . چون بابک از  
جایگاه خود گریزان شد و از کوهستان خود رفت افشین می ترسید که بدژی  
پناه ببرد و در کوه بدژی معتصم شود بابک که برخی از مردم بومی این

سرزمین را باخود یار کنند و بیرون او بسیار شوند و مردم برو گرد آیند و سپاهیانیش بیشتر شوند و کارش دوباره بالا گیرد. وی راهپارا گرفت و بیطریقان در دژها و جایگاهها در میان سرزمین ارمنستان و آذربایجان و ایران و بیلقان نوشت و آنها را بانوید باخود همدست کرد. چون سهل از آن چوپان آنچه را آشکار کرده بود شنید شتابان با برخی از لشکریان و یارانیش که حاضر بودند سوار شد. چون بجایگاهی که بابک در آن بود رسید پیاده شد و بوی نزدیک شد و بشاهی برو درود گفت و باو گفت: شاهها، برخی و بکاهی که از آن تست فرود آی که خدمت گزار تو آنجاست و جایست که ترا از دشمن خدای پناه میدهد. وی باو رفت تا آنکه بدژ رسید و وی را بر تخت خود نشاند و جایگاه بلند باو داد و سرای خود را باو و کسانی که باوی بودند باز گذاشت و برای او خوردنی آورد. سهل باو بخوردن نشست. بابک بادرشتی و شکوه خود و بی خبری از آنچه پیش خواهد آمد و آنچه بر سر او آمده است باو گفت: مگر کسی مانند تو بامن نان می خورد؟ سهل از خوان برخاست و گفت: شاهها، من خطا کردم و بسوزا و اتری که این را از بنده خود بپذیری زیرا پایگاه من پایگاه تو نیست که با پادشاهان بخوردن بنشینم. سپس آهنگری آورد و گفت: شاهها، پای خود را دراز کن و او را بآهن گران بست. بابک باو گفت: ای سهل بامن غدر کردی؟ او را گفت: ای پسر زن تبه کار، تو باید گاو و گوسفند را نگهبانی کنی ترا بچاره گری کشور و کار سیاست و لشکر آرایبی چه کار؟ کسانی را که باو بودند بند کرد و کس نزد افشین فرستاد و او را از آن کار آگاه کرد که آن مرد بدست اوست. چون این خبر بافشین رسید چهار هزار تن از مردان خود را با فرستاده ای که او را بوماده (۱) میگفتند فرستاد و بابک را با کسانی که باو بودند تسلیم کردند و او را نزد افشین بردند و سهل بن سنباط هم با او بود. افشین جایگاه سهل را بالا برد و باو خلعت داد و وی را بزرگ داشت و تاج و اسب بدست خود بخشید و خراج را از او بازداشت و کبوتران نزد معتصم فرستاد و باو فتح نامه نوشت. چون این آگاهی باور رسید مردم تکبیر خواندند و شادی کردند و خوشی آشکار کردند و فتح نامه بکشورها نوشتند زیرا که وی لشکریان دربار را نابود کرده بود. افشین با بابک و همه سپاهیان

(۱) نسخه بدل. بوماده - بومامه - بوماده

گه با او بودند و هسپار شد تا بر من رای رسید و آن در سال ۲۲۳ بود  
 و افسین با هارون بن المعتصم و خاندان خلافت و مردان دربار دیدار کرد و  
 در جایگاه معروف بقاطول در پنج فرسنگی سامرا فرود آمد و يك فيل  
 خاکستری برای او فرستاده بودند و آنرا یکی از شاهان هند برای مامون  
 بarmغان فرستاده بود و فلی درشت بود که جلی از دیبای سبز و سرخ و  
 حریرهای رنگین گوناگون بر بسته بودند و با آن شتر ماده بختی کلانی  
 بود که آنرا نیز چنانکه گفتیم آراسته بودند و برای افسین دراعه ای از  
 دیبای سرخ زربفت برده بودند که سینه آن از یاقوتهای گوناگون و  
 گوهرهای دیگر گوهر نشان شده بود و نیز دراعه ای دیگر کم بهاتر و  
 کلاه (قلنسوه) بسیار بزرگی مانند برنس که ریشهای رنگارنگ داشت و  
 بر آن کلاه مروارید و گوهر بسیار بسته بودند.

آن دراعه بهتر را بر بابك و دیگری را بر برادرش پوشانند و کلاه  
 را بر سر بابك گذاشتند و بر سر برادرش نیز مانند آنرا، فيل را برای او  
 پیش بردند و شتر ماده را برای برادرش و چون وی فيل را دید درش گفت  
 شد و گفت این ستور درشت چیست و از دراعه خوش شد و گفت این بخشایش  
 پادشاهی بزرگ و گرانمایه پیروده ای خوار مایه و سر شکسته است که  
 سر نوشت با او خطا کرد و بخت از او برگشت و رنج او را فرو گرفت و پس  
 از شادمانی اندوه برو فرود آمد. چنگ جویان دوردستند از سوار و  
 پیاده و سلاح و آهنینه و درفشها و بیرقها از قاطول تا سامرا بهم پیوسته  
 بود و گسسته نمیشد. بابك بر فيل و برادرش در پی او بر شتر ماده بود  
 و فيل از میان دوردست میگذاشت و بابك بر راست و چپ میشگریست و مردان  
 و سپاهیان را میدید و دریغ میخورد و نومیدی میکرد که ریختن خون ایشان  
 از دست اورفته است اما آنچه از فراوانی ایشان میدید او را شگفت زده  
 نمیکرد و آن روز پنجشنبه بود دوشب گذشته از صفر سال ۲۲۳. مردم چنان  
 روزی ندیده بودند و نه چنان آرایشی و افسین بر معتصم وارد شد و وی  
 پایگاه او را بلند کرد و جایگاهش را بالا برد. بابك را نزدش بردند و  
 رو بروی او گردانند. معتصم باو گفت: بابك تویی؟ پاسخ نداد و چند  
 بار آن سخن را برو مکرر کرد و بابك خاموش بود. افسین نزد او خمد و  
 گفت: وای بر تو، امیر المومنین روی بتو کرده و تو خاموشی؟ گفت: من  
 با بکم و معتصم در آن هنگام سجده کرد و فرمان داد دستها و پاهایش را ببرند.

مسعودی میگوید : در کتاب اخبار بغداد یافته‌ام که چون بابک پیش‌روئی معتصم رسید تا چندی سخن نگفت . سپس باو گفت : تو بابکی ؟ گفت : آری ، من بنده تو و زرخیز توام و نام بابک حسن (۱) بود و نام برادرش عبدالله . گفت اورا برهته کردند ، خدمتگزاران آنچه آرایش با او بود ازو کردند ، سپس دست راستش را بریدند و وی آنرا بروی خود زد و همین کار را با دست چپ خود کرد . بار سوم پاهایش را بریدند و وی در روی فرش بخون خود می‌پیچید و سخن بسیار میگفت و مال فراوانی را که داشت نوید میداد و بگفته‌اش التفات نکردند و وی با مچ دستهای بریده‌اش بروی خود میزد و معتصم شمشیر زن را فرمان داد که شمشیر را در میان دودنده از دندهایش پایین‌تر ازل فرو ببرد تا آنکه بیشتر شکنجه ببیند و او اینکار را کرد . سپس فرمان داد سرش را جدا کند ، اندام‌هایش را با تنه‌اش پیوستند و بدار کشیدند . سپس سرش را بمیدینه السلام (بغداد) بردند و بسر پل افراشتند و سپس آنرا بخراسان بردند و در هر شهری و روستایی گردانیدند زیرا که در دل‌های مردم از پیشرفت کار وی و بلندی پایگاه او و بسیاری لشکریانش و چیرگی او در بر انداختن بادشاهی و دگرگون کردن مردم و تبدیل ایشان جای داشت . برادرش عبدالله را بمیدینه السلام بردند و اسحق ابن ابراهیم امیر آنجا همان کاری را که بابابک در سرمن رای کرده بودند با او کرد و بیکر بابک را بر چوبی بلند در پایان آبادی سامرا بردار کشیدند و جایگاه آن تا اکنون مشهورست و معروف بحوب بابک (خشبۀ بابک) ، هر چند که سامرا درین روزگار از مردم تهیست و مردم بومی از آنجا رفته‌اند مگر مردمی که در برخی از جایهای آن مانده‌اند . چون بابک و برادرش کشته شدند و کارشان چنانکه پیش ازین آوردیم گذشت خطیبان در مجلس معتصم برخاستند و بخوش آمد سخن گفتند و شاعران درین باره نیز سخن سرودند و در آنروز ابراهیم بن المهدی برخاست و شعری بجای خطبه گفت که اینست :

یا امیر المومنین الحمد لله کنیرا (۲)

هكذا النصر فلا زال لك الله نصیرا (۳)

(۱) این نام در هیچ جای دیگر نیست

(۲) ای امیر المومنین خدای را سپاس فراوان

(۳) اینست پیروزی و خدای همیشه ترا پیروز کند



- وعلی الأعداء اعطيت من الله ظهيرا (۱)  
 وهنبا هنأ الله لك الفتح الخطيرا (۲)  
 وهو فتح لم ير الناس له فتحا نظيرا (۳)  
 وجزى الافشين عبدالله خيرا و جهورا (۴)  
 فلقد لاقى به بابك يوما قمطيرا (۵)  
 ذاك مولاك الذي الفيته جلدا صبورا (۶)  
 لك حتى ضرج السيك له خدا نضيرا (۷)  
 ضربة ابقت على الدهر في الوجه نورا (۸)

تاجی از زر آراسته بگوهر و اکیلی که از گوهر تنها در آن یاقوت  
 سرخ و زمره سبز در زر نشانده بودند بافشین دادند و دو گردن بند باو  
 بخشیدند و معتصم اترجہ دختر اشناس را بزنی بحسن بن افشین داد و زفاف  
 کرد و برای او جشنی بپا کرد که در نیکویی و شکوه مانند نداشت و  
 چون شب جشن رسید خواص مردم و بسیاری از عوام شادی کردند و معتصم  
 ابیاتی گفت که در آن زیبایی و جمال و گرد آمدن آن دو را گفته و  
 آن اینست :

- رقت عروس الی عروس بنت رئیس الی رئیس (۹)  
 ایهم ساکن لیست شعری اجل من الصدر والنفوس (۱۰)  
 اصاحب المرفف المحلی ام ذوالو شاحین والشموس (۱۱)  
 اسطخری در کتاب المسالك المالك در باره سرزمین جمال مینویسد :  
 « درین نواحی کوه بلند نیست که مذکور باشد مگر آنهایی که ذکر کردیم

- (۱) و بردشمنان خدای ترا یاری دهد  
 (۲) و خدای تهنیت میگوید را اذین بیروزی آشکار  
 (۳) و آن بیروزیست که مردم بیروزی مانند آن ندیده اند  
 (۴) و افشین بنده خدای بهاداش نیکی و خوشبختی یافت  
 (۵) بابک با اودر روز شومی روبرو شد  
 (۶) این بنده تست که همیشه نرو و صبرش را سنجیده ای  
 (۷) برای تو شمشیرش حتی رویی را که تابان بود خوبین کرد  
 (۸) زخمی که زد در جهان ماند و رویش را تابان کرد  
 (۹) عروس را نزد داماد بردند و دختر سروری را نزد سروری  
 (۱۰) ای کاش میدانستم کدامیک در پایگاه و بزرگ زادگی بر سرست  
 (۱۱) خداوند شمشیر گوهر شان بر ترشت یا آنکه دو گردن بند خون آلودار

و مگر آنکه کوه سبلان بزرگتر از دماوند و حارث (آارات بزرگ) در دبیل بزرگتر از هردوست و اما کوهستان خرمیان کوههای دشوار است و خرمیان در آنجا هستند و بابک از آنجا بود و در روستاهایشان مساجد هست و قرآن می خوانند مگر آنکه میگویند که در باطن دینی ندارند مگر اباحت.

جمال الدین ابوالقاسم عبدالله کاشانی مورخ قرن هفتم در زبدة التواریخ درباره خرمیان و بابک مطالب دقیقی دارد:

«ذکر حوادث سنه اثنتمین و تسعین و مایه (۱۹۲) ... درین سال از حدود آذربایجان خرمیه خروج کردند و اظهار فتنه و فساد شد. رشید عبدالله بن مالک را با ده هزار مرد کار بدفع ایشان نامزد کرد و او پرایشان زد و همه را متفرق و متشتت کرد و از آنجا با خواسته فراوان استرجاع نمود ...»

ذکر حوادث سنه احدی و مائین (۲۰۱) - ... درین سال بابک خرمی بآذربایجان ظاهر شد و مردم بسیار را بدعوت خود آورد ...  
ذکر حوادث سنه اربع و مائین (۲۰۴) - .. درین سال یحیی بن معاذ بآذربایجان با بابک خرمی جنگ کرد، کاری میسر نشد ...

ذکر حوادث سنه اثنی عشر و مائین (۲۱۲) - درین سال مامون محمد بن حمید الطوسی را بجنگ بابک خرمی بآذربیل فرستاد و او براه موصل بآذربایجان رفت و جنگهای فراوان با بابک خرمی کرد و هیچ میسر نشد ...

ذکر حوادث سنه اربع عشره و مائین (۲۱۴) - درین سال بابک خرمی محمد بن حمید الطوسی را بکشت و او مردی ممدوح چواد کریم بود. خون خبر قتلش بمامون رسید عبدالله بن طاهر را بجای او نامزد کرد ... و درین سال خلیفه مامون عراق عجم و قهستان تاملند آذربایجان بعلی بن هشام تفویض کرد و السلام.

ذکر حوادث سنه ثمان عشره و مائین (۲۱۸) - ... درین سال از عراق عجم گروهی انبوه بدین خرمیه درآمدند و بدرهمدان سپاهی جمع کردند و بر حارب مسلمانان اتفاق کردند. معتصم لشکری بزرگ بدست امیر اسحق بن ابراهیم بن مصعب بقمع و قهرایشان بفرستاد و تمامت عراق

عجم بوی ارزانی داشت و او برفت و با ایشان جنگهای بسیار کرد و  
مکاوحت و محاربت نمود و از خرمیه تا شست هزار کس بر در همدان بکشت ،  
باقی گریخته شهرها متفرق شدند.

ذکر حوادث سنهٔ عشرين و ماتين (۲۲۰) - درين سال عجيف بن غنيسه  
برزنگان مستولى شد و هم درين سال معتصم افشين را باذربايجان  
فرستاد ، بدفع خرميه و ابتدای خروج بابك خرمي سنهٔ احدى و عشرين و  
ماتين (۲۲۱) بود و خلقی بسیار را بکشت ، تا امام معتصم محمد بن  
يوسف را بمحافظت و عمارت اردبيل فرستاد ، تا خرابی خرميه معمور و  
آبادان کرد . بعد ما که میان محمد بن يوسف و بابك دو سه نوبت جنگ  
افتاد افشين برسيد و با او محاربه و مقاتله کرد و از اصحاب بابك خلقی  
انبوه را بکشت و بعضی اسرا گرفته پيش معتصم فرستاد و از او مدد خواست.  
او بوغا کبيره (!) را با سپاه و مال بسیار بمدد او فرستاد . هم بابك  
مستولى و غالب بود...

ذکر حوادث سنهٔ احدى و عشرين و ماتين (۲۲۱) - درين سال بوغا  
کبير بابا بابك خرمي جنگ کرد و طايفهٔ ای انبوه از مسلمانان کشته شدند و افشين  
باصول اربنکين (!) در حدود مراغه صلح کرد .

ذکر حوادث سنهٔ انتين و عشرين و مايه (!) (۲۲۲) - درين سال بابك را  
در جنگ بگرفتند و پيش معتصم فرستادند ، تادستها و پایهای او برید و  
بیاویخت و او را با برادر و جمعی یاران بسوزانیدند .

ابوعمر و منهج الدين عثمان بن سراج الدين محمد بن منهج الدين عثمان  
گوزگانی در کتاب طبقات ناصری در حوادث زمان معتصم می نویسد :  
« بابك خرمي که در عهد مامون خروج کرده بود و اکثر بلاد آذربايجان  
دين او را گرفته بودند ، او را بگرفت و بيقداد فرستاد ، او را بیاویختند ،  
در شهر سنهٔ ثلاث و عشرين و ماتين (۲۲۳) بود . دو مدت بيست سال بابك  
خرمي دويست و پنجاه هزار مسلمان را کشته بود . »

مسعودی در کتاب التنبیه و الاشراف در باره معتصم میگوید : افشين  
و ديگران را از اميران و سرکردگان لشکر بچنگ بابك خرمي باذربايجان  
فرستاد در سال ۲۲۰ و فتح و اسير شدن بابك در ماه رمضان و گویند ماه  
شوال ۲۲۲ بود و او را بمرمن رای بردند و در آنجا در صفر ۲۲۳ کشتند و

شماره کسانی را که بابك در بیست و دو سال از لشکریان مامون و معتصم و امیران و سرکردگان و جزایشان از طبقات دیگر مردم کشته است آنچه کمتر گفته اند پانصد هزارست و میگویند بیش ازین بوده و از فراوانی شماره نتوان کرد و بیرون آمدن وی در سال ۲۰۰ در خلافت مامون و گویند در ۲۰۱ در کوهستان بدین در آذربایجان با جاودانیه پیروان جاودان بن شهرک خرمی پیشوای بابك و جزا بود .

ابن قتیبه دینوری در کتاب المعارف درباره هرثمه و مرك وی در در زندان مرو در زمان مامون میگوید : چون این خیر بجایم بن هرثمه که در آذربایجان بود رسید که با پدرش چه کرده اند با آزادان آنجا و شاهان نوشت و ایشانرا بخلاف خواند و درهمین میان مرك او هم فرارسید و میگویند سبب بیرون آمدن بابك همین بود و بابك بیست و چند سال ماند .

جای دیگر باز در حوادث روزگار مامون میگوید : محمد بن حمید را بجنك بابك فرستاد و باهم رو برو شدند و محمد بن حمید در سال دوست و چهارده کشته شد و برای عبدالله بن طاهر که در دینور در سرزمین جبل بود لوابی بست که بخراسان رود و علی بن هشام را بجنك بابك فرستاد .

ابن خلدون در « کتاب العبر و دیوان المبتدأ و الخبر فی ایام العرب و العجم البربر و من عصرهم من ذوی السلطان الاکبر » نیز مطالبی درباره بابك و حرمیان دارد ، منتهی در چاپ ۱۲۸۴ بولاق بسیاری از کلمات و نامهای کسان و جاها نادریست و تحریف شده است و درین اوراق ضرور نبود آن نادرستیها را مکرر کنم .

در حوادث سال ۱۹۲ می نویسد . درین سال خرمیان در سرزمین آذربایجان جنبیدند و عبدالله بن مالک را باده هزار بجنگشان فرستادند و او گروهی را کشت و اسیر و برده کرد و اسیران را بکرمانشاه فرستاد و فرمان دادند که این بردگان را بکشند و اسیران را بفروشند .

در حوادث سال ۱۹۹ در ضمن بحث از واقعه ظهور ابن طباطبای علوی میگویند ابوالسرایا السری بن منصور که از بنی شیبان و از بازماندگان هانی ابن قبیصة بن هانی بن مسعود بود و نیز گویند از بنی تمیم بود در ارمنستان با سی سوار بیزید بن مزید پیوست و فرماندهی یافت و با خرمیان جنگید و

برخی از ایشانرا برده کرد .

در حوادث همان سال ۱۹۹ می گوید : درین سال صدقه بن علی معروف بزریق حکمران ارمنستان و آذربایجان شد و فرمان دادند با بابك جنگ کند و او این کار را با محمد بن جنید اسکافی سپرد و بابك او را اسیر کرد. سپس ابراهیم بن اللیث بن الفضل حکمران آذربایجان شد ... در سال ۲۱۱ زریق بن علی بن صدقه از دی رسید بن انس صاحب موصل را کشت و زریق بر کوهستان میان موصل و آذربایجان دست یافته بود و مامون حکمرانی آنجا را با و داد و وی لشکر گرد آورد و آهنگ موصل کرد که باسید بجنگد و وی با چهار هزار لشکری بیرون آمد و جنگ در میان نشان سخت شد و سید در کارزار کشته شد و مامون از کشته شدن او خشمگین شد و محمد بن حمید طوسی را حکمرانی موصل داد و فرمان داد با زریق و بابك خرمی جنگ کند و او بموصل رفت و در سال ۲۱۲ بر آنجا دست یافت ... و محمد بن حمید طوسی در سال ۲۱۴ کشته شد و بابك خرمی او را کشت و بدین گونه بود که چون وی کار متغلیان بر موصل را ساخت بالشکریان آراسته بجنك بابك رفت و از تنگها گذشت و پاسبانان بر آنها گماشت تا اینکه بکوهستان رسید و بالا رفت و بابك مردانی در جنگلها بکمین نشاند بود و چون سه فرسنگ رفت از کمین برون آمدند و او را شکست دادند و محمد بن حمید چندان پایداری کرد که با او بیش از یک مرد نماند و دریافتن راه رهایی سرگردان بود. بگروهی از خرمیان رسید که با گروهی از یارانش جنگ میکردند و آهنگ او کردند و وی را کشتند و ابن کار بر مامون گران آمد و حکمرانی خراسان را عبدالله ابن طاهر داد زیرا که با و خبر رسیده بود که برادرش طلحة بن طاهر در گذشته است و عبدالله را جانشین برادر کرد و عبدالله در دینور ماند و لشکر آراست که بجنك بابك رود و محمد بن حمید را حکمرانی نیشابور داد. چون خارجیان در خراسان بسیار سرکشی میکردند مامون با و فرمان داد با آنجا رود و وی رفت و در نیشابور فرود آمد ...

در سال ۲۱۶ مامون بر علی بن هشام ختم گرفت و عیجف را بسر کوبی احمد بن هشام و گرفتن دارایی و سلاح او فرستاد زیرا که از بیداد و ستم وی خبر شده بود و وی در اندیشه کشتن عیجف و پیوستن بیابك بود و عیجف برو پیروز شد و او را با خود نزد مامون برد و وی فرمان داد بکشتنش و

سرش را درشام و عراق و خراسان و مصر گردانده ...

جای دیگر در حوادث سال ۲۰۱ مینویسد درین سال بابك خرمی در جاویدانیان پیروان جاویدان سهل آشکار شد و معنی جاویدان «دائم باقی» و معنی خرم «فرح» است و ایشان پیرو آیین های مجوس بودند ...

سپس در حوادث سال ۲۲۰ میگوید: پیش ازین داستان بابك خرمی و پیدا شدن او را در سال ۲۰۲ آورده ایم که بجای ویدان بن سهل دعوت میکرد و شهر بدر گرفت و راه را بست و مامون بجنك او بسیار فرستاد و لشکریانش شکست خوردند و گروهی از فرماندهانش کشته شدند و دژهایی که در میان اردبیل و زنجان بود ویران شد و چون معتصم بر سر کار آمد ابو سعید محمد بن یوسف را فرستاد و وی دژهایی را که ویران کرده بودند ساخت و در آنجا مرد و آذوقه برای پاسبانی راهها و رساندن خوراك گماشت و در خود درین میان برخی از سپاهیان بابك را در آنسر زمین شکست داد و در پی ایشان رفت و آنچه از او گرفته بودند ستاند و بسیاری را کشت و برده کرد و سرهارا با بردگان نزد معتصم فرستاد و ابن البعیت نیز در دژ استوار بود که در سرزمین آذربایجان از آن او بود و از دست ابن الرواد گرفته بود و بابابك سازش داشت و لشکریانش که از آنجا میگذشتند میهمان میکرد و درین زمان سر کرده وی که عصمة بود از آنجا گذشت و وی بهمان روش میهمانش کرد و سپس او را گرفت و پیروانش را کشت و وی را نزد معتصم فرستاد. وی کمینگاههای سرزمین بابك را از او پرسید و وی راهنمایی کرد. سپس او را زندانی کردند و افشین حیدر بن کاوس را فرماندهی دادند و لوای جبال را برای او بستند و بجنك بابك فرستادند و او بد آنجا رفت و در دشت فرود آمد و راههایی را که از آنجا بار دبیل می رفت گرفت و سرکردگان خود را بالشکریان از آنجا تا اردبیل گماشت که خوراك از اردبیل بیکدیگر برسانند تا اینکه بلشکرگاه افشین برسد و چون یکن از جاسوسان بابك بدستش میفتاد از نکویی های بابك در باره اش میپرسید و آنرا چند برابر میکرد و رها میکرد. سپس معتصم بقالکبیر را بیاری افشین با ساز و برك فرستاد و بابك شنید و در اندیشه خود استوار تر شد و افشین از ینکار برخی از جاسوسان را آگاه کرد و بیغا نوشت که از دژ رود قیلا بیاید و بار دبیل باز گردد و او اینکار را کرد و خبر ببابك رسید و افشین روزی که بابغا قرار گذاشته بود سوار شد و بشتاب رفت و دسته ای از سپاهیان بابك بیرون آمد

و بكاروانی كه از رود میآمد برخوردار و در آنجا بیجا برنخورد و كسانی را كه در آنجا از لشكریان یافتند كشتند و مالشانرا بردند و در راه بهیثم از سر كردگان افشین برخوردارند و او را شكست دادند و وی بدژ خود پناه برد و بابك برو فرود آمد و او را محاصره كرد . اما افشین بآنجا رسید و بابشان برخوردار و بسیاری از لشكریان كشته شدند و بابك بموقان گریخت و بلشكر گاه خود بدان سوی رود فرستاد و ایشان بدو پیوستند و بآنها از موقان بمیان بیرون آمد و چون افشین بلشكر گاه خود باز گشت بابك را شهر بند كرد و خوراك را از سرزمینهای دیگر بروی او بست و صاحب مراغه برای او خوراك فرستاد و دسته ای از لشكریان بابك بآن بر خوردند و آنرا گرفتند . سپس بغا هر چه داشت نزد او فرستاد و او در میان لشكریان پراكنده كرد و افشین بمران خود فرمان داد كه پیش آیند و محاصره را بر بابك در دژ بند تنك كنند و در شش میلی آنجا فرود آمد و بغا الكبیر آمد تا اینکه گرد شهر بند را گرفت و بابایشان جنگید و گروهی را كشت و محمد بن حمید را از سران بر خندق گماشت و نزد افشین فرستاد و یاری خواست . وی برادرش فضل و احمد بن خلیل بن هشام و اباخوس و صاحب شرطه حسن بن سهل را نزد او فرستاد و فرمان داد روزی كه او معین میکند در جنگ پایداری كنند . سپس ایشان در آن روز سوار شدند آهنگ بند كردند و سرمای سخت و باران گرفتشان . افشین نیز جنگ كرد و بر كسانی از پیروان بابك كه در كرد او بودند پیور شد و باران برایشان سخت شد و فرود آمدند .

بغا راهنمایی گرفت و از كوهستانی كه از آنجا راه بسوی افشین بود بالا رفت و برف و مه ایشانرا فرا گرفت و بجایگاههای خود فرود آمدند و بابك كار را بر افشین تنك گرفت و در لشكرگاهش پراكنده گی افكند و پیروان بغا از درنك در بالای كوه بسته و آمدند و از آنجا رفتند و نیمه راستند . سرانجام افشین حه خواهد شد و آهنگ دژ بند را كردند و از كار افشین آگاه شدند و از راهی دیگر كه آمده بودند باز كشتند زیرا كه آن راه تنگ و پشته بسیار داشت و پیش آهنگان لشكر بابك در آن بسیار بودند و ایشان بآنها انقاف نكردند و تنگها پیش رویشان بود و شب آنها را فرا گزمت و از بارها و اموال خود بیم داشتند . بغا از بالای كوه بیاریشان آمد و ریح دیدند و توشه هایشان از دست رفت و بابك برایشان شب بخون زد و شكستشان داد و هر چه مال و سلاح با ایشان بود تاراج كرد و ایشان بخنقی

نخستین خود پناه بردند که در پای کوه بود و بغا در آنجا ماند. طرحان که سپهسالار بابک بود از واژن گرفت که زمستان را در دهی در سرزمین مراغه بگذراند. افشین کس نزد یکی از سران لشکر خود بمراغه فرستاد و او را گرفتند و کشتند و سرش را فرستادند. سال ۲۲۲ فرا رسید و معتمد جعفر الخياط را بالشکریانی بیاری افشین فرستاد و سی هزار هزار درهم برای هزینه لشکر با ایتاخ روانه کرد و وی فرستاد و برگشت. افشین در آغاز فصل بهار برخاست و خود از دژ و خندق بیرون آمد و خبر رسید که فرمانده لشکر بابک که آذین نام داشت در نزدیکی وی سپاه گرد آورده و خانواده خود را یکی از دژهای کوهستان فرستاده است. افشین یک تن از سران لشکر خود را روانه کرد که ایشان را باز دارد و ایشان از تنگها گذشتند و شتافتند و رفتند تا اینکه بآن خانواده رسیدند و آنها را گرفتند و باز گشتند. آگاهی بآذین رسید و سوار شد که ایشان را باز دارد و جنگ کرد و برخی از زنان را یس گرفت. افشین از علاماتی که قرار گذاشته بود که اگر شکمی در باره آنها دارند خبر دهند از آن کار آگاه شد و سوار شد که برایشان بتازد و چون ایشان حس کردند از تنگه بیرون آمدند و خود را رها کردند و افشین اندک اندک پیش میرفت تا بدژ بد رسید و بمردم دستور داده بود که شبانه سوار شدند تا از شبیغون بفرهند و مردم ازین رنج بسته آمده بودند در بالای این کوهها جایگاههایی بود که پیامدگان در آنجا گذاشته بودند بجهایگاه رسیدند و پیامدگان باتوشه در آنجا فرو آمده بودند و راهپارایانک بست گرفتند و در آنجا گرد ایشان را فرا گرفتند و در تاریکی پایان شب نزدیک نماز بامداد بانک برداشتند و طبل زدند که مردم را خبر کنند و بانک زد و خوردشان در کوه و دشت پیچید و چون آنها را باز می داشتند درنگ می کردند و می خواستند بتنگه ای که در سال نخست بآن رسیده بودند برسند در پشت آن لشکریانی بر بالای پشته از آن با سبانی می کردند تا بدستان نیفتند و بابک برای آنکه باو نرسند سباهیانی در زیر این پشته بکمین گماشته بود و افشین می کوشید که کمین گاه را دریابد و نمی توانست و بابو سعید و جعفر الخياط و احمد بن خلیل بن هشام فرمان داد با سه دسته سوار پیش روند و در آنجا بمانند و ایشان و کاخ بابک را دید بانی کنند و بابک با اندک لشکریانی در پیشاپیش ایستاده و باز مانده لشکرش در کمینگاه بود و می خوردند و سوار می زدند و چون افشین نماز ظهر را گزارد بخندق



خود دررود البرود جنگ کنان بازگشت ، تا بدشمن نزدیک ترشد و سپس بخندق دیگر و از آنجا بخندق دیگر و سپاهیانی که در تنگه در پی او بودند رسیدند و خرمیان از دراز کشیدن جنگ بستوه آمدند و چند روز گذشت و جعفر درنگ کرد. سپس خرمیان از بند بیرون آمدند و بریاران وی زدند و جعفر آنها را بهشته هاشان پس نشاند و بانك برخاست و افشین بازگشت و جنگ سخت شد و با ابودلف از همراهان جعفر گروهی از مطوعه بودند و کار را بر پیروان بابك سخت گرفتند و گرد بند را گرفته بودند. جعفر نزد افشین فرستاد و بپانصد تن پیاده تیرانداز از ویاری خواست و چون آنها رسیدند فرمان داد که بحمله پس بنشینند و این مطوعه گرد بند را گرفتند و بانك برخاست و کمین کردگان از پای پشته بیرون آمدند و افشین جایگاهشان را دانست و برخدعه ایشان پی برد و جعفر نزد افشین رفت و وی باو عتاب کرد و او پوزش خواست و در کمین گاه پناه گرفت و جای آنرا نشان داد و وی از عتاب در گذشت و دانست که حق با او بوده است و مطوعه از تنگی علوفه و توشه شکایت کردند و ایشانرا اذن داد دست بکشند و بزبان خودشان دلجویی کرد .

سپس از او خواستار شدند پایداری کنند و وی بایشان اذن داد و تا روز معینی بایشان قرار گذاشت و مال و توشه و آب و بارها و ساز و برگ بایشان رساند و بجایی که روز پیش در آن بود بازگشت و لشکریان را در پشته هم چنانکه عادت داشت آراست و بجعفر فرمان داد مطوعه را پیش براند و از آسانترین راه پیش روند و دست وی را آن چنانکه خواست بر تیر اندازان و نفث اندازان باز گذاشت و جعفر بجایگاه روز پیش بازگشت و مطوعه با او بودند و جنگ کردند و بدیوارهای بند آویختند تا اینکه دشمنان خود را بدیشان زدند و کمانداران آمدند و آب و توشه بایشان تنك شد. سپس خرمیان از دروازه آمدند و آنرا بر مطوعه شکستند و از دیوارشان افکندند و سنك بایشان باریدند و کار بایشان سخت شد و از جنگ درمانده شدند و در پایان روز دست از جنگ کشیدند و افشین بایشان فرمان داد برگردند و ایشانرا بمیروزی در آن سال دل داد و بیشتر مطوعه بازگشتند. سپس افشین پس از دو هفته جنگ را از سر گرفت و در دل شب هزار تن تیر- انداز بکوهی که در پشت بند بود فرستاد و از آنجا افشین را میدیدند و بر خرمیان نیر باریدند و ساهیان دیگری بکمین های این کوه که در پشت بند بود فرستاد و خود فردای آنروز از جایی که در آنجا بعادت خود ایستاده

بود سوار شد و جعفر خیاط و سرکردگان پیش رفتند تا اینکه همه بگرداگرد  
 این کوه رسیدند و بابک از پای کوه با سپاهی که بیاری او آمده بودند بر  
 ایشان زد تا اینکه بامداد ایشانرا بغفلت گرفت و تیراندازان از کوه مرود  
 آمدند و رایتها را بر سر نیزها کردند و با هم در درختستانی بر آذین سر کرده  
 لشکر بابک تاختند. وی بدشت رفت و گروهی از سرکردگان رسیدند و  
 تخته سنگها را از کوه بر سر ایشان ریختند و کار بر ایشان سخت شد. چون  
 بابک این را دید از افشین زنهار خواست که خانواده خود را از بند ببرد و  
 فرار برین گذاشتند که خبر با فشین رسید که وارد بند شده اند و مردم  
 رادیتها را بر بالای کاخ بابک برافراشته اند و در آنجا وارد شده اند. افشین  
 کاخهای بابک را سوخت و همه خرمیان را کشت و دارایی و خانوادههایشانرا  
 گرفت و نزدیک شب بلشکر گاه خود بازگشت و بابک در آنچه قرارداد  
 بود خلاف کرد و هر چه می توانست مال و خوراک از آنجا برد. افشین مرود  
 آمد و کاخها را ویران کرد و سوخت و سادشاهان ارمنستان و بطریقهای  
 آنجا نوشت که از سر زمین خود با مردان بسیار نزد او بروند و ایشان رفتند.  
 سپس بابک بر چشمه ای در صحرای پراز مرداب در میان آذربایجان و  
 ارمنستان رسید و فرستاد کسان خود را خواست و ایشان بواسطه فراوانی  
 مرداب و درخت باو نرسیدند و نامه معتصم رسید که زنهار داده بود و افشین  
 آنرا بکسانی از پیروان بابک که زنهار خواسته بودند فرستاد و ایشان از  
 پذیرفتن آن سر باز زدند و برخی از آنها را کشت. سپس با برادرش عبدالله  
 و معاویه و مادرش از آن صحرای رفت و آهنگ ارمنستان داشت و پاسبانانی  
 که رفته بودند او را بگیرند دیدندش و ابوالسفاح سر کرده ایشان و دو  
 درپی او رفتند تا اینکه در کنار آبی باو رسیدند و وی سوار شد و گریخت و ابو  
 السفاح معاویه و مادر بابک را گرفت و ایشانرا نزد افشین فرستاد و بابک  
 بهانی بکوهستان ارمنستان رفت و در پی او بودند تا اینکه گرسنه شد و  
 یکی از پیروان خود را با پول فرساده که خوراک بخرد. یکتن از سلاحداران  
 باو رسید و نزد سهل بن سابط فرساده وی آمد و پیروان بابک که پاسبانان  
 راه بودند رسیدند و او را ببابک راهنمایی کردند و باو رسید و خدعه کرد تا اینکه  
 بدر او رفت و خبر با فشین فرساده وی دوسر کرده را روانه کرد و فرمان  
 داد از این سابط پیروی کنند. ایشان در جاهایی از آن در کمین کردند و  
 بابک را بشکار خواند و با او بیرون رفت و آندو سر کرده از کمین بیرون

آمدند و او را گرفتند و نزد افشین بردند و معاویه بن سهل بن سباط با ایشان بود. سپس وی را زندانی کرد و یاسبسانان بر او گماشت و هزار درهم بمعایه داد و هزار هزار درهم و کمر بندی گوهر نشان برای سهل فرستاد و نزد عیسی بن یوسف بن اسطفانوس پادشاه ییلقان فرستاد و عبدالله برادر بابک را از و خواست که بدز او پناه برده بود هنگامی که ابن سباط گردشان را گرفته بود و وی او را نزدش فرستاد و افشین او را با برادرش زندانی کرد و بمعتمصم نوشت و وی فرمان داد ببرش و این درشوال سال ۲۲۲ بود و افشین با ایشان بسامرا رفت و در هر منزلی فرستاده ای از سوی معتمصم با او دیدار میکرد و خلعت و اسب میرساند و چون بسامرا نزدیک شد وائق بیدار او آمده بود و قدوم او را گرامی داشت و افشین و بابک را نزد خود در مظیره فرود آورد و تاج بر سر افشین گذاشت و دو گردن بند باو داد و بیست هزار هزار درهم باو رسانید و ده هزار درهم در میان لشکریانش پراکنده کرد و این در صفر سال ۲۲۳ بود و احمد بن ابی داود ناشناخت نزد بابک رفت و با او سخن گفت. سپس معتمصم نیز ناشناخت آمد و او را دید. سپس فردای آنروز آذین بستند و بینندگان دورده ایستادند و بابک را سوار بر فیل آوردند و چون رسید معتمصم فرمان داد دست و پایش را ببرند و سپس سرش را ببرند و سرش را بخراسان فرستاد و پیکرش را در سامره بدر آویخت و برادرش عبدالله را نزد اسحق بن ابراهیم بیگداد فرستاد که همین کار را با او بکند و وی کرد و آنچه بافشین در مدت محاصره بابک داد بجز هزینه لشکر و زاد و توشه ده هزار هزار درهم هر روزی بود که بچنگ سوار شود و پنج هزار هر روزی که بنشیند و همه کسانی که بابک در بیست سال روزگار چیرگی خود کشت صد و پنجاه و پنج هزار بود و از سرکردگان یحیی ابن معاذ و عیسی بن محمد بن ابی خالد و احمد بن الجندی و زریق علی بن صدقه و محمد بن حمید طوسی و ابراهیم بن الیم را شکست داد و کسانی که با بابک برده شدند سه هزار و سیصد تن بودند و کسانی که از دست وی از زنسان مسلمان و فرزندان ایشان رهایی یافتند هفت هزار و شصت تن بودند و آنهارا در چهار دیواری جادادند و هر کسی که از او یا ایشان می آمد و از میانشان یکی را می شناخت باو میدادند و کسانی که از در زندان بابک و خانواده اش بدست افشین افتادند هفده مرد و بیست و سه زن بودند .

ابوالفلاح عبدالحی بن عماد حنبلی در کتاب « شذرات الذهب فی اخبار من ذهب » نیز مطالبی درباره بابك و خرم دینان دارد، بدینگونه:  
در حوادث سال ۲۰۶ درین سال آغاز ظهور بابك خرمی کافر بود و سرکشی و تباہی کرد و بتناسخ روانها قایل بود .

سال ۲۰۶ : درین سال بابك خرمی مرعیسی بن محمد بن ابی خالد را شکست داد .

سال ۲۱۲ : درین سال مامون لشکری بفرماندهی محمد بن حمید طوسی برای جنگ با بابك خرمی آراست .  
سال ۲۱۴ : درین سال محمد بن حمید طوسی و بابك خرمی رو برو شدند و بابك ایشانرا شکست داد و طوسی را کشت .

سال ۲۲۰ : درین سال معتصم برای افشین لوا بست برای جنگ بابك خرمی که از بیست سال لشکریان را شکست میداد و شهرها را ویران میکرد سپس محمد بن یوسف الامین را مامور کرد دژهایی را که بابك ویران کرده بود بسازد و افشین با بابك رو برو شد و او را شکست داد و نزدیک هزار تن از خرمیان را کشت و بابك بموقن گریخت و در میان شان کارهایی روی داد که آوردن آنها بدرازا میکشد .

سال ۲۲۲ : درین سال افشین و خرمیان که خدایشان لعنت کنند رو برو شدند و شکست خوردند و بابك رهایی یافت و افشین هم چنان چاره نمیکرد تا اینکه او را برده کرد و این ملعون سرکشی کرد و شهرها و مردم را تباہ کرد و روزگار او بیست و چند سال کشید و میخواست آیین مجوس را در طبرستان استوار کند و بر آذر بایجان و جز آن دست یافت و در روزگار او مازیار که قائم ملت مجوس بود در طبرستان پیدا شد و معتصم در آغاز سال خزاین اموال برای افشین فرستاد که در آنجا نیرو بگیرد و آن سی هزار هزار درهم بود و شهر بابك در رمضان پس از شهر بند سخت گشاده شد و بابك در مردابی در دژ پنهان شد و همه خواص و فرزندان او برده شدند و معتصم برایشان زینهار نامه فرستاد و وی آنرا درید و ناسزا گفت و وی بر توان و سخت کوش و سخت گیر بود و از آن مرداب از راهی که در کوهستان می شناخت بیرون رفت و جا بجا شد و بکوهستان او منستان رسید و بر سهیل بطریق فرود آمد و وی او را گرفت و فرستاد و افشین را آگاه کرد و

افشینیان آمدند و بایشان تسلیمشان کرد و معتصم قرار گذاشته بود هر کس  
اورا زنده بیاورد دوهزار هزار درهم و بآنکه سرش را بیاورد هزار هزار  
درهم ببخشد و ورود وی بیغداد روز مشهوری بود .

سال ۲۲۳ : درین سال بابک خرمی را نزد معتصم بردند . ابن الجوزی  
درشذور میگوید محمد بن عبدالباقی مارا آگاه کرد و علی بن الحسن آگاه  
کرد از پدرش که برادر بابک خرمی باو گفته است که چون بر معتصم وارد  
شد باو گفت : ای بابک ، تو کاری کردی که کسی نکرد و اینک تایی بیاور که کسی  
نیاورده است . باو گفت : بزودی تاب مرا خواهی دید . پس معتصم فرمان  
داد که دودستش را در حضور وی ببرند و آغاز کردند دست راست بابک را  
ببرند و خون را گرفت و بروی خود مالید و گفت اگر در روی من زردی  
بینند گمان میبرند که از مرک هر اسانم . سپس چهار اندامش را بریدند و  
گردنش را زدند و در آتش سوختند و همین کار را با برادرش کردند و ایشان  
نناییدند ...

معتصم بفشین تاجی ببخشد و بیست هزار هزار درهم باو داد یک نیمه  
برای وی و یک نیم برای لشکریانش .

قاضی ابوعلی محسن بن محمد بن ابی الفهم تنوخی در کتاب جامع  
التواریخ معروف به «نشوار المحاضره و اخبار المذاکره» همین روایت را  
بدینگونه آورده است : از شگفت ترین داستانهای نیروی نفس که برادر  
بابک خرمی مازیار جون بر معتصم وارد شدند باو گفتند : ای بابک ، تو  
کاری کردی که کسی نکرده ، پس تایی بیاور که کسی نیاورده است . باو  
گفت : بزودی تاب مرا می بینی . چون بحضور معتصم رسید فرمان داد  
دستها و باها ایشان را در حضورش ببرند . از بابک آغاز کردند و دست  
راستش را بریدند و چون خونس روان شد بهمه رویش مالید چنانکه  
از روی او وجهه وی چیزی ناپوشیده نماند . معتصم گفت : از تو برسد که  
چرا این کار را کرد ؟ از تو پرسیدند ، گفت : بخلیفه بگویند تو فرمان  
دادی چهار اندام مرا ببرند و در دل خود اندیشه کشتن من داری و شک  
نیست که ازین کار نمیگذری و خون مرا می ریزی و گردنم را می زنی .  
میترسم که خون از من برود و روی من زرد بماند و بسندارند که از مرک  
هر اسانم و آنرا از رفتن خون ندانند . من روی خود را بخون آغشتم که  
زردی آن آشکار نشود . معتصم گفت : اگر کارها بش بخشایش وی را روا

می داشت راستی که برای همین برتری سزاوار ماندن بود و فرمان داد کارش را بسازند .

سپس چهار اندامش را بریدید و گردنش را زدند و همه آنها را درشکمش جای دادند و نفت برو ریختند و آتش زدند و همین کار را با برادرش کردند و ایشان ناله ای و شکایتی نکردند .

پیداست که در نمل این داستان مازیار پسر قارن پادشاه طبرستان را که روابطی از دور با بابك داشته با برادر وی اشتباه کرده اند

## جنگهای بابك با افشین

درباره جنگهای بابك با افشین در کتابها جزئیاتی دیگر هست .

از آن جمله طبری می نویسد :

چون معتصم در کار بابك بیچاره شد اختیار برافشین افتاد و در آن زمان که مهدی ساه از ماوراءالنهر خواسته بود افشین و برادرش فضل ابن کالس و پنج تن از خوبشانشان که یکی را دیوداد نام و ابو سیاح کنیت بود با چهار کس دیگر با آن سیاه آمده بودند . پس معتصم سپاهیان بسیار بوی داد و سرهنگان بزرگ را در خدمت او گماشت و حکمرانی ارمنستان و آذربایجان باو داد و هر چه خواست از خواسته و وظیفه سپاه و چهار پایان و اوزار جنگ بر او مقرر کرد و افشین در سال ۲۲۰ از بغداد بچنگ رهنماری شد و پیش از آن معتصم ابوسعید محمد بن یوسف را فرستاده بود ناشهرها و دهها و دژهایی را که بابك ویران کرده بود از نو بسازد و او را پسر فرمان افشین ساخته بود و محمد بن یوسف پسر افشین بآذربایجان رفت و آبادانی می کرد و بابك سه سالار خود را ، که معاویه نام داشت ، با هزار سردار فرستاده بود ، تا بر ابوسعید شیبخون زنند و او را بکشند و مالی را که با او بود بغارت ببرند . معاویه از کوهها و کتلهایی که بود گذشت و سررتنگه ای میان دو راه نشست و بانك حاسوس نزد او فرستاد و خبر داد که ابوسعید بیامد و گفت در فلان جاست . معاویه شب تاختم کرد و از آنجا که بود بجای دیگر رفت و جایگاه ابوسعید را یافت و چون روز شد باز گشت . پس ابوسعید آگهی رسید که دوش معاویه در فلان ده در پی وی آمده است . ابوسعید سوار شد و در پی معاویه رفت و در بیابانی یافتس و با او جنگید و

سیصد تن از سپاهیان را بکشت و پانصد مرد برده کرد و معاویه با اندکی از لشکریان خود رهایی یافت و خویش را بدان تنگنا افکند و ابوسعید آن سرها و بردگان را نزد معتصم فرستاد و معتصم فرمان داد تا ایشانرا گردن زدند.

پس ازین واقعه افشین خود بآذر بایجان رسید و درین هنگام محمد بن بعیب را دژی بود بنام شاهی که آنرا از وجناء بن رواد گرفته بود و نزدیک دو فرسنگ پهنا داشت و در تیریز نیز دژی دیگر داشت اما دژ شاهی بلندتر بود و محمد بن بعیب با بابک در صلح و سازگاری بود و سپاهیان را که از سرزمین وی می گذشتند مهمان می کرد و لشکریان بابک خوی گرفته بودند که همواره نزد وی می رفتند . چون معاویه شکست خورد بابک سماء دیگری بر ماندهی عصمت نام از سه سالاران خود فرستاد و وی با سه هزار مرد آمد و در دژ محمد بن بعیب فرود آمد و در آن جا نگاه گرفت و محمد بن بعیب را از آمدن افشین و سپاه وی آگاهی رسیده بود . خون عصمت بدر دژ فرود آمد محمد بن بعیب برای لشکر او علف فرسناد و چون شب شد خود آمد و عصمت را ناده تن مهمان کرد و چون ایشان مست شدند محمد بن بعیب آن ده تن را کشت و عصمت را دست بست و او را گفت : تو جان خویشتن را دوستر داری یا آن مردمان و یاران خود را ، وی گفت : جان خویش را . گفت : سران سپاه خود را یک یک آورده ، تا در آیند و گرنه مرا بکشم . عصمت سر را در بیرون آورد و یک تن از سرهنگان خود را آواز داد و بر بالا خواند و گفت : یا تا ناده خوریم . آن سرهنگ تنها بیامد و محمد بن بعیب کمین کرده بود ، تا هر کس بدر می آید ، بکشدش و هم چنین می کشند تا باز مانده سماء آگهی رسید و ایشان بگریختند . پس محمد بن بعیب آن سرهارا که بریده بود بر دمعتصم فرستاد و عصمت را نیز بیس معتصم روانه کرد و این محمد بن بعیب از دست نساندگان پسر رواد بود . معتصم از عصمت از سر دمین بابک و راهبای آن پرسید و او از وسایل حمله و راهبای حناک با بابک آگاهش کرد و عصمت تار و کار و ابق بالله زندانی ماند .

اما افشین چون بآذر بایجان رسید در بر بند فرود آمد و لشکر خود را آنجا بنشاند و درهایی را که در میان برزخ و اردبیل بود تعمیر کرد و محمد بن یوسف را بجای که نام آن «خس» بود فرستاد و در آنجا حنّدهی کندی و هیتّم غنوی ، از سران سپاه را ، که از مردم حریره بود ، بدهد-ی

فرستاد که آنرا «اوشق» میگفتند و در آنجا را آباد کرد و در گرداگرد آن خندق کند و علویه اعور را ، که از سرهنگ زادگان بود ، بدژی که پس از اردبیل بود و آنرا «حصن النهر» میگفتند فرستاد و پیادگان و کاروانیان را که از اردبیل بیرون می آمدند دیدبانی میکردند تا اینکه بحصن النهر میرسیدند و صاحب حصن النهر دیدبانی میکرد تا نزد هیشم غنوی میرسیدند و هیشم هر کس را که بسرزمینش میرسید نزد صاحب حصن النهر میفرستاد و هر کس از اردبیل می آمد دیدبانی میکرد تا نزد هیشم میرسید و صاحب حصن النهر در میان راه بود و وی هر کسی را که با او بود نزد هیشم میبرد و هیشم هر کرا که با او بود بصاحب حصن النهر می سپرد و بدینگونه هر کسی که درین راه آمد و شد میکرد وی را دیدبانی میکردند تا با اردبیل و از آنجا بلشکرگاه افشین میرسید و هیشم غنوی نیز کسی را که نزد وی میرسید دیدبانی میکرد تا نزدیک ابوسعید می شد و ابوسعید هم ایشان را نزد هیشم می فرستاد و هیشم ایشان را با ابوسعید می سپرد و ابوسعید و کسان وی کاروان را بخش می فرستادند و هیشم ایشان را بارشقر وانه میکرد و از آنجا او را پیش علویه اعور می فرستادند که بهر جا که باید برود برساندش و هر چه با ابوسعید میرسید بخش و از آنجا بلشکرگاه افشین می فرستاد و کسان افشین آنچه رسیده بود میگرفتند و بلشکرگاه میبردند و همواره چنین بود و هر کسی ، از جاسوسان و دیگران ، که نزد ابوسعید می آمد او را نزد افشین می فرستاد و افشین جاسوسان را نمیکشت و ایشان را نیز زد ، بلکه در باره شان بخشنده گی میکرد و از ایشان می پرسید که بابک بایشان چه میداد و دو برابر آن را میبخشید و ایشان را بجاسوسی خود میگماشت .

درین هنگام افشین با ساه خود با اردبیل فرود آمده بود . یکماه آنجا ماند و از همه واهها و تنگها پرسید و جاسوسان بفرستاد . ایشان باز آمدند و احوال آن دیار با وی گفتند . پس از اردبیل براه افتاد و سوی سرزمین بابک رفت . چون بر سر دره ای رسید که در میان کتلها بود بر سر دره جایی فراخ دید و سیاه خود را در آنجا فرود آورد و محمد بن بعیت را نزد خود خواند و بناوختش و با او تدبیر کردن گرفت . هر چه پیش از آن افشین از راهنمایان و مردم دیار پرسیده بود بوی گفته بودند صلاح نیست بدین درها شدن و باید بر سر کوهها رفت ، زیرا که درین میان کهنکگاه سمارست که سمارا



زبان آورد ، درهمین جایگاه فراخ که هستی باید درنگ کرد تا مگر بابك سپاهی بفرستد و چنگ کند و روز و شب باید خود را از شبیخون ایمن داشت. پس افشین لشکر بر سر دره فرود آورد و گردا گرد لشکر خود خندق ساخت و سگران میبود و از شبیخون در آن خندق امان یافتند و بابك نیز از وی بپندیشید و افشین هفت ماه در آن جایگاه میبود و از سوی بابك کسی بیرون نمی آمد و افشین سوی او نمی توانست رفتن. زمستان فرارسید و افشین و لشکر بان اودلتنك شدید و لشکر او را سرزنس میکرد که با بابك معاها میکنند ، مگر سر بر با او یکی داری و چرا ما را نزد بك دژا و ببری تا جنت کنیم و بکشیم ناچاره ای پدید آید و درین سر مادرین جایگاه چگونگی باشیم و سپاهیان وی از هر گونه میگویند ، چنانکه بیم غلبه ایشان میرفت و او را سرزنش میکردند . وی میخواست حیلتهی کند تا مگر بابك را از آنجا بیرون آورد. نامه ای بمعتمد نوشت و بمعتمد فرمان داد که از آنجا تا بغداد دشمنان برید در راهها بگهارد و دو ماه در میان نشان راه بود و آن نامه افشین را با دشمنان برید و از ده روزه ببغداد بردند و هرگاه که شتاب میکردند ایستاده ماه را بچهار روز میرفتند . پس افشین پس از هفت ماه نامه بمعتمد نوشت که کار این مردم را پایان پدیدار نیست و سپاه مرا بسویشان راه نیست و اینك من اندیشیده ام که مگر بحیلتهی او را بیرون بیاورم . اکنون خلیفه را باید که درم وعطا و نفعات برای سپاه بفرستد و آن کس را که این درم می آورد بفرماید تا بفرمان من کار کند

پس بمعتمد صدشتر و ار درم باغای کبیر (بابوعا) و سیصد علام ترل از بزرگان غلامان خود فرستاد و چون بغا آن درم را باردیل رسانید میان لشکر افشین تا اردیابل سه روز راه مانده بود افشین بغا نامه نوشت که آنجا يك ماه بپسین و آسکارا همی گوی که این درم فلان روز برد افشین خواهم بردن ، تا خون جاسوسان بابك این خبر برد او برند او نداند که تو بکدام روز درم برخواهی گرفت ، آهنگ تو کند و تو را آنجا بیرون می آید تا نامه من بفرستد . پس افشین سپاه را از آن سر دژ بر گرفت و آسوی ترسد ، نه از سوی اردبیل بلکه از سوی دیگر و آن سر دره رها کرد و لشکر را بجایی فرود آورد که نام آن برزند بود و دهی بود درك سپاه را گهت شما را آنجا درم بدهم ، زیرا که خون درم از اردبیل بلسکر

گاه افشین میبردند گذارش برین ده برزند بود، که از آنجا برسر آن دره،  
که افشین بود، گذر کردند.

پس جاسوسان بابك از اردبیل نزدی شدند و گفتند که بنای کبیر  
باصد خروار درم سوی اردبیل فرود آمد و فلان روز از آنجا خواهد گذشت  
و آن جاسوسان، که در میان لشکر افشین بودند، آگهی دادند که افشین  
سپاه از سر دره برگرفت و بیرزند شد و لشکر را درم آنجا خواهد داد  
و آن دژ را آبادان خواهد کرد و برین راه که می آورند راهگدراشانست.  
بابك با پنجاه هزار مرد از دژ بیرون آمد و بدان میان در کوهها و دهها  
می گشت و چشم همی داشت تا آن درم بسر دره کی رسد و جاسوسان افشین  
بوی آگهی بردند که لشکر بابك از سر دره بیرون آمد و بابك خود از  
دژ بیرون شد و بالشکر خود منتظر رسیدن آن درمهاست، تا ببرد و غارت  
کند. افشین دانست که مکر و حیل او بر بابك کارگر افتاده، نامه  
فرستاد نزد بغا که: آن درم فلان روز از اردبیل برگیر و بیرون آور و  
بنخستین منزل فرود آی و چون شب رسید درم باز بشهر فرست و در جای  
استوار بنه و شترانی تهی باخویشتن بیاور و چنان کن که فلان روز چاشتگاه  
بسر دره، آنجا که لشکر گاه منست، رسیده باشی، باشد که بابك با  
سیاه بیرون آمده باشد و در راه چشم بر تو میدارد، چون نزدیک رسی  
از دره بیرون آید و با تو جمع کند و من در زمان با سپاه خویش بیرون  
آیم و او را در میان گیریم و جنگ کنیم، باشد که او را بگیریم با  
هلاک کنیم.

بغا نیز چنین کرد و با کاروان خویش نزدیک حصن النهر رسید و  
جاسوسان بابك بوی آگهی بردند که مال را بیرون آوردند و آنرا دیده اند  
که بنهر رسیده است. درین میان بغا با مال باردبیل باز گشت و افشین  
چاشتگاه آن روزی که با بغا قرار گذاشته بود از برزند سوار شد و هنگام  
فرو شدن آفتاب بخش رسید و بیرون خندق ابو سعید لشکر گاه ساخت و چون  
بامداد شد پوشیده سوار شد و طیل نزد و رایت نیفراخت، تا کس نداند او  
بیرون آمده است و تاخت تا بکاروانی رسید که آن روز از نهر بسوی ناحیه  
هیثم غنوی می رفت و افشین از خش آهنگ ناحیه هیثم کرده بود، تا آنکه  
در راه بوی برسد و هیثم نمی دانست و با کاروانی، که همراه او بود،

آهنگ نهر داشت و بابك با كسان خویش بر راه نهر رسید و گمان میبرد که آنجا بآن درم خواهد رسید و درین هنگام پاسبان نهر برای پیشباز هیشم بیرون آمده بود . ساه بابك برو تاختن گرفت ، نمی دانستند که آن درم باوی نیست و جنگ در میانشان در گرفت و پاسبان نهر را ، با کسانی که با وی بودند ، کشتند و آنچه بدستشان بود گرفتند و دانستند که آن درم با ایشان نبود و ازدست سپاه بابك رفته است اما جامها و ساز و افزار سپاه صاحب نهر را گرفتند و بر خود پوشیدند ، تا اینکه هیشم غنوی و کسانش را فریب دهند و بر ایشان نیز دست یابند . اما چون جایگاه صاحب نهر را نمیدانستند در جای دیگر ایستادند و چون هیشم رسید و ایشان را دید پسر عم خویش را فرستاد از ایشان بپرسد که چرا آنجا ایستاده اند ؟ چون وی رفت باز گشت و گفت : این گروه را نمی شناسم و هیشم پنج سوار از سوی خود فرستاد که بپیمند این گروه آنجا چه میکنند و چون آن سواران نزدیک رسیدند دوتن از خرمیان بیرون آمدند و کشتندشان و چون هیشم دانست که خرمیان کسان علویه را کشته اند و جامها و رایتهای ایشانرا بخود بسته اند هیشم باز گشت و بکاروانی که با او آمده بود رسید و ایشانرا گفت باز گردند و او با کسان خود اندك اندك می رفت تا خرمیان را بخود سرگرم کند و کاروانرا از آسیبشان برباند . تا اینکه کاروان بدژی رسید که جایگاه هیشم در ارشق بود و يك تن از کسان خود را نزد ابوسعید و افشین فرستاد که از آن پیشامد آگاهشان کنند و خود داخل دژ شد و بابك نزدیک آن دژ آمد و کرسی نهاد و روبروی دژ بر آن کرسی نشست و نزد هیشم فرستاد که اگر آن دژ را واگذار نکنند آنرا ویران خواهد ساخت . اما هیشم نپذیرفت و جنگ در میانشان در گرفت و در اندرون دژ با هیشم ششصد پیاده و چهارصد سوار بود و خندقی استوار داشت و در میان جنگ بابك شسته بود و باده می خورد . درین میان دوتن از سواران افشین از دور پدیدار شدند ، که ایشان از يك فرسنگی ارشق نظاره میکردند و چون بابك دانست که ساه افشین بوی نزدیک شده است سپاه خود را برداشت و بموقان رفت و افشین نیز بدنالش رفت و يك شب با سپاه خود آنجا ماند . پس برزند لشکرگاه خود باز گشت و بابك چند روز در موقان ماند . و شهر بند فرستاد و سپاه خویش را بخود خواند . آن لشکر سبانه بوی رسید و با ایشان از موقان راهی شد و بید رسید و افشین هم چنان در لشکرگاه خود در برزند بود و چون چند روز گذشت کاروانی

ازخشی رسیدند با آن کاروان مردی بود ازسوی ابوسعید، که اورا صالح آبکش می گفتند و سپید بابك بایشان رسید و برآن کاروان زد و آنچه با ایشان بود گرفت و همه آنکسان را کشت و چون این کاروان خوراك برای برای سپاه افشین میبرد لشکر افشین در تنگی افتاد و چون تنگی و گرسنگی بمنتهی رسید افشین بحکمران مراغه نوشت و ازو آذوقه خواست و او کاروانی فرستاد که نزدیک هزار گاو، بجز چهار پایان دیگر، با آن بود و آذوقه بسیار همراه داشت و لشکری پاسبانان بود و باز دسته ای از سپاه بابك بفرماندهی طرخان یا آذین نام بایشان دستبرد زد و آن آذوقه را هم بغارت برد و درین هنگام تنگی و بی آذوقگی سپاه افشین بغایت رسید و افشین بحکمران سیروان نوشت و ازو آذوقه خواست. وی هم آذوقه فراوان فرستاد و درین هنگام گروهی از مردم با افشین پناه بردند و ازو زنیار یافتند.

## جنگهای سال ۲۲۱

در سال ۲۲۱ در میان بابك و سپاه بغای کمیر در سرزمین هشتاد سر جنگی در گرفت و بابك نیز با افشین جنگ کرد و او را شکست داد. تفصیل این واقعه بدیگونی است که باردیگر درین سال در میان لشکر افشین و بابك جنگ درگروم و اردوسوی بغا و افشین برو تاخشد و بابك از میان گریخت و در میان کوهها و درها شد و از کسانش هزار تن کشته شدند و بابك با آن دیگران، که زنده مانده بودند، بدژ خود گریخت و از سر این دره تا در بابك سه روز راه بود و همه جایهای تنك و کوههای دشوار بود.

چون بابك بدژ خود رسید ایمن شد و سپاه را عرض داد. هزار مرد کم آمده بود و امین نم آید که بود بر سر دره فرو آمد و سپاه خود را بنساند و درم از اردبیل آوردند و بسپاه داد و لشکر افشین پانزده هزار کس بود ایشان را باز ده گروه کرد، هر گروهی هزار مرد و ده گروه باخوشتن نگاه داشت، که ده هزار مرد باشد و پنج گروه شامل پنج هزار مرد بغای کمیر داد. سپس پیش راند و وارد دره شد و فرمان داد تا هر گروهی جدا جدا نزدیک يك دیگر مبرفتند، حنانکه از سر کوهها يك دیگر را مبدینند

و باهر گروهی راهنمایی فرستاده بود و بغا با آن پنج گروه خویش پیش روی ایشان بود و محمد بن بعث با راهنمایان بسیار با او بود، تا بر سر آن کوهها راه برند و گروهی از راهنمایان پیشاپیش سپاه در آن راههای تنگ میرفتند، تا چون کمین ببینند ایشانرا آگاه کنند و لشکر هم بدین تعبیه نرم نرم و آهسته پیش میرفت، چنانکه تا نماز دیگر دوفرسنگ رفته بود. آنگاه افشین فرمود تا هم چنان بر سر آن کوهها فرود آمدند و هر گروهی را راه بر آمدن يك جای بود و آن يك راه را استوار کردند.

روز دیگر هم بدین تعبیه برفتند و شبانگاه هم بر سر کوهی فرود آمدند. سه روز بدین تعبیه میرفتند چون شب چهارم فرود آمدند بر سر کوهی رسیدند و سرمای سخت بود، چنانکه چیزی نمانده بود همه از سرما بمیرند. روز دیگر افشین از آنجا برفت و کس نزد بغا فرستاد که: مرو و همانجا باش، تا آفتاب بر آید و گرم شود و برف بگدازد. چون روز برآمد سرما افزون شد و آن روز هم آنجا بودند و لشکریان افشین آشوب کردند که: مگر بابا يك دست یکی کرده ای که ما را درین کوهها بر ما بکشی؟ ما را بزیر فرو بر، که اگر ما را بابا يك بکشد دوست تر داریم که برین سر کوه از سرما بمیریم و چون چنین باشیم ساه و کمین را از خود باز نتوانیم داشتن. افشین از ایشان پذیرفت و اجابت کرد که: فرو رویم و بمیان همین کوهها رویم و هر چند راهها تنگست با احتیاط پیش رویم. آن شب هم آنجا بودند. نیم شب بابا يك باد و هزار مرد بریشان تاخت و شب بخون زد و بکوه هایی، که بغا آنجا بود، نرفت و آنجا رفت که افشین بود و میانشان نیم فرسنگ بود و بر سر کوهها علامت یکدیگر میدیدند.

پس بابا يك خویشتن بر سپاه افشین افکند و ایشان هم هزیمت یافتند و لشکر بابا يك شمشیر دریشان نهاد و بسیار کس از دوسوی گشته شدند و بغا و ساه وی ازین پیس آمد آگاه نبودند. چون سمیده بدیدند بابا يك ساه خویش را باز داشت و گفت: از پیس ایشان شوید، که از پیس ما سپاه ایشان است و باز گشت. چون بدان کوهها رسیدند، که بغا در آنجا بود، روز روشن شده بود.

بابا يك لشکر را دو نیم کرد، تا آنکه آن روز آنجا باشد و چون شب برسد بر ساه بغا شیخون زد.

چون روز برآمد بغا از ینکار آگاه شد و بران کوهها فرو شد و هم بدان راه که آمده بود باز گشت و مردی از مبارزان سپاه خود را پیشرو ساخت و خود بامحمد بن بعث و برادر افشین، که فضل بن کاوس باشد، از پس آن سپاه همی رفتند و با آن پنج هزار تن بآهستگی همی رفتند.

بابك دانست که بغا باز گشت و سپاه بابك بر سر کوهها پراکنده در قفای ایشان همی رفت. پس چون نماز خفتن رسید بغا ایشان را گفت: ما را واجب نکند شب رفتن، صواب آنست که کوهی استوار بجویم، که بر آنجا يك راه بیش نبود و شب آنجا گذرانیم. گفتند: صواب همینست و چون ایشان بسیار بودند بر يك کوه نتوانستند رفت. سه گروه شدند و هر يك نزدیک یکدیگر ماندند و آن شب تا بامداد بیدار بودند، شب نخفتند و چون سمیده بدید خوابشان برد.

بابك با سه هزار مرد شیخون زد و هنوز تاريك بود و شمشیر در ایشان نهاد و کشتن گرفتند و ایشان گروهی سواره و گروهی پیاده از بالای کوه خود را بزیر میفکندند و میگریختند و فضل بن کاوس، برادر افشین را، جراحت رسید و بغا پیاده خود را نجات داد و خویشان را از سر کوه فرو افکند و چون پیاپیان کوه رسید اسبی بی خداوند یافت بر آن اسب بر نشست و براند و آن روز همی رفتند، تا بسر دره ای بجای فراخ آمدند. چون از دره بیرون آمد بغا خبر افشین پرسید. گفتند: چون از دره بیرون شد یکسر براند و باردیبل رخت. بغا نیز سوی افشین باردیبل شد و آن زمستان آتجای بودند.

پس از آن افشین سران سپاه خود را فرمود که بسوی بابك پیش روند و کار را بروی بردارند. بدتنگ گیر، و ایشان در شش میلی بدتنگ فرود آمدند. بغا پیش رفت تا قلعه بدتنگ را محاصره کرد و با باکیان جنگید و مردان بسیار از لشکر او کشته شدند. پس عقب نشست تا بخندق محمد ابن سعید رسید و کس نزد افشین فرستاد و از وی یاری خواست و افشین برادر خود فضل و احمد بن خلیل بن هشام و ابو خوس حسن بن سهل صاحب شرطه را بوی فرستاد و با ایشان فرمان جنگ داد و روزی را معین کرد که در آن روز بجنگ آغاز کنند و ایشان در همان روز آهنگ شهر بدتنگ کردند و لی سرمای شدید و باران سخت ایشان را در گرفت و ایشان هم چنان می جنگیدند

وباران سخت تر می شد و بغا راهنمایی گرفت و برابری او بر سر کوهی، که مشرف بر جایگاه بابك بود، رفت و چون باران بیشتر شد سپاه افشین بجایگاه خود فرود آمد و بابك برایشان تاختن کرد و ایشانرا شکست داد و از جایگاهی که در کوه داشتند راند و بغا نیز با سپاه خود هزیمت کرد و نمی دانست که بر سر افشین چه آمده است و آهنگ حصن بند کرد.

درین میان از افشین بوی خبر رسید و ناچار شد از راه دیگر باز گردد، زیرا که آن راه که از آن آمده بود تنگها و کتلهای بسیار داشت و پیشروان لشکر بابك او را دنبال کردند و لی بایشان التفات نکرد، زیرا که شب نزدیک بود و می خواست زودتر از تنگها بگذرد و می ترسید اموالی را که با خود داشت از دست بدهد. پس ناچار سپاهیان خود را بر سر کوهی جای داد و ایشان درمانده بودند و توشه راه نداشتند. بابك شبانه بریشان تاخت و آنچه با ایشان بود غارت کرد و گروهی از ایشانرا کشت و بغا برنج بسیار خود را بخندقی که در پای آن کوه داشت رساند.

بار دیگر جنك در میان سپاه افشین و بابك بواسطه پیش آمدن زمستان دروقفه ماند. درین میان بابك را سرهنگی بود، نام او طرخان و دهقان بود از دهقانان آن دیار و زمستان بده خویش میبود و چون زمستان درآمد از بابك دستوری خواست و بده خویش رفت، که در ناحیه هشتاد سردرمرآه بود و با افشین غلامی ترك بود، از غلامان اسحق بن ابراهیم بن مصعب و افشین او را فرستاد تا بر طرخان تاختن کرد و او را کشت و سرش را بیاورد. بابك ازین خبر سست شد و دلش بشکست و چون زمستان بگذشت باز معتصم سپاه را خواسته فرستاد و سرهنگی را با سپاه بسیار، که ده هزار مرد بودند، نزد افشین روانه کرد و نام آن سرهنگ جعفر بن دینار بود، معروف بجعفر خیاط، که از کار گزاران بزرگ زمان مامون بود و غلام خویش را، که ایتاخ ترك معروف و مطبخ سالار او بود، با سی هزار هزار (سی میلیون) درهم روانه کرد و سوی قاسم العبسی بکوه نامه فرستاد تا با سپاه خود بیاری افشین روانه شود و با افشین نوشت که: بجنك رو و منندار که من و سپاه من از بابك باز گردیم و تا بابك زنده باشد دست از وی بردارم و ترا جز آن کار نیست و با ایتاخ ده خروار خشك آهنبین فرستادم، حو لشکر جایی فرود آیند این خشكها را در پیرامون لشکر برانگنده کن،

تا از شبیغون ایمن باشی و خندق نباید کنند . چون خبر آمدن جعفر خیاط و ایتاخ مطیخ سالار و آن سباه و درم ببابك رسید بر معتصم افسوس خورد و گفت : کارش بجایی رسید که درزی و طباح خویش را بچنگ من فرستاد و دیگر با او کس نماند .

درین هنگام چون بابك با قلمرو روم همسایه بود و در میانشان رسولان و هدایا رد و بدل می شد بابك توفیل (توفیل) پسر میخائیل امپراطور روم را بفریفت و پیغام داد که : من باصل ترسا زاده ام و در پنهان دین ترسایان دارم و این همه پیروان خویش را بدین ترسایان خواهم آورد ، ولی ایشانرا یکبارہ نتوان گفت که : بدین کیش بگروید ، که دانم که ایشان اجابت نکنند ولیکن این مذهب ایشانرا از مسلمانان بیرون آورد ، که ایشانرا این مذهب من خوش نمی آید . پس چون برایشان غالب شوم و ایشان و خلیفه همه مذهب من گرفته باشند بهر راهی که ایشانرا بخواهم بیایند و آنگاه ایشانرا بدین ترسایان خوانم ، تا همه ترساشوند .

پادشاه روم ازین سخن با او گرم شد . پس چون معتصم ایتاخ و جعفر خیاط را فرستاد ، بابك نیز کس نزد امپراطور روم فرستاد که : پادشاه عرب هرچه لشکر داشت بچنگ من فرستاد ، تادری و خورشگنر خویش و دیگر کس با او نمانده است ، اگر رای آمدن داری با سباه خویش اکنون هرچه خواهی کردن بتوانی و اگر خواهی جنبیدن اکنون بجنب ، که چون تو بر زمین ایشان بیرون شوی کس پیش تو نیاید و بدین تدبیر می خواست که ملک روم بجنبد و معتصم را حاجت بسپاه افتد و آن لشکر را بخواند . پس امپراطور روم بطرسوس شد و هفتاد هزار مرد با خود داشت و طرسوس را حصار سی سخت استوار بود و از آنجا بشهر زبطره رفت و ناخت و تاز بسیار کرد ولی تا خبر بدو رسید که معتصم با سپاه داوطلب خود آهنگ وی دارد بقلمرو خویش باز گشت .

## جنگ های سال ۲۲۲

در سال ۲۲۲ معتصم نامه فرستاد با فشین که میباید کار بابك را پیش گیری . فشین سباه ازادبیل بیرون برد و بدان لشکرگاه پیشین فرود آمد . بابك یکی از سرهنگان خود را با ده هزار سوار بچنگ فرستاد و آن سرهنگ آذین نام داشت و مردی مبارز بود و وی از میان کوهها بیرون



آمد و بر سر دره بنشست و زنان و فرزندان با وی بودند و از لشکر یان وی بسیاری زن و فرزندان همراه داشتند . بابك اورا گفته بود كه زنان و فرزندان را بحصارى استوار بفرستد و او گفته بود : «من ازين جهودان ميترسم» . پيش از آنكه آذبن اذره بيرون آيد بر كوهى استوار دست يافته بود و آن زنان و فرزندان را آنجا رها كرد و خود بدشت بيرون آمد و چون خبر بافشين رسيد سرهنگى بادو هزار مرد فرستاد و نام آن سرهنگ ظفر بن عبدالله بود و بفرمود تا از راهى ديگر در ميان كوهها شود و باوى راهنمايان فرستاد ، تا بسر زنان و فرزندان آذبن بريزند و ايشانرا بياورند . ظفر بدان كوه رسيد و جنگ كرد ، از آن مردم بسيارى بكشت و آنهمه زنان و كودكانرا برده كرد و فرود آورد و خبر باذبن رسيد . همه سپاه خود را از سر دره برگرفت و باز گشت و همچنان با آن لشكر بسر آن كوهها رفت تا با ظفر جنگ كند و زنان و كودكانرا باز ستاند .

اين خبر بافشين رسيد ، سرهنگ ديگر را ، كه ابوالمظفر بن كبير نام داشت ، با پنجهزار مرد فرستاد ، تا آذبن را بيايد و او را مشغول كند . ابوالمظفر در پي آذبن رفت و در دره اى ميان كوهها آوين را يافت و با او جنگ پيوست و آذبن با ظفر جنگ كرده و بسيارى از زنان و كودكانرا باز گرفته بود . ابوالمظفر او را مشغول كرد ، تا ظفر باز مانده آن زن و فرزندان را از آن راه بدر برد و پيش افشين رسيد و با افشين تدبير كرد و ساهى ديگر برگرفت و بدان دره شد و آذبن بهزيمت از پيش ابوالمظفر بار گشته و شكست يافته نزد بابك ميرفت و ابوالمظفر با فتح و غنايم نزد افشين رهنده و افشين تدبير آن كرد كه بدان كوهها تا حصار بابك رود و معتصم برو نامه نوشته بود و گفته بود : خطا كردى كه بر سر كوهها رفتى و راه زمين و دشت بدست دشمن سردى و راه دشت اگر چه تنگست ساه را از راه كوهساران بردن آسانتر باشد ، ازين سپس بر راه دره شو و راهنمايان و جاسوسان بر سر كوه بدار ، تا اگر كسى آيد ترا آگاهى دهند و تيراندازانرا در پيش لشكر بدار و هر جا كه فرود آيى خشك پيرامون خويس بريز ، تا از شب خون ايمن باشى و وى را هزار خروار خشك آهني نرسند .

افشين سپاه را بدره اندر آورد و همچنانكه معتصم گفته بود ميرفت چون بدانجاي رسيد ، كه ارا بجاسال پيش بابك شب خون كرده بود ساه

بسیار از لشکریان با بک بر سر کوهها دید ، افشین با ایشان کارزار کرد و بسیاری بکشت و دیگران بهت می‌شدند و بسوی بک رفتند . افشین هم برین حال سپاه هم میرد ، تاروژی و دوفر سگ میرفت ، روز دهم به حصار بک رسید و بیکفر سنگی آن حصار فرود آمد . بک از حصار خویش اورا بس خروارها ماست و روغن و تره و بره شیر مست فرستاد و خیار و بادرنک فرستاد و گفت : شما مهمان مایید و ده روز است که بدین راه ناخوش درشت می آید و دانم که خوردنی نیافته اید و ما را به حصار جزین قدر چیز دیگر نبود . افشین گفت تا آنرا نهندند و باز پس فرستاد . پس بخندید که ما مهمانی پذیرفتیم و دانم این چیزها بدان فرستاده است تا سپاه ما را شمار کنند و بشگردند که چندست و بفرمود تا آن فرستادگان را اگر دهه سپاه وی بگردانند و سپاه افشین بیشتر در درها فرود آمده بودند و پیدا نبودند .

چون ایشان را گردانیدند بفرمود پیش وی آوردند و گفت : شما شماره این ساه را بدانید و من دانم ، بک را بگویند که این سپاه سی هزار مرد جنگیست ، جز که تران و چاکران و با امیر المومنین سیصد هزار مرد مسلمان است که همه با اویند و تا یکتن زنده باشد از تو بر نخواهند گشت ، اکنون تو بهتر دانی و تدبیر کار خویش همی کن ، اگر دانی که بزهار بیرون آیی بیای و اگر دانی که آنجا بایدت بودن می باش ، تاجان تو و کسانی که با تو ند در سر اینکار نرود از آنجا باز نخواهند گشت .

رسولان نزد بک رفتند و این سخنان بگفتند و روز دیگر افشین سپاه را بدان راههای تنگ پیش برد ، تا بیک میل از حصار فرود آمد و محمد بن بعید را گفت : آنجا ما را روزگاری باید ماند ، بر سر آن کوهها رو و ما را جایی استوار بنگر ، تا بر آن جای گرد آییم و گرداگرد ساه کننده کنیم و بروز بر درگاه حصار باشیم و شب باز جای شویم تا ایمن باشیم . محمد بن بعیت از آن کوهها جایی استوار بجست و فرمود تا کننده کردند و دیوارهای کننده استوار کردند و لشکر را در میان کننده فرود آورد و همه روزه از حصار بک آواز نای و چنگ و رباب آمدی و می خوردن و پاکوفتن و شط کردن ایشان میدیدند ، یعنی ما خود از سپاه دشمن نمی اندیشیم و هر سب بک سپاه بشیخون میفرستاد و لشکر افشین بیدار میبود و بدان دیوار ها هیچ نزوانستند کردن و افشین را سرهنگی بود بزرگوار ، از سرهنگان معتصم و پیش از آن از سرهنگان مامون بود و امیر بخارا بود و اورا محمد

ابن خالد بخارخدا م گفتندی. يك شب افشین اورا بفرمود تا از كنده و دیوار ها بگذشت و بر سر کوهی با همراهان خویش پنهان شد و گفت : این سیاهیان بابك چون امشب از لب كنده باز گردند تو پیش ایشان باز آی، تا ما از پس آییم و در میان نشان گیریم و دست بکشتن نهیم . پس چنین کردند و آن شب چون گروه بابك بیرون آمدند ایشان از کمین بیرون جستند و از آن مردم بدین حیلہ بسیاری کشتند و از شمیخون رستند .

پس افشین هر روز از بامداد تاشپانگاه بر در حصار می شد و چون شب میرسید بکنده باز می آمد و بابك روزی ، پیش از آنكه افشین بیرون آید، فرمود تا سپاه او از حصار بیرون شد و جاسوسان آمدند و افشین را خبر کردند که : بابك سباه خود را در کمینگاه نشانده است . چون افشین آگاه شد فرمود تا سپاه او آن شب بچنك حصار شدند و از حصار دور تر آنجا ایستادند که هر روز میستادند و هر جا گروهی فرستادند ، تا بدانند که لشکر بابك کجا کمین کرده اند . آن گروه چند آنكه جستند چیزی نیافتند . پس شبانگاه باز گشتند و روز دیگر بیامدند و هم از دور مینگریستند و کسان را بجستن کمین فرستادند . آنجا بر سر کوهی تنگه ای بود و بر آن دهی بود . افشین بخارخدا را گفت : تو بر سر آن کتل بایاران خویش بایست ، تا از آن راه کس آهنگ ما نکند ، که من همی دانم که بر سر کتل کس نیاید ، اما در زیر کتل کمین کرده اند و چون ما بگذریم از پس ما آیند . چون بخارخدا بدانجا شد و بیستاد تدبیر ایشان باطل شد .

پس افشین هر روز چنین میکرد و از بامداد با سپاه می آمد و بر سر کوه بکمیل دور تر از حصار میستاد و بخارخدا بر سر آن کتل میبود و میگفت : تا ما جای کمینگاه ایشان ندانیم شاید پیش حصار رفتن . ولیکن کمینگاه ایشان نتوانستی دانستن و چون افشین از حصار باز گشتی ایشان از کمینگاه بحصار باز شدند . پس يك روز چون وقت باز گشتن شد افشین باز گشت و آخر همه لشکر جعفر بن دینار باز میگشت . چون جعفر اینروز باز گشت با اوسه هزار مرد بود و گروهی باز پس مانده بودند . سپاه بابك از حصار بیرون آمدند و ده هزار سوار بر سباه جعفر زدند و مردمان جعفر باز گشتند و چنك در پیوست .

جعفر بانك شنید و باز گشت و افشین پیش تر رفته بود . چون جعفر باز گشت سباه وی نیز باز گشتند و مردمان بابك بیشتر از حصار بیرون آمدند

و با جعفر جنگ در گرفتند و نماز دیگر فراز آمد و خبر با فشین رسید و او با همه سپاه بازگشت و هم بجای خویش بیستاد و هر سرهنگی را بجای خود بگماشت و جعفر از مردمان بابك بسیاری بكشت و ایشانرا بحصار افكند. ایشان بحصار رفتند و در حصار را بستند و جعفر باز نگشت و جنگ همی کرد و بر دیوار حصار حمله همی برد. چون بانك جنگ بردر حصار برخاست آن مردم ، كه در كمینگاه بودند ، از كمینگاه خویشتن را بدانكتل در افكندند و بخار خداه هنوز بدانكتل ایستاده بود ، با كمینداران جنگ در گرفت . افشین او را بنچ هزار مرد دیگر فرستاد و خود در جای بیستاد و كس نزد جعفر فرستاد كه : تاريك شد و هنگام جنگ كردن نیست .

جعفر باز آمد و افشین با سپاه بازگشت و بشكرگاه رفت و سه روز از آنجا بیرون نیامد و جاسوسان فرستاد ، تا خبر آورند كه چقدر از لشكر بابك كشته شد و نیز بدانند كه كمینگاه كجاست و سپاه ندانست كه او چرا آنجا مانده است و علف برایشان تنك شد و سباهیان مزدور نزد افشین شدند و گفتند كه : ما را علف و زاد تنك شده است .

افشین گفت : هر كه از شما صبر نتواند كردن باز گردد ، كه با من سپاه خلیفه بسیارست و مرا هیچ حاجت بشما نیست و من از اینجا نخواهم رفت ، تا برف بیارد و سپاه خلیفه با من در گرما و سرما صبر كنند و اگر صبر نتوانند كردن باز گردند .

این مزدوران از نزد افشین باز گشتند و گفتند : افشین با بابك دست یكی دارد و جنگ نخواهد كردن . افشین آگاه شد و دیگر روز جنگ را بساخت و با همه سپاه برفت و هم بر آنكوه ، كه جای او بود ، بیستاد و بخار خداه را هم بر سر آنكوه بگماشت ، تا راه كمین نگاهدارد .

سپس جعفر را خواند و گفت : سپاه یش تست ، هر كرا خواهی ، از سوار و پیاده و تیر اندازانرا ، در پیش دار و جنگ كن. جعفر گفت : با من سوار و پیاده بسیارست و چندانكه هست مرا بس باشد و اگر مردم بكار باید خود بخوایم .

جعفر با سپاه بردر حصار شد و افشین مزدوران را بخواند و گفت : از هر گوشه از حصار كه خواهید یكی كرانه شما بگیرید و ابو دلف را با ایشان بفرستاد و ایشان از يك سوی دیگر بجنگ شدند و بدیوار باره

حصار نزدیک آمدند و جعفر با یاران بر در حصار شد و مردان بابك بدر حصار بدیوار آمدند و جنگ در پیوستند و از هر سوی تیر و سنگ انداختن گرفتند و افشین يك بدره زر نزد جعفر فرستاد و گفت : از یاران تو هر که کاری نيك کند این درم بوی ده . بدره ای درم دیگر بابو دلف فرستاد و او را نیز چنین گفت و شرابداران خود را گفت تا با جلاب و شراب و شکر بحر بکاه روند و مردم را می دهند و مردم بابك از حصار بیرون آمدند و جنگ کردند و تا نماز دیگر پای بفشردند ، تا آنگاه که افشین بلشکر گاه باز گشت و فرود آمد و يك هفته جنگ نشد و بگفت تا علف بسیار بیاوردند و تدبیر جنگ همی کرد ، تا او را خبر آوردند که بر در حصار کوهی هست و هر روز بابك سرهنگ خویش آذین را بزیر آن کوه ، در راههای تنك پنهان می کند و بکمین می نشاند و چون آذین از حصار بیرون آید بابك در حصار بی کس بماند .

افشین جاسوسان را بفرستاد تا درست خبر بیاورند که چنانست که بدو گفته اند . پس سیاه را آگاه کرد که : فردا سحرگاه ساخته باشید ، تا بچنگ رویم . چون نماز خفتن شد دو هزار پیاده را بخواند ، که تیراندازان نيك بودند و ایشانرا علم سیاه داد و گفت : درین تاریکی بروید و از آنجا ، که کمین گاه آذینست ، بیک میل راه ، از آنسوی در میان کوهها کمین کنید . چون بامداد شد و بانك طبل شنیدید علمها بپای دارید و از آن محل در آید ، تا ما نیز ازین سو در آیم و آذین را بمیان گیریم . ایشان برفتند و افشین با ایشان راهنمایان و علف فرستاد و چون نیم شب شد سرهنگی را ، از مردم فرغانه ، با هزار مرد از سپاه فرغانه که باوی بود گفت : بد آنجا که کمین گاهست ، بريك میل ، خاموش بشیمنید ، تا بامداد من بیایم و چنان کنید که کسی اثر شما نداند و ایشان برفتند .

چون هنگام سحرگاه شد افشین با همه ساه رهسپار شد و بفرمود تا طبل زنند و هم چنان خاموش برفتند ، تا آنجا که هر بار افشین بدانجا میرفت و افشین جعفر را فرمود : آنجا رو که بشیر ترکی با فرغانیانست و از دور با ساه خویش بایست ، تا فرغانیان بگردند و کمین گاه بچویند و اگر کسی بکمین گاه باشد بیایند و جنگ کنند و شما بیاری ایشان روید و احمد بن خلیل را و سرهنگان دیگر را ، يك از پس دیگر ، می فرستاد و بشیر را کس فرستاد که : تو با فرغانیان و دلیل درین راه براکنده شوید و

زیر این کوهها کمین بجوید و بشیر و فرغانیان برفتند و کوهها جستند گرفتند و هنگام چاشتگاه آذین را بیافتند ، که در کمین گاه، در میان آن کوهها ، با هفت هزار مرد ، بر سه گروه ، در سه موضع ایستاده بودند. بر آن قوم که با آذین بودند بتاختند و جنگ کردند و آن دو گروه دیگر از کمین بیرون آمدند و با فرغانیان جنگ در پیوستند و خبر بافشین رسید ؛ فرمود که جعفر با سپاه خویش بجنگ شود و از پس او بخارخداه را فرستاد و سرهنگی را همی فرستاد ، تا همه را بجنگ آذین مشغول کرد و خود با خاصگان خویش همی بود .

چون همه سپاه بجنگ پیستادند آذین بفرمود تا همه طبیلها را بیکبار فرو کوفتند . آن گروه پیادگان ، که نماز خفتن فرستاده بود ، آواز طبیل شنیدند و دانستند که افشین آمد و بجنگ آمدند و علمها بیرون کشیدند و هم آنجا که بودند ، از پس حصار، طبیلها بزدند و بر کوه آمدند و بدره فرود آمدند و با طبیل و علم بدیدار شدند . افشین کس فرستاد نزد جعفر و مردمان وی که : این کمین ماست ، شما مرسید ، که ایشان می آیند ، ایشانرا دوش فرستاده بودم ، تا امروز از پس دشمن در آیند و ایشانرا در میان گیرند و جنگ کنید، تا خدای شما را فرصت دهد و افشین نیز نزدیک رسید و شمشیر دریشان نهادند.

بابك دانست که کار او ساخته شد . بدیوار حصار آمد و گفت : منم بابك ، افشین را بگوئید تا نزدیک تر آید ، باوی سخنی گویم . افشین نزدیک دیوار آن حصار شد . بابك چون او را بدید گفت : ایها الامیر ، الامان الامان . گفت : مرا زنهاده . افشین گفت : ترا زینهارست ، اگر این سخن که اکنون گفتمی پیتس ازین گفته بودی به بودی و اکنون چون امروز گفتمی به که فردا . بابك گفت : زینهار خلیفه خواهم . گفت . زینهار او آورم ، بخط و مهر او ، ولیکن مرا گروی بده ، تا من صبر کنم و بخلیفه نامه کنم و زینهار نامه تو بخوام . گفت : گروگان من پسر مهترست و با آذینست و آنجا جنگ کند ، او را بتو دهم .

افشین اجابت کرد و بجای خویش باز آمد و جعفر کس فرستاد که . جنگ مکنید . ایشان آذین را کشته بودند و ساه او را هزیمت کرده و باقی را همی کشتند ، تا فرستاده افشین فراز آمد که : مکشید و هر کرا بتوانید اسیر کنید و دو پسر بابك آنجا اند ، ایشانرا مکشید و اسیر کنید ، که بابك

زینهار می‌خواهد و نباید که چون پسرش را بکشید پشیمان شود و جعفر و سپاه همه از کشتن بیستادند و پسر بابک را و بسیاری مردم دیگر اسیر کردند و بدو باز گشتند . نماز دیگر از لشکرگاه باز آمدند و آن خبر بمعتصم فرستادند و بابک را زینهار خواستند و آن هزیمتیان بابک بدان کوهها پراکنده شدند و هر کس بجایی گریختند و کس بحصار باز نشد و چون شب درآمد بابک عیال برگرفت و با پنجاه مرد ، که مانده بودند ، در حصار بگشادند و بیرون آمدند و برفت و بمیان آن کوهها اندر شد و از آنجا بیرون شد و بسوی ارمستان رفت .

## سرانجام بابک در آذربایجان

شمس الدین ابو عبدالله ذهبی در کتاب دول الاسلام نیز اشاراتی در باره بابک و خرمیان در آذربایجان دارد بدین گونه :

سال ۱۹۲ - درین سال آغاز پیداشدن خرمیان در کوهستان آذربایجان بود و خازم بن خزیمه با ایشان جنگید .

سال ۲۰۶ - درین سال کار بابک خرمی در کوهستان آذربایجان بالا گرفت و غارت و کشتار بسیار کرد و وی ز ندیق نابکار بود و لشکریان را شکست داد و کارهای زشت کرد .

سال ۲۱۲ - درین سال لشکریانی بامحمد بن حمید طوسی رهسپار شدند .

سال ۲۱۴ - درین سال جنگ در میان طوسی و پسر بابک خرمی در گرفت و بابک ایشانرا شکست داد و طوسی را کشت .

سال ۲۲۰ - درین سال معتصم لشکری بفرماندهی افشین برای جنگ بابک خرمی آراست که از بیست سال پیش لشکریانرا شکست می داد و آذربایجان را ویران میکرد و افشین و بابک رو برو شدند و بابک شکست خورد و از لشکریانش نزدیک هزار تن کشته شدند و وی بموغان گریخت و در میانان جنگهایی روی داد که شرح آن درازست .

سال ۲۲۱ - درین سال جنگ سختی در گرفت و بابک خرمی بقالکبیر را شکست داد سپس بغانیر و گرد آورد و آهنگ بابک کرد و با او رو برو شد و بابک شکست خورد .

سال ۲۲۲ - افشین و بابک رو برو شدند و بابک شکست خورد و چندی نکشید

که افشین او را برده کرد و بابك مردی ولور و دلیر و سختگیر و سخت کوش و پلید بود می خواست دین مجوس را استور کنند و بر دهها و شهرهای چند دست یافت و معتصم بیت المالها را در جنگ با او هزینه کرد و درین سال درینکار نزدیک هزار هزار دینار خرج کرد و خدای شهر بابك را پس از در بندهان سخت گشاد و بابك در گردنه ای در آنجا پنهان شد و همه همراهانش و فرزندانش برده شدند و معتصم برایش ز نهار نامه فرستاد و او آنرا دید و ناسزا گفت. سپس از کوهی بالا رفت و بکوهستان ارمنستان رسید و نزد بطریق فرود آمد و بطریق او را گرفت و بفرستادگان تسلیم کرد و گروهی آمدند و بدیشان تسلیم کرد و معتصم برای کسی که او را زنده گرفتار کند صد هزار دینار و برای کسی که سرش را بیاورد نیمی از آنرا قرار داده بود و روزی که وارد بغداد شد و سوار بر شتری بود روز معروفی بود.

میر خوند بلخی در روضه الصفا درباره بابك میگوید: « ذکر گرفتاری بابك بجزای عمل سیمه او و دیگر حکایات - معتصم خیدر بن کاوس را که از امیرزادگان ولایت ماوراء النهر بود و مشهور بافشین، تربیت کرده، بالشکری سنگین بمحاربه بابك خرم دین فرستاد و مدتی مدید میان فریقین مکاوحت و نزاع قایم بود و در آن معارك خلقی بی اندازه تلف شد و آخر الامر بمقتضای کلمه « الحق یعلو ولا یعلی » افشین غالب آمده، قلاع بابك را مسخر گردانید و بابك گریخته، بولایت ارمینیه رفت و برادران و اولاد و بعضی از خواص وی با او بودند و در آن اوان بابك تاجرانرا شعار خود ساخته بود و چون بنواحی قلعه یکی از بطارقه، که او را سهل ابن سنباط میگفتند، رسیدند و بر کنار آبی فرود آمده رمه ای دیدند و از راعی غنم گوسفندی خریدند.

شبان فی الحال پیش سهل رفته گفت: جمعی چنین در فلان موضع نزول کرده اند. سهل گفت: بی شک آن جماعت بابك و اتباع ویند. آنگاه سوار شده باجماعتی متوجه آنجانب شد و چون از دور چشم سهل بر بابك افتاد، فرود آمد و پیش رفته گفت: ایها الملك، خاطر جمع دار که بخانه خویش آمدی، اکنون ملتمس آنست که بقلعه تشریف ببری و در قصر سلطنت بفرار بال بنشین و بابك بامتباعان بحصار رفتند و سهل در اعزاز و اکرام او مبالغه کرده، تبعه بابك را در منازل مناسب فرود آورد و او را



بر سر بر نشانده ، بخدمت کمر بست و چون مایدهای حاضر ساختند سهل با خدمتش طعام خوردن آغاز نهاد و بابك سهل را از کمال تجبر و جهل مخاطب و معاتب گردانیده گفت که : ترا میرسد که با من طعام خوری ؟ سهل از سر سفره برخاسته گفت : ایها الملك، خطا کردم، چه مرتبه من از آن نازل ترست که با ملوک چیزی خورم و چون بسابك از اكل فارغ شد سهل آهنگری آورده گفت : ایها الملك، پای خود را دراز کن ، تا استادزنجیری بر آن نهد و آهنگر بندی گران بر پای وی نهاد .

بابك با سهل گفت : غدر کردی و سهل او را دشنام داده گفت : تو راعی و قروغم بودی و شبانرا بشد بیرجیوش و سیاست ملك و اجرای حکومت هیچ نسبت نیست . بعد از آن متعلقان او را هم بند کرده ، خیر بافشین فرستاد . افشین سرهنگی را با چهار هزار مرد روان ساخت ، تا بابك و سهل را نزد او آوردند و افشین درباره سهل عنایت کرده ، او را بخلعت گرانمایه سرفراز ساخت و از مملکت وی خراج برداشت و رقعہ نوشته ، بر بال کبوتر بست و چون کبوتر بسامره رسید معتصم و امرا و ارکان دولت ، که از اخذ و قید بابك آگاه گشتند زبان بشکبییـر گشاده ، اظهار مسرت و شادی کردند و بعد از چند روز افشین بابك و منتسبانش را مصحوب خویش گردانیده ، متوجه سامره شد و هارون بن معتصم با نواب دار الخلافه باستقبال او شتافتند و افشین در پنج فرسخی سامره فرود آمده ، معتصم فرمود تا فیل اشهب را ، که یکی از ملوک هندوستان فرستاده بود ، بدیبنای احمر و اخضر و انواع حللهها که بلون دیگر بود ، بیمار استند و همچنین فرمانداد تا شتری را نیز آراسته کردند و اشاره کرد تا قلنسوه عظیم مکمل بدررو جواهر مرتب گردایندند و دو جامه فاخر باین اشیاء منضم ساختند و همه را باردوی افشین فرستاده ، پیغام داد که : بابك بر فیل و برادرش عبدالله را بر ناقه نشانده و طاقیها بر سر ایشان نهاده و جامه را در ایشان پوشانیده ، بسامره آورند و چون بابك فیل را دید متعجب شده ، پرسید که : این دابه قوی جنب چیست و این جامه از کجاست ؟ شخصی گفت که این کرامتی است از ملك جلیل برای پادشاهی سمیر ، که بعد از عزیزی ذلیل شده ، امیدست که عاقبت کار تو بخیر و خوبی مقرون گردد و معتصم چون اشیاء مذکوره را بلسکرگاه افشین روانه ساخت حکم کرد تا مجنده و

سایر خلایق بزینتی هرچه تمامتر سوار شوند و از سامره تا اردوی افشین دو رویه صف کشیدند و بابک و برادرش را بر فیل و شتر نشاندند ، بمیان هر دو صف درآوردند و بابک چون آن کثرت مشاهده می کرد تاسف میخورد که چون اینهمه مردم مفت از تیغ من جان بردند ؟ .

از شخصی منقولست که گفت : بابک ده جلا داد داشت و من یکی از آنها بودم . پرسیدند که : چند هزار کس را کشته باشی ؟ جواب داد که : قتیلان من زیاده از بیست هزارند و در بعضی از روایات وارد شده ، و المعبد علی الراوی ، که عدد مقنولان بابک در معارك و غیر آن بهز او هزار رسید و بالجمله چون بابک را نزد معتصم آوردند از وی پرسید که : بابک تویی ؟ گفت . بنده امیرم و مالی عظیم قبول کرد ، تا از سرخون او در گذرند ، مقبول نیفتاد و معتصم فرمود تا او را برهنه کردند و پایش از مفصل جدا کردند . آنگاه فرمان داد تا جلادان در میان دو ضلع از اضلاع اسفل او شمشیری فرو برده و تنش را از بارسر سبک گردانید و بدنش را با دست و پای بیاویختند و سر را با عبدالله برادرش بدارالسلام بغداد بردند و اسحق بن ابراهیم ، والی آن ولایت ، بموجب فرموده عبدالله را ، بدانسان که بابک را کشته بودند ، بکشت و سر بابک را از بغداد بعراق عجم برده ، گرد تمامت امصار و قضبات گردانیدند و معتصم افشین را بعواطف پادشاهانه و عوارف خسروانه اختصاص داد و از جمله چیزها تاجی بوی بخشید ، از زر مرصع بیواقیت احمر و زمرد اخضر ، که مومنان از قیمت آن عاجز آمدند و درجه افشین بلند گشته ، اختیار او در ملک و مال بمرتبه ای رسید که محسود ارکان دولت و اعیان ملت شد و قلع و قمع بابک در سته ثلاث و عشرين و ماتین (۲۲۳) روی نمود .

غیاث الدین بن هماد الدین هروی خوند میر در کتاب خلاصه الاخبار می بیان احوال الاخیار درهمین زمینه می گوید « در غرة رمضان سنه ثمان عشر و ماتین (۲۱۸) معتصم ببغداد رسیده ، از روی استقلال بضبط ملک و مال پرداخت و اسحق بن ابراهیم بن مصعب را جهت گوشمال بعضی از مردم اصفهان و همدان ، که دم از محبت بابک خرم دین می زدند ، روان ساخت و اسحق بدان جانب رفته ، قریب شست هزار مرد را بقتل رسانید و در سته عشرين و ماتین (۲۲۰) ابواسحق خیدربن کاوس را ، که از بزرگ

زادگان ماوراءالنهر بود و افشین لقب داشت با سپاه سنگین بدفع بابك خرم دین نامزد فرمود و افشین در اوایل جمادی الاخره سال مذکور بجای بابك آذربایجان روان شده ، او را چند نوبت با بابك محاربه اتفاق افتاد و آن مردك را گریزانیده ، بسیاری از اصحابش را بقتل رسانید ..

و در سنهٔ اثنی و عشرين و مائین (۲۲۲) بابك خرم دین از ضرب تیغ افشین شکستی فاحش یافته ، بامعدودی چند بطرف ارمینیه گریخت و در آن بواحی قلعه ای بود و یکی از رومیان ، موسوم بسهل بن سنباط ، در آنجا بحکومت اشتغال می نمود و چون سهل شنید که بابك در آن حوالی فرود آمده ، با جمعی از ملازمان نزد او رفت و گفت : ایها الملك ، خاطر جمع دار که بخانهٔ خود تشریف آوردی و بابك بکلمات سهل مغرور شده ، در درون قلعه منزل گزید و سهل او را در قصر امارت بر تخت نشانده ، در مقام خدمتکاری با استاد و اما چون طعام کشیدند باوی طعام خوردن آغاز نهاد. بابك از کمال خردمندی گفت : ترا می رسد که با من طعام خوری ؟ سهل می الحال برجست که : ایها الملك ، خطا کردم ، مرا چه حد آن باشد که با ملوك هم طبق شوم ؟

آنگاه آهنگری را حاضر ساخته گفت : ایها الملك ، پای خود را دراز کن ، تا استاد بندگران نهد و حداد بابك را مقید گردانیده ، سهل افشین را از صورت واقعه آگاهی داد . افشین معتمدی را با چهار هزار سوار بarmینیه فرستاد ، تا سهل بن سنباط و بابك را نزد او آوردند و دربارهٔ سهل اصناف الطاف مبذول داشته ، بانك را با متعلقان مصحوب خویش بدار الخلافه برد و معتصم اصاغر و اعظم را باستقبال فرستاده ، فرمان داد با بابك را بر فیل نشانند و بسامره در آورده ، همان روز بقتل رسانیدند و این قضیه در سنهٔ ثلاث و عشرين و مائین (۲۲۳) روی نمود . گویند شخصی از جلاد بابك پرسید که بوجند کس را گردن زده ای ؟ جواب داد که : بابك ده جلاد داشت ، عدد مردم که بتیغ من کشته شدند بیست هزار می رسد ، بدانم تا آن نه تن چند هزار کشته باشند .

هم خواندمیر در کتاب دیگر خود « حبیب السیر فی اخبار افراد البشر » می گوید « گفتار در بیان بعضی از وقایع زمان حکومت معتصم و گره تار شدن بابك بهویت جبار منتقم - . معتصم در عرصةٔ رمضان سنهٔ ثمان و عشرين و مائین (۲۱۸) بیفاد رسید ، از روی استقلال بضبط امور ملك و مال پرداخت و اسحق

این ابراهیم بن مصعب را جهت گوشمال طبقه‌ای از مردم اصفهان و همدان ، که دم از محبت بابك خرم‌دین می‌زدند ، روان ساخت و اسحق بدان حدود شتافته ، قریب شست‌هزار کس بقتل رسانید . و هم درین سال ( ۲۲۰ ) معتصم خیدر بن کاوس را ، که از بزرگ‌زادگان ماوراءالنهر بود و افشین لقب داشت ، با سپاهی سنگین بدفع بابك خرم‌دین نامزد فرمود و افشین در اوایل جمادی الاخری بجانب آذر بایجان روان شده ، در دو سال چند نوبت میان او و بابك قتال اتفاق افتاد و از جانبین خلقی بی نهایت کشته گشته ، بالاخره در سنه اثنی و عشرين و مائین ( ۲۲۲ ) بابك شکستی فاحش یافت و بامعدودی چند بطرف ارمینیه گریخت و در آن نواحی قلعه‌ای بود و یکی از رومیان ، موسوم بسهل بن سنباط ، در آنجا بحکومت اشتغال می نمود و چون سهل شنید که بابك در آن حوالی فرود آمده ، باجمعی از ملازمان نزد او رفت و گفت : ایها الملك ، خاطر جمع دار که بخانه خود تشریف آوردی و بابك بکلمات سهل مغرور شده ، بدرون قلعه شتافت و سهل او را در قصر امارت بر تخت نشانده ، در مقام خدمت بیستاد ، اما چون طعام کشیدند نشسته ، باوی آغاز طعام خوردن کرد . بابك از کمال نخوت گفت : ای سهل ، ترا میرسد که بامن در يك طبق طعام خوری ؟ سهل فی الحال برجست که : ایها الملك ، خطا کردم ، مرا چه حد آن باشد که باملوك چیزی خورم ؟

آنگاه آهنگری طلبیده ، گفت : ایها الملك ، پای دراز کن ، تا استاد بندی گران بر آن نهی و حداد بابك را مقید گردانیده ، افشین از صورت و اوضاع آگاهی یافت و معتمدی با چهار هزار سوار ب ارمینیه فرستاد ، تا سهل ابن سنباط را نزد او آوردند و درباره سهل اصناف الطاف مبذول داشته ، بابك را بایك برادر و جمعی از متعلقان مصحوب خویش بدارا اغلافه برد و معتصم اصاغر و اعظام را باستقبال فرستاده ، فرمان داد تا بابك را بر فیل و برادرش را بر شتر نشانده ، بسامره در آورند و چون بابك بآستان خلافت آشتیان رسید از معتصم مالی عظیم قبول کرد ، تا از سرخون اودر گذرد ، اما مقبول نیفتاد و از موقف سیاست فرمان صادر شد که دست و پای او را از مفصل جدا ساخته ، گردنش از بار سر سبك گردانند .

نقلست که چون يك دست بابك را بر بدنند بدست دیگر مفداری خون گرفته ، بروی خویش مالید . بعضی از حاضران پرسیدند که : سبب این حرکت

چیست؟ جواب داد که: تر سیدم که رنگ من زرد شود و مردم حمل بر جزع کنند و بعد از آنکه مهم بابك فیصل یافت جثه او را آویخته، سرش را با برادرش عبدالله بدار السلام بغداد بردند و حاکم آن بلده، اسحق بن ابراهیم، عبدالله را نیز بدستور بابك کشت و قتل بابك و برادرش در سنه ثلث و عشرين و مائتین (۲۲۳) روی نمود و بواسطه این نیکو خدمتی معتصم در تربیت و رعایت افشین بقدر امکان مبالغه فرمود...»

## مبب گرفتاری و کشته شدن بابك

پس از آنکه بابك خرم دین در شهر بزاز لشکر یان معتصم که بفرماندهی افشین آمده بودند سرانجام شکست خورد و دوش سرش با خاندانش بدست افشین افتادند بابك راه را از هرسوی برخویشتن بسته دید و چاره جز گریختن نداشت.

نظام الملك در سیاست نامه سبب برتری افشین را بر بابك چنین می نویسد: «پس ازین (یعنی پس از فتنه خرمیان در سال ۲۱۸) بشش سال معتصم بشغل خرم دینان پرداخت و افشین را نامزد کرد، بحرب بابك. افشین لشکر برداشت و روی بحرب نهاد و هرچه خرم دینی و باطنی بودند بمدد بابك شدند و دو سال حرب کردند و میان افشین و بابك در مدت دو سال بسیار مصافهای سخت افتاد و از هر دو جانب بسیار مردم کشته شدند. آخر الامر چون افشین از کشتن او عاجز آمد بحیلت مشغول گشت و لشکر خویش را در شب بفرمود تا خیمه ها برکنند و پراکنده شدند و ده فرسنگ پس تر باز آمدند. افشین کس ببابك فرستاد که: مردی خردمند بمن فرست، تا با اوس سخن گویم، که مصلحت ما هر دو در آنست. بابك مردی بوی فرستاد. افشین گفت: با بابك بگوی: هرا بتدایی را انتها بیست، گندنا نیست که باز بروید، مردان من بیشتر کشته شدند و از ده یکی نماند و حقیقت که از جانب تو هم چنین بود، بیا تا صلح کنیم، تو بدین ولایت که داری قانع باش و بصلاح بنشین، تا من باز گردم و از امیر المومنین ترا ولایت بستانم و منشور بفرستم و اگر نصیحت من قبول نکنی بیا تا یکبارگی بهم درآویزیم تا دولت کرا یاری کند.

رسول از پیش او بیرون آمد. افشین دوهزار سوار و پنج هزار پیاده

در غارها و کوهها پنهان و پراکنده کرد، تا در کمین بنشینند، بر مثال  
 هزیمتیان. چون رسول پیش بابک شد و پیغام بداد و کمی لشکر باز نمود و  
 جاسوسان همین خبر آوردند بر آن اتفاق کردند که بعد از سه روز حرب  
 سخت کنند. پس افشین کس بدان لشکر فرستاد که: باید که روز مضاف  
 در شب بیاید، در دست راست و چپ، در مسافت یک فرسنگ و نیم کوهها و دره بود،  
 آنجا پنهان شوید، چون من بهزیمت بروم و از لشکر گاه بگذرم و ایشان  
 بعضی در قفای من بیستند و بعضی بغارت مشغول شوند، شما از درها  
 بیرون تازید و راه بر ایشان بگیرید، تا باز در دره نتوانند شد، من باز  
 کردم و آنچه باید بکنم.

پس روز مضاف بابک لشکر بیرون آورد، از دره، زیادت از صد  
 هزار سوار و پیاده و لشکر افشین بچشم ایشان حقیر آمد، از آنچه دیده  
 بودند و لشکر زیادت ندیدند. پس جنگ در پیوستند و از هر دو جانب جنگ  
 عظیم کردند و بسیار کس کشته شد و وقت زوال افشین بهزیمت رفت، از  
 یک فرسنگ لشکر گاه در گذشت. پس علمدار را گفت: علم بدار و عنان  
 باز کشید و لشکر هر چه آنجا آمدند میستادند و بابک گفته بود که: بغارت  
 مشغول مشوید، تا یکبارگی دل از افشین و لشکر او فارغ کنیم. پس هر  
 چه سوار بودند با بابک در قفای افشین شدند و پیاده بغارت مشغول شدند.  
 پس این بیست هزار سوار از درها و کوهها بیرون آمدند و همه صحرای پیاده  
 خرم دینی دیدند. راه دره برایشان بگرفتند و شمشیر در نهادند و افشین  
 نیز بالشکر باز گشت و بابک را در میان گرفتند. هر چند کوشید بابک راه  
 نیافت و افشین در رسید و او را بگرفت و تاشب می تاخند و می کشتند.  
 زیادت از هشتاد هزار مرد آنجا کشته شد. پس افشین غلامی را بادو هزار  
 سوار و پیاده آنجا گذاشت و خود بابک و اسیرانرا ببغداد برد و بغلامی  
 بابک را در بغداد بردید...»

بجز مولف سیاست نامه که شرح گرفتاری بابک را بدینگونه نوشته  
 است مورخان دیگر همه آورده اند که بابک پس از آنکه کار بر آذین  
 سپهسالارش تنگ شد و بیشتر سپاهش از افشین زندها خواست دوبر خود  
 را که در میان سپاه آذین بودند بوی گروگان داد و بدین بهانه افشین را  
 خام کرد و خود شبانه از دژ خویش با چند تن از نزدیکانش گریخت. طبری در  
 این زمینه میگوید:

« از آنجا بیرون شد و بارمنستان رفت و آنجا بیشها بود و درخت بسیار پیوسته بایکدیگر ، با کوهها که سوار آنجا نتوانستی آمدن . بابك با پنج كس مردمان ، كه باوی بودند ، آنجا رفت و آن پنج تن سه مرد و دو زن بودند : یکی برادر بابك بود عبدالله و یکی سپهسالاری از آن او ، نامش معاویه ؛ و یکی غلام از آن بابك و از زنان یکی مادرش و دوم زنش ، كه او را دختر كلدانیه میگفتند و دیگران همه از وی پراکندهند .

دیگر روز افشین را خبر آمد كه : بابك بگریخت . با همه لشكر سوار شد و بیامد و بحصار اندر شد ، كس را نیافت . بفرمود تا آنحصار را ویران كردند و بازمین برابر ساختند . افشین سپاه خویش را در آنجا فرود آورد و اثر بابك بجست ، اندر آن درختستان یافت . ابودلف را بفرمود ، با جوقی از سپاه ، تا بر بی او برفت و آنروز و آنشب بگردید و باز آمد و گفت : اندر آن پیشه هیچ روی اندر شدن نیست . افشین لشكر هم بردر آن پیشه فرود آورد و بدان همه دهقانان ، كه اندر آن كوهها بودند ، بحدود ارمنستان ، بهر یکی نامه كرد كه : بابك از آنجا بجست و رهگذر او بر شماست و هر كه او را بگیرد و یا سراویش من آرد صد هزار درم دهم و خلعت دهمش ، بیرون از آن كه امیر المومنین دهدش و بیرون از صلح امیر المومنین . پس یکی از دهقانان یکی نامه كرد بافشین و او را راهی درین پیشه نمود ، كه سوار بتوانست رفتن .

افشین سرهنگی را بفرستاد . آن سرهنگ برفت و سپاه را گرد آن درختستان فرود آورد و بابك را بدرختستان بمیان اندر گرفت و هر جا كه راه بود سپاه ، دوست و پانصد ، بگماشت و راهها را استوار بگرفت و كس فرستاد تا لشكر را طعام و علف بدادند و بابك طعام و علف بسیار برگرفته بود و آنجا صبر همی كرد . پس چون دوازده روز بود از پیش معتصم زینهار نامه آوردند ، بخط و مهر امیر المومنین و رسم چنان بود كه هر نامه كه درو زینها بودی و بخط امیر المومنین بود مهرش زرین بودی . افشین بدان شاد شد و پسر بابك را ، كه اسیر گرفته بود ، بخواند . گفت : من با امیر المومنین این امید نداشتم ، اکنون این بر گیر و با كس من پیش پدرت شو . سر گفت : من بیس بدر نیارم شدن ، كه هر كجا كه بیند مرا بكشد ، كه چرا من خویشتن را با سیری پیش شما افكندم ؟ كه او مرا

گفته بود که : چون اسیر گردی خویشتن را بکش .  
 آنکه افشین آن اسیران دیگر را بخواند . گفت : از شما کیست که  
 این نامه من و آن امیر المومنین پیش بابك برد ؟ همه گفتند : ما نیاریم  
 بردن . افشین گفت : چرا نیارید بردن ، که او بدین نامه شاد شود ؟ گفتند :  
 ایها الامیر ، تو او را نشناسی و ما دانیم . افشین گفت : چاره نیست ، بیا  
 بردن و دوتن را بفرستاد ، یکی از آن اسیران و یکی از مردم و پسرش را  
 گفت : تو نامه کن ، از زبان خویش . پسرش نامه نوشت . افشین نامه کرد  
 که : این نامه امیر المومنینست ، که سوی تو آوردند ، اگر بیرون آیی  
 ترا بهتر بود و ما را . آن هر دو مرد بدرختستان اندر شدند و ببابك رسیدند .  
 آن مرد اسیر نامه پسرش پیش او بنهاد . او بخواند و بینداخت و گفت :  
 او به پسرمنست ، که اگر پسر من بودی خویشتن باسیری درندادی و آن  
 مرد را که نامه پسرش آورده بود گفت : ای سك ، تو که باشی که نامه آن  
 سك پیش من آری ؟ برخاست و آن مرد را بدست خویش بگشت و آن مرد  
 دیگر نامه امیر المومنین پیش او بنهاد . او برگرفت و مهر بگشاد و بخواند  
 و گفت : این پیش افشین بر و بگویی که : این ترا بکار آید ، نه مرا . آن مرد  
 پیش افشین آمد و آن زنهار نامه باز آورد و بابك در آنجا همی بود و از  
 آن راهها ، که لشکر گرفته بودند ، یکی راه بود که در آن آب نبود و  
 لشکر آنجا فرود نتوانستند آمدن و برخاسته بودند و بیکدیگر زمین دورتر  
 شده بودند و مرد دلیل بر سر آن راه بنشانده بودند .

چون ده روز برآمد يك يکروز این دلیلان خفته بودند و بابك ایشان  
 را نگاه همی داشت چون ایشانرا خفته یافت پانچنن ، که باوی بودند ،  
 بیرون آمد . چون دلیلان بدیدند که بابك رفت سناه را آواز دادند که  
 پنج سوار از اینجا بیرون آمدند و از ایشان سه مرد و دوزن و ما ندانستیم  
 که ایشان که بودند . آن سناه ، که بآن گذر بودند ، همه برنشتند و مهر  
 ایشان دیو داد ابو الساج و خویش بزرگ از آن افشین بود و برپی آن  
 پنج سوار برفتند و بابك ، خون فرسنگی دور رفت ، حشمه ای آب بود ، آنجا  
 فرود آمد ، تاجیزی بخورد . سناه اندر رسیدند . چون سپاه را بدید زود  
 اسب را برنشت و بتاخت و برادر و غلام با او برفتند . سپاه سالار دیرتر  
 بر اسب نشست ، او را با آن دوزن بگرفتند و پیس افشین فرستادند و برپی  
 بابك برفتند ، تا بمیان کوهها اندر شد ، جایی که سواران و سپاه را آنجا



راه نبود. سپاه افشین باز گشتند و بابك میان آن کوهها فرود آمد و آنروز با طعام نبود و آن دهقانان همه راه او نگاه میداشتند، تا از کجا بیرون آید.

دیگر روز بابك را طعام بایست. پس بسر کوه برشد، از بیرون تنگها دهی دید و آن دهرا دهقانی بود، نام اوسهل بن سنباط واز آنها بود که مساعد بودمر بابك را و بمذهب او بود و افشین نامه کرده بود بوی، بگرفتن بابك و طلب کردن او. پس بابك نگاه کرد، بزمین آن ده مردی را دید که گاو میراند. غلام را گفت: درم بگیر، پیش آنمرد رو، اگر نان دارد بهر بها که خواهد از وی بخر و بیاور. غلام پیش آنمرد شد و نان خواست. آنمرد گفت: نان ندارم. پس غلام بدان ده اندر شد و از مردمان نان خواست و مردی اورا نان فروخت. غلام آنجا بشست، که لغتی بخورد و لغتی ببابك برد. آنمرد را انبازی بود و تخم میفکند. چون غلام را دید، باسلیخ و باشمشیر، برانباز او نشسته و نان میخورد و نیازست براو شدن بدوید و سهل دهقان را آگاه کرد. سهل هم آنگاه برنشست و بیامد. غلام را دید، بشناخت که از متابعان بابك بود و غلام نیز او را بشناخت. سهل او را گفت: بابك کجاست؟ گفت: آنك بمیان کوهها اندرست. گفت: با او کیست؟ گفت: برادرش. گفت رو و مرا بسوی او بر. غلام سهل را بسوی بابك برد. سهل چون بابك را بدید از اسب فرود آمد، دست و پای او را بوسه داد و گفت: تنها کجا همی شوی؟ گفت: بزمین روم خواهم شدن، پیس ملك روم، که مرا باوی عهدست که هرگاه براو سوم بندد و نصرة دهد.

سهل گفت: او با تو آنگاه عهد کرد که نو ملك بودی، چون امروز تنها ترا ببندگی ودا کند؟ بابك گفت: شاید بودن که همی راست گوید، اکنون چه تدبیر بود بما؟ گفت: دانم که مرا از نصیحت خویش و متابعت خویش هیچ تهمت نبری و تودانی که از همه حصارها هیچ حصار نیست از آن من استوارتر و سلطانه بر من کاری نبود و مرا شماسد، بیا بحصار من و این زمستان آنجا همی باش، تا تدبیر کنم و من جان و مال فدای تو کنم و ازین دهقانان، که متابعت تواند، ناری خواهم و ما ترا بهیم از سباه روم. بابك گفت: راست گویی و خود برنشست، با برادر و غلام از آن

کوهها بیرون آمدند و بحصار سهل اندر آمدند و سهل هم آنگاه کس بافشین فرستاد که: بابک را بحصار خویش اندر کردم، کس بفرست تا بدو سپارم.

افشین شاد شد و مردی را فرستاد که بابک را دیده و بابک او را شناخت و گفت: شو و بنگر که او بابک هست یا نه؟ آن مرد بیامد و نامه افشین بیاورد و بسهل داد. سهل گفت: اگر او کسی بیگانه بیند از ایدر بیرون شود و من او را باز نتوانم آوردن، یا خوشتر را بکشد و لیکن چون ایدر بنشیند تو جامه طبّاخان اندر پوش و کاسه طعام همی آور، تا او را ببینی و اگر پرسید که: این کیست؟ گویم که: طبّاخست و تو نیز هم چنین گوی. آن مرد هم چنین کرد و مرد خراسانی بود، از شهر اسروشنه.

پس چون بابک او را بدید، گفت: این کیست؟ گفت: این مردیست خراسانی و دیر سالست تا طبّاخ ماست. بابک پرسید که: چند سالست تا اینجاست؟ گفت: سالهاست و اینجا زن کرده و خانه ساخته است و اکنون از اینجاست. بابک گفت: راست گویی، که مرد از آنجاست که آنجا زن دارد. چون طعام بخوردند آن مرد سوی افشین شد و گفت: بابکست، بدوست، که آنجاست. پس بابک گفت: برادر مرا عبدالله اینجا بدار و اگر آگه شوند ما را هر دو نگیرند، باری یکی از ما بماند. سهل عبدالله را بحصاری فرستاد، سوی دهقانی دیگر، ابن اصفانوس.

پس افشین دوسرهنک بفرستاد، با اودو هزار مرد، یکی ابوسعید محمد بن یوسف و دیگر سرهنگی، نام او بوزباره، گفت: بروید و بنگرید تا سهل شمارا چه فرماید و چنان کشید که بابک را زنده بمن آورید. ایشان بیامدند، بربک فرستگی حصار سهل فرود آمدند و بسهل کس فرستادند. سهل گفت: من نخواهم که از خانه خویش بشما سارم، که اگر افشین او را نکند و باز بر ما مسلط شود کینه از من باز خواهد، من او را بپناه شکار بفلان جای میان کوه آورم و شما را بخوانم، بک سرهنک با سباه خویش از آنسو در آید و بک سرهنک ازین سوی، تا من گویم که: این سباه افشین را خبر بوده است و بر ما تاختن کردند و او نداند که من آوردمتان. ایشان بنشمنند، دیگر روز بامداد سهل بابک را گفت: تو چنین رنجور و غمگینی و آنجا بدین نزدیکی اندر شکار گاهست و باما یوزو بازست، اگر خواهی

تا یکی زمان بگردیم ، تادلت بکشاید .

پس بابك بر نشست و سهل اورا بیاورد ، تا بدانجا که وعده کرده بود و شکار همی کردند . آنکه برهنگان کس فرستاد . ایشان بسر کوه برآمدند ، هریکی از سویی و بابك باشه بردست داشت . چون ایشان را بدید دانست که سپاه آمد ، باشه ازدست بیفکند و از اسب فرود آمد و بزمین بنشست . هر دو سرهنگ فراز آمدند و اورا بگرفتند . بابك سهل را دشنام داد و گفت : ارزان فروختی مرا ، بدین یهودان . پس اورا سوی افشین آوردند . افشین بفرمود تا اورا بند کردند و او را بموکلان سپرد و آنروز هفدهم ماه شوال بود ، سال دویست و بیست و دو و کس فرستاد تا برادر بابك را بیاوردند و او نزد دهقانی دیگر بود ، نام او عیسی بن یوسف ابن اصطفا نوس ...»

ابو حنیفه دینوری در اخبار الطوال روز بیرون آمدن افشین را بجنکی که از آن جنك بابك فرار کرد و بدست سپاه معتصم افتاد سه شنبه ۲۷ شعبان ۲۲۲ می نویسد و گوید در غرة رمضان دژ بذرا بامنجنیق محاصره کردند و روز پنجشنبه ۲۳ رمضان افشین نزد بابك کس فرستاد و خواستار صلح شد و بابك مردی را ، که موسی الاقطع میگفتند ، نزد وی روانه کرد و آن فرستاده بابك خواستار شد که افشین و بابك بایکدیگر سخن گویند و افشین پذیرفت و در بیابانی بایکدیگر روبرو شدند و سرانجام هنگامی که شهر بذرا گرفتند در کوی و برزن شهر با سپاه عبدالله برادر بابك جنك کردند و آنروز گرما بمنتهی درجه رسیده بود و سرانجام پس از جنگهای بسیار ، که در کوی و برزن شهر بذروی داد ، بابك شکست خورد و سهل بن سنباط صاحب ناحیه رودارس بود و افشین بد هقنان و کردان ارمنستان و بطریقان نوشته بود که وی را بگیرند و چون سهل بن سنباط نزد بابك رسید بابك جامه خود را عوض کرده بود اما با آن همه سهل لورا بشناخت .

حمد الله مسنوفی در تاریخ گزیده می نویسد که معتصم نخست اسحق بن ابراهیم بن مصعب را بجنك بابك فرستاد و چون وی از عهده این کار بر نیامد و یاری خواست معتصم افشین را بیاری اسحق فرستاد و شماره خرمیان را که در همدان کشته اند چهل هزار آورده است .

مولف روضة الصفا چنانکه گذشت شماره این کشتگان را شست

هزار نوشته و پس از آن سبب گرفتاری بابك را چنین آورده است که چون بابك و همراهانش نزدیک دژ سهل بن سنباط رسیدند که یکی از بطریقان بود برکنار آبی نشستند. روه‌ای دیدند و از چوپان گوسفندی خریدند. شبان همان‌دم نزد سهل رفت و گفت جمعی در فلان جای فرود آمده‌اند. سهل گفت: بی‌شک آن جماعت بابك و پیروان اویند. آنگاه سوار شد و با جمعی روی بدان سوی آورد و چون از دور چشم سهل بر بابك افتاد فرود آمد و پیش رفت و گفت: خاطر جمع دار که بخانه خویش آمده‌ای و ملت‌مس آنست که بدژ در آبی و در کاخ‌شاهی بفرماندهی بنشیند... بابك با همراهانش بدان دژ رفت و سهل او را گرامی داشت و همراهان بابك را در جای مناسب فرود آورد و وی را بر تخت نشاند و بخندمتش کمر بست و چون خوراك آماده شد و باوی بخوراك نشست بابك از غرور و خودخواهی که داشت با اوعتاب کرد و گفت: ترا چه میرسد که بامن بخوراك بنشینی؟ سهل از سر سفره برخاست و از و پوزش خواست و چون بابك از طعام خوردن بیاسود سهل آهنگری خواست و پای وی را در بند کرد و بابك بر آشفت و سهل وی را دشنام داد و سپس همراهان وی را نیز بند بر نهاد و خیر با فشین فرستاد. افشین هم سرهنگی را با چهار هزار تن روانه کرد و بابك و سهل را نزد وی بردند و با سهل نیکویی کرد و با و خلعت داد و خراج از سرزمینش برداشت و نامه‌ای ببال کبوتر نزد معتصم فرستاد و او را مرده داد.

خوند میر در خلاصه الاخبار و حبیب السیر رفتن افشین را با ذکر بایجان چنانکه پیش ازین آوردم در آغاز جمادی الاخره سال ۲۲۰ نوشته و سهل بن سنباط یا سنباد را از رومیان شمرده و همان مطالب روضه الصفا را مکرر کرده و در پایان آن تفصیل گشته شدن بابك را افزوده است.

معهودی، هم‌چنانکه گذشت، در مروج الذهب گوید که بابك از شهر بند ناشناخت با برادر و پسران و خانواده و خواص و نزدیکانش با جامه مسافران و بازرگانان گریخت و چون درکنار آبی فرود آمد از شبانی گوسفندی خرید و چون بهای آنرا بیس از آنچه میرزید داد شبان نزد سهل رفت و خیر داد آنکس که با او معامله کردم با یکست و سپس میگوید افشین بطریقانی که در دژها و آبادیها و شهرهای آذربایجان و ارمنستان و اران و بیلقان بودند بوشه بود که بابك را دستگیر کنند و ایشانرا بجایزه‌ای نوید داده بود و سپس همان داستان طعام خوردن سهل را با بابك و بند نهادن بر پایش

را آورده و گوید افشین بوزباره را با چهار هزار سوار آهن پوش برای گرفتاری بابك فرستاد و وی را با سهل بن سنباط نزد افشین بردند.

ابن العبری می نویسد که چون سهل بن سنباط از بابك خبر یافت اسیرش کرد و بابك می خواست خویشان را بمال بسیار از وی باز خرد و او نپذیرفت و پس از آنکه ارمنیان با مادر و خواهر و زنش گرد آمدند نزد افشین فرستاد.

قاضی احمد غفاری در کتاب نگارستان تاریخ گرفتاری بابك را در همدهم شوال ۲۲۲ ضبط کرده است.

محمد عوفی در جوامع الحکایات و لوا مع الروایات می نویسد: «معتصم را اندیشه نبود جز آنکه فساد او (بابك) دفع کند. افشین بن کاوس را بحرب او بامزد کرد و بلاد آذربایجان و بلاد جبال تمامت اوراداد و درتقرب و تعظیم او مهالغت نمود و او را بر جمله مملوک قربت تربیت مخصوص گردانید و او را وظیفه کرد که هر روز که بر نشیند ده هزار درم او را صلت فرماید و روزی که بر نشیند پنج هزار درم و آروزی که روی بحرب بابك نهاد هزار هزار درم او را عطا فرمود و افشین يك سال با بابك حربها کرد و چند کثرت او را منهزم گردانید و بابك بحصاری التجماع کرده بود و آن حصار بغایت استوار بود و چون اجل او نزدیک رسید از آن حصار بگریخت و با اهل و فرزندان خویش درزی بازرگانان بآرمینیه رفت و سهل بن سنباط نصرانی او را بشناخت، اگرچه ترسا بود، اما بدست او افتاده بود. بمالی بسیار خود را باز خریده بود و گویند تا آنگاه که بازن و مادر و خواهر او سقاچ نکرد او را اطلاق نکرد و با جمله اسیران آن ملمعون چنین کردی و بعد از آن بنزدیک افشین و رستادی و معتصم قبول کرده بود که هر که او را زنده بیاورد ده هزار درم او را دهد و هر که سر او بیارد هزار درم بوی رساند و چون آن ترسا او را زنده بنزدیک افشین فرستاد دوبار هزار درم بنزدیک او فرستاد...»

جنگهایی که بابك با سپاه معتصم کرده، چنانکه بتفصیل پیش ازین آورده ام، از سال ۲۲۰ تا سال ۲۲۲ کشیده است. در سال ۲۲۰ محمد بن یوسف مأمور شده که بآذربایجان برود و شهرهایی را که بابك در میان

اردبیل و زنجان ویران کرده بود آبادان کند و میان او و بابک سه جنگ روی داده است. در همین زمان افشین مامور جنگ با اوشده و وی پس از چند بار که با بابک رو برو شد و زد و خورد کرد از معصم یاری خواست و بغای کبیر را با مال بسیار بیاریش فرستاد و درین سال در ناحیه هشتاد و سه درمیان سپاهیان بابک و بغا جنگ در گرفت و بغا شکست خورد و آنچه با او بود بتاراج رفت. سپس بابک از افشین شکست خورد و بموقان گریخت. در سال ۲۲۱ بابک در جنگی که با بغا کرد از شکست خورد و نیز در جنگی که با افشین در برزند روی داد هزیمت یافت.

در سال ۲۲۲ جعفر خیاط با توشه و سپاه یاری افشین رفت و بار دیگر در میان سپاه بابک و بغا جنگ در گرفت و سپس ایلتاخ ترک با سی هزار درم برای ارزاق لشکر مامور شد و دوباره ببغداد بازگشت و پس از جنگ دراز و زد و خورد های سخت سرانجام افشین شهر بند پای تخت بابک را که چنان می نماید در سرزمین موقان در آنسوی رود ارس بوده است گرفت و بابک گریخت و در ارمنستان گرفتار شد.

## سهل پسر سنباط

سرزمینی که بابک خرم دین در آن سالها فرمانروایی داشته از سوی مغرب همسایه ارمنستان بوده و بابک در ارمنستان نیز تاخت و تازهای کرده است بهمین جهت با شاهان ارمنستان رابطه داشته و تاریخ نویسان ارمنی آگاهیهای چند درباره وی داده اند. از آن جمله یکی از کشیشان واردات و اردان با وارتان که در ۱۲۷۱ میلادی و ۶۷۰ قمری در گذشته در کتابی که بنام «تاریخ عمومی» نوشته و از مآخذ پیش از خود بهره مند شده است مطالبی درباره او دارد. ارمنیان نام بابک را گاهی «باب»، گاهی «بابن» و گاهی «بابک» ضبط کرده اند. وارتان در حوادث سال ۸۲۶ میلادی و ۲۱۱ قمری می نویسد: «درین روزها مردی از نژاد ایرانی بنام باب که از بغتات (بغداد) بیرون آمده بود بسیاری از نژاد اسمعیل (ارمنیان در آن زمان بتازیان اسمعیلی و از نژاد اسمعیل می گفتند) را بشمشیر از میان برد و بسیاری از ایشانرا برده کرد و خود را جاودان می دانست. در جنگی

که با اسمعیلیان کرد یگبار مئی هزار تن را نابود کرد. تا گغارخونی آمد و خرد و بزرگ را با شمشیر از میان برد.

مامون هفت سال در سرزمین یونانیان (خاک روم) بود و دژ ناگرفتنی لولوا را گرفت و بین النهرین بازگشت ....

مأمون مرد و ابوسهاک (ابواسحق معتصم) برادرش بجایش نشست و ایشین (افشین) را با همه نیروهای خود بجنک باین فرستاد. افشین سباهی بدارمنستان روانه کرد و خود لشکریان باین را پاره پاره کرد. سهل پسر سمبات باین را گرفت و از ایشین هزار هزار وزن نقره هدیه با و رسید و نیز صد هزار هدیه دیگر با و دادند. چون دستها و پاهاى باین را بریدند او را بدار کشیدند. »

گغارخونی نام ناحیه‌ای از سرزمین سیونیک با اصطلاح ارمنیان یا سیونى با اصطلاح اروپاییان بوده است که ایرانیان بآن سیسکان یا سیسان می‌گفتند در شمال و مشرق سیونیک ناحیه آرتساخ بود که گنجه مهم ترین شهر آن بشمار میرفت و سپس ناحیه اوتیک که مهم ترین شهر آن همان برده بود و در جنوب آن رود ارس جریان داشت ، از جایی که رود بازار چای بارس می‌ریزد . از مغرب ناحیه نخجوان امروز نیز گاهی جزو سیونیک بوده است و در شمال بدریاچه گوگچه میرسید که ارمنیان بآن «گغام» می‌گویند و از سوی دیگر بکرانه رود خچن چای امروز میرسید بابک در همین ناحیه تاخت و تاز کرده و سرانجام دختر واساک پادشاه مستقل سیونیک را بزنی گرفته است و این واقعه را تاریخ نویسان ارمنی در حوادث سال ۸۲۱ میلادی و ۲۰۶ هجری ضبط کرده اند که آغاز دوره فرمانروایی بابک باشد .

لولوا همان شهر یست که تازسان نام آنرا «اؤلوه» ضبط کرده اند و گسادن آن شهر در زمان مامون در سال ۲۱۷ روی داده است.

دیگری از تاریخ نویسان ارمنی استهاس اربلیان که در ۱۳۰۴ میلادی مطابق ۷۰۴ هجری در گذشته است در حوادث سال ۸۲۷ میلادی و ۲۱۲ هجری درباره واساک پادشاه سیونیک که در برابر تاخت و تاز لشکریان خلیفه بایرداری می‌کرد می‌گوید: «واساک خدا وند سیونیک و سر پادشاهان شتاب کرد بیاید و باین ایرانی را بالشکریان فراوان از آذربایجان آورد و چون وی را

شکست سخت دادناگزیر کرد که بگریزد. خود در همین سال مرد و باین که دخترش را بزنی گرفت در همان سال آن سرزمین را گشاد ... پس از آن چون مردم سرزمین باغاسکان از فرمانبرداری باین سرباز زدند باین بیاری آغوان ابلاساد بی رحمانه آنچرا قتل و غارت کرد و تا زنان و کودکان بی گناه را کشت و ایشان سزاوار آنند که در برابر ابن مرگ بی رحمانه تاج ازدست مسیح بگیرند. سال بعد باین سرزمین گغارخونی رفت و در آنجا پانزده هزار تن را بشمیر کشت. املاک پناهگاه باشکوه و شگرف کشیشان ما کنیک را تاراج کرد و ساختمانهای آنرا سوخت و ویران کرد. اما کشیشان که بهنگام آگاه شده بودند دو دسته شدند و گریختند ... ۴.

در تاریخ ارمنستان نام بابک در حوادث سالهای ۲۰۲ تا ۲۲۲ برده شده است. از اسناد ارمنی چنین برمی آید که چون ارمنیان از روزی که تازیان بر کشورشان دست یافته بودند آزار بسیار دیده بودند و بیرون آمدن بابک را فرجی دانسته و چون وی با دشمن مشترکشان در افتاده بود نخست با او یاری کرده اند و در جنگهایی که در ۲۰۴ - ۲۰۵ و ۲۰۶ و ۲۰۹ بالشکریان خلفا کرده است پشتیبان و یار او بوده اند. جنگهایی که وی با لشکریان خلیفه کرده در سرنوشت دو ناحیه ارمنستان یعنی سیونیک یا سیسکان و منازکرت یا منازگردو یا منازجرد مؤثر بوده است. نخست در سال ۲۰۶ سواده قیسی حکمران منازگرد بر خلیفه شورید و سراسر ارمنستان را قتل و غارت کرد و مخصوصا سرزمین سیسکان را بت خاک و خون کشید و لشکرگاه خود را در آنجا در دژ شاغات در سرزمین دزغوک قرار داده بود. واساک پادشاه سیسکان که ظاهرا از خاندان باگراتیان بوده است از سواده شکست خورد و از بابک یاری خواست و باو پیوست و دختر خود را باو داد. اندکی پس از آن واساک در گذشت و بابک بر سرزمین سیسکان استیلا یافت. مردم ارمنستان از استیلای بابک برین ناحیه خشمند نبوده و نالیده اند

و چون بروی برخاستند پانزده هزار از مردم را کشت و دیر معروف ما کنوتس یا ما کنیک را تاراج کرد. از آن پس ارمنیان ازو برگشته و با سپاهیان خلیفه بغداد در برابرش همدست شده اند و بابک ناچار سیسکان را رها کرد و دوسر واساک که فیلیپه و ساهاک نام داشتند آنرا در میان خود قسمت کردند. فیلیپه در مشرق آن سرزمین در نواحی « وایوتس تزور » و



«بفك» (شوشی امروز) وساهاك در مغرب آن در سرزمین گغار خونی یا گغار کونيك در کرانه غربی و جنوب غربی دریایچه سوان فرمانروایی کرد و پایتختش همان دژ «خت» یا «خش» بود که مدتی در دست بابك بوده است. پیش از استیلای بابك در میان امیران این سرزمین زد و خورد بوده و خاندان باگراتی رقیبانی از امیران سابق آن سرزمین داشته است که در این گیر و دار از میان رفته اند. بهمین جهت هنگامی که دست بابك از سیسکان کوتاه شد باگراتیان که جان بدر برده بودند و دیگر مدعی در برابر خود نداشتند برین سرزمین مسلط شدند و اندك اندك سراسر خاک سیسکان را بخود اختصاص دادند. در حوالی سال ۲۱۰ ساهاك که در مغرب سیسکان حکمرانی داشت پیروی از سنت پدران خود با سواد قیسی اتحاد کرد و با او در قیام برخلاف همدست شد اما چندی نگذشت که در میان وی و سواد جنگ در گرفت و نزدیک کاوا کرت در کنار رود هرازدان باز نکه کشته شد و پسرش گریگور سوفان نخست بجای او نشست و وی در حدود ۲۱۱ تا ۲۳۷ بجای پدر فرمانروایی کرده است.

سهل پسر سنباط یا سنباد که باعث گرفتاری بابك شده نیز از امیران ارمنستان بوده است. بابك در زمانی که «پاگردا پساگردونی» حکمرانی این قسمت از ارمنستان را داشته بر آن سرزمین حمله کرده. این پاگردا از خویشان سنباط بود و پس از هاول Haul از جانب خلیفه حکمران ارمنستان شده بود که از ۲۰۳ تا ۲۲۰ حکمرانی آندیار را داشته است. بنا بر گفته تاریخ نویسان ارمنی هنگامی که بابك بر ارمنستان تاخت مامون صد هزار تن سپاهی بچنگ او فرستاد و سپاهیان مامون شکست خوردند و سی هزار تن از ایشان کشته شد و پس از آن بابك اندیشه گرفتن ارمنستان کرد. درین میان سنباط با تازیان اتحاد کرد و بیاریشان برخاست و دوباره جنگی نزدیک کوه آرات در گرفت و پس از زد و خورد های بسیار و کشته شدن بسیاری از لشکریانش بابك گریخت و سهل پسر سنباط اسیرش کرد و نزد افسین برد.

این سهل پسر سنباط را پیش از آن بگروگان ببغداد برده بودند و چون خزیه بن خازم تمیمی که بار دوم حکمران ارمنستان شده بود در سال ۱۹۲ خلع شد هاول از جانب خلیفه مامور ارمنستان شد و سنباط را از دربار

بغداد سرداری سیاه گماشتند و بوی اجازه دادند که بدیار خود باز گردد  
و او باهاول بارمنستان بازگشت .

سنباط یا سیمباط و یاسنباد پسر آشوت اول نخستین پادشاه سلسله  
باگراتی یا باگراتی ارمنستان بود و پدرش آشوت از سال ۸۰۶ تا ۸۲۶  
میلادی مطابق با ۱۹۰ تا ۲۱۱ هجری بفرمان هارون الرشید حکمرانی  
ارمنستان یافته و خاندان باگراتی را تاسیس کرد . پدرش سنباط باگراتی  
در ۱۵۵ در جنگ با تازیان کشته شده بود . این آشوت را ارمنیان «مساگر» بمعنی  
گوشت خوار لقب داده اند و او را پایان این کلمه را «مساگر» Messaguère  
مینویسند و بزبان ارمنی او را «غاج» بمعنی دلاور نیز میخواندند .

پس از آشوت مساگر یا غاج موسس این سلسله قلمرو او در میان  
دو پسرش باگرات و سمبات تقسیم شد که سمبات ابلاباس معروف بود  
و سرزمین ارس شامل نواحی شیرک آرشارونیک باورسید و شهر باگاران  
را که پایتخت پدرش بود مرکز حکمرانی خود کرد . وی چنانکه گفته شد  
پس از مرگ پدر از ۱۹۰ بعد چندی در بغداد در اسارت بود و مامون باو کنیه  
ابوالعباس داده بود و همین کنیه را ارمنیان ابلاباس تلفظ میکردند . در  
سال ۲۱۵ دربار خلافت حکمرانی همه قلمرو پدر را برادر مهتر باگرات  
داد و سمبات دست نشانده او شد و این در هنگامی بود که ازیکسو بابک و  
ازسوی دیگر امپراطور بیزنتیه کار را برخلیفه بغداد تنگ کرده بودند و  
میخواستند در برابر آنها مرد توانایی در ارمنستان برانگیزند . در دوره  
حکمرانی سمبات ناحیه وان و سراسر جنوب ارمنستان در دست کارگزاران  
دربار بغداد بود و افشین که ازسوی خلیفه حکمرانی آذربایجان و ارمنستان  
داشت از سمبات پشتیبانی میکرد اما اعتمادی باو نداشت و از پیشرفت هایش  
در جنوب ارمنستان نگران بود .

چون سمبات اتحادی را که پدرش آشوت با رومیان داشت تجدید کرد  
افشین در خشم شد و در اندیشه آن بود که ارمنستان را بگیرد و بر تخت  
شاهی ارمنستان در شهر آنی بنشیند اما خلیفه ازین کار اکراه داشت و  
می ترسید که مبادا دوباره بر سر ارمنستان با رومیان جنگ در بگیرد و  
به همین جهت نه با اندیشه افشین مخالفت می ورزید و نه آشکار او را باری  
میداد و برای این کار سپاهی می فرستاد .

پیشرفت‌های افشین بسوی نغجوان و کرانه رود ارس سمبات را در اندیشه انداخت و آماده جنگ شده بود اما چون امیدوار بود که بتواند از در صلح درآید گرگی (ژرژ) جاثلیق ارمنستان را نزد افشین فرستاد که پیمان صلح ببندد. افشین گفت بصلح آماده است اما شاه باید خود نزد وی بیاید تا بایک دیگر گفتگو کنند و چون این حمله بجایی نرسید جاثلیق را در بند افکند و دشمنی در میان افشین و سمبات آشکار شد. سپاهیان افشین تادل ارمنستان پیش رفتند و جنگی نزدیک دره دوس نزدیک آلاگوز در گرفت. افشین شکست خورد و بازمانده سپاه خود را برداشت و بسرزمین خویش گریخت.

پس از این سرشکستگی چون حکمران بین‌النهرین احمد بر ناحیه تارن چیره شد و سمبات درکنار دریاچه وان شکست خورد و بافشین آگاهی رسید وی نیز با ارمنستان حمله برد و شهر قارص را محاصره کرد و گرفت و درین فتح ملکه ارمنستان وزن موشیخ و لیعهد و چند تن دیگر از شاهزادگان ارمنی را باسیری بشهر دیبل (دوین) برد و سمبات ناچار شد که نه تنها برادر زاده اش را که او هم سمبات نام داشت بلکه پسرش آشوت را هم بافشین تسلیم کند و ناچار دختر برادرش شاپوه (شاپور) را نیز بزی بافشین داد.

باهمه این فداکارها باز سمبات آسوده نماند و برای پیشرفت‌های سیاسی خود ادرنر سه را پادشاهی گرجستان داد و این کار شاهزادگان ارمنی را بخشم آورد و ایشان از افشین یاری خواستند که با سمبات جنگ کنند. افشین دلگیری دیگر نیز از سمبات داشت و آن این بود که رییس خواجه سرایانش را سمبات بواسطه عطا‌های بسیار فریفته و بخود جلب کرده بود و زنانی را که نزد افشین اسیر بودند گریزانیده و بسمبات رسانیده بود و بهمین جهت افشین دعوت شاهزادگان ارمنی را پذیرفت و می‌خواست با ارمنستان بتازد که در همین میان روزگارش سرآمد.

## بارپسین روزهای زندگی بابک

چنانکه پیس از بن از برخی مآخذ آورده‌ام افشین پس از دستگیری بابک او را باخود بسرمن‌رای نزد معتصم برد و بابک را دو آن شهر کشتند.

طبری در بیان این واقعه چنین می نویسد:

«افشین بمعتمصم نامه فرستاد ، بگرفتن او (عبدالله برادر بابك) ، معتمصم بفرمود كه هر دو را (بابك و برادرش را) بیا رید. افشین باز گشت و ایشان را بیاورد بسامره ، روز پنجشنبه سه روز گذشته از ماه صفر سال ۲۲۳ و تا افشین از گرفتن بابك باز گشت و بسامره شد هر روزی بمنزلی او را خلعتی از امیر المؤمنین می رسید و چون بسامره آمد افشین بابك را بخانه خویش برد و روز دوشنبه معتمصم بارداد و همه سپاه را بیای کرد و مجلس بپاراست و بفرمود كه بابك را از سرای افشین تا سرای معتمصم بر پیل نشانند و بیاوردند ، تا همه كس او را بدید. پس از پیل فرود آوردند و پیش معتمصم بردند و جلاد را بیاوردند، تا دست و پایش ببرید. بعد از آن گلویش ببرید و شكمش بشكافت و بر سامره بردار كردند و سرش در همه شهرهای اسلام بگردانیدند. آنگاه بنیشا بور فرستاد، سوی عبدالله طاهر، تا آنجا بر دار كرد و برادرش ببغداد فرستاد ، سوی اسحق امیر بغداد ، تا او را هم بر آن صفت كشت كه معتمصم برادرش را كشته بود و او را هم چنان كردند و بجسر بغداد بدوش كرد .

بابك را سیافی بود ، نام او «نودنود» خواندیدی و افشین او را اسیر کرده بود ، با اسیران دیگر و معتمصم آن سیاف را بفرمود تا بابك را بكشت و هم ارا بفرستاد بغداد ، تا برادرش را نیز بكشت پس معتمصم آن سیاف را پرسید كه بابك درین یست سال بدست تو خند كس فرمود كشتن؟ گفت آنچه بردست من رفته است دو یست و پنجاه و پنج هزار و پانصد مردست .

معتمصم بفرمود تا او را بكشتند و افسین سه هزار و سیصد و نه اسیر آورده بود. معتمصم بفرمود تا مسلمانانی بر ایشان عرضه كردند. هر كه می پذیرفت و از مذهب بابك باز می گشت رها می كردند و اگر نه می فرمود كشتن و آن روز كه افشین بحصار بابك اندر شد آنجا اسیران یافت بسیار كه بابك آورده بود ، از مسلمانان هزار و سیصد تن ، همه رها كرد و بقات داد ، تا بشهر خویش رفتند و پسران و دختران ، آنكه خرد بودند جمله هفت پسر و سه دختر بودند، همه از آن زنان كه اسیر آورده بودند و در پیش معتمصم بر پای كردند . پس معتمصم از آن زنان پرسید كه: خانهای

شما کجاست؟ هر یکی جای خویش بگفتند. معتمصم ایشانرا بخانهها باز فرستاد و خواست که فرزندان بابك را بکشد. احمد بن ابی داود القاضی حاضر بود، گفت: بر ایشان کشتن نیست. معتمصم هر کودکی بمادر خویش باز داد. پس معتمصم حاضر بودگانرا خلعت برافکند، از جامه خویش وهفت مرکب با ساخت و هر دودست اورا یارده مرصع در کرد و تاجی مرصع بر وی نهاد که قیمت آن خدای تعالی دانست و بهست بار هزار درم بر سر آن نهاد و بخانه افشین فرستاد. افشین گفت: من آن سهل دهقان، که او بابك را گرفته است، صد هزار درم بپذیرفته ام. معتمصم گفت: من آن خود بفرستم. پس معتمصم مر سهل را هزار دینار و صد هزار درم بفرستاد و خلعتی نیکو و آن عیسی، که برادر بابك را باز داشته بود، هم چندین درم و دینار بفرستاد و این دهقانان، که در آن حوالی بودند و نواحی، همه را خلعت داد و بنواخت و ایشانرا امیدها کرد...

«از زمانی که افشین از برزند بابك و برادرش بسوی معتمصم رهسپار شد تا آنروز که بسامرا رسید هر روز خلیفه اسبی و خلعتی بوی بفرستاد و چندان معتمصم بکار بابك دلبستگی داشت که برای نگاهداشتن راهها و دفع آفت برف و سرما، از سامرا تا عقبه حلوان، سواران و سپاهیان گماشت و در هر فرسنگی اسبی با ساخت نگاه میداشتند و ایشان اخبار را بیک دیگر میرسانیدند، تا بمعتمصم میرسید و از حلوان تا آذر بایجان در هر منزلی فرسنگ بفرسنگ چهار پایان نگاه داشته بودند و هر یک روز یا دو روز چهار پایانرا عوض میکردند و در هر فرسنگی ماموری بود که چون خبری از رسیدن ایشان باو میرسید بانك می کرد و بکسی که در فرسنگ بعد بود خبر میداد و هم چنین از هر فرسنگ شبانه روز خبر بمعتمصم میرسید و چون افشین بفناطر حذیفه رسید هارون پسر معتمصم و خاندان معتمصم نزد او رفتند و چون افشین بسامرا رسید بابك را در قصر خود در مطیره فرود آورد و چون شب فرا رسید احمد بن ابی داود ناشناخت نزد او رفت و باوی سخن گفت و نزد معتمصم باز گشت و اوصاف بابك باوی بگفت و معتمصم چندان شکیب نداشت و خود بر شست و متشکر بدانجا رفت و بابك را بدید و چون فردا رسید، که روز دوشنبه یا پنجشنبه بود، مردم شهر از باب العامه تا مطیره ازدحام کردند و معتمصم میخواست که همه مردم وی را ببینند. گفت اورا چگونه آورند که

همه کس ببینند؟ حرام گفت: پیل به باشد و پیل می آمده کردند و بابک را قباى ديبا پوشانند و برپیل نشانند و محمد بن عبدالمك الزيات اين دو بيت گفت:

قد خضب الفيل كعادته      يحمل شيطان خراسان  
والفيل لا تخضب اعضاؤه      الى الذی شان من شان (۱)

و این ابیات را بمردم آموخته بودند و مردم در پی ایشان این ابیات میخواندند و کف میزدند و میرفتند و از مطیره تا باب العامه مردم بایشان رفتند. چون بابک را در باب العامه نزد معتصم بردند فرمان داد که سیاف بابک را بخوانند. حاجب خلیفه از باب العامه بیرون آمد و بانك برداشت که: «نودنود» و این نام سیاف بابک بود و بانك از هرسوبه «نود نود» برخاست تا او را بیاوردند و بدار العامه آمد. معتصم فرمود که دستها و پا های بابک را ببرند و او از پای در افتاد. سپس فرمان داد که گلوی او را ببرد و شکم او را ببرد و سر او را بخراسان فرستاد و بیکر او را درسامرا نزدیک عقبه شهر بدار افکندند و آنجا بگاه درسامرا معروف بود و برادرش عبدالله را با ابن شروین طبری نزد اسحق بن ابراهیم بغداد فرستاد و فرمود که گردن وی را بزید و با او هم چنان کنند که با بابک کرده است. چون ابن شروین طبری به «بردان» رسید او را در قصر بردان فرود آورد و عبدالله برادر بابک از ابن شروین پرسید: تو از کجایی؟ گفت: از طبرستان. عبدالله گفت: ساس خدای را که بك نن از دهقانان را بکشتن من گماشت. ابن شروین گفت: این مرد را بکشتن تو گماشته بدو نود، که بابک را کشته بود و باوی بود، بدو نمود. پس عبدالله را گفت: چیزی خواهی خورد؟ گفت: مرا پالوده آورید و او را نیم شبان پالوده آوردند و چندان خورد که سیر شد. پس شراب خواست و او را چهار رطل شراب دادند و تا نزدیک بامداد بشراب خوددن نشست.

«بامداد رهسپار شدند و ببغداد رسیدند و او را براس الجسر بردند و اسحق بن ابراهیم فرمود که دستها و پاهای وی را ببرند و او هیچ سخن نمیگفت و سپس فرمود که او را بدار افکنند و در جانب شرقی بغداد در میان

(۱) دست و پای فیل، چنانکه خوی اوست، رنگین شد. اهریمن خراسان را می برد و فیل اندام خود را رنگین نمیکند مگر برای کسی که پایه وی والا بر از دیگرانست.

دوجسر اورا بدارافکنند .

« از طوق بن احمد خکایت کرده اند که : چون بابک بگریخت نزد سهل بن سنباط رفت و افشین ابو سعید و بوزباره را بگرفتند او فرستاد و سهل اورا با معاویه پسر خویش نزد افشین فرستاد و افشین معاویه را صد هزار درهم داد و سهل را هزار درهم و از خلیفه برای او گردن بندی گوهر نشان و تاج بطریقان گرفت و سهل بدین جهت بطریق شد و کسی که عبدالله برادر بابک نزد وی بود عیسی بن یوسف معروف بخواهر زاده اصفهانوس پادشاه بیلقان بود .

« از محمد بن عمران کاتب عالی بن مر آورده اند که او گفت ابو الحسن علی بن مر از مردی از معلوکان ، که اورا مطر می گفتند ، حکایت کرد که گفت . ای ابو الحسن ، بخدای که بابک پسر منست . گفت : چگونه ؟ گفت : ما با ابن الرواد بودیم و مادر او « برومید » زنی یک چشم بود و از خدمت گران ابن الرواد و او خدمت من کرد و جامه های من می شست و من روزی برو نظر افکندم و از دوری سفر و غربت بدو نزدیک شدم و پس از مدتی که از وی دور ماندم نزد من آمد و گفت : آن روز که با من نزدیک شدی این پسر از آن زاد و بابک پسر منست .

« چون افشین مأمور جنگ بابک شد بجراوژان و جامگی و جزآ ، خلیفه با وی قرارداد هر روز که بر نشیند وی را ده هزار درهم و هر روز که بر نشیند پنج هزار درهم بدهد و همه کسانی که بابک در بیست سال کشته و در بیست و پنج هزار و پانصد تن بودند و بابک بجایی بن همدان و عیسی ابن محمد بن ابی خالد و زریق بن علی بن صفار و محمد بن حمید طوس و ابراهیم بن لیس را شکست داد و احمد بن جنید را دستگیر کرد و با او به هزار و سیصد و نود و اسیر گردانید و بحر استان از زنان مسلحان و مردان نشان هفت هزار و شصت و تن بدست داشت و از آن زمان بابک آنجا که بدست افشین افتاد هفتاد و دو روز زندان بود . معتصم افشین را تاج بر سر نهاد و دو گردن بند کوچک آگین بر وی نهاد و بیست هزار هزار درهم بوی صفت داد و ده هزار درهم بوی صفت داد و شاعران نزد وی می رفتند و اورا مدح می سرودند و از بشارت صلت می دادند از آن میان ابو تمام طایی بود که قصیده ای در ستایش وی سرود و این وادامه در روز پنجشنبه سیزده شب ماند از ربیع الاخر بود .

محمد عوفی در جوامع الحکایات و لوامع الروایات کشته شدن بابک را چنین آورده است : « افشین بابک را بنزدیک معتصم فرستاد و معتصم بفرمود تا هر دودست و هر دو پای او بیرون کردند ، در سنهٔ ست و عشرين و ماتین (۲۲۶) (۹) و سراو بیغداد فرستادند تا بر سر جسر بیاویختند و جماعتی گویند که : چون دست اورا ببریدند خود را از خون خویش بیاورد و بخندید و گفت : « آسانیا » و بمردمان چنین نمود که او را از آن المی نیست و روح او از آن جراحت المی ندارد و این بزرگترین فتیحی بود و آنروز که اورا بگرفتند عیدی بود مرمسلما نان را ، که آنروز آدینه بود ، چهاردهم رمضان سنهٔ ثلث و عشرين و مائه (۱۲۳) (۹) و معتصم افشین را بر کشید و اورا باوج رفعت رسانید و تاج مرصع داد و قبای مرصع کرم فرمود و دوسوار مرصع و بیست هزار هزار درم و وی چون این همه کرامت بنیداصل بدخود را ظاهر گردانید ، « ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی » و خواست که بر معتصم خروج کند و پادشاهی بر ملوک عجم مقرر گردانند . پس او را بگرفتند و بیاویختند و او خسته نکرده بود و در خانهٔ اوبتان یافتند ... »

بیداست که محمد عوفی درین حکایت که کشته شدن بابک را در ۲۲۶ و آوردن اورا بیغداد در ۱۲۳ نوشته هر دو جا بخطا رفته و میبایست ۲۲۳ باشد . مولف زینة المجالس که این مطالب را از جوامع الحکایات عینا نقل کرده کلمهٔ بابک را هنگامی که روی خویش را بخون آلوده است « زهی آسانی » نوشته است .

بیز محمد عوفی در جوامع الحکایات جای دیگر درین زمینه می گوید : « ان سباح گوید که خون بابک حرمی را بگرفتند من و چند کس دیگر موکل او بودیم و اورا براه کرده بودیم و گفتند : چون ترا بیش خلیفه برند و از نو بر سند که بابک توئی ؟ بگوی آری ، یا امیر المومنین ، بندهٔ توام و گناهگارم و امیدوارم که امیر المومنین مرا عفو کند و از من درگذرد و معتصم را گفته بودند که : امشین بابک را شفاعت خواهد کرد . معتصم خواست که افشین را بیمار ماید ، گفت : در باب بابک چه می بینی ؟ مصلحت باشد که اورا بگذاریم ، چه او مردی جلدست و فوی رای و در کارهای جنگ و لشکر کشی نظیر ندارد ، باشد که ما را از خدمت وی فراغی باشد . افشین گفت : یا امیر المومنین ، کافری که چندین هزار مسلمان را خون ریخته



باشد چرا زنده باید گذاشت؟ معصم چون این سخن بشنید دانست که آنچه بدو رسانیده‌اند دروغست. بابک را بیش خود خواند و چون بابک را مفید در پیش او بردند گفت: بابک تویی؟ گفت: آری و خاموش شد. وی را بچشم اشارت کردیم و بدست بفشردیم که: آنچه ترا تلقین کرده بودیم باز گوی. البته هیچ سخن نگفت و روی ترش کرد و رنگ روی او نگشت و چون سر او باز کرد معصم فرمود تا پرده برداشتند. مردمان چون او را بدیدند تکبیر کردند و در آمدند و خون او را در روی می مالیدند. راوی میگوید که: مرا فرمودند که. برادر او را ببغداد بر و بر سر پل بغداد هم عقوبت کن. چون روان شدم گفتم. یا امیر المومنین، اگر ابراهیم اسحق مرا چیزی دهد آنرا قبول کنم؟ گفت. قبول کن و فرمود تا بجهت اخراجات من پنجاه هزار درم بدادند. چون او را ببغداد بردم و پای او ببردیم در آن حالت مرا گفت: فلان دهقان را از من سلام برسان و بگوی که. درین حالت مارا از شما فراموش نیست و درین همه عقوبت که با وی کردم يك ذره گونه او نگشته بود و سخنان با وی میگفت، پنداشتی که وی می‌خندد و چون باز آدمم معصم را حکایت می‌کردم، از کشتن او شیمان شد و گفت: قوی مردی را بکشتم از سیاست، ملک با ترحم و خویشی پیوند نداد.»

نیز محمد عوفی در جای دیگر آن کتاب چنین آورده است: «آورده‌اند که: در عهد معصم چون بابک خرم دین از حد بگذشت معصم نیز افسین را بر کشید و برای دفع کار بابک خرم دین نامزد کرد. افسین بالشکری جرار روی بدان مهم نهاد و بابک خرم دین از خانه خود برحاست و بکوهی تحصن نمود. افسین در بدست آوردن او تدبیر کرد و نامه بدو فرستاد و او را استعانت کرد و بخدمت حضرت خلافت استدعا نمود. بابک جواب نوشت و عذر عنراتی که رفته بود مهیا گردانید.

«افشین بظاهر آن در پیته شد و عاقبت آن بدانست. نامه را نزد معصم فرستاد و آن معصمت طمع می‌داشت. معصم از وی بر نتجید و فرمود که. سع از پیام بیرون باید کشید و دم از دست بیاید نهاد، که کفایت این کار بخدمات اعلام دارد، به بخط را اقلام، اگر بقله راست شدی، دیران بهرستانی، که قوت فضل و همت دارند، چون بنمیع تعلق می‌دارد راهم کتابت

مسدود می باید داشت .

اما در گذشته شدن بابك نظام الملك در سیاست نامه می گوید: «... چون چشم معتمد بر بابك افتاد گفت: ای سك ، چرا در جهان فتنه انگیزی؟ هیچ جواب نداد. فرمود تا چهار دست و پایش ببرند. چون يك دستش ببریدند دست دیگر در خون زد و در روی خود مالید و همه روی خود را از خون خود سرخ کرد. معتمد گفت: ای سك، این چه عملست؟ گفت: درین حکمیتست، شما هر دو دست و پای من بخواهید برید و گونه روی مردم از خون سرخ باشد، چون خون از وی برود روی زرد شود، من روی خویش از خون خود سرخ کردم، تا چون خون از تنم بیرون شود نگویند که: رویش از بیم زرد شد. پس فرمود تا پوست گاوی باشا خها بیاورند و هم چنان تازه، بابك ملعون را در میان پوست گرفتند، چنانکه هر دو شاخ گاو بر بنا گوش او بود. در وی دو خنجر و پوست خشک شد، هم چنان زنده برداش کردند و از اول خروج تا گرفتن او سخن بسیارست و مجلدی تمامست و از جلادان او يك جلاد گرفتار آمده بود (۱) ، از او پرسیدند که: تو چند کس کشته ای؟ گفت: او را جلادان بسیار بوده اند، اما آنچه من کشته ام سی و شش هزار مسلمانست، بیرون از جلادان دیگر و آنچه در حریمها کشته اند و معتمد راسه فتح برآمد که هر سه قوت اسلام بود: یکی فتح روم، دوم فتح بابك، سیم فتح هاز یار گبر بعبیرستان، که اگر ازین سه فتح یکی بر نیامدی اسلام زبون بودی...» قاضی احمد غفاری مؤلف نگارستان روز دزدن بابك را بنا بر گفته صاحب تاریخ عباسیه جمعه چهاردهم رمضان نوشته است.

ابوالقاسم کاشانی در زبدة التواریخ، چنانکه گذشت، در حوادث سال ۲۲۳ هجری می نویسد: «درین سال بابك را در جنگ بگریفتند و پیش معتمد فرستادند، تا دستها و پاهای او را ببرید و بیاویخت و او را با برادر و جمعی یاران بسوزانیدند».

پیش ازین نیز آورده ام که ابن خلدون در باره دستگیری عبدالله برادر بابت می نویسد که: افشین که بر بندگی کوهر نشان بعیسی بن یوسف اصطفا نوس پادشاه یلغان و سلطان و سلطان عبدالله برادر بابك را، که بقلعه ای پناه برده بود،

(۱) چنانکه گذشت نام این جلاد را برخی «بود بود» و برخی «نوذ» نوشته اند و احتمال بسیار می رود که «نوذ نود» تحریف همان «نوذ» باشد.

ازو خواست . هنگامی که بابك را دوسامرا نزد معتصم می بردند در راه از دوسوی سپاهیان صف کشیده بودند .

فزونی استرابادی در کتاب بحیره میگوید که . پس از گرفتاری بابك معتصم چنان درکار وی دلبستگی داشت که مامورانی که در راه از سامره تا عقبه حلوان گماشته بود در چهار شبانروز مکاتیب افشین را از آذربایجان بسامره میبردند .

حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده می نویسد که : بابك را در ۳ صفر ۲۲۳ بر دار کردند و پیکرش مدتی بر آنداخت بماند .

پیش ازین گذشت که میرخوند در روضه الصفا میگوید که : افشین با بابك در پنج فرسنگی سامره فرود آمدند و معتصم فرمود تا پیل اشهب را ، که بك تن از پادشاهان هند رستاده بود ، بدیهای سرخ و سبز و انواع حلپها برنك های دیگر آراستند و نیز فرمود تا شتری آراستند و فرمان داد تا قلنسوه عظیم مكلل بدر و جواهر مرتب گردانیدند و دو جامه فاخر باین اشیاء منظم نمودند و همه را باردوی افشین فرستادند و پیغام داد که بابك را بر فیل و برادرش عبدالله را بر ناقه نشانده و تاجها بر سر ایشان نهاده و جامه ها را برایشان پوشانیده و بسامره آورند و چون بابك فیل را دید متعجب شده ، پرسید که : این دابة قوی چه چیست و این جامه از کجاست ؟ شخصی گفت که : این کرامتیست از ملك جنلیل از برای پادشاه انیسر ، که بعد از عزیزی ذلیل و امیدست که عافیت کار تو بخیر و خوبی مفرون گردد . معتصم خون اشیاء مذکور را باشکر گاه افشین روانه کرد و حکم کرد تا متعجبانه و سایر خلایق ، بزینتی هر چه تمامتر ، سوار شوند و از سامره تا اردوی افشین دورویه صف کشیدند و بابك و برادرش را بر شتر نشانیده ، بمیان هر دو صف در آوردند و بابك ، چون آن کمرت مشاهده میکرد ، ناسف میخورد که : چون انیسره مردم ملت انیسغ من جان بردند ؛ بالجمله چون بابك را نزد معتصم آوردند از وی پرسید که : بابك نوبی ؟ گفت : بنده امیرم و مالی عظیم قبول کرد تا از سر خون او در گذرند ؛ هقبول نیفتاد . معتصم فرمود تا او را برهنه کردند و دست و پایش از مفصل جدا کردند . آنگاه فرمان داد تا جلا د میان دو ضلع از اضلاع اسفل او ششیری فرو برد و تنی از بار سر سبك گردانیده ، بدنش بیدست و پای بیمار بستند و سر او را با عید الله برادرش بنادر السلام بردند و اسحق بن ابراهیم ، مالی آن ولایت را بدو سپردند .

عبدالله را بدانسان که بابك را كشته بودند بكشت و سر بابك را از بغداد بعراق  
عجم برد و گرد تمامت امصار و قصبات گردانید :

پیش ازین نیز گذشت که مسعودی در مروج الذهب میگوید : افشین با  
بابك و سپاه خود بسرمن رای رسید و هارون بن معتصم و خاندان خلیفه  
بیمشباش افشین رفتند و مردان دولت نیز بیدیدار وی شتافتند و در جایگاه  
معروف بقاطول، در پنج فرسنگی سامرا، فرود آمد و فیل نزد او فرستادند  
و این فیل را یکی از شاهان هند برای مامون فرستاده بود و فیل درشتی بود  
که بدیای سرخ و سبز و گوناگون حریر رنگارنگ آراسته بودند و با این  
فیل ماده شتر بزرگ نجیبی هم بود که بهمانگونه آرایش داده بودند. افشین  
را دراعای فرستادند از دیبای سرخ زربفت و سینه اش بگوناگون یاقوت  
و گوهر مرصع بود و نیز دراعای دیگر که اندکی از آن پست تر بود و  
کلاه بزرگی برنس مانند که نگین ها داشت برنگهای گوناگون و در و  
گوهر بسیار بر آن دوخته بودند. افشین دراعه بهتر را ببابك پوشانید و  
آن دیگر را در تن برادرش کرد و کلاه را بر سر بابك گذاشت و کلاهی مانند  
آن بر سر برادرش نهاد .

بابك را برفیل و برادرش را بر ماده شتر نشانید . چون بابك فیل را  
دید بسیار بزرگ شمرد و گفت : این جانور چیست ؟ و از آن دراعه شاد شد  
و گفت : این کرامتست که پادشاهی بزرگوار در باره اسیری نابیره از  
عزت و گرفتار خواری کرده است و قضا و قدر باوی بازی کرده و جایگاهش  
از دستش رفته و او را بورطه رنج افکنده است. سواران و پیادگان با سلاح  
رایتها از قاطول تا سامره بیک رده بهم پیوسته صف کشیده بودند و بابك  
برفیل نشسته و برادرش در پی او بر ناقه روان بود و ایشان از میان دو صف  
میگذشتند و بابك بچپ و راست مینگریست و مردم را شماره میکرد و  
پشیمانی ازین میخورد که این گروه مردم از چنگ وی رسته اند و بدستش  
گرفته شده اند و انبوه مردم را بزرگ نمیشمرد و این واقعه در روز پنجشنبه دو  
روز گذشته از مفر ۲۲۳ بود و مردم نه چنین روزی دیده بودند و نه چنین  
آرایش .

چون افشین بر معتصم وارد شد معتصم او را بسیار بزرگ داشت و بابك  
بسر روی معتصم طواف کرد و گرد او گشت . معتصم گفت : بسابك تویی ؟  
و او پاسخ داد : مگر در کجاست . بابك هم چنان خاموش بود و افشین با او نگریست

و گفت: وای بر تو، امیرالمومنین بتو خطاب می کند و تو خاموشی؟ گفت: آری بابك منم. معتصم درین هنگام سجده کرد و فرمود دودست و پای او را ببرند.

مسهودی گوید من در کتاب اخبار بغداد دیدم که: چون بابك برابر معتصم بایستاد معتصم تادبری باوی سخن نگفت. پس او را گفت: بابك تویی؟ گفت: آری بنده و غلام توام. نام بابك حسن بود و نام برادرش عبدالله. معتصم گفت او را برهنه کنند. خادمان زیورهای او بیرون آوردند و دست راستش را بریدند، بادست دیگر بروی خویشتن زد. دست چپش را نیز افکندند و پای او را هم بریدند و وی درخون خود می غلتید و پیش از آن سخن بسیار گفته و مال بسیار وعده کرده بود و کسی بسخنش گوش نداده بود. بازمانده دست خود را از جایگاه زند بروی میزد. معتصم شمشیردار را فرمود که شمشیر را درمیان دودنده از دندهای او پایین تر از قلبش فرو ببرد، تا عذابش بیشتر باشد و چون این کار را کردند فرمود تا زبانش را ببرند و پیکرش را بدار آویختند و سرش را ببغداد فرستادند و بر جسر بغداد نصب کردند. سپس سر او را بخراسان بردند و در هر شهری و قصبه ای از خراسان گردانیدند، زیرا که در دلهای مردم جای بزرگداشت و کارش بالا گرفته بود و چیزی نمانده بود که خلافت را از میان ببرد و ملت را بریشان و منقلب کند.

برادرش عبدالله را باسر بابك ببغداد فرستادند و اسحق بن ابراهیم ناوهمان کرد که با بابك در سامرا کرده بودند. پیکر بابك را برچوب بلندی در دورترین جاهای سامره بدار آویختند و آن جایگاه تا کنون هم معروفست و اینک بنام «کنیسه بابك» خوانده می شود، اگرچه درین زمان سامرا از مردم تهی شد و ویران گشته و اندکی از مردم در آنجا می نشینند. چون بابك را کشتند خطیبان در مجلس معتصم برخاستند و سخن گفتند و شاعران نیز شعر سرودند و از کسانی که درین روز سخن گفتند ابراهیم ابن مهندی بود که بجای خطبه اشعاری گفت ... بر سر افشین تاجی زرین گوهر نشان و مکلل گذاشتند که جز یاقوت سرخ و زهره سبز گوهر دیگر نداشت و این تاج بزرگ مشبك بود و بر دو گردن بند پوشانده و معتصم حسن برافشین را از رچه دختر اشناس بزنی داد و زفاف کردند و داماد از شکوه و جلال بیرون بود و این دختر زیباترین و کمال ناه بر دار بود و

چون زفاف فرا رسید سرور و شادی آن شب خواص و بسیاری از عوام را در گرفت و معتصم اشعاری سرود که در آن از زیبایی و کمال عروس و داماد سخن رانده است.

برخی نشان دادن بابک و بردن او نزد معتصم با آن جامهای فاخر و جلال و شکوه عادت می بود که در میان خلفای بغداد رواج داشت و اینگونه مقصران بزرگ و کسانی را که با خلفا دشمنی بسیار کرده بودند چون گرفتار می کردند و بشهر می آوردند فیللی را که در پای تخت داشتند می آراستند و زینت می کردند و اسیر را بر آن می نشانند و از دروازه بشهر می آوردند و در کوی و برزن میگرداندند و اشعاری ترانه مانند و تصنیف مانند بعوام و کودکان کوی و برزنهای می آموختند و ایشان شادی کنان و هلهله گویان و دست زنان و پای کوبان می خواندند و ترنم می کردند و در پی آن اسیر می رفتند . چنانکه بابک را بدین گونه بسامره برده اند و دو سال بعد مازیار پسر قارن پادشاه معروف طبرستان را که نیز گرفتار کرده اند بهمین روش بشهر سامره برده اند و آن دو بیت را که محمد بن عبد الملك زبات درباره بابک در روز ورود او بسامرا سروده بود اندک تغییری دادند و برای مازیار بکودکان و مردم کوچه گرد آموختند .

در سال ۲۲۵ که پیکر مازیار پسر قارن را درجا یکاه معروف بکنیه بابک در شهر سامره در عقبه بیرون شهر بدار آویختند استخوانهای بابک از سال ۲۲۳ هنوز بر سر دار باقی بود و مازیار را نزدیک وی بدار آویختند و پیکر یاطس رومی بطریق عمودیه نیز که در سال ۲۲۵ مرده بود و مرده اش را در جوار بابک بدار زده بودند هم چنان بر آن وضع مانده بود و از سنگفتی های جهان اینست که هر سه چوبه دار که نزدیک یک دیگر بودند کج شده و خمیده و بسوی یک دیگر مایل شده و سرهایشان یک دیگر نزدیک شده بود .

اما افشین خیمدر بن کاوس که نام وی بخطا در بیشتر از کتابها خیمدر ضبط شده این بطریق نامش را «کندرا» نوشته و چنان می نماید که در اصل «کیمدرا» بوده و این کلمه را در زبان تازی خیمدر نوشته اند و سپس تحریف کرده و خیمدر ضبط کرده اند. گرفتاری و کشته شدن بابک او را آمد نکرد و ناشگونگی این واقعه سرانجام او را هم گرفت و کاری که بابابک کرده بود در زبان گزوی شد . هر چند که در خطا بابابک همداستان بود ، چنانکه

خاش برادر وی در نامه‌ای که بکوهیار برادر مازیار نوشته بود می‌گفت که: این دین سفید (دین سبیدجامگان و مبیضه) را جز من و نو و بابک دیگر کسی یاری نمی‌کرد. اما بابک از نادانی خویشتن را بکشتن داد و من بسیار کوشیدم از مرگش بجهانم از پیش نرفت و نادانی وی را بچاه افکنند. باین همه افشین بامید اینکه اندیشه‌های خود را پیش ببرد وی را بکشتن داد و بحیلت برو دست یافت و چندی نکشید که افشین خود در ماه شعبان ۲۲۶ در زندان معتصم از گرسنگی مرد.

ابوالفضل بیهقی در تاریخ مسعودی معروف بتاریخ بیهقی حکایتی در باره افشین دارد بدینگونه: «در اخبار روسا خواندم که شناس، که اورا افشین خواندندی، از جنک بابک خرم‌دین چون پرداخت و فتح برآمد و ببغداد رسید معتصم امیر المؤمنین، رضی الله عنه، فرمود مرتبه داران را که: «چنان باید که چون شناس بدرگاه آید همگان اورا از اسب پیاده شوند و در پیش او بروند، تا آنگاه که بمن رسد». حسن سهل، با بزرگی که اورا بود، در روزگار خویش، مرا شناس را پیاده شد و جمله بزرگان درگاه پیاده شدند. حاجبش اورا دید که می‌رفت و پایاهش درهم می‌آمد و می‌آویخت. بگریست و حسن بدید و چیزی نگفت و چون بخانه آمد حاجب را گفت: «جرامی گریستی؟» گفت: «ترا بدان حال می‌توانستم دید». گفت: «ای پسر، این پادشاهان مارا بزرگ گردانیدند و بما بزرگ نشدند و تا ما بابشانم از فرمان برداری چاره نیست».

پیدا است که درین حکایت ابوالفضل بیهقی شناس غلام ترك معتصم را با افشین اشتباه کرده و شناس و افشین را یکتن دانسته است و این درست نیست زیرا که شناس از ترکان زرخرید و افشین شاهزاده ساسانی سینه بوده است ابو محمد عبد الله بن اسعد باقی نیز در «مرآة الجنان و عبرة البقضاء» مطالبی در باره خرمیان دارد:

در حوادث سال ۱۹۲: درین سال آغاز پیدا شدن خرمیانست و در کوهستان آذربایجان سرکشی کردند و خازم بن خزیمه، با ایشان جنک کرد و کشته شد و بد عام شد.

در حوادث سال ۲۰۱: درین سال یعنی ۲۰۱ آغاز پیدا شدن بابک خرمیست از ورقهای باطنیان زندیق و سرکشی کرد و نباهی کرد و قبا بل

بتناسخ روانها بود.

در حوادث سال ۲۱۴ : درین سال محمد بن حمید طوسی و بابك خرمی روبرو شدند و بابك او را شکست داد و کشت .

در حوادث سال ۲۱۸ : درین سال بسیاری از مردم همدان بدین خرمی درآمدند و لشکر آراستند و بر پا خاستند و معتصم امیر بغداد اسحق بن ابراهیم را فرستاد و در سرزمین همدان روبرو شدند و شست هزار تن از ایشان را کشت و باز مانده بسر زمین روم گریختند .

در حوادث سال ۲۲۰ : درین سال معتصم افشین را مامور جنگ بابك خرمی کرد که از بیست سال پیش لشکرها را می شکست و شهر هارا ویران میکرد و افشین باباك روبرو شد و او را شکست داد و نزدیک هزار تن از خرمیان را کشت و بابك گریخت و سپس در میان نشان جنگ هایی روی داد که شرح آنها درازست .

در حوادث سال ۲۲۲ : درین سال افشین و خرمیان روبرو شدند و شکست خوردند و بابك رهایی یافت و افشین همچنان برو حمله میکرد تا اینکه اسپرش کرد و این شیطان سرکشی کرد و شهرها و مردم را تباہ کرد و روزگار او بیست و چند سال کشید و میخواست مملکت مجوس را باز گرداند و بر بسیاری از شهرها دست یافت . و در روزگار او مازیار که بر مملکت مجوس ایستادگی داشت در طبرستان پیدا شد و معتصم برای افشین سی هزار هزار درهم فرستاد که از آن نیرو بگیرد و شهر بند در رمضان پس از شهر بندان سخت گشاده شد و بابك در درختستانی پنهان شد و همه خواص و فرزندان او برده شدند و معتصم برایش زینهار نامه فرستاد، آن را درید و دشنام داد و وی پرتوان و سختگیر و سخت کوش بود و از آن درختستان از راهی که در کوهستان میدانست رفت و بکوهستان ارمستان رسید و نزد سهل بطریق فرود آمد و وی بندش کرد و نزد افشین فرستاد و آگاهی داد . پس افشین آمد و او را بدو تسلیم کرد و معتصم برای کسی که او را زنده بیاورد دوهزار هزار درهم و برای کسی که سرش را بیاورد هزار هزار درهم قرار داده بود و روز وارد شدن او ببغداد روز مشهوری بود

در حوادث سال ۲۲۳ : درین سال بابك را نزد معتصم بردند و فرمان داد سرش را ببرند و بدانش بزنند .



## سرانجام خرم دینان

پیش ازین گذشت که خرم دینان پس از شکست خوردن و گرفتار شدن و کشته شدن بابک از میان نرفته اند و چنان مینمایند که قرنهای پس از آن در نواحی مختلف ایران مانده اند. ابوعلی مسکویه در تجارب الامم در حوادث سال ۳۲۱ مینویسد علی بن بویه که مراد عمادالدوله ابوالحسن علی بن ابو شجاع بویه (۳۲۰-۳۳۸) پادشاه معروف آل بویه باشد در سال ۳۲۱ قلاعی را که بدست خرمیان در اطراف شهر کرج بود گرفت. بدینگونه خرمیان تا سال ۳۲۱ و نود و نه سال پس از برافتادن بابک باز در کرج بوده اند.

در جای دیگر آن کتاب در حوادث سال ۳۶۰ آمده است که امیر عضدالدوله ابوشجاع فنا خسرو پادشاه بسیار معروف همین سلسله (۳۳۸-۳۷۲) عابد بن علی را بجنگ خرمیان و جاشکیان فرستاد که راهزنی میکردند و در دریا قتل میکردند و با سلیمان بن محمد بن الیاس هم دست بودند و وی جمعی کثیر از ایشان را کشت و سر کرده آنها را که ابوعلی ابن کلاب بود گرفت و گردنش را زد و گروهی از ایشان را برده کرد و بشیراز فرستاد و در بن زمان عضدالدوله خود در کرانهها و جزیرههای خلیج فارس کشور ستانی میکرد. پیداست که تا سال ۳۶۰ یعنی ۱۳۸ سال پس از برافتادن بابک خرمیان در جنوب فارس و کرانههای خلیج فارس بوده اند. مراد از سلیمان بن محمد بن الیاس سومین پادشاه از سلسله بنو الیاس در کرمانست که در ۳۵۸ بجای برادرش الیسع بن محمد بمادشاهی نشست و در جنگ با پادشاهان آل بویه کشته شد.

چنانکه پیش ازین هم گذشت نظام الملک در سیاست نامه مینویسد خرم دینان باز در سمر در زمان و اتق بالله خلیفه عباسی (۲۲۷-۲۳۲) در سرزمین اصفهان بیرون آمده اند و تا سال ۳۰۰ سی و چند سال رفته اندمان دوام داشت. پس تا ۷۸ سال پس از برافتادن بابک در اصفهان بوده اند.

بیزگنست که بگفته محمد عوفی در جوامع الحکایات و لوا مع الروایات در زمان مسعود بن خالد (۵۱۲-۵۲۹) باز خرمیان در آذربایجان بوده اند.

و در آنجا قیام میکرده اند. بدینگونه تا ۲۷۸ سال پس از پایان کار بابک خرم دینان آذربایجان هنوز برخلافای بغداد برمیخاسته اند.

نیز پیش ازین آورده ام که سمعانی در کتاب الانساب میگوید امروز از بابکیان گروهی در کوهستان بزدین مانده اند و دست نشانده امیران آذربایجانند و ایشان همان خرمیانند و چون سمعانی از ۵۰۶ تا ۵۶۲ زیسته است پیداست که در زمان وی و در اواسط قرن ششم یعنی تا نزدیک ۳۲۸ سال پس از روزگار بابک خرمیان در همان سرزمین بزدین در شمال اردبیل و در شمال رود ارس در دشت موقان (مغان امروز) بوده اند.

چنان می نماید که اثری از خرمیان و خرم دینان یا طریقه ای نزدیک بایشان تا زمانهای نزدیک بما در پاره ای از نواحی جنوبی فارس باقی بوده باشد و از آگاهان این نواحی شنیده ام که در مغرب لارستان در میان آبادی ارد در دهستان ارد یارد بخش در دامنه شمالی کوه بالنگستان و دامنه جنوبی کوه گوگردی که در ۷۲ کیلومتری مغرب لارست و آبادی فداغ در شمال کوه بالنگستان و جنوب ارد در ۱۰۸ کیلومتری مغرب لار و آبادی خونج یا خنج در جنوب کوه لیتو و در شمال کوه گوگردی و نود کیلومتری شمال غربی لاردهی هست بنام مز که اینک از دهستانهای خنج و بخش مرکزی شهرستان لار بشمار میرود و در دامنه کوه گوگردیست و در ۹۰ کیلومتری مغرب بندر لنگه واقع شده و در حدود ۲۹۸ تن سکنه دارد و در زمانهای قدیم معروف بود که مردم اینده مزد کسی بوده اند و حاج سید عبدالحمین دزفولی معروف بلاری که در اوایل قرن حاضر بدان نواحی رفت و در لار جایگاه گرفت و در آنجا نیرویی و توانایی بهم زد و در حدود سی سال پیش در گذشت به قه جویی و تهدید و سخت گیری ایشانرا و داشت دست از دین خود بشویند و بطریقه تشیع بگروند و از آن روز دگرگون شده اند.

همین آگاهان میگویند که هنوز در همین نواحی جنوبی فارس و کرانه های خلیج تاحدود کرمان مردمی هستند که آنها را بنام عمو می «زار» می شناسند و مردم می بشمارند که این کلمه تحریفی از لفظ « زائر » زبان تازیست و در نواحی مختلف پراکنده اند و در میان ایشان عاداتی هست که مانند عادات و رسوم است که در کتابها درباره خرم دینان ضبط کرده اند.

داستان بابک و سرانجام او در میان سرایندگان زبان تازی معروف بوده و برخی از آن یاد کرده اند از آنجمله ابوالقاسم حسین بن محمد المفضل معروف بر اغب اصفهانی در کتاب معروف «مخاضرات الادباء و معادرات

الشعراء والبلغاء» (۱) سه بیتی را که یکی از زنان در وصف بابک بر سر دار سروده چنین آورده است: «جارية محمود الوراق وقد اكرثت في وصف ذلك في بابك :

|                        |                         |
|------------------------|-------------------------|
| طویل الوقوف بطی المسیر | علی مرکب خشن طهره       |
| بعقوته حسد اللطیور     | تظل الذئاب و عرج الضباب |
| و ذروته عرس للنسور     | و اسفله ماتم المسباع    |

ابو اسحق حصری قیروانی در کتاب «زهر الاداب و ثمر الالباب» (۲) این اشعار را از ابو محمد اسحق بن ابراهیم بن میمون تیمیمی موصلی معروف بابن الندیم موسیقی دان و شاعر معروف آن روزگار که در ۱۵۵ بجهان آمده و در ۲۳۵ درگذشته و پس از جنگ باخرمیان در ستایش اسحق بن ابراهیم مصعبی سروده چنین آورده است:

|                            |                               |
|----------------------------|-------------------------------|
| ولم يشف من اهل الصماء غليل | نقضت لبانات وجد رحيل          |
| و فاضت عيون للفراق تسيل    | ومدت الكف للوداع فصافحت       |
| اذا ما خليل بان عنه خليل   | ولا بد للالاف من فيض عبرة     |
| او انس لا يودی اپن قتيل    | فكم من دم قد طل يوم تحملت     |
| واعولت لو اجدی عی عویل     | غداه جعلت الصبر شينا نسية     |
| هوى منه باد ظاهر ودخيل     | ولم انس منها نظره حاج لي بها  |
| دعاها الى ظل الكناس مقيل   | كما نظرت حورا عنى ظل سدره     |
| عتاق نماها شذقم وجديل      | دلا وصل الا ان تلافاه اينق    |
| طوى البعد منها هزه و زميل  | ادا قلبت اجفانها بتوفه        |
| قليس له عند الا نام عدیل   | تورد اسحق بنصح اميره          |
| ولب به يعلو الرجال اصیل    | يصرح عنه الشك صدق عزيمة       |
| حسام جعلت عنه القيين صقيل  | اغر نجيب الوالدین كانه        |
| رجوعكم للناظرين دليل       | بنی مصعب للمجد فيكم اذا بدت   |
| ولا مشكم عند المعطاء بخيل  | كر متهم فما فيكم جبان لدى رغي |
| بناء بافواه الرجال جميل    | عليتم على حسن الثناء فراقكم   |
| مان الذي يستكرون قليل      | اذا سنكشرا لاعداء ما قلت فيكم |

(۱) جاب قاهره ۱۲۸۷ ج ۲ ص ۱۱۵ و جاب قاهره ۱۳۲۶ ج ۲ ص ۸۶

(۲) جاب قاهره ج ۳ ص ۱۳-۱۴

گذشته ازین دونن از بزرگترین شاعران زبان تازی که با بابک و افشین معاصر بوده اند درسخنان خود باین وقایع اشارات فراوان کرده اند نخست ابوتمام حبیب بن اوس طایبی شاعر نامی که بدرست ترین گفته در ۱۹۰ بجهان آمده و در ۲۳۱ ازجهان رفته است. وی دردوقصیده که درستایش ابوسعید محمد بن یوسف نعری و درقصیده دیگری که درستایش اسحق بن ابراهیم مصعبی سروده بجهنگهای ایشان با بابک و خرم دینان اشاره کرده و نیز قصیده معروفی درمدح افشین در روز ورود بسامرا دارد که برخی ازابیات آنرا طبری در تاریخ خود آورده است و پس از آنکه افشین از چشم مصعب افتاده و گرفته ر شده است دوقصیده در بدگویی ازو و سوزانیدن بیکر او سروده است. رجوع کنید به « دیوان ابی تمام الطائی - چاپ بیروت » صحایف ۶۸ و ۷۱ و ۱۵۱ و ۳۲۱ و ۳۲۶ و ۲۴۷ و نیز بکتاب « اخبار ابی تمام نالیف ابی بکر محمد بن یحیی الصولی - چاپ ماهره ۱۳۵۶ - ۱۹۳۷ » صحایف ۹۴ و ۱۶۳ .

پس از آن ابوعباده ابوالحسن ولید بن عبید طائی بحضرتی شاعر ناماورسب که در ۲۰۶ بجهان آمده و در ۲۸۴ ازجهان رفته است و وی مدایح بسیار درباره ابوبهشل محمد بن حمید بن عبدالحمید طوسی دارد که با بابک جنگ کرده است و درین مدایح نیز اشاراتی بحوادث زمان بابک و جنگهای او کرده است. رجوع کنید به « دیوان المحتری - چاپ قسطنطنیه ۱۳۰۰ » ج ۲ ص ۱۷-۲۹ و ۱۱۴ و به « دیوان البیهری - چاپ بیروت ۱۹۱۱ » ص ۲۴-۴۴ و ۵۶۹ و ۵۷۰ و ۶۵۰ و ۷۵۵

## خاندان بابک

حمن می ماند بخسین کسی که اخبار بابک را گرد آورده است کسی نام واقعی عمر نمیی بوده باشد که سخنانش را اولخرج محمد بن اسحق بن ابی یعقوب ابن الذمیم بغدادی درگذشته در حدود سال ۳۸۵ - تا آنکه گذشت در کتاب معروف « المعرف » که در ۳۷۷ گرد آورده اهل کرده است و بسیاری از تاریخ نویسان قرن چهارم میرا آن مآخذ گرفته اند و همه آنها بیش ازین گذشت گفته این واقعه بن عمر نیمیی بابک پس مردی روغن

مروش عبدالله نام از مردم مداین از نژاد نبطی یا از نبطیان سواد و ربی  
 يك چشم بود و در بلال آباد یا كلان رود از روستای میمند در آذربایجان  
 پس از مرگ پدر بجهان آمد. در يك جا نام با يك را حسن نوشته اند. مطهر نامی  
 که از صعلوكان بوده مدعی شده است که با يك پسروی بوده و مادرش برومید  
 یا برومند نام داشته است. بنا بر گفته دیگر نام پدرش مردس بوده و بگفته دیگر  
 از فرزندان مطهر بن فاطمه دختر ابو مسلم عبدالرحمن بن مسلم خراسانی پهلوان  
 نامی ایرانی بوده که در سال ۱۰۰ بجهان آمده و در سال ۱۳۷ از جهان رفته  
 است. نوشته اند که مادرش پس از گشاده شدن شهر بند بدست تازیان با او  
 گریخته و با وی اسیر شده و با سارت او را بدربار خلافت برده اند. با يك  
 خود از سال ۲۰۱ تا ۲۲۳ بیست و دو سال مشغول رد و خورد با لشکریان  
 خلیفه بوده و اگر در بیست سالگی بدین کار آغاز کرده باشد نزدیک چهل  
 و دو سال زیسته و مادرش می توانسته است در گرفتاری و دردمرگ وی زنده  
 بوده باشد و در حدود شصت سال زیسته باشد.

درباره همسر با همسران وی نوشته اند که زن جاویدان بن شهرک یا  
 شهرک و یاسهل که پیشوای او بوده پس از مرگ وی بهمسری وی در آمده  
 است. از سوی دیگر بگفته تاریخ نویسان ارمنی پیدا است که دختر واساک  
 ارمنی پادشاه سیسکان را بزنی گرفته است و بگفته ای زن وی را دختر  
 کلدانیه می نامیدند. چنان مینمایند که وی زنان چند داشته است زیرا که  
 می نویسند در میان اسیرانی که از خاندان وی با سمره برده اند چند زن بوده اند  
 که همسران او شمرده میشدند. فرزندان چند نیز داشته است و پسر مهترش  
 در جنگ اسیر شده است و نیز گفته اند که در میان اسیران هفت پسر و سه  
 دختر او بوده اند و در جای دیگر گفته شده که هفده پسر و بیست و سه زن و  
 دختر او را با سیری برده اند و چنان می نمایند که ایندورقم هفده و بیست و  
 سه تحریفی از همان دورقم هفت و سه باشد. از دو برادر وی نیز نامی برده اند  
 یکی عبدالله که با او گرفتار و کشته شده و دیگری معاویه و در يك جا گفته  
 شده که برادرش اسحق بن ابراهیم نام داشته اما پیدا است که این نکته  
 درست نیست.

درباره خاندان وی و سرانجام ایشان پس از مرگش داستان سورتاك  
 و دلجراشی از تبه کاری معتصم در کتابها هست بدینگونه که نظام الملك  
 در سیاست نامه مینویسد: «روزی معتصم بمجلس شراب بر خاست و در

حجره‌ای شد. زمانی نبود، بیرون آمد و شرابی بخورد. باز برخاست و در حجره دیگر شد و باز بیرون آمد و شرابی بخورد و سه بار در حجره شد و در گرمابه شد و غسل بکرد و بر مصلی شد و دور کعبه نماز بکرد و بمجلس باز آمد و گفت قاضی یحیی را که: دایی این چه نماز بود؟ گفت نه. گفت این نماز شکر نعمتی از نعمت‌ها نیست که خدای عزوجل امروز مرا اردایی داشت که این سه ساعت سه دختر را دختری ببرم، که هر سه دختر سه دشمن بودند یکی دختر ملک روم و یکی دختر مابک و یکی دختر مازنار گبر.

ماقوت حموی در معجم الادباء در احوال ابو عبدالله احمد بن ابراهیم ابن اسمعیل بن داود بن حمدون ندیم ادیب زبان تازی درباره بیای او حمدون می نویسد « حمدون بن اسمعیل آورده است و گفته که روزی معنصم مرا خواند و بزاد و رفتم و در یکی از نشیمن گاه‌های خود بنود و پهلوی او در می‌گفت که بود و من با او سخن می‌گفتم و در را می‌دیدم. در چنینید و از آن دختر کی سفید روی و باریک اندام و زیبا بیرون آمد و در دستش پیاله‌ای بود و برگردش دستمالی و پیاله را از دستش گرفت و آشامید. سپس گفت: ای حمدون بیرون رو بیرون رفتم و در دالان سرای ماندم. پس مرا خواند و اندر شدم و او خوش خوی بود و با او سخن گفتم. سپس همان در چنینید و دختر کی آمد که از زیباترین زنان بود و گندم گون و رنگ باخته بود و در دستش پیاله داشت، آبر گرفت و آشامید و گفت بجای خود ناز گرد پس بیرون رفتم و ساعتی در آنجا ماندم. باز مرا خواست و رفتم ساعتی با او سخن گفتم و در چنینید و سومی که زیبار بود و پیاله برداشت و دستمالی با خود داشت آمد پیاله را گرفت و آشامید و گفت بجای خود ناز گرد بیرون رفتم و ساعتی ماندم سپس مرا خواند و مرا گفت می‌دایی چه شد؟ گفتم: پناه بر خدا، هیچ کس نمی‌داند که در اندرون سرای امرالمومنین چه می‌گذرد. گفت یکی از آنها دختر مابک حریمی و دیگری دختر مازنار و سومی دختر بطریق عموریانه و درین ساعت از ایشان دختری ببرم و این کمال پادشاه نیست، ای حمدون

## بابك خرم دین در دیده خاور شناسان

خاور شناسان در کتابهای مختلف خود دسته و گریخته درباره بابك خرم دین







سخن رانده اند و چون مآخذشان همانها نیست که در تدوین این کتاب بکار برده ام چیزی بر آنچه گذشت نمیفزایند و بحث کافی درین زمینه نکرده اند .  
 بجز مقالاتی جداگانه که خاورشناس نامی آلمانی فلوگل Flügel در  
 مجله انجمن خاورشناسی آلمان Zeitschrift der Deutschen  
 Morgenlandischen Gesellschaft شماره ۲۳ ص ۵۱۱ ببند  
 نوشته است خاور شناس فرانسوی کلمان اوار Clément Huart در  
 دایرة المعارف اسلام Encyclopédie de l'Islam ج ۱ ص ۵۵۷-  
 ۵۵۸ مختصری درین زمینه دارد بدینگونه :

بابک ، پیشوای طریقه خرّ میان ، نامش شکل معرب کلمه فارسی  
 بابکست. میگویند سرروغن فروش دوره گردی بود ؛ کارهای پستی داشت  
 تاهنگامی که جاویدان بن سهل ، پیشوای خرّ میان ، بی بهوش او برد . پس  
 از مرگ وی ، دعوی کرد که روح او در و راه یافته است و آغاز کرد مردم را  
 در گرداگرد البلد دران (۸۱۶-۸۱۷) برانگیزد. در ۲۰ (۸۱۹-  
 ۸۲۰) یحیی بن معاذ برو تاخت و کاری از پیش نبرد . در روزگار خلیفه  
 لمعتصم ، پیشروان لشکر بفرماندهی یغاکبیر چون در هشتاد سر ، در اطراف  
 سراغه ، شکست خوردند ، افشین بعهده گرفت که با این شورشی جنگ کند  
 (۲۲۱=۸۳۶) و توانست یکی از سردارانش طرخان را بقتل بگیرد . پس  
 ز دریافت مدد ببول ، افشین بر سردار دیگر ، آذین ، حمله برد و در نتیجه  
 احتیاطی که کرده بود که در بلندی های پشاهانگان کوهستانی (کوهبانیه)  
 که نشانه هایی میدادند بگماد لشکریان خود را از ناسامانی رها نه ، این  
 سردار آهسته پیش میرفت و لشکر گاه خود را با آهن های تیز (خسک)  
 پناه میداد. البلد را گرفتند و تاراج کردند ( آذینه ۱۸ رمضان ۲۲۲ =  
 ۲۶ آوریل ۸۳۷) پس از حمله یهودهای که داوطلبان بصره کرده و هجومی  
 که لشکریان هراغانه برده بودند . افشین چون شهر را بدست سپاهیان  
 هندس (کفاریه) ریزان کرده بابک گریخت و بدست سپاه بن سنباط افاد .  
 که امیری ارمنی بود و واداشت در شکار او را بگیرد ، چون وی را با فشیمر  
 میردند ، بسماعلر متبادند ( پنجم به ۲۲۳ = ۳ ژانویه ۸۳۸ ) ، المعتصم  
 بی آنکه رعایت ز بهار نامه ای را که داده بود بکنند ارسلای او بر فیلی گرداد .  
 باخوش سلطنتی در بی رمی کشش ، همگوش و داری آویخت ماند که  
 نام آنرا بر یکی از برزنهای شهر گذاشتند ، پادشاهی او بیست سال کشیده

بود. دوداستانی که فهرست (ص ۳۴۳-۳۴۴) خلاصه‌ای از آن را داده است بر تخت نشستن او در البدر سوم خاص دارد: پوست گاو تازه کنده گسترده بر زمین، تکه نان در شراب، اعطای دسته‌ای از ریحان در زناشویی - مآخذ: طبری (چاپ دوخویه) ج ۳ ص ۱۰۱۵ و ۱۱۸۷ و بعد، مسعودی - مروج الذهب ج ۷ ص ۶۲ و ۱۲۳ و بعد، ابن الاثیر (چاپ تورنبرک) ج ۶ ص ۳۱۵، ۳۲۶، ۳۳۷، ابن خلدون - عبر ج ۳ ص ۲۵۸-۲۶۲، ابن الندیم، الفهرست ص ۳۴۳-۳۴۴، ز. فلوگل در مجله انجمن خاورشناسی آلمان شماره ۲۳ ص ۵۱۱ و بعد.



خاورشناس معروف ولادیمیر مینورسکی Vladimir Minorsky در مجله آموزشگاه مطالعات خاوری و افریقایی Bulletin of the school of oriental and African Studies شماره ۳/۱۵ سال ۱۹۵۳ (ص ۵۲۹-۵۰۴) مقالتهی بعنوان (aucasica IV) درباره سهل بن سنباط و حوادث زمان بابک دارد که عنوان آن را باید «قفقازیات ۴» ترجمه کرد و ترجمه آن بدینگونه است:

### قفقازیات ۴

«سرزمین آذربایجان شوروی امروز تقریباً همانست که در قدیم البانیای قفقاز (بارمنی: الوانک و بتازی اران یا اران) میگفتند. بیست و شش زبان در آلبانیاسخن میگفتند و شاه مستقلی داشته است (سترابون فصل ۱۱ بند ۴). در مدت ۷ قرن ارلشکر کشی پمیه در ۶۵-۶۶ پیش از میلاد که بیشتر آگاهی ما درباره زندگی باستانی این سرزمین از آنجاست تا استیلای تازیان در قرن هفتم میلادی تغییراتی عظیم درین ناحیه روی داده است و این تغییرات در زیر نفوذ ایرانیانی بوده است که تا معابر قفقاز را در شاهراههای خزر و آلان در شمال در دست داشتند و نفوذ معنوی ارمنیان نیز در آن موثر بوده و در نتیجه آن بازمانده مردم آلبانیا بدین نرسانان ارمنی گردیده‌اند. جغرافیا نویسان تازی معتقدند که هنوز در حوالی رودی (بهارسی بیرو) در زبان ارمنی پرتو) بزبان ارانی سخن میگفته‌اند اما اکنون تنها در دود هکده که مردم آن اودی‌اند (۱) بازمانده

(۱) روح‌کمید مکتب ملیتاس ۶ ۱۳ ۱۶ و مکتب اوتی، جغرافیا: ارمنستان در کلمه اوتی این ایالت استانی شاید در هر دو کرانه رود کور امتداد داشته بوده باشد در صورتیک دهکده‌هایی که هنوز باقیمت در نواحی شکی نزدیک تنگه‌هایی که با استان جنوبی میرفت و آمده است

زبانی که آثار ارانیان در آن هست باقیست.

چون مقصود ما مطالعه در اوضاع قرن نهم و دهم میلادیست بتعبیراتی که ناخت و تازترکان اغوز در قرن یازدهم فراهم کرده و مردم این نواحی ترك شده اند کاری نداریم.

منابع تازی و ارمنی هر دو نشان میدهند که استیلای تازیان بهیچوجه خاندانهای شاهی ارانی و ارمنی را از میان نبرده بلکه هم چنان بعنوان دست نشانده آنان در پادشاهی باقی مانده اند. از هر پیشآمدی بهره گرفته اند تا حقوق موروث خود را از دست ندهند و توانسته اند در برابر استیلای تازیان و سلجوقیان و مغول ایستادگی کنند و حتی امروز جایی که بآن ارتفاعات قراباغ میگویند و در آذربایجان شورویست (۱) بنام آنهاست.

دورهٔ انقراض این حکومت‌های نیم مستقل دشواریهای بسیار در مطالعه فراهم میکند. در آخذ تازی (۲) و ارمنی (۳) توجه بیشتر بوقایع خاصی کرده اند و ما برای بهم پیوستن سلسلهٔ حوادث گرفتار دشواری میشویم. کتاب تاریخ نویس البانی موسس کلنکتوتسی که کتاب خود را بزبان ارمنی نوشته است (قرن دهم) شامل مطالب بسیار است اما اشارات تاریک و بریدگی‌های بی موقع در رشته سخنان بیشتر سبب سردردانیست (۴). اشکال خاصی که پیش می‌آید اینست که درین زمان ارمنیان بروش تازیان کنیه‌هایی داشته اند (مانند ابو موسی و ابواسد و جز آن) که هیچ بانامهای ارمنی پیوستگی ندارند. همین نکته در خاندانهای که بجزین وجه اشتراکی بایکدیگر نداشته اند بسیار دیده می‌شود، چنانکه امتیاز در میان چندی

---

(۱) گذشته از دهکده‌های بی‌شمار ارمنی که در سراسر قسطنطنیه مشرفی ماوراء قفقازست

(۲) ملادری (متوفی در ۲۷۹ = ۸۹۲)، یعقوبی (متوفی در ۲۸۴ = ۸۹۷) طبری (متوفی در ۳۱۱ = ۹۲۳)

(۳) تماس و تسرونی (پیش از سال ۱۰ میلادی) آسوریک (ملاحدت پس از ۱۰۰۰ میلادی) و چند تاریخ نویس دیگر که ایشا، ماسا، استفانس ارمنیان (در حدود ۱۳۰۰ میلادی)

(۴) از تاریخ آلبانیای اوک. مکانیان روسی مرخص کرده است سره. شاهام، چاپ سن پترزبورگ ۱۸۶۱ - برای روشی شدن کلماتی چند مدون آقای سی دوست C Dowsett هستم که مشغول تهیهٔ چاپ تازهٔ این اثر می‌باشد کتابست

سهل و چندین واساک و چندین سمبات که در يك زمان میزیسته اند کار دشواریست .

از نظر اسلامی بیشتر از حوادثی بهره مند می شویم که این پیوستگی را ناگهان از میان می برد، مانند شورش بابک (۸۲۲-۸۳۷) و از میان رفتن وی و دیگر از میان رفتن امیر مستقل تازی در تفلیس (۸۵۲) و سخت گیری بوغا فرمانده لشکریان خلیفه که با همدستان پیشین خود کرد و بتبعید همه شاهزادگان ارمنی بین النهرین (۸۵۴؟) انجامید ؛ سرانجام (در اوایل قرن دهم) جنبش عظیم طوایف ایرانی بقیام کوتاه مرزبان بن محمد بن مسافر سر کرده دیلمیان منتهی شد که قلمرو او تا آذربایجان و کرانه رود ارس حتی رود کور تا پای کوههای قفقاز رسید .

از دو مبحثی که ازین پس خواهد آمد یکی مربوط بسهل بسربسنباطست در زمان شورش بابک و دیگری مربوط است بفهرست خراج گزاران مرزبان که در کتاب جغرافیای ابن حوقل (۹۹۷ میلادی) باقی مانده است.

#### ۱- سهل بن سنباط از مردم شکی واران

(۱) وضع عمومی حوزه ارس و کور

(۲) ارتقای سهل

(۳) جانشینان او

(۴) عیسی بن اصطیفانوس

### ۱- وضع عمومی

پیش از معرفی سهل بسربسنباط ضروریست از چندین پیشینیان او که دست نشانده تازیان در حدود سال ۸۲۰ میلادی بوده اند نام ببریم. درباره گرانهای جنوبی ارس در نواحی کوهستانی که اکنون قراجه داغ (۱) می گویند و از شمال تا خطی که اردبیل و تبریز را بهم می پیوندد امتداد داد پس ازین در سرکشی بابک درباره نماینده خلیفه مطالبی خواهد آمد. و بروی

(۱) بهتر آنست بگویم که کلمه ترکی قراجه درین مورد اشتقاق عامیانه يك نام باستانیست. رجوع کنیم بجزء دوم کلمه بلوان کرج (۲) مذکور در دایرة المعارف اسلام در کلمه اورم Urm

قراجه داغ ، در کرانه شمالی رود ارس و نزدیک ملتقای رود کور با ارس راه کوهستانی دیگری هست که در آن زمان در حواشی آن حکومت نشینهای جزئی بوده اند . در گوشه شمال شرقی آن (در کنار رود ترتر) پای تخت جانشینان شاهان البانیا بوده که از بازماندگان مهران (از زمان ساسانیان) بوده اند . در گوشه جنوب شرقی البانیا دو کرانه رود ارس به چند امیر برمیخوریم (درختیش و ورتان) که نسبشان کاملاً روشن نیست . در مغرب (۱) کشوری هست که سیونیا (در زمان ارمنی سیونیک) نام دارد و فرمانروایان آن از یک خاندان مخصوص ارمنی از بازماندگان سیساک (۲) بوده اند .

چنان می نماید که کرانه جنوبی رود کور جزو قلمرو مهرانها بوده اما وضع بایرداری نداشته است . در آن سوی رود کور قلمرو مهم اسلامی شروان بوده که در سراسر دوره ساسانی استقلال داشته ولی درین روزگار خاندان یزیدیان از قبیله شیپانی در آن فرمانروا بوده اند .

در مغرب شروان سرزمین قبله بود که مردم آن از نژادهای مختلف بوده اند (حتی شامل عده ای از خزران بوده) و فرمانروایی آن با امیری ار ترسایان بوده است . نژاد این امیران قبله و شکی معلوم نیست اما بواسطه وصلت هایی که پیوسته با امیران کرانه های راست (۳) رود می کرده اند می توانیم پیوستگی های آنها با یک دیگر پی ببریم . بطریق نشین های آلبانیا که ارمنی شده بودند این پیوستگی ها را در دو کرانه رود نگاه می داشتند . کمی دورتر و در حوضه رودالازان وضع روشن نیست و چنان می نماید که یکی از امیر نشین های ملوک الطوائف که در زبان گرجی هرتی

(۱) بیشتر در مغرب اکرا

(۲) هر چند که با عناصر دیگر آمیخته شده اند . رجوع کنید بکتاب استفانوس اربلیان - تاریخ سیونیک ترجمه روسه Brosset ۱۸۶۴ ج ۱ ص ۳۲ و بکتاب مینورسکی : مطالعات در تاریخ قفقاز چاپ ۱۹۵۳ ص ۹۷ - ۷۴ - Studies in Caucasian History

(۳) گاه از معنی است که مهرانیان گاه گاه در کرانه های رود کور مستقر یافته باشند . درباره یکی از بازماندگان شان همام (گورگور) پسر ادرنوسه (که معاصر محمد افشین ۸۸۹ - ۹۰۹ بود) در کتاب روسی ج ۳ فصل ۲۴ (ترجمه ص ۲۲۸) گفته شده که احتمالی خود در زبان سوری که قمارا ، واد حاصل چاپ ۱۹۰۰ کورست و معنی داده بود

**Hereti** نام داشته در آنجا بوده باشد و باز هم آن سوتر در مغرب آنجا که امروز کاختیا (کاخت) می گویند و اکنون مردم آن گرجی اند در آن زمان امیری حکمرانی داشته که عنوان کوریکوز **Korikoz** (۱) داشته است و احتمال بسیار می رود دین ارمنی داشته باشد و سرگردانی آنجا با قبیله ای بوده است بنام تسانار که تازیان آنها را «السناریه» گفته اند (۲).

## ۲- ارتقای سهل

از سهل بن سبطا مرد پرحرارتی که در آغاز قرن نهم مقام مهمی در اران داشته است هم در منابع تازی و هم در مآخذ ارمنی یاد کرده اند و با آنکه این مطالب پراکنده است در حوادث آن زمان بر تو خاصی می کنند. نسب سهل روشن و آشکار نیست (۳). تماس او تسرونی در ج ۳ بند ۱۱ وی را فرمانروای شکستی ها (۴) می داند و باید بیاد داشت که در حدود العالم پس از آنکه سخن از شکستی رفته ذکر (بند ۳۶، ۳۷) از سبطا همان هست که شهری در گوشه دورتری از شکستی بوده و دژ استواری داشته است. کلمه سبطا همان بمعنی خانه سبطاست و ممکنست جایگاه نیاگان سهل بوده باشد.

بنابر تاریخ گرجستان (بروسه ج ۱ ص ۲۴۹-۲۵۰) در زمان شاهی شاه آرشیل دوم (۶۶۸-۷۱۸) سه برادر که عم خود ادرنس کور را از بینایی باز داشته بودند «از تارون بکشور شکست آمده بودند... زیرا که تمام

(۱) این عنوان درین جا دشوارست جنبه دینی داشته باشد.

(۲) این مردم را طلمیوس در ج ۸ فصل ۸ بند ۱۳ سانارایونی **Sanaraiou** می نامد و بنا بر جغرافیای قدیمی بزبان ارمنی تنگه داربال در سرزمین آنها بوده است رجوع کنید به حدود العالم ص ۴۰۰-۶ ولی در قرن ۱۱م و دهم مرکز تسانار یا سنار بسوی مشرق بناواحی تنگهایی که کاختیا و داغستان را بهم می پیوسته و بشکلی نزدیک تر بوده باید منتقل شده باشد.

(۳) نام زسایای حقیقی او مشکوکست چنان می نماید که سهل نام مستعار

تازی باشد

(۴) رجوع کنید بمقاله مینورسکی در کلمه شکستی در دایرة المعارف اسلام

(۱۹۲۶) و مقاله آ. ا. کریسکی **A. E. Krimsky** بعنوان شکستی در یادنامه **Pamyati**

ن. ی. مار **N. Y. Marr** ۱۹۳۸- ص ۳۶۹-۳۸۴ مقاله استاد من کریسکی از حیث منابعی که آن رجوع کرده بسیار گراسته است اما چند اشتقاق دلبرانه در آن هست

آنکشور قفقاز در همسایگی ران (یعنی اران) خداوند گاری نداشت .  
 هرت و کاخ جمعیت کمی داشت که به جنگلها گریخته بودند و این سه برادر  
 این کشور را تا گولگولا گشادند» (۱).

سلسله نسب این برادران دشواریهای بسیار پیش می آورد (۲) اما  
 در میان سالهای ۷۰۰ و ۸۰۰ هیچ تغییر در شکلی نمی بینیم ، باید فرض  
 کنیم که این بی خبری از خاندان سهل آغاز میشود . در حقیقت این نام  
 ابن سنباط (در کتاب موسس کلنکتوتسی سه بائشان) ممکنست نام خانوادگی  
 و نام نیاکان مستقیم یا نام یکی از سه برادر (سمت ۲) با نام پدرشان  
 باشد (۳)

شاید قدیم ترین مرجع درباره سهل «تاریخ آلبانیا (اران) تالیف موسس  
 کلنکتوتسی» باشد . در شمارش بطریقان ارمنی (۳ج فصل ۲۳) میگوید  
 که تر داوید (۸۲۲ - ۸۵۰) و بنا بر نسخه س. دوست ۸۲۱ - ۸۴۹) ز ناشویی  
 نامشروع امیر شکلی را که مطعون شده بود بوسیله برادرش مشروع  
 دانست . شکلی حتما همان شکیت و اشاره بسهل ممکنست مربوط بزمان

---

(۱) در روایت ارمنی گالگال است که ممکنست خلخال باشد ، در کرانه  
 راست رود کور که اکنون خلیجینا می گویند و در کنار رود دزگام تقریباً در شصت  
 کیلومتری غرب گنجه است . رجوع کنید بکتاب هو بشمان و نام جاها در زبان ارمنی قدیم به  
 Die Altarmenischen Ortsnamen ص ۲۷۶ و نیز بکتاب پروسه ۱۳  
 ص ۴۹ .

(۲) مارکوارد Marquart در کتاب Streifzuge ص ۳۹۶ ، ۴۱۶ و  
 کتاب Sudarmenien ص ۲۹۲ پنداشته است که ایشان از بازماندگان گریگور  
 مامیکونیان بوده اند که در ۷۴۸ آشوت ناگراتونی بطریق ۱۰ کو کرد . ژ. لوران  
 J. Laurent در کتاب ارمنستان در میان بیزانس و اسلام - L'Arménie  
 entre Byzance et L'islam ص ۱۹۱ ، ۱۹۰ اسان و پسر عمهای  
 آشوت کور شده می دانند که در میان سالهای ۷۵۰ و ۸۷۲ آشوت آنها را بگریجسان  
 تبعید کرده بود . در تاریخ گرجستان در ذریعته ای همدین - سلسله صفتن ارمنی است و دیگر به معنی  
 یساخت و شکلیخ که از کلاراجت (جنوب غربی گرجستان) یا نجا به معنی

(۳) بنا بر گفته و خوشترن بوده یکی از امیران را که سرگرد قصابی کوهستان  
 بود (نوش ، خوبند) آرشیل یکی از امیران شکیت داد که ادو سه دهان  
 رجوع شود بکتاب پروسه ۱ ص ۲۵۹

پیش ازین باشد و مربوط بزمانیست که وی هنوز در اقطاع خود میزیسته است (۱).

بنابر تاریخ شروان (بند ۲) بزبان تازی هنگامی که  $۸۲۰ = ۲۰۵$  شورشی در شکی روی داد عاملی را که خالد بن یزید گماشته بود مردم کشتند (۲).

یعقوبی در ج ۲ ص ۵۷۹ می نویسد که چون افشین وارد آذربایجان شد (در  $۸۳۵ = ۲۲۰$  رجوع شود بطبری ج ۳ ص ۱۱۷۱) محمد بن سلیمان از دی سمرقندی را حکمرانی ارمنستان داد. در آن هنگام سهل بن سبطا شوریده و اران را گرفته بود (قد خالف ... و تغلب). شبی بر محمد کمین کرد و وی را شکست داد، رجوع کنید بیلاذری ص ۲۱۱. در باره ارمنستان موسس کلنکتوتسی در ج ۳ فصل ۹ می گوید که در پایان سال ارمنی ۲۷۰ (۸۲۲-۳) برخی از تازیان از پرتو (برده) آمدند و آماراس (۳) را ویران کردند و هزار اسیر گرفتند و مردم در متس آرانک (در کنار رود ترتر، پایین تر از برده) حصار گرفتند. در همان زمان امیر زیبا و جوانمرد سهل سمبانتان (۴) اران شاهیک با برادران زورمند خود و لشکریانش در برآمدن آفتاب برایشان حمله برد و همه را پراکنده کرد و محصوران را رها کرد (ترجمه پاتکانیان ص ۲۶۶). برای اینکه این شکست روی داده باشد سهل می بایست از کرانه ارس گذشته باشد، اگر خلخال (رجوع کنید به ص ۱۴۷ یادداشت ۱) جزو قلمرو او می بود کار سهل آسانتر می شد. لقب اران شاهیک (۵) که درین مورد مورخ آلبانیا باو می دهد شاید باعتبار آینده بوده باشد زیرا موسس بلافاصله پس از آن و ذکر حوادث

(۱) شکیخ ضبط دیگری از نام شکیست. مقابله آن باشکو (شکتی) را کریمسکی کرده است ولی وی سهل بن سبطا را با سهل سیونی (رجوع شود به ص ۱۴۹ یادداشت شماره ۲) اشتباه کرده است.

(۲) ظاهراً در دوره اول حکمرانی خالد اتفاق افتاده است رجوع کنید به یعقوبی ص ۵۶۶. این قسمت را از تاریخ شروان تألیف قرن ۱۱ نقل کرده ام، رجوع کنید بکتاب Studies من که مشغول تهیه آن هستم چاپ ۱۹۵۳ ص ۳۳. (۳) این جایگاه سابق جانشین آلبانیا بوده است نزدیک سرچشمه رود خچن، رجوع شود به گفته آلیشان Alishan در کتاب ص. ۱۵۲. (۴) تابع اضافه نسبی زبان فارسی.

(۵) این لقب را باید نوعی تفخیم لقب پیمار معقر اران شاهیک بهنج دانست.



همان سال از گشته شدن آخرین پادشاه مهرانى يعنى وراز تيرداد بدست كسى بنام ترنرسه فيليپيان (۱) سخن مى رانند. از اين كه اين شخص دوم گماشته سهل بوده است آگاهى نداريم اما قطعاً سهل از اين مردم كشى بهره مند شده و لقب اورا بخود داده است. چون وراز تيرداد را آخرين پادشاه مهرانى (۲) دانسته اند پيدا است كه سهل بستگى با اين خانواده نداشته است.

در همان هنگام سواده تازى (پسر عبدالحميد الجعافى) بسيكسان تاخت و واساك حاكم ران آن سرزمين از بابك يارى خواست. اين شورشى نامى هم دعوتش را پذيرفت و دختر واساك را بزنى گرفت (۳). اما در بلك وچلم (در ۸۲۸) دير بزرگ ما كنوتس را ويران كرد. اين نامها (۴) مينمايد

(۱) اربليان (ترجمه بروسه ج ۱ ص ۹۵) اورا «ترنرسه سيونى» پسر فيليپه مى نامد هر چند كه موسس كه اربليان مطالب خود را از او گرفته چيزى در باره نسب ترنرسه نمى نويسد. بنا بر گفته ماركوارت Marquart در كتاب Streifzuge ص ۵۷ وى يكي از بطاريقه هاى (اراني) بوده كه يعقوبى در ص ۵۶۲ وى را از موافقان حكام راني ميداند كه اين خليمه فرستاده بود و مى گويد كه ايشان با فرمانروايان جديدى كه مامون فرستاد در افتادند (در حدود ۱۹۸۵ = ۸۱۳)، رجوع كنيد به ترجمه بروسه از اربليان ج ۱ ص ۹۶ و ج ۲ ص ۲۵

(۲) زن بيوه او بخچن (در جنوب رود ترتر) گريخت و در آنجا دختر «سپر» را بمقتد ادرنرسه بدرسهل [ماهالك] رئيس يا مؤسس سلسله سيونيهاد آورد، رجوع كنيد بكتاب موسس كلنكتوتسى ج ۳ فصل ۲۲ (پس از اين هم بحث خواهيم كرد) (۳) طبرى ج ۳ ص ۱۲۲۱ زن بابك را كه او گريخته «ابنة الكلدانية» خوانده است، در صورتيكه وى ارمني بوده نتوانسته است شوى خود را در گفتگو و سازش با هموطنان خود كه در شمال ارس بوده اند يارى كند اما تطبيق او با دختر واساك با توجه به شرحى كه طبرى در باره «كثير الزوجه» بودن بابك نوشته دشوار است، رجوع كنيد به تاريخ طبرى ج ۳ ص ۱۲۲۳ و رجوع كنيد به يادداشت ۲ پاي صفحه ۱۵۹

(۴) تروسين در ترجمه پاتكانيان در ص ۲۶۸ بحث مى كند. پس دوست بمن گفته است كه تروسين و تسين در برخى نسخه هاى موسى كلنكتوتسى بجاي طوسى نوشته شده. در طبرى ج ۳ ص ۱۰۹۹ گفته شده است كه در ۲۱۱ = ۸۲۶ مامون محمد بن حميد طوسى را بچنگ بابك فرستاد و سپس در ص ۱۱۰ آمده است كه در ۲۶ (۱) ربيع الاول ۲۱۴ = ۳ ژون ۸۲۹، اورا سزدهست هشتاد سرگشت و لشكريانش را در هم شكست پس از شكست طوسى موسس پيشرفت ديگرى بابك در برابر ابراهيم پهلوت (بگفته دوست) ذكر کرده است اين نام حتماً همان ابراهيم بن قتيه و صفحه بعد

که چگونه نفوذ وی در میان ارس و کور توسعه یافته است. در مآخذ اسلامی بمطالبتی که موسس کلنکتوتسی بتفصیل و بایمان هراس انگیزی از کارهای بابک یاد کرده تنها غیر مستقیم اشاره کرده اند.

بابک خود بجایگاه خویش به «آماراس» رفت اما بانایب اورستم کشمکش رادنبال کردند و وی راشکست دادند. درین وقایع نامی از سهل نبرده اند اما در زمان معتصم (۸۶۴ - ۸۳۳ = ۲۱۸ - ۲۲۷) صریحا گفته اند که دراران (رجوع کنید بتاریخ یعقوبی ص ۵۷۹) سر بطغیان برداشت و چنین می نماید که چندی سهل و بابک بزبان یکدیگر برخاسته اند. چون در ۲۲۲ = ۸۳۷ افشین بابک راشکست داد و بابک کوشید از میان سرزمین امیران ارمنی بگریزد و بحمايت تنوفیل امپراطور پناه ببرد پیامی بسهل بن سنباط داد و وی بدیدار اورفت. شرحی که طبری درباره فرار بابک نوشته (ج ۳ ص ۱۲۲۳ سال ۲۲۲ = ۸۳۷) مطالب مفصل جالبی در بردارد اما راهی را که وی برای رسیدن بکوهستان قلمرو سهل بن سنباط در پیش گرفته است درست معلوم نمیکند «هنگامی که سهل وی را دید دستش را بوسه داد و گفت: ای خداوند گار... برای پندیرایی از تو کسی شایسته تر از من نیست، تو جایگاه مرا میدانی. کاری با خلیفه ندارم... تو میدانی بر سر من چه آمده است و از کشور من خبر داری. همه بطریقان که درین جا هستند با تو خویشاوندی دارند و در

---

اللیث بن العضل التجیبی ( در اصل نقطه ندارد و این احتمال مولفت ) است که مامون در ۲۰۹ = ۸۲۴ اورا - که مرانی آذربایجان داد ، رجوع کنید بطبری ج ۳ ص ۱۰۷۲ و نام وی پس از آن در شمار رکزدگانی که بابک کشته است می آید، رجوع شود بطبری ج ۳ ص ۱۲۳۳ ( سال ۲۲۳ = ۸۳۷ ) و نام او پس از نام ذریق ابن علی بن صدقه و محمد بن حمید طوسی آمده ، رجوع کنید باین الاتر ج ۶ ص ۲۷۵ و ۳۳۸ درسکی که خالد بن یزید در ارمنستان در حدود ۲۱۲ - ۲۱۷ = ۸۲۷ - ۸۳۲ زده است نام وی توام اسم ابراهیم نامیست که نام پدرش خوانده نمیشود. و او - R. Vasmer در کتاب سالنامه حکمرانان تاوی Chronologie der arabischen Statthalter چاپ وین ۱۹۳۲ ص ۷۲ پیشنهاد میکند که درین سکه این نام را باید ابراهیم بن یزید و تاریخ های آنرا ۲۱۵ و ۲۱۷ خواند. ابراهیم بن عتاب را بعقیده تیزنهاوزن Tiesenhausen درین سکه این غیاب یا این اعیان باید خوانند. نمودن الف دوم در آغاز این نامها مانعست که ما ابراهیم ابن اللیث یکی باشد

خانهایشان فرزندان برای توادده شده است» (زیرا هرگاه بابک میشنید که بطریقی دختری یا خواهری زیبا دارد کس نزد اومی فرستاد و دختر را میخواست و اگر بطریق دختری را نمی داد بابک بدیدار بطریق می رفت و دختر را با چیزهای دیگری که آن بطریق داشت از او می گرفت ). همه این مطالب نشان می دهد که سهل در جنوب رود کور بود و بابا بابک روابط شخصی داشت. بابک در ضمن آنکه دعوت سهل را بدو او پذیرفت حزم را رعایت کرد و برادرش عبدالله را گفت جای دیگر یعنی نزد ابن اصطیفانوس بماند (۱). این دوسردار که تا اندازه ای از میهمانان خود دل آزرده بودند آنان را با فشین تسلیم کردند. در برابر این خدمت برجسته تازیان سهل را (۲) بسیار تجلیل کردند و از خطاهای پیشین او درگذشتند. در يك قسمت الحاقی که در برخی از نسخ خطی کتاب موسس کلنکتوتسی در ج ۳ فصل ۲۰ هست این مطلب را تأیید کرده و گفته اند (با میالهای آشکار) که سهل «فرمانروایی ارمنستان و گرجستان و اران را یافت و بانیر و اختیار تام فرمان راند» (۳). وی می بایست در حدود پانزده سال ازین منصب جدید برخوردار شده باشد زیرا که بگفته تماس اوتسرونی ج ۳ فصل ۲ (ترجمه بروسه ص ۱۵۳) سهل پسر سنباط فرمانروای شکی که بابن (بابک) را گرفت از امیران ارمنی بود که بوغای کبیر از کشورشان راند و با ایشان را بدانجا برگردانیدند (در ۱۸۵۴)، هر چند که در فهرست طبری ج ۳ ص ۱۴۱۶ نام پسرش معاویه بن سهل بن سنباط جانشین نام او شده (پسرش بابک را که اسیر شده بود بشکرگاه افشین برد).

## ۲ - جانشینان سهل

بسی ازین دوره فترت جالب توجهی در تاریخ جانشینان سهل پیدا میشود تا اینکه در آغاز قرن دهم از فرمانروای شکی بنام ادرنوسی (آدرنوسی)

(۱) درباره وی رجوع کنید به صیغه ۱۵۴ .

(۲) طبری ج ۳ ص ۱۲۷۲ پسر سهل (معاویه) صد هزار درهم و سهل هزار هزار درهم و يك كمر گوه نشان و لقب بطریق و تاج بطریقی دادند. گویا وضع ابن اصطیفانوس هم تثبیت شده و در اقطاع خود مستقر گشته است، رجوع کنید به صیغه ۱۵۴ .

(۳) این مطلب را مدیون ص. دوسب (۱۲ اوت ۱۹۵۶) هستم

آگاهی می‌یابیم. برای وقوف بدین نکته باید وضع آن دیار را که تغییر یافته اما هنوز هرج و مرج کامل در آن حکمروا بود بغایت اختصار خلاصه کنیم: در آغاز قرن نهم سلسله جدیدی بنام باگرانی در گرجستان (کرتیل) روی کار آمد. باگرات پسر آشوت (۸۲۶-۸۷۶) با محمد بن خالد در نخستین جنگ با امیر تفلیس اسحق بن اسمعیل همدست شد و در نتیجه همین یگانگی بود که چون بوغا تفلیس را در ۸۵۲ گرفت و اموال امیران ترسا (خاصه ارمنیان) را بگمان اینکه باوی، درستیزند تاراج کرد باگرات را زبانی نرساند.

سلسله جدید و تازه نفس فرمانروایانی که از بغداد مامور شده بودند یعنی ساجیان بلاهای تازه بر سر قفقازیان ترسا آوردند. در میان سالهای ۹۰۲ و ۹۱۴ یوسف بن ابی الساج ارمنستان و گرجستان را ویران کرد و تفلیس را گرفت و بکاخت علیا حمله کرد.

تاریخ گرجستان با هواداری خاصی که از خاندان پادشاهی گرجستان دارد وقایعی را که در دوره حکمرانی ظاهری شعبه مهم پساد شاهان باگرانی در کرتیل روی داده ثبت کرده است. از آنجمله در شرح پادشاهی ادرنسه دوم (۸۸۱-۹۳۲) نوه باگرات سابق الذکر شرحی از وقایع کاخت هست، رجوع کنید به تاریخ گرجستان بروسه ج ۱ ص ۲۷۳-۲۷۹. مدتی پس از آنکه سمبات پادشاه ارمنی بدست یوسف (در ۹۱۴) (۱) کشته شد پادشاه محلی کوبرسکه یعنی پادشاه گرجستان غربی (ابخاز) کنستانتین را (که درین هنگام دردست پادشاه کرتیل بود) (۲) دعوت

---

(۱) یعنی سمبات ناهاتاک با سمبات شهید (۸۹۰-۹۱۴) که بدست یوسف ابن ابی الساج کشته شد، رجوع کنید به تاریخ ارمنستان گروسه Grousset چاپ ۱۹۴۷ ص ۳۹۷-۴۴۱.

(۲) سلسله «ابخازی» از مردم محل بودند و تا اندازه‌ای نمیشان بخزران میرسید. نمب نامه آنهادر سندی هست بنام «دیوان» که تاگایشویلی Tagaishvili کشف کرده است، رجوع کنید به جلد آسیایی Journal Asiatique ۱۹۲۷- شماره ۲۱۰ ص ۳۵۷-۳۶۸ سلسله ابخازی در سرزمینی که شامل گرجستان غربی بود و حتی دامنه آن گرجستان شرقی کشیده می‌شد فرمانروایی داشت از ۹۸۷ باگرات دوم از سلسله باگرانی گرجی که مادرش شاهزاده‌ای ابخازی بود بر تخت شاهی ناسان خود نشست و بدین گونه کشور را متحد کرد.

کرد که در جنگهای کاخ سفلی (هرتی) شرکت کند. متعین دژوچین  
 را شهر بند کردند اما درین هنگام ادرنسی بطریق ناگهان بدانجا رسید  
 و سه تن دژبانان با او تسلیم شدند و صلح برقرار شد. هرچند بنا بر کتاب  
 بروسه ص ۲۷۷ یادداشت ۳ اصل و نسب این شخص معلوم نیست نباید  
 از عقیده کریه مسکی پیروی کرد زیرا کریه مسکی وی را با دروسی بن  
 هامام (۱) که مسعودی میگوید در شکی بوده است تطبیق میکند،  
 زیرا همسایه دیگری نبوده است که بتواند بهر تی دست اندازی کند  
 جایگاه اخیر را مخصوصا در مورد قلمرو مروط به «سه برادران» ذکر  
 کرده اند و چنان می نماید که این ادرنسی بازمانده مستقیم یا نا مستقیم  
 بطنی یا صلبی سهل بن سنباط بوده باشد. مسعودی این نکته را در حوادث سال  
 ۳۳۲=۹۴۳ آورده است اما مانند برخی موارد دیگر احتمال می رود وی  
 از مآخذی که پیش از او بوده است بهره مند شده باشد. توجه باین نکته  
 یعنی اگر دوران حکمرانی برای يك تن طولانی بنظر میرسد و عبارت  
 باشد از فاصله میان ۹۱۴ و ۹۴۳ تقریباً مشکل ما را حل می کند.

در تاریخ گرجستان (کتاب سابق الذکر ص ۲۷۹) آمده است که تا  
 روزگار حکمرانی اشخانیك (بزبان ارمنی مصغراشخان بمعنی شاهزاده)  
 همه ساکنان هر تی کافر (ظاهراً معتقد بآیین ارمنی) بودند اما وی که فرزند  
 شاهزاده خانم گرجی دینار بود آنها را بدین ارتودوکس (یونانی) درآورد  
 و بدین جا که میرسد فصل را بپایان میرساند. درین مآخذ نیز ذکری از  
 روابط این شاهزاده جدید با بطریق ادرنسی سابق الذکر نیست. اما در  
 آرمیان اشاره ای بواقعه ای رفته است که در همان زمان وی داده و آن  
 اشاره بسیار مختصمست بدینگونه که گفته شده است مداصران این شاهزاده  
 در برده و آذربایجان سالارهای یعنی مسافریان بودند.

در حقیقت در فهرست نامهای صاحبان اقطاع در زبان ن محبت  
 مسافری (بتاریخ ۳۴۴=۹۵۵) که ابن حوقل در ص ۲۵ آورده است بام  
 اشخانیق معروف بابو عبدالمک صاحب شکی (۲) بر میخوریم. بناء اشخانیق

(۱) چنانکه گفته و خوش Vakhushst در ص باشد (رجوع کنید یادداشت  
 ۳ ص ۱۴۷) این را باید دلیل ادامه و استمرار نام آدرنسی در آن خاندان دانست  
 این حقیقت را باید در نظر داشت که دو سلسله از مهاجران بکاخ شکی رفته اند  
 یکی از تارون و دیگری از کلارجت، رجوع کنید یادداشت شماره ۲ در ص ۱۴۷  
 (۲) رجوع کنید یادداشتی که درباره کتاب ابن حوقل، آمده است

که می‌رسیم نیز بدوره‌ای برمی‌خوریم که در تاریخ شروان وقایعی مربوط به آن آورده‌اند. قبول رسمی دین ارتودوکس بوسیلهٔ اشغنائیق ظاهر آشنانهٔ بسط نفوذ همسایگان گرجیست و چنین می‌نماید که تغییر اساسی در روابط میان شکی و کاخ روی داده باشد. بنظر می‌رسد که دومی اولی را در خود مستهلک کرده باشد، زیرا در تاریخ شروان (درومن وقایع سال ۱۰۶۸ میلادی) عنوان «فرمانروای شکی» قطعاً باعسر تن فرمانروای کاخ تعلق می‌گیرد (۱).

## ۴- عیسی بن اصطیفانوس

اینک باید دربارهٔ ابن اصطیفانوس که ازو در داستان تسلیم بابک بازشین (سال ۸۳۷) (۲) ذکر کرده‌است اندکی سخن بَرانیم. طبری آنجا که دستگیری وی را بدست بوغا (سال ۸۵۲) شرح می‌دهد وی را صریحاً عیسی بن یوسف بن اخت اصطیفانوس که گویا بمعنی خواهر زادهٔ اصطیفانوسست می‌خواند، یعنی پدرش یوسف و مادرش خواهر اصطیفانوس بوده‌است (نام وی را با مسامحه در همان قسمت ج ۳ ص ۱۲۲۸، عیسی بن یوسف بن اصطیفانوس آورده‌است). در حقیقت موسس کلنکتوتسی در ج ۲ فصل ۱۹ دربارهٔ وی چنین می‌گوید: «استپانوس بنام «ابلسد» که بابک را در جنگ با «بلکانیان» (مردم بیلقان؟) شوراند در ۸۲۸ کشته شد. کشتگان وی «داون» و «شاپوه» بدژ «هوروز» پناه بردند و بهوخواهی بابک جنگیدند. دوازده سال بر مجموعه‌ای از نواحی «ارنخ» (۳) فرمان راندند تا که کسان استپانوس (۴) آنها را کشتند و خواهر زادهٔ «مسالمات اندیش» استپانوس یعنی «ایسای» موسوم بابو موسی آن نواحی را که داون و شاپوه

(۱) رجوع کنید بکتاب مطالعات Studies من ص ۳۰، ۶۶

(۲) بروسه اصل و نسب او را نمی‌دانسته‌است گروه در ص ۳۶۴ یادداشت‌ها خطا او را پسرادر نرسه از مردم سیسکان غربی دانسته‌است  
(۳) ورین وای کونیک، بردزور (لر) سیسکان، هابند، آماراس، بازکانک، مغانک و تری که این آخری جزو ایالت اوتی و مابقی جزو ارتسخ است و تمام این نواحی در محوره رود کور (وته‌ارس) واقعست.

گرفته بودند دوباره مسخر شدند و بر آنها فرمان راندند ۷. این همان کسیست که طبری عیسی بن اصفیافانوس می نامد. اصفیافانوس در ۸۲۸ به خدمت بابک درآمد، دو سال بعد بابک طوسی و در سال دیگر ابراهیم بن لیث (رجوع کنید بیادداشت ۴ صفحه ۱۴۹) را شکست داد. در همان سال استبانوس کشته شد و کشتگان وی دوازده سال آن سرزمین را در دست داشتند. بنابراین قراین جلوس عیسی در حدود سال ۸۴۱ یعنی پس از پایان کار بابک بوده است و او بایستی تا سیزده سال دیگر بروی کار مانده باشد.

تماس ارتسرونی (ج ۳ بند ۳/۱۰ ص ۱۴۵-۱۵۰) آورده است که چگونه پس از لشکرکشی توام با تلفات و خسارات سنگین که در جنگ با صناریه کرد بوغا در آلبانیا بیش رفت و قسمت اعظم آلبانیا فرمان گزار ابوموسی معروف بیسر شیخ (کشیش) بود (۱). سپس مقاومت دلیرانه وی و آلبانی های فرمان گزاری را در برابر لشکریان خلیفه (که برخی امیران ارمنی نیز آنرا تقویت کرده بودند) شرح میدهد. ابوموسی در ۲۸ جنگ پیروز شد و شهر بندان ختیش (در تاریخ طبری: کشیش) دژ او یک سال کشید. ابوموسی نامه ای بخلیفه نوشت و بتعرض او اعتراض کرد (و شاید به خدمات خود که در ۸۳۷ کرده بود اشاره کرد) و خلیفه برای او زینهار نامه فرستاد. سپس بلشکرگاه بوغا رفت و او را بین النهرین فرستادند. مقام اساسی ابوموسی چنان می نماید درین حوادث این بوده است که تسلیم شده و او را باهشت تن اسیر دیگر تبعید کرده باشند.

اصل و نسب ابواسد استپانوس معلوم نیست هر چند این نکته که وی بابک را بیاری مردم بلك (یا بلكان) برانگیخته چالب توجه است بندارم نامی که در زبان تازی بملقان آمده از آن همان شهر است که امروز در دشت میل (۲) بر سر راه ورثان (اکنون بنام التان در کرانه جنوبی ارس) پیورده (پرتو) واقعست. مردم این شهر از نژادهای مختلف بودند و بسرکشی شهرت داشتند (۳). پرخاش س. دوست بهرامت آنجا کسه (۱) در سه گمان میکنند که این کامه يك بون ترجمه تحت اللفظ از ابوموسی

عربی باشد و این بسیار محتملست.

(۲) ویرانه های آن معروفست بمیل بملقان.

(۳) رجوع کنید بمقاله مینورسکی و کلی کاهن Cl. Cahen در مجله آسیایی

در اسف سال ۱۹۴۹ شماره ۹ ص ۲۸۶-۳۳۶.

مینویسد: « یافتن ضبط تازی برای این نام در جایی که ارمنیان آنرا پیتکران مینامند برخلاف انتظار است. با این همه کاملاً با این عقیده همراه نیستم که پیتکران و بیلقان ( بیلکان ) که اولی نام ایالت و دومی نام شهری بوده است ( هر چند گاهگاهی بناحیه هم گفته اند ) از نظر زبانشناسی یکی باشند. در مرجع تازه تری ( اربلیان فصل ۳۳ ترجمه ج ۱ ص ۹۶ ) این وقایع را اندکی با اختلاف آورده اند: « مردم ناحیه بالاسکان ( در اصل چنینست ) از فرمانبرداری باین ( یعنی بایک ) خودداری کردند و بایک بیاری ابلسداز آلبانیان ( الوان ) این ناحیه را تاراج کرد و حتی زنان و کودکان بیگانه را کشتار کرد ». بالاسکان (؟) که اربلیان نام میبرد شاید درست باشد، هر چه که در همان جهت باشد. در حقیقت بلاسجان بایستی در دشت موقان باشد و در جغرافیای ارمنی در قسمت مربوط پیتکران ذکر از آن آمده است، رجوع کنید بکتاب اراش شهر تالیف مار کوارت ص ۱۲۰

اینک می رسم بخود ابوموسی عیسی، باید پذیرفت که وی رابطه ای با هیچ خاندان شاهی نداشته است. هر چند مادرش خواهر اصطیما نوس بوده، پدرش که طبری اورا یوسف میخواند چنین می نماید که کشیش بوده است ( رجوع کنید بکتاب تماس ص ۱۴۵ ). از آنجا که وی درختیش در برابر بوغا بایداری کرده است بسیار بجاست که قریه ای از آنرا از طبری ج ۳ ص ۱۶۱ ( سال ۲۳۸ = ۸۵۲ ) نقل کنیم آنجا که میگوید: « عیسی بن یوسف در دژ کشیش از بخش بیلقان بود که در ده فرسنگی بیلقان و بانزده فرسنگی برده بود. بوغا باوی جنگید و دژ ( اورا ) گشود و اورا با پدر و زندش همراه خود برد مسافه هایی که طبری بیان کرده است مطبقست با ناحیه شوشا ( شوشی ) امروز. پیدا است که این دژ در ناحیه بیلقان بوده است. وانگهی بنا بر گفته مسعودی ج ۲ ص ۷۵ ارس ارمنیان سرزمین بایک ( یعنی ناحیه بدین در کرانه جنوبی آن ) و « کوه ابوموسی » که مسکست همان عیسی باشد میگرداند. پس می ماند که « کوه مسعودی » این کوه ( جبل ) در کرانه رود ارس باشد

این جزئیات می رسد به هرگز مختصر فات (۱) و ابوموسی

(۱) افطاح ابن اصطیما نوس میگوید که در حاکم شده که حدود شنجین

داده شده یعنی حیران یا حیدان و عمده که ارس حوقل بدان اشاره میکند ( رجوع کنید شرحی که در ماره کتاب ابن حوقل خواهد آمد )







با گوشه جنوب شرقی آلبانیا یعنی ناحیه ای که در کرانه چپ ارس ، همان جا که از تنگه های کوهستانی بدشت می ریزد ، واقعست رابطه دارد. بنکته دیگری هم باید توجه کرد . از لحن طبری می توان چنین دریافت که دردژسهل که بابك خود بآنجا رفته است و قلمرو ابن اصطیفانوس که برادر خود را بآنجا فرستاد همسایه يك دیگر بوده اند . در فهرست بزرگانی که تبعید شده اند طبری درج ۳ ص ۱۴۱۶ با همان لحن از ابن اصطیفانوس و سنباط بن آشوت بنام ابوالعباس الوائی (۹) و معاویه بن سهل ابن سنباط بطریق اران و آذر نرسی بن اسحق الخاشنی (۱) از خچن (۱) یاد می کند . نتیجه آنست که باید تصور کنیم خچن (۲) ناحیه خاصی بوده هر چند که شاید فرمان بردار ابن اصطیفانوس بوده باشد . اگر وی خداوند همه سرزمینی بوده باشد که موسس کلنکتوتسی بر شمرده است قلمرو سهل می بایست بحوزه رود کور نزدیک تر باشد .

#### ۴- دست نشاندگان قفقازی مرزبان در ۴۴۳=۹۵۵

(۱) مرزبان مسافری و مداخلات ایرانیان

(۲) علی بن جعفر وزیر

(۳) سخنان ابن حوقل درباره قفقاز

(۴) شرح آن

(۵) نتیجه

#### ۱- مرزبان بن محمد بن مسافر (۹۴۱ - ۹۵۷ م.)

قیام بابك در شمال آذربایجان (۸۲۰ - ۸۳۷) مقدمه جنبشهایی بود که بلافاصله و مخصوصاً در قرن بعد یعنی قرن دهم در جلگه ایران و نواحی مجاور آن بروز کرد .

تا مدت های دراز توجه مورخان ( فان فلو تن Van Vloten و ولهاوزن Welhausen و بارتولد Barthold ) بیشتر بسوی خراسان بوده است تا اینکه انتشار تجارت الامم مسکویه راهی نازه در برسیه های مربوط بنواحی غربی ایران گشوده ، یعنی همان نواحی که شرح

- 
- (۱) رجوع کنید بکتاب تماس ارتسرونی ص ۱۳۳ : ارتسره امیر الوانك بااران  
(۲) رود خچن از جنوب بموازات رود ترتر جریان دارد که برده ( برتو ) در کنار آنست .

آنها در کتاب دقیق ابن الاثیر مبهم و تاریک بود . عنوانی که آمدروز Amedroz و مارگلیوٹ Margoliouth برای چاپ نفیس کتاب مسکویه گذاشته اند یعنی « انقراض خلافت عباسی » The eclipse of the Abbasid Caliphate باز هم عظمت سنن مرکز روحانیت اسلام را منعکس می کند و اگر بمردم شناسی و علم اقتصاد و سرشت انسانی توجه بیشتری بکنیم تاریخ نویس باید بیشتر نظر خود را متوجه جلوه دادن وزنده کردن سنن قدیم تر بکنند . همان سننی که سازمان کاملاً نوى را بنیاد گذاشت و منتهی بیرچیدن بساط خلافت شد .

تاریخ دوران آل بویه اکنون روشن ترست (۱) و مقارن زمانی که این دولت بسط یافت در تاریخ بسازمانهای سیاسی دیگر بر میخوریم که در کردستان و آذربایجان و ماوراء قفقاز بنش و نما آغاز کرده بود . و در میان آنها ستاره بخت مسافریان در اندک مدتی درخشید . من اخیراً در پی استادان سلف خود (۲) گام برداشته ام یعنی مشغول کشف و

---

(۱) رجوع کنید بهمان کتاب « انقراض » و ضمائم آن ، سید احمد کسروی : شهریاران گمنام سه مجلد ۱۹۲۸ ، ۱۹۲۹ ، ۱۹۳۰ ، مینورسکی « استیلا دیلمیان La domination des Daïlamides ، ۱۰ ، ۱۰ ، دوری . مطالعات درباره زندگی اقتصادی بین النهرین در قرن دهم life of Mesopotamia in the 10th century (رساله دکترای دانشگاه لندن در ۱۹۲۴) و ترجمه تازی آن تاریخ العراق الاقتصادية فی القرن الرابع الهجرى چاپ بغداد ۱۳۶۷ = ۱۹۴۸ ، ۱۰ ، آتش در کلمه دیلم در اسلام انسیکلوپدیسى ج ۳ ص ۵۶۷ - ۵۷۳ ، ب . شپولر B Spuler . ایران در آغاز دوره اسلامی Iran in fruh - islamischer Zeit چاپ ۱۹۵۲ ص ۱۰۰ - ۱۰۶ (با شرحی در مداخلات ایرانیان که کافی نیست) ، رجوع کنید بمقاله ه . بون H. Bowen : بدمای آل بویه The last Buwayhids در مجله انجن آسپایی شاهى لندن شماره آوریل ۱۹۲۹ ص ۲۲۶ - ۲۴۵ و کتاب م . کبیر M. Kabir : حاندان بویه در بغداد The Buwayhid dynasty of Baghdad ( ۳۵۶ - ۴۴۷ - ۹۶۷ - ۱۰۵۵ ) (رساله دکترى دانشگاه لندن در ۱۹۵۳) .

(۲) رجوع کنید بمقاله اودارد Huart : مسافریان Les musâfirides در مآدنامه اودارد براون A volume to E. G. Browne چاپ ۱۹۲۲ ص ۲۲۸ - ۲۵۶ و سید احمد کسروی کتاب سابق الذکر ج اول چاپ ۱۳۰۷ = ۱۹۲۸ و مقاله مینورسکی بعنوان مسافریان Musâfirids در دایرة المعارف اسلام .

تحقیق عمیق تر و بیشتر در آثار و اسباب پیشرفت خاندان مستقل دیلمیان (۱) شده ام و اکنون درین جا می خواهم یکی از مدارك علمی را که در کتاب جغرافیای ابن حوقل (۲) مانده است شرح و تفسیر کنم.

این سند شامل فهرستی از خراج گزاران مرزبان بن محمدست با ذکر مبالغی که هر يك از ایشان تعهد کرده بودند بخزانۀ مرزبان بپردازند.

هنگامی که در حدود سال  $330 = 941$  مرزبان و برادرش و هسودان پدر خود را در دژ سیسجان (سیسکان؟) زندانی کردند، و هسودان در همان اقطاع موروث خود یعنی طرم (طارم در اواسط مسیر سفید رود) ماند و برادرش مرزبان بسوی شمال و مغرب بسرزمین یکی از خارجیان کرد بنام دیسم رهسپار شد. اردبیل (در آذربایجان شرقی) تختگاه مرزبان شد و وی از آن سوی ارس تا قلب ماوراء قفقاز پیش رفت. بر ما آشکارست که مرکز باشکوه دستگاه سابق اداره اسلامی برده (پرتو) بدست وی افتاد، زیرا درین جا بود که تاخت و تازهای پی در پی روسها را در  $332 = 943$  دفع کرد و این جنگهارا مسکویه درج  $26^{\circ} 22'$  -  $7^{\circ}$  با بیانی مهیج شرح داده است. وانگهی می دانیم که پادگان دیلمیان که بفرمان وی بود مرکز بزرگ و مهم دیگر دوین را (پیش از  $377 = 948$ ) در دست داشتند و ازین گذشته تا  $360 = 971$  گنجه (جنزه) بدست نماینده او التازی (۳) اداره میشد. از فهرست ابن حوقل چنین برمی آید که سازمان عریض و طویل حکمرانان مرزی در آن زمان بیابانه خراج گزاران بی اهمیتی تنزل کرده بودند. ازین رو تاچندی دولت مستعجل مسافریان نتوانست کاملاً بسط یابد.

---

(۱) رجوع کنید بکتاب «مطالعات» من ۱۹۵۳ ص ۱۵۸-۱۶۶

(۲) تالیف این کتاب در  $367 = 977$  پایان رسیده است. مولف شرح سفر خود را بی ترتیب آورده است. رجوع کنید بمقدمۀ بارنولد بر حدود العالم ص ۲۰. نیز رجوع کنید بهمان کتاب (ص ۲۸) و بطور مبهم درص ۱۹ و ۲۸) با اشارات مکرر باد تولد باینکه ابن حوقل در  $358 = 969$  در گرگان بوده است.

(۳) رجوع کنید بکتاب «مطالعات» من ص ۳۸.

## ۲- علی بن جعفر وزیر

بی شک تهیه مقدمات قرارداد های چند برای ادای خراج مستلزم يك سلسله گفتگوهای سیاسی و مالی مفصل و دور و دراز بوده است و این حوقل این کامیابی ها را نتیجه زحمات ابوالقاسم علی بن جعفر می داند که از زندگانی او آگاهی در میان هست .

بنابر گفته ابن حوقل وی نخست به خدمت یوسف ساجی درآمد است . سپس (مسکویه ج ۲ ص ۳۱) به خدمت دیسم بن ابراهیم خارجی درآمد که یکی از سرداران یوسف بود و جانشین ساجیان شد و سرزمین آذربایجان را در میان سالهای  $326 = 937$  و  $344 = 955$  ( با فواصل بسیار ) (۱) گرفت . مسکویه حقیقت جالبی را بمیان آورده است و آن اینست که علی ابن جعفر از دعای باطنیان بود و شاید همین سبب شد هنگامی که در خدمت مخدوم خارجی خود بود دشمنانش توطئه کردند . علی بن جعفر از بر سر دیسم بطارم گریخت و بمحمد بن مسافر پناه برد . اما هنگامی بآنجا رسید که پسران محمد یعنی مرزبان و وهسودان بر پدر شوریدند و تختگاه او سمیران را گرفتند . مسکویه این وقایع را در حوادث سال  $330 = 941$  - ۲ آورده است . علی بن جعفر مرزبان را برانگیخت که آذربایجان را بگیرد و وی نیز چون باطنی بود پند آن پناهنده محتال را بکار بست و بوزیر حدید خود مجال داد که عقاید خویش را تبلیغ کند . علی با همپایی بیروان دیسم که می داشت از وضع خود ناراضی اندوشت و خون زمینه مساعد شد مرزبان بخا دیسم حمله برد . لشکر دیسم نیز سپاه مرزبان پیوست یا اینکه از میدان جنگ

(۱) پدر دیسم همکار یکی از خوارج معروف سام هارون الشاری بود که پس از مرگ همکار خویش با آذربایجان گریخت و دگر یکی از سرکردگان کرد را بر بی گرفت رجوع کنید بکتاب مسکویه ج ۲ ص ۳۲ همین هارون ( که ابن المعتز او را « حله » بنویس و کردان لقب داده بود ) در میان سالهای  $272 = 885$  و  $283 - 896$  - ۱۰۰۰ میل دو جورد و محال بود و در تاریخ اخیر بدست جامعه المعتمد گرفتار شد رجوع کنید بطبری ج ۳ ص ۲۱۰۹ ، ۲۱۴۱ ، ۲۱۴۹ - ۲۱۵۱ ، ۲۱۵۱ - ۲۱۵۲ رجوع کنید بکتاب M Canard سام تاریخ حمدانسان Histoire des Hamdanides ج ۱ - چاپ ۱۹۵۱ ص ۳۰۸ - ۳۱۱

گریخت و دیسم بارمنستان فرار کرد و بشاهزادگان ارمنی (اوتسرونی) سرزمین واسپوراکن (نزدیک دریایچه‌وان) پناه برد.

مرزبان آذربایجان را گرفت اما بزودی رابطه‌اش در نتیجه دیسمه کسانی که مخصوصاً دارایی علی بن جعفر را دستاویز کرده بودند با وزیرش تیره شد. علی بن جعفر برای فرونشاندن آتش خشم مرزبان حرص مخدوم خود را برانگیخت و باوقول داد شهر بزرگ تبریز (۱) را پیرو وی کنند و مرزبان هم او را با چند تن از سرداران خویش روانه آن دیار کرد. همینکه علی بر تبریز استیلا یافت در صدد انیام روابط خود با مخدوم پیشین یعنی دیسم می‌آمد. مردم شهر را برانگیخت دیله‌یانی را که مرزبان با او فرستاده بود برانند و چون بکام خود رسید دیسم رفت. در بن‌هنگام مرزبان از باسازگاری خویش با وزیر همکیش خود پشیمان شد و تبریز را در محاصره گرفت و در ضمن پنهانی وارد گفنگو با علی شد و بعقیده دینی وی توسل جست و او را وعده وزارت داد. علی نیز بهروتنی بجان و مال خویش زندهار حواست. همینکه بمقصود رسید از تبریز گریخت و مرزبان هم پشیمان خود وفا کرد. مسکویه همه این حوادث را (ج ۲ ص ۳۱-۵) در وقایع سال ۳۳۰-۹۴۱ آورده است و پس از آن دیگر چیزی در باره علی بن جعفر ندارد.

در چهارده سال بعد حوادث بسیاری روی داده است و پس حمله پیچوده مرزبان بر شهر ری و شکست و اسارتش (مسکویه ج ۲ ص ۱۹۵ در وقایع سال ۳۳۷=۹۴۸) پریشانی‌های بسیاری روی آورده است. هنگامی که مرزبان در اسارت می‌زیست دیسم باردیگر در آذربایجان پدیدار شد و چند تن دیگر از فرماندهان مستقل شدند.

رکن الدوله پادشاه آل بویه در ری در کار آذربایجان دخالت کرد و در ۳۳۹=۹۵۱ یکی از دهقانان نامی طوس محمد بن عبدالرزاق را بآذربایجان فرستاد ولی وی در آنجا دلگیر شد و در ۳۴۲=۹۵۳ ری را رگشت (۲).

(۱) که احتمال می‌رود عمرو حاندان روادیان بوده باشد، رجوع کنید بکتاب «مطالعان» ص ۱۵۸

(۲) مسکویه ج ۲ ص ۱۱۹، ۱۳۲، ۱۳۵-۶، ۱۴۸ (که در دهرست مازگلوس در علم اماده است) این همان دهقان نامیست که شاهنامه را برای او از بهلولی ترجمه کرده اند شاهنامه فردوسی مبنی بر همین ترجمه است

تنها در  $342 = 903 - 4$  مرزبان توانست از زندان بگریزد (مسکویه ج ۲ ص ۱۴۹) و جایگاه پیشین را بدست آورد. پیش از مرگش در رمضان  $346 =$  دسامبر ۹۵۷ (مسکویه ج ۲ ص ۱۶۶) وی جنگهایی با برخی از شورشیان نواحی مجاور باب‌الابواب (در بند) کرده است که اخبار آن بما رسیده است: «وی کار خود را راست کرد و دشمنان را شکست داد» و بآذربایجان بازگشت تا با دیسم روبرو شود. این سرکرده خارجی بار دیگر بدوست ارمنی خود در واسپوراکان پناه برد اما وی پیمان خود را شکست و او را بمرزبان تسلیم کرد و او هم چنانکه آوردیم مرزبان را کشت. همه این پیش آمدها که مسکویه (ج ۲ ص ۱۶۱) در حوادث سال  $344 = 955 - 6$  آورده است درست وابسته بهمان سالیست که در متن ابن حوقل آمده است. ابن حوقل حتی بتسلیم شدن دیسم اشاره می کند.

از قراین چنین برمی آید که پس از فرار مرزبان، علی بن جعفر بار دیگر بمقام وزارت خود بازگشته و بستن خراج بلشکرکشی مرزبان بباب‌الابواب و از میان رفتن دیسم بستگی دارد.

## ۲. قسمت های کتاب المسالك والممالك ابن حوقل درباره ارمنستان و قفقاز

متن ابن حوقل دشواریهای فراوان در بردارد، از آن جمله در برخی از قسمت های بند نخست که بعلامت (الف) معین کرده ام، درین زمینه بزرگترین دانشمند معاصر زبان تازی آقای ویلیام مارسه William Marçais رجوع کردم و وی هم با گشاده رویی بسیار ترجمه ای را که بفرانسه کرده بود برای من فرستاد. عزم کردم که آنرا عینا درین جا بیاورم، گذشته از آنکه ترجمه خودم که پس ازین خواهد آمد دقیقه نامطلوبی خواهد بود.

الف. (چاپ کریمرس Kramers ص ۳۴۳، چاپ دوخویه ص ۲۴۵):  
«شهر (وناحیه) دوین بیش ازین از آن سنباط بن اشوط پادشاه همه ارمنستان بود، هم چنانکه از آن بیاکانش بوده است. هم چنان در دست سران این خاندان بود تا هنگامی که ابوالقاسم یوسف ساجی آنرا ازیشان گرفت و



دستشان را از آن کوتاه کرد و حال آنکه برای مالکیت خود عهدنامه‌هایی داشتند که بقرون اولیه اسلام می‌رسید و استقرار ایشان را در آنجا می‌رساند (و در فتح مسلمانان در آنجا بودند) و ایشان بعهده داشتند بنا بر مقررات مربوط بمقطعات جزیره بپردازند. بنی‌امیه و بنی‌عباس ایشان را بجای خود گذاشته بودند و انواع مختلف رسوم که بعنوان جپایات بر آنها مقرر شده بود از ایشان می‌گرفتند. یوسف برایشان حمله برد و زودخوردهایی با ایشان کرد (۱). از آنگاه بختیاری (۲) سا بهشان بپایان رسید و هیچ رایتی تا کنون بیاری ایشان برافراشته نشده است. دین ترسیان در ارمنستان برتری دارد. از دو قسمت این سرزمین (۳) دولت مرکزی (سلطان) سالیانه چیزی را دریافت می‌کند که می‌توان خراج دانست. بدین گونه (۴) ارمنیان امروز هم وابسته بهمدی هستند که پیش ازین بوده‌اند، اما این پیمان نیست که در حقیقت اثری ندارد؛ زیرا که دولت‌های همسایه (سلاطین) بر آنها حمله می‌برند (۵) و برده می‌گیرند، بدرفتاری می‌کنند و حق دفاع از ایشان را پایمال می‌کنند. بردگانی را که از ایشان آورده بودند نمی‌توانستند بعنوان زر خرید در بغداد بهروشنند و من این وضع را تا سال ۲۳۵ = ۹۳۶ دیده‌ام، هیچ کس این خرید و فروش را مشروع نمی‌دانست بسبب آنکه کاملاً در زنهار بودند و پیمان‌هایی (غیر عهد) که در دست داشتند بسیار بود.

(۱) رجوع کنید بکتاب ابن حوقل ص ۶۱، ج ۲ ص ۱۴-۱۵ و قصد هم‌العدو  
(۲) من پنداشتم عبارت «ولا یفتح بعد غد» را باید بدین گونه درست کرد و گفت «بعد غد» ، یعنی «واو (یوسف) پس ازین خیانت با ایشان طرفی بر نیست و هیچ رایتی برای ناری او (البه) تا امروز برافراشته نشد (یوسف در ۳۱۵ = ۹۲۷ در گذشت). بهمین جهت ما رسه می‌نویسد «پندارم کلمه‌عد را باید نکار برد این‌ها بمعنی «بخشایش» نیست بلکه بمعنی «بمصرف و بختیاری» است، لعویون آنرا بکلمه «نحج» تفسیر می‌کنند

(۳) رجوع کنید بشند دیگر .

(۴) «کانهم» از نظر اصولی، از نظر فصایی  
(۵) اندک زمانی پنداشتم باید «تطرفهم» (بقاء) خواند «در کراهه مدروشان تاخت و تاز می‌کنند» (همچنان «تحیف» معنی تراشیدن حاشیه چیزی را دارد) اما «تطرق» بمعنی حمله بردن و مسلط شدن معروفست و اما «تتطرقوا و تطرقوا» بمعنی حمله بردن و مسلط شدن رایجست فراراً من تعادب المنعم بعی «پنهانی» .

« دوارمنستان هست یکی بنام داخلی و دیگر بنام خارجی. در برخی از قسمت‌های ارمنستان خارجی مسلمانان شهرهایی دارند که بدست آنهاست و مسلمانان پیوسته رآن حکمرانی داشته‌اند (هرچند گاهی؟) و ارمنیان آنها را اجاره کرده‌اند. (این گونه شهرها) از آن شاهان اسلامست مانند ارچیش و منازجرد و خلاط (۱). مرزهای ارمنستان خارجی پیداست کجاست، مرزهای آن از شرق ببردعه می‌رسد، از غرب بجزیره، از جنوب بآذربایجان و از شمال بنواحی روم در سمت قالیقله. جایگاه اخیر مردابی بود در میان کشور روم (برضد) مردم آذربایجان و جبال (ماد) و ری و غیره. و این شهر (تختگاه) (ارمنستان) داخلیست. (پیش ازین) گفته شد که دوارمنستان داریم، اما ارمنستان داخلی شامل دیبل (دوین) و نشوا (نخچوان) و قالیقلاست و آنچه در دنباله آن در شمال قرار دارد و حال آنکه ارمنستان خارجی شامل برگری و خلاط و ارچیش و ووسطان و الزوزان (آندز او استیک) و باروها و دژها و نواحی و ایالاتیست که در میان آنهاست. (ص ۳۴۴) و دسترس آنها بدربار از طرابوزانست ...»

ب. (چاپ کریمرس ۳۴۸، دوخویه ۲۵۰): «ببرخی ازین شاهان نوعی ازخراج (ضرائب) و رسوم اضافی (اوازم) تعلق می‌گرفت که هر سال برای شاه آذربایجان می‌فرستادند. مرتباً (سهله)، بی وقفه و مانع - همه آنها (یعنی شاهان ارمنی) پیرو کسی بودند که (بر آذربایجان) فرمانروا بود و سعادت آنرا تأمین میکرد (۲).

ابن ابی الساج از هدایایی که کم و بیس از ایشان می‌رسید خبر سند بود (۳). اما هنگامی که این کشور (مملکه) بدست مرزبان بن محمد بن مسافر معروف بسلاز افتاد وی بتأسیس ادارات مالیه (دیوان) و ممیزی (قانون)

(۱) درباره خاندانهای نازی که در شمال دریایچه وان مستمر و منسوب بقبیله میس بودند (بجز برگری که اصلاً خانواده عثمان نامی آنجا را گرفته بود) رجوع کنید بکتاب مارکوارت «جنوب ارمنستان» ص ۲۹۹-۳۰۴، ۵۰۱-۸

(۲) در چاپ دوخویه ص ۲۵۰ افزوده شده است: «بزرگان این نواحی که شاهان نواحی مرزی (اطراف) بودند از شاه (ملک) آذربایجان و ارمنستان و هردو ادان فرمان می‌بردند».

(۳) این نکته بامقاسه با مطالبی که پیش ازین در صفحه ۱۶۳ آمده است

شکفتست

ومالیات اضافی (لوازم) پرداخت و دربارہ (جزئیات) اعانات (مرافق) و پس‌افتها (توابع) وارد گفتگو شد (یغاطب) .

۱- بزرگترین شاهان (ملک) این ناحیه تاجایی که من توانستم آشکار کنم (۱) شروانشاه محمد بن احمد الازدیست.

۲- پس از او (از نظر جغرافیایی؟) شاه لایجان می‌آید که کشور او در همسایگی قسمتی از کوه قبق و سرزمین او بلایجان‌شاه (در اصل چنینست) معروفست .

۳- پس از او (۲) صناعی معروف بسنجاریب که دین ترسایی دارد مانند،

۴- ابن الدیرانی صاحب الزوزان (آندزواتسک) و وان و سلطان.

پس ازین من درجه و مرتبت هریک ازین‌ها (شاهان یا کشورها) را بیان می‌کنم باز ذکر آنکه تعهدات هر کدام چیست و هم‌چنین تعهدات (اضافی) از حیث پرداخت مالیات نقدی (مال) و خراج (ضریبه) و هدایا از چه قرار است، هنگامی که (موقع بیان) مالیات سالیانه (ارتفاع) (سراسر) این سرزمین را رسد و پس از فراغت از ذکر مسافتها و اوضاع و احوال (عمومی) این مطالب را خواهم آورد.

پ- (چاپ کریمرس ص ۳۵۰ چاپ دوخویه ص ۲۵۲) « .. راه برده» (در چاپ دوخویه برزنج) بدبیل از ارمنستان (۳) می‌گذرد و همه دهها و شهرهایی که در امتداد آنست از آن سنباط بن اشوط ارمنیست که یوسف ابن ابی الساج (در چاپ دوخویه ابن دبوداد) بخیانیت وستم برخلاف (فرمان) خدا و پیغمبرش که می‌گوید ... ازو گرفت [در چاپ کریمرس درین‌جا احادیث مربوط بوظایف حتمی مسلمانان در حمایت از زمین آمده است] .

(۱) دوخویه این محدودیت را حذف می‌کند و شاید منظور ابن بوده که

ان حوقل ابن سرزمین را ندیده بوده است

(۲) بجای «اله» من «یله» می‌خوانم

(۳) در واقع معدسی درس ۳۸۲ راه برده و دسل را در ارتفاعات اران

(ار راه قلقاطوس یعنی کلنکابوس زادگاه سرس و میس و کیلکوبی یعنی گلاکوبی مورخان البانیا) نوشته است درباره بسط قلمرو سنباط رجوع کنید بکتاب سابق الذکر گروسه ص ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۵۲، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۷۵، ۶۷۶، ۶۷۷، ۶۷۸، ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۸۱، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۴، ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۱، ۶۹۲، ۶۹۳، ۶۹۴، ۶۹۵، ۶۹۶، ۶۹۷، ۶۹۸، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۱۶، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۲۱، ۷۲۲، ۷۲۳، ۷۲۴، ۷۲۵، ۷۲۶، ۷۲۷، ۷۲۸، ۷۲۹، ۷۳۰، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۵، ۷۳۶، ۷۳۷، ۷۳۸، ۷۳۹، ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۴۲، ۷۴۳، ۷۴۴، ۷۴۵، ۷۴۶، ۷۴۷، ۷۴۸، ۷۴۹، ۷۵۰، ۷۵۱، ۷۵۲، ۷۵۳، ۷۵۴، ۷۵۵، ۷۵۶، ۷۵۷، ۷۵۸، ۷۵۹، ۷۶۰، ۷۶۱، ۷۶۲، ۷۶۳، ۷۶۴، ۷۶۵، ۷۶۶، ۷۶۷، ۷۶۸، ۷۶۹، ۷۷۰، ۷۷۱، ۷۷۲، ۷۷۳، ۷۷۴، ۷۷۵، ۷۷۶، ۷۷۷، ۷۷۸، ۷۷۹، ۷۸۰، ۷۸۱، ۷۸۲، ۷۸۳، ۷۸۴، ۷۸۵، ۷۸۶، ۷۸۷، ۷۸۸، ۷۸۹، ۷۹۰، ۷۹۱، ۷۹۲، ۷۹۳، ۷۹۴، ۷۹۵، ۷۹۶، ۷۹۷، ۷۹۸، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۰۱، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۰۴، ۸۰۵، ۸۰۶، ۸۰۷، ۸۰۸، ۸۰۹، ۸۱۰، ۸۱۱، ۸۱۲، ۸۱۳، ۸۱۴، ۸۱۵، ۸۱۶، ۸۱۷، ۸۱۸، ۸۱۹، ۸۲۰، ۸۲۱، ۸۲۲، ۸۲۳، ۸۲۴، ۸۲۵، ۸۲۶، ۸۲۷، ۸۲۸، ۸۲۹، ۸۳۰، ۸۳۱، ۸۳۲، ۸۳۳، ۸۳۴، ۸۳۵، ۸۳۶، ۸۳۷، ۸۳۸، ۸۳۹، ۸۴۰، ۸۴۱، ۸۴۲، ۸۴۳، ۸۴۴، ۸۴۵، ۸۴۶، ۸۴۷، ۸۴۸، ۸۴۹، ۸۵۰، ۸۵۱، ۸۵۲، ۸۵۳، ۸۵۴، ۸۵۵، ۸۵۶، ۸۵۷، ۸۵۸، ۸۵۹، ۸۶۰، ۸۶۱، ۸۶۲، ۸۶۳، ۸۶۴، ۸۶۵، ۸۶۶، ۸۶۷، ۸۶۸، ۸۶۹، ۸۷۰، ۸۷۱، ۸۷۲، ۸۷۳، ۸۷۴، ۸۷۵، ۸۷۶، ۸۷۷، ۸۷۸، ۸۷۹، ۸۸۰، ۸۸۱، ۸۸۲، ۸۸۳، ۸۸۴، ۸۸۵، ۸۸۶، ۸۸۷، ۸۸۸، ۸۸۹، ۸۹۰، ۸۹۱، ۸۹۲، ۸۹۳، ۸۹۴، ۸۹۵، ۸۹۶، ۸۹۷، ۸۹۸، ۸۹۹، ۹۰۰، ۹۰۱، ۹۰۲، ۹۰۳، ۹۰۴، ۹۰۵، ۹۰۶، ۹۰۷، ۹۰۸، ۹۰۹، ۹۱۰، ۹۱۱، ۹۱۲، ۹۱۳، ۹۱۴، ۹۱۵، ۹۱۶، ۹۱۷، ۹۱۸، ۹۱۹، ۹۲۰، ۹۲۱، ۹۲۲، ۹۲۳، ۹۲۴، ۹۲۵، ۹۲۶، ۹۲۷، ۹۲۸، ۹۲۹، ۹۳۰، ۹۳۱، ۹۳۲، ۹۳۳، ۹۳۴، ۹۳۵، ۹۳۶، ۹۳۷، ۹۳۸، ۹۳۹، ۹۴۰، ۹۴۱، ۹۴۲، ۹۴۳، ۹۴۴، ۹۴۵، ۹۴۶، ۹۴۷، ۹۴۸، ۹۴۹، ۹۵۰، ۹۵۱، ۹۵۲، ۹۵۳، ۹۵۴، ۹۵۵، ۹۵۶، ۹۵۷، ۹۵۸، ۹۵۹، ۹۶۰، ۹۶۱، ۹۶۲، ۹۶۳، ۹۶۴، ۹۶۵، ۹۶۶، ۹۶۷، ۹۶۸، ۹۶۹، ۹۷۰، ۹۷۱، ۹۷۲، ۹۷۳، ۹۷۴، ۹۷۵، ۹۷۶، ۹۷۷، ۹۷۸، ۹۷۹، ۹۸۰، ۹۸۱، ۹۸۲، ۹۸۳، ۹۸۴، ۹۸۵، ۹۸۶، ۹۸۷، ۹۸۸، ۹۸۹، ۹۹۰، ۹۹۱، ۹۹۲، ۹۹۳، ۹۹۴، ۹۹۵، ۹۹۶، ۹۹۷، ۹۹۸، ۹۹۹، ۱۰۰۰، ۱۰۰۱، ۱۰۰۲، ۱۰۰۳، ۱۰۰۴، ۱۰۰۵، ۱۰۰۶، ۱۰۰۷، ۱۰۰۸، ۱۰۰۹، ۱۰۱۰، ۱۰۱۱، ۱۰۱۲، ۱۰۱۳، ۱۰۱۴، ۱۰۱۵، ۱۰۱۶، ۱۰۱۷، ۱۰۱۸، ۱۰۱۹، ۱۰۲۰، ۱۰۲۱، ۱۰۲۲، ۱۰۲۳، ۱۰۲۴، ۱۰۲۵، ۱۰۲۶، ۱۰۲۷، ۱۰۲۸، ۱۰۲۹، ۱۰۳۰، ۱۰۳۱، ۱۰۳۲، ۱۰۳۳، ۱۰۳۴، ۱۰۳۵، ۱۰۳۶، ۱۰۳۷، ۱۰۳۸، ۱۰۳۹، ۱۰۴۰، ۱۰۴۱، ۱۰۴۲، ۱۰۴۳، ۱۰۴۴، ۱۰۴۵، ۱۰۴۶، ۱۰۴۷، ۱۰۴۸، ۱۰۴۹، ۱۰۵۰، ۱۰۵۱، ۱۰۵۲، ۱۰۵۳، ۱۰۵۴، ۱۰۵۵، ۱۰۵۶، ۱۰۵۷، ۱۰۵۸، ۱۰۵۹، ۱۰۶۰، ۱۰۶۱، ۱۰۶۲، ۱۰۶۳، ۱۰۶۴، ۱۰۶۵، ۱۰۶۶، ۱۰۶۷، ۱۰۶۸، ۱۰۶۹، ۱۰۷۰، ۱۰۷۱، ۱۰۷۲، ۱۰۷۳، ۱۰۷۴، ۱۰۷۵، ۱۰۷۶، ۱۰۷۷، ۱۰۷۸، ۱۰۷۹، ۱۰۸۰، ۱۰۸۱، ۱۰۸۲، ۱۰۸۳، ۱۰۸۴، ۱۰۸۵، ۱۰۸۶، ۱۰۸۷، ۱۰۸۸، ۱۰۸۹، ۱۰۹۰، ۱۰۹۱، ۱۰۹۲، ۱۰۹۳، ۱۰۹۴، ۱۰۹۵، ۱۰۹۶، ۱۰۹۷، ۱۰۹۸، ۱۰۹۹، ۱۱۰۰، ۱۱۰۱، ۱۱۰۲، ۱۱۰۳، ۱۱۰۴، ۱۱۰۵، ۱۱۰۶، ۱۱۰۷، ۱۱۰۸، ۱۱۰۹، ۱۱۱۰، ۱۱۱۱، ۱۱۱۲، ۱۱۱۳، ۱۱۱۴، ۱۱۱۵، ۱۱۱۶، ۱۱۱۷، ۱۱۱۸، ۱۱۱۹، ۱۱۲۰، ۱۱۲۱، ۱۱۲۲، ۱۱۲۳، ۱۱۲۴، ۱۱۲۵، ۱۱۲۶، ۱۱۲۷، ۱۱۲۸، ۱۱۲۹، ۱۱۳۰، ۱۱۳۱، ۱۱۳۲، ۱۱۳۳، ۱۱۳۴، ۱۱۳۵، ۱۱۳۶، ۱۱۳۷، ۱۱۳۸، ۱۱۳۹، ۱۱۴۰، ۱۱۴۱، ۱۱۴۲، ۱۱۴۳، ۱۱۴۴، ۱۱۴۵، ۱۱۴۶، ۱۱۴۷، ۱۱۴۸، ۱۱۴۹، ۱۱۵۰، ۱۱۵۱، ۱۱۵۲، ۱۱۵۳، ۱۱۵۴، ۱۱۵۵، ۱۱۵۶، ۱۱۵۷، ۱۱۵۸، ۱۱۵۹، ۱۱۶۰، ۱۱۶۱، ۱۱۶۲، ۱۱۶۳، ۱۱۶۴، ۱۱۶۵، ۱۱۶۶، ۱۱۶۷، ۱۱۶۸، ۱۱۶۹، ۱۱۷۰، ۱۱۷۱، ۱۱۷۲، ۱۱۷۳، ۱۱۷۴، ۱۱۷۵، ۱۱۷۶، ۱۱۷۷، ۱۱۷۸، ۱۱۷۹، ۱۱۸۰، ۱۱۸۱، ۱۱۸۲، ۱۱۸۳، ۱۱۸۴، ۱۱۸۵، ۱۱۸۶، ۱۱۸۷، ۱۱۸۸، ۱۱۸۹، ۱۱۹۰، ۱۱۹۱، ۱۱۹۲، ۱۱۹۳، ۱۱۹۴، ۱۱۹۵، ۱۱۹۶، ۱۱۹۷، ۱۱۹۸، ۱۱۹۹، ۱۲۰۰، ۱۲۰۱، ۱۲۰۲، ۱۲۰۳، ۱۲۰۴، ۱۲۰۵، ۱۲۰۶، ۱۲۰۷، ۱۲۰۸، ۱۲۰۹، ۱۲۱۰، ۱۲۱۱، ۱۲۱۲، ۱۲۱۳، ۱۲۱۴، ۱۲۱۵، ۱۲۱۶، ۱۲۱۷، ۱۲۱۸، ۱۲۱۹، ۱۲۲۰، ۱۲۲۱، ۱۲۲۲، ۱۲۲۳، ۱۲۲۴، ۱۲۲۵، ۱۲۲۶، ۱۲۲۷، ۱۲۲۸، ۱۲۲۹، ۱۲۳۰، ۱۲۳۱، ۱۲۳۲، ۱۲۳۳، ۱۲۳۴، ۱۲۳۵، ۱۲۳۶، ۱۲۳۷، ۱۲۳۸، ۱۲۳۹، ۱۲۴۰، ۱۲۴۱، ۱۲۴۲، ۱۲۴۳، ۱۲۴۴، ۱۲۴۵، ۱۲۴۶، ۱۲۴۷، ۱۲۴۸، ۱۲۴۹، ۱۲۵۰، ۱۲۵۱، ۱۲۵۲، ۱۲۵۳، ۱۲۵۴، ۱۲۵۵، ۱۲۵۶، ۱۲۵۷، ۱۲۵۸، ۱۲۵۹، ۱۲۶۰، ۱۲۶۱، ۱۲۶۲، ۱۲۶۳، ۱۲۶۴، ۱۲۶۵، ۱۲۶۶، ۱۲۶۷، ۱۲۶۸، ۱۲۶۹، ۱۲۷۰، ۱۲۷۱، ۱۲۷۲، ۱۲۷۳، ۱۲۷۴، ۱۲۷۵، ۱۲۷۶، ۱۲۷۷، ۱۲۷۸، ۱۲۷۹، ۱۲۸۰، ۱۲۸۱، ۱۲۸۲، ۱۲۸۳، ۱۲۸۴، ۱۲۸۵، ۱۲۸۶، ۱۲۸۷، ۱۲۸۸، ۱۲۸۹، ۱۲۹۰، ۱۲۹۱، ۱۲۹۲، ۱۲۹۳، ۱۲۹۴، ۱۲۹۵، ۱۲۹۶، ۱۲۹۷، ۱۲۹۸، ۱۲۹۹، ۱۳۰۰، ۱۳۰۱، ۱۳۰۲، ۱۳۰۳، ۱۳۰۴، ۱۳۰۵، ۱۳۰۶، ۱۳۰۷، ۱۳۰۸، ۱۳۰۹، ۱۳۱۰، ۱۳۱۱، ۱۳۱۲، ۱۳۱۳، ۱۳۱۴، ۱۳۱۵، ۱۳۱۶، ۱۳۱۷، ۱۳۱۸، ۱۳۱۹، ۱۳۲۰، ۱۳۲۱، ۱۳۲۲، ۱۳۲۳، ۱۳۲۴، ۱۳۲۵، ۱۳۲۶، ۱۳۲۷، ۱۳۲۸، ۱۳۲۹، ۱۳۳۰، ۱۳۳۱، ۱۳۳۲، ۱۳۳۳، ۱۳۳۴، ۱۳۳۵، ۱۳۳۶، ۱۳۳۷، ۱۳۳۸، ۱۳۳۹، ۱۳۴۰، ۱۳۴۱، ۱۳۴۲، ۱۳۴۳، ۱۳۴۴، ۱۳۴۵، ۱۳۴۶، ۱۳۴۷، ۱۳۴۸، ۱۳۴۹، ۱۳۵۰، ۱۳۵۱، ۱۳۵۲، ۱۳۵۳، ۱۳۵۴، ۱۳۵۵، ۱۳۵۶، ۱۳۵۷، ۱۳۵۸، ۱۳۵۹، ۱۳۶۰، ۱۳۶۱، ۱۳۶۲، ۱۳۶۳، ۱۳۶۴، ۱۳۶۵، ۱۳۶۶، ۱۳۶۷، ۱۳۶۸، ۱۳۶۹، ۱۳۷۰، ۱۳۷۱، ۱۳۷۲، ۱۳۷۳، ۱۳۷۴، ۱۳۷۵، ۱۳۷۶، ۱۳۷۷، ۱۳۷۸، ۱۳۷۹، ۱۳۸۰، ۱۳۸۱، ۱۳۸۲، ۱۳۸۳، ۱۳۸۴، ۱۳۸۵، ۱۳۸۶، ۱۳۸۷، ۱۳۸۸، ۱۳۸۹، ۱۳۹۰، ۱۳۹۱، ۱۳۹۲، ۱۳۹۳، ۱۳۹۴، ۱۳۹۵، ۱۳۹۶، ۱۳۹۷، ۱۳۹۸، ۱۳۹۹، ۱۴۰۰، ۱۴۰۱، ۱۴۰۲، ۱۴۰۳، ۱۴۰۴، ۱۴۰۵، ۱۴۰۶، ۱۴۰۷، ۱۴۰۸، ۱۴۰۹، ۱۴۱۰، ۱۴۱۱، ۱۴۱۲، ۱۴۱۳، ۱۴۱۴، ۱۴۱۵، ۱۴۱۶، ۱۴۱۷، ۱۴۱۸، ۱۴۱۹، ۱۴۲۰، ۱۴۲۱، ۱۴

ث- (چاپ کریمرس ص ۳۵۴ چاپ دوخویه ص ۲۵۴): «اما درباره وضع جاری» (ارمنستان) - تا آنجا که من توانستم معلوم کنم - جزیه و خراج آن (جبایات) و خراجی که بشاهان (دست نشانده) مرزها (ملوک الاطراف) بسته اند آشکار وضع این سرزمین را شرح و درستی وصف آنرا نشان میدهد، هر چند احياناً بمقدار (خراج) افزوده یا از آن کاسته می شد. نا این همه حد متوسط خراجی که خراج گزاران می دادند و حداکثر خراجی که از (نواحی) در سال  $344 = 955$  بموجب موافقت های (موافقات) ابوالقاسم علی بن جعفر پیشکار (سابق) (صاحب الزمام) ابوالقاسم یوسف بن ابی الساج از طرف مرزبان بن محمد که (بعدها) وزیر همین شخص شد می گرفت بدین گونه بود

(۱) او (مرزبان) بامحمد بن احمد لازدی صاحب شروانشاه [در اصل چنینست] و پادشاهان برای پرداخت ۱۰۰۰۰۰۰۰ درهم موافقت کردند.  
(۲) اشخانیق (۱) صاحب شکلی معروف بابو عبدالملک نیز با ایشان قراری بست (دخل)

(۳) او با سنجاریب معروف با بن سواده صاحب الریغ (۲) در مورد پرداخت مبلغ ۳۰۰۰۰۰ درهم و گذشته از آن بعضی عطایای اضافی (الطاف) موافقت کرد.

(۴) (بهمان ترتیب) صاحب جرر (۲) و وشقان (وشگان) پسر موسی برای پرداخت ۲۰۰۰۰۰ درهم.

(۵) او با ابوالقاسم الویزوری صاحب ویزور (وایوتس دزور) بر سر پرداخت ۵۰۰۰۰۰ دینار و الطاف موافقت کرد.

(۶) (بهمای گونه) ابوالهیجا بن رواد از نواحی خود در اهر و ورزقان ۵۰۰۰۰ دینار و الطاف

(۷) (بهمان گونه) ابوالقاسم الجیندابی از نواحی خود (و بحساب) مالیات پس افتاده (بقایا) که از آنها طلب داشت ۴۰۰۰۰۰ درهم، اما او خواست (که این مبلغ) کم شود و در درخواست (خود) ابرام کرد، پس عکس العمل کینه جو یا نه (تبرم) در برابر رفتار او این شد که این مبلغ را به ۳۰۰۰۰۰ درهم و ۱۰۰ تخت دیبای رومی افزایش دادند.

(۱) در اصل اشخانیق، پیش ازین دوخویه اشخانیق پیشنهاد کرده است

(۸) او (مرزبان) پسران الدیرانی را ملزم کرد (الزم) که بنا بر آنچه (از پیش) بر آن موافقت شده بود (مبلغ) ۱۰۰۰۰۰ درهم سالیانه بپردازند اما ایشان را از پرداخت خراج چهار سال در برابر تسلیم کردن دپسم بن شاذلویه معاف کرد. دپسم بایشان پناه برده بود اما پسران الدیرانی باو خیانت کردند.

(۹) با پسران سنباط با توجه بنواحی ایشان در ارمنستان داخلی بر ۲۰۰۰۰۰۰ درهم موافقت کرد (ص. ۳۵۵) اما بعدها این مبلغ را به ۲۰۰۰۰۰۰ درهم تخفیف داد.

(۱۰) با سنجاریب صاحب خاجین (خچن) برای ۱۰۰۰۰۰۰ درهم موافقت کرد، بعلاوه الطاف واسب (بارزش) ۵۰۰۰۰ درهم. جمع خراجها بزر و سیم و توابع و الطاف مشتمل بر استر و اسب و زیور (حلی) بالغ بر ۱۰۰۰۰۰۰۰ درهم میشد.

و تمام خراج همه آذربایجان و ارمنستان و الرانین باحوالی آن (۱) و گذشته از آن مقدار مالیات آنها (در اصل. و وجوه اموالها) و عوارض دیگر به ۵۰۰۰۰۰۰ دینار می رسید.

اینست آنچه من درباره وضع آجیا فرا گرفته ام و درباره هریک تا حایی که فرصت مجال میداد و فهم من می رسید بگزارش و روایت رجوع کردم.

## ۴- شرح و تفسیر

چنانکه معلومست این حوقل بعهده گرفته بوده است در کتاب اسطخری تجدید نظر کنند اما در فصلهایی که درباره ارمنستان و اران و آذربایجان نوشته تنها در مورد تفصیل شهرها و مسافتها از سلف خود پیروی میکند در جاهای دیگر هر فصلی که نوشته تازه است و بزمان وی میرسد و کاملاً

---

(۱) شاید حوالی باشد، لغتی که ابن حوقل در ص ۲۱۶ بکار برده است بجای کلمه جریه که اسطخری در ص ۱۵۶ در حایی مشابه و بطر آن (درباره فارس) آورده است

متنگی بر مواد و منابع تازه است (۱).

درین که ابن حوقل تاشمال ارس (۲) پیش رفته باشد تردید داریم . در آخر فصلی که نوشته باخباری که بکار برده اشاره می کنند . شک نیست که این گزارشها از زمانهای مختلف بوده و اوضاع و احوال مختلف را می رسانده است . در وصفی که از بازار بزرگ کورسره (در میان مراغه و میانه) می کنند آنچه از سر کرده بازو گانان آذر بایجان ابو احمد بن عبدالرحمن شیزی مراغی در روزگار یوسف بن ابی الساج شنیده است اشاره میکنند (چاپ کریمرس ص ۳۵۲) . تمایلاتی که موافق با هواداری از ارمنیانست و در کتاب ابن حوقل آمده شاید وابسته بمنبع آگاهی اودرین زمینه باشد . با این همه سخت گیرهای یوسف بن ابی الساج نسبت باورمنیان که در بندهای الف و ب گذشت (و ممکنست تاریخ آن بزمان یوسف برگردد) با حلم و رأفت وی که در بندب آمده است مبیانت دارد . نامهای مهم تر بن فرما نروایان ماورای قفقاز (بند ب) با نامهایی که در فهرست دست نشاندگان مرزبان آمده (بند ت) (۳) مطابقت نمی کنند .

واما راجع بفهرست خراج گزاران مرزبان (بند ت) این فهرست را نمی توان سنند رسمی دیوان مرزبان دانست . بیشتر احتمال میرود کسی که در کارهای داخلی وارد بوده جزییات قراردادهای مالی مختلف را از حفظ تفریر کرده است .

---

(۱) برای معایسه بایند اول بر حومه خود کعبه اسطخری را می آورم که در ص ۱۸۸ می گویند (در ارمنستان قرما بروایی میکرد) سناط بن اشوط و (ارمنستان هرگز از دست «کرا» ی مسیحی بیرون نرفت و ایشان بر (در میان) مردم ارمنستان غالب بودند » تنها کلمات منفرد و منفصل اسطخری در گزارش اصلی و به سوط باقی مانده است (رجوع کنید بچاپ کریمرس ص ۳۴۳)

(۲) قطعاً وی اطراف کوه سلیمان (نزدیک اردبیل) را دیده است ص ۲۴۹ (۳۴۷)

(۳) دربندب شروانشاه نام امیری و دربندت نام سردمیں اوست لایزان همان لاهیجان امروز (در مغرب شروان بمعنی اخص) است سارمید رحات تاریخ شروان شاخه لایرایی حاندان یزیدی شاخه شروانی را در ۳۰۴ = ۹۱۶ طرد کرده است رجوع کنند بمسعودی ج ۲ ص ۵ و از خصایص بندب (آبچاکه بسال ۳۴۴ = ۹۵۵ اشاره رفته) اینست که دگری از لایزان در آن نیست سمجاریب از صنایع چنان می ماند که ما دو سمجاریب مذکور در فهرست مرزبان تفاوت دارد

با این حدس برخی سوء تفاهمها و حدسهای را که در متن ما هست می توان توضیح و تفسیر کرد بی آنکه از اهمیت این برآورد چیزی بکاهد. این فهرست (۱) دشواریهای چند نشان میدهد. املاء بعضی از نامها نامعلومست و خراج گزاران مسیحی را بکنیه های معمول تازی نام برده که هویت آنها را می پوشاند و تطبیق آنها را با کسانی که در منابع ارمنی دگری از ایشان هست دشوار می کند.

۱- سرکوبی شروان یکی از کارهای مهم مرز باستان که در نتیجه آن بر درآمد خزانه وی افزوده شده و تنها با آنچه با گراتیان ( رجوع کنید ببند ۹ ) وعده داده بودند کمتر و در درجه دوم اهمیت بوده است. شروان بر سر زمینی گفته می شد که در شمال رود کور واقعست و تنها در قرن ۱۵ تا ۱۶ دوباره آنرا شروان گفته اند. اشتباهی که ( در بندت ) در کلمه شروانشاه کرده و آنرا بجای لقب شاهان نام کسی دانسته است در مسعودی ج ۲ ص ۶۹ هم دیده میشود. شاهی که در شروان در  $344 = 955$  فرمانروایی داشت محمد بن ابوطاهر یزید بن محمد ( $337 - 345 = 948 - 956$ ) (۲) بوده است و پس از او پسرش احمد ( $345 - 370 = 956 - 981$ ) جانشین او شده است.

در تاریخ قدیم شروان (۳) ذکری از حمله دیلمیان بشروان در زمان پدر محمد یعنی ابوطاهر یزید بن محمد در یکی از سالهای میان  $334 = 944$  و  $337 = 948$  هست و گفته شده است که وی دیلمیان را راند و با ایشان صلح کرد و اتحاد کرد. حمله دیگر ابراهیم بن مرزبان در حدود  $357 = 968$  و هنگامی روی داد که قرار بود احمد بن محمد با مهاجم صلح بکنند و باو خراج بدهد. در نتیجه ترتیبی که ابن حوقل بدان اشاره کرده ممکنست نتیجه حمله نخستین باشد. اما چنین می نماید که در زمان محمد بن یزید صلح روی داده باشد و شاید همان صلح را در زمان پسرش احمد تجدید کرده

(۱) آنرا کسروی بخارسی امروز رجمه و قسمی از آن را شرح کرده است شهریاران گمنام ج ۱ ص ۱۰۱ بر رجوع کنید بمقاله کریمسکی بعنوان شکلی ص ۳۷۷-۸

(۲) بنابر گفته مسعودی ح ۲ ص ۵ محمد بن یزید بیش از آن در  $332 - 943$

حکمرانی داشته است

(۳) نگاه کنید به تحقیق ۱۴۸ یادداشت شماره ۲

باشند. نامی که ابن حوقل برده (یعنی محمد بن احمد) با نسب نامه مفصل شروانشاهان موافق نیست و بالاخص نسبت خانوادگی این سلسله درست نیست زیرا بجای شیبانی باید ازدی باشد. ممکنست این نیز نادرست باشد و بجای یزیدی آمده باشد زیرا این خانواده عموماً بدین نسبت معروف بوده اند (۱). ممکنست این یکی از مواردی باشد که در کلمه تحریف رفته است.

۴- شکمی. بجای کلمه «اسجاس» که در چاپ اول ابن حوقل (دوخویه) آمده در نسخه خطی بهتری که کریمرس در چاپ دوم بکار آورده است اشجانیق آمده که سهولت می توان آنرا با اشخانیق که یکی از نامهای خوب ارمینست برگرداند. کنیه تازی او ابو عبد الملك بوده که برای تعیین ملیت او با توجه رسم معمول آن زمان در نامهای خاص چندان اهمیتی ندارد. این نام با قرینه ای که مسعودی (ج ۲ ص ۱۸) می دهد زمی گوید فرمانروایی شکمی در آن زمان عملاً با آذر نرسی بود نیز سازگار نیست. متن گمراه کننده است. چون کلمات «ودخل فی موافقه» - «اشخانیق» بلافاصله پس از کلمات «فوافق... صاحب شروانشاه» می آید ممکنست کسی در شرح این فقره گمراه شود و تصور کند که اشخانیق یکی از طرفین قرارداد است که با شروانشاه منعقد شده است. این گونه (۲) تعبیر ممکن نیست، زیرا بوسیله تاریخ شروان می دانیم که شکمی بوسیله قبله از شروان جدا میشد و مستقل بود و بترتیب خاصی حاجت نداشت. بنابراین کلمات «ودخل فی موافقه» تنها فرمول محدود و معتدلیست از «ووقف» و ضمیر شخصی (موافقت او) باید دوباره بر زمان برگردد. نتیجه آنست که اشخانیق درین جا سهمی ندارد.

چنانکه از تاریخ شروان (۳) برمی آید معنی کلمه شکمی در زمان

---

(۱) حتی حاکم نشین ایشان را هم یزیدی می گفتند

(۲) این تعبیر را آ. کریمرسکی و ظاهر اسپولر Spuler در مقاله

«ایران در آغاز اسلام» Iran in fruh - islam در Zeit ص ۶۷ پذیرفته اند.

(۳) رجوع کنید کتاب مطالعات من ص ۳۲ و فصل مربوط بشروان رجوع

کنید بمقاله من در گمراهی در دایرة المعارف اسلام.



تالیف آن کتاب مبهم بوده است. شکی بسته بدگرگون شدن اوضاع و کشمکش‌های محلی حتی شامل برخی از نواحی کاختم می‌شده است. وانگهی سرزمین مخصوص هر تی واقع در میان شکی اخص و کاختم رامسلما نان روشن و آشکار معلوم نکرده‌اند (۱).

نام اشخانیق از لحاظ بستگی آن باشکی خاطره شاهزاده اشخانیق هر تی را که معاصر مرزبان بود بیاد می‌آورد (رجوع کنید به صحیفه ۱۵۳).

۳- نام سنحاریب بن سواده مصادف با نام یک شاهزاده ترساست که بایستی در حدود اواسط قرن دهم زیسته باشد.

خاندان باستانی پیش از اسلام مهران در اران (البانیای باستانی والوانک ارمنی) فرمانروا بود و در زمان شاهزاده ورار تور دات منقرض شد. وی با پسرش که خردسال بود در ۸۲۲ (بدست یکی از خویشان) بنام نرسه فیلیپیان کشته شد. زن بیوه اش دختر وی سپهر را بزنجیر برد و در آنجا وی را به قتل رساند. پسر سهل (باید ساهاک خواند) پیشنهاد مار کواردت در (Streifzüge ص ۴۵۷) درآورد. بنا به گفته مورخ محلی موسس کلنکتوتسی بازماندگان این زن و شوهر دنباله سلسله مهرانی را فراهم کرده‌اند. در نسل پنجم بهوهانس بنسام سنکریم پسر اشخان سواده برمی‌خوریم که به گفته موسس خداخواست بدست وی سلطنتی که از مدتی دراز منقرض شده بود از نو تشکیل شود. «شاه ایران احترامات فراوان باو گذاشت، تاج پدر خود را باو داد (۴) و نیز مرکب او را (۴). در همان سال داوید خداوندگار magistros یونان تاج شاهی و دیبای ارغوانی باشکوهی برایش فرستاد...». دوره ۱۳۱ ساله (از ۸۲۲ میلادی تا ۹۵۳) برای پنج پشت چندان کوتاه نیست و چنان می‌نماید «پادشاه ایران» که سنحاریب را تکریم کرده همان مرزبان باشد که در برابر باحی که باو داده باو توجه کرده باشد.

اگر تصادف این نامها با یکدیگر هویت این شاهزاده را روشن کند بار نام کشور او معمایست که حل شده است. کلمه «الربع» (با حرف تعریف عربی) شبیه بر ربع بضم بمعنی یک چهارم و ربع بفتح بمعنی

(۱) شاید بجز قسمتی که در متن اسطخیری وری ۱۹۳ آ افزوده شده است

رجوع کنید به تعلیقات من بر حدود العالم ص ۴۰۲

سرزمین و گمرکست (۱). ( رجوع کنید بانتشارات دوخویه ج ۴ ص ۲۲۴ ).  
اما هیئت اصلی کلمه قرآت و املاهای مختلفی را در ذهن می‌نشانند (ربیع  
رنج ، زنج ، زنج ). همین نام تنها در متن دیگری یعنی رساله دوم ابودلف  
مسمر بن مهلهل (۲) آمده است .

این سیاح ( در بند ۱۵ ) آورده است که در راه تعلیس باردیسل  
کوههای ویزور و قبان و خاجین و الربیع و حندان و هردوبند را دیده است .  
بجز نام اخیر چنان می‌نماید که نامهای دیگر از آن ارتفاعات است در اران  
که رود کور را از ارس جدا میکنند .

ابودلف بایستی در حدود ۹۵۰ میلادی سفر کرده باشد و همین نکته  
حالت بودن گفته وی را می‌رساند .

دروهمه نخست غرض من این بود که «الربیع» را بانام تختگاه اران  
یعنی « برذعه » ( نسخه بدل آن بردع است . رجوع کنید باسطخری  
ص . ۱۸۲ حاشیه g ) بسنجم . ممکنست ابودلف این نام را از همان  
مأخذ نقل کرده باشد اما رساله او پیمس از پایان یافتن کتاب ابن حوقل  
( در ۳۶۷ = ۹۷۷ ) نوشته شده است . با این همه می‌دانیم که مقارن  
حملة روسها در ۳۳۲ = ۹۷۷ نماینده مرزبان در برده حکمرانی  
داشت (مسکویه ج ۲ ص ۶۲) و احتمال می‌رود مرزبان این شهر را که کلید  
شهرهای دیگر بوده است شاهزاده تهریباً بی‌مقداری مانند سنکریم (۳)  
سپرده باشد .

بنا بر گفته موسس مورخ سپهرم رن اتر در سه پسر سهل ( نایب ساهاک

---

(۱) کلمه ربیع ( در جمع ارباع ) به معنی ناحیه مستقلست و ابن رسته در ص ۱۷۱  
نکار کرده و گوید مشاور دارای سیزده رستاق و چهار ارباع است در برابر دواره  
رستاق و چهار خاناب در کتاب مقدسی ص . ۳۰ ، رجوع کنید به حدود العالم بند ۱۰۲۳  
ص ۳۲۵ ) ( در صورتیکه ربیع ضم به معنی چهار یک شهرست )

(۲) من درین موقع مشغولم آنرا از روی نسخه منحصر به فرد آستانه مشهد  
در قاهره چاپ بکنم .

(۳) مگر آنکه به ورنکیم که وی حاکم کاملاً فرمان برداری بوده و تا اندازه ای  
در کارهای داخلی اختیار داشته است ( رجوع کنید بکلمه الربیع به معنی گمرک ) .

خوانند؟) فرمانروای سیسکان شد که بزور ناحیهٔ جلم (۱) را گرفته بود و در تهاک سکنی داشت. دربارهٔ تبعید شاهزادگان ارمنی بین النهرین طبری (ج ۲/۳ ص ۱۴۱۶: در حوادث سال ۲۳۸ = ۸۵۲) نام وی را آذرنرسی بن اسحق (در اصل چینیست) الخاشینی آورده و بدینگونه نجد فرض شده سنکریم را باخچن (رجوع کنید ببند ۱۰ پس ازین) مربوط میکند، اما آذرنرسه (و خاندانش) ممکنست که تا آن وقت ناحیه جلم (دریاچهٔ سوان) را در دست داشته بوده باشند. در نظر موسس باز گشت سلطنت در زمان سنکریم ممکنست عنوان خاندانی داشته باشد و نه عنوان جغرافیایی و این نکته دست ما را برای تشخیص هویت سرزمین سنکریم باز می گذارد. ابودلف، چنانکه بتوان باو اعتماد کرد، به «الربع» جداگانه و مستقل از خاچین (خچن) اشاره میکند و درین صورت اقطاع سنکریم را باید در جلم یافت هر چند که تطبیق نهایی نام الربع را با جایگاه کنونی باید به محققان ارمنی (که در محل هستند رجوع کرد. رجوع کنید ببند ۱۰ که پس ازین می آید). در نخستین چاپ کتاب ابن حوقل ص ۲۵۴ چنین آمده: «وصاحب جرزان وسغیان بن موسی» و من در مقاله خود بعنوان «مسافری» در دایرة المعارف اسلام «جرزان وسغیان» را همان نامهای روستاهای گرزوان وسغیان (۴) دانسته ام که در مغرب شماخی جای دارند. با این همه تعیین هویت شاهزاده «ابن موسی» بی آنکه نام آن معلوم شود شگفت بنظر می آید. در چاپ دوم چنین آمده است: «وصاحب جرزوشقان بن موسی». این وشقان بن موسی یعنی شاید وشنگان یکی از نامهای رایج شاهزادگان ارانست (۲). اما جرز

(۱) بروسه در حواشی خود بر کتاب اربلیان ج ۲ ص ۲۴ واستگی او را بسیسکان مشکوک میداند و ترجیح میدهد او را از شعبه ای از خاندان البایا بدانیم که بر سرزمین سیسکان دست یافتند (موقع مناسب را غنیمت شمرده که در سیسکان جا بگیرد) حدس بروسه کاملاً مطابق با کتاب حال مار کوارتست که توانسته است هویت آذرنرسه خاشینی را معلوم کند موسس خود در بعین اینگه خچن از آن که بوده است ساکنست اما بر فرض که زناشویی سپرم باشاهزاده در خارج از خچن روی داده باشد ممکنست تصور کرد که پس از زناشویی او خچن بواسطه دوستی نامهربانان در فلمر و سمرم و شوهرش داخل شده باشد.

(۲) ابن نازگشت را پیش ازین سن مارس Saint-Martin در کتاب یادداشتهایی دربارهٔ ارمنستان Mémoires sur L'Arménie چاپ ۱۸۱۸ ج ۱ ص ۲۳۱ پیشنهاد کرده است وی پنداشته است که این وشنگان پسر حکمران یاعبی بوده باشد که آشوت دوم پسر سمبات در ۹۲۲ بجنک اولشکر کشید رجوع کنید بکتاب گروسه «تاریخ ارمنستان» ص ۴۵۱ تا این همه سن مارتین کلمه جرز و جزرا حل نکرده است.

را (که دوخویه آنرا بجززان برگردانده) چه باید کرد؟ طبعاً این کلمه بگرجستان (جزز) برمیگردد، اما مرزبان هرگز تا گرجستان نرفته است و وشنگان نامیست که گرجی نیست. ممکنست تنها بحدس و گمان ذهن انسان در مورد بحث متوجه «جزز» نشود بلکه به «خزر» توجه کنند هر چند در غیر مفهوم ساده پادشاهی خزر باشد بلکه بمفهوم محلی باشد چنانکه در مورد شهر قبله که در میان شروان (رجوع شود ببنده ۱) و شکلی (رجوع شود ببنده ۲) واقعتاً استعمال کرده اند. این موضع جایی بوده است که شاید خزران در آنجا بوده باشند، زیرا بالذری (ص ۱۹۴) میگوید: «ومدینه قبله وهی الخزر» (۱). این پیشنهاد کاملاً جنبه آزمایش دارد، اما شگفتست که قبله ای که مسعودی (ج ۲ ص ۶۸) بعنوان امیر نشین جداگانه ذکر کرده در سند این حوقل نبوده باشد.

مسعودی امیر قبله را عنبسه واحد العین مینامد و در تاریخ شروان پیسرش بنام ابن عنبسه اشاره شده. عنبسه (شیر) قطعاً نام کنایه آمیز است و نتیجه حدس ما اینست که نام حقیقی او وشنگان پسر موسی بوده و بنحوی با امیران اران رابطه داشته است.

۵- درباره ویزور دلیل قاطع نداریم زیرا این ضبط معمول زبان تازی برای حوزه رود ارس جای سفلیست که در زبان ارمنی بآن «وایوتس دزور» میگویند (در کتاب کنستانتین پورفیر و گنیتوس Constantin Porphyrogenitus بایتدزور Baidzor آمده است: رجوع کنید بکتاب هوبشمان Hübschmann بنام «نام جاها در زمان ارمنی قدیم» Die altarmenischen Ortsnamen شماره ۱۱۱). در حدود اواسط قرن دهم حکمران آن قطعاً با مسافریان رابطه داشته است (رجوع کنید بکتاب مطالعات من ص ۳۶، ۶۹-۷۰ که در آنجا من پیشنهاد می کنم هویت وی را با واساک پسر سمبات از سلسله محلی ارمنی سیسکان تطبیق کنم). برای تشخیص هویت او کنیه ابوالقاسم ارزشی ندارد.

(۱) بسابر دین تازی کتاب ابن اعثم که اخیراً کشف شده جراح (که نرید دوم ۱۰۱-۵ = ۷۲۰-۴) با و حکمرانی داده بود جماعت موغومه (رقی؟) را کم کرد و مردم آنجا را بهسانیه در استان قبله کوچ داد (رجوع کنید بمقاله ان. کورات در Ankara Univer D.T.C fakult dergisi چاپ ۱۹۴۹ ص ۲۶۹۰).

۶- ابوالهیجان روادیکی از افراد معروف خاندانیست که اصلاً تازی بوده و سپس گرد شده‌اند و پس از انقراض مسافریان (در حدود ۳۷۳ = ۹۳۸) تا حمله سلجوقیان (۱) سلسله اصلی شهریاران آذربایجان را تشکیل داده‌اند. پایتخت روادیان تبریز بوده اما اقطاع اول این خاندان اهر بوده است و یعقوبی (تاریخ ص ۴۶-۷) یقین دارد که حکمران آنجا یزید المهبلی (در حدود اواسط قرن ۸ میلادی) مقدار زمینی را که از تبریز تا البند بود بر وادبن المثنی الازدی تخصیص داد. موضع اخیر که باقامتگاه بابک معروف شده است در نزدیکی کوه هشتادسردر برآمدگی شرقی قراجه داغ بود و اهر (که اکنون نیز حاکم نشین قراجه داغست) در اندرون این منطقه بوده است. ده ورزقان (بفتح باضم زاء) نزدیک ۳۵ کیلومتری رود اهر است.

۷- موضوع ابوالقاسم جیدانی (الجیدانی) مانند آنست که در بند ۳ آمده است. در نسخه دیگر «الجیدانی» نوشته شده که دوخویه آنرا به «الخیزانی» برگردانده است. ابودلف بی شک بنام «حندان» بدان اشاره میکند هر چند این قسمت از روایت وی را با احتیاط باید تلقی کرد. در آثار بیشتر از مؤلفان قدیم اسلامی خیزان (بلاذری ص ۲۰۶-۷) و جیدان (مسعودی ج ۲ ص ۷) و اشکال مشابه آن مانند خیداق آمده که مردمی از داغستانند و بلافاصله در شمال در بند زندگی میکنند. راستست که در حوادث سال ۳۴۴ = ۹۵۵ مسکویه (ج ۲ ص ۱۶۱) بلشکر کشی مرزبان در ناحیه «الباب» (یعنی در بند) اشاره میکند، اما بسیار بعید می نماید که وی توانسته باشد مردمی را که در پشت «دروازه» در بند بوده اند فرمانبردار خود کرده باشد. وجود خیزان (جیدان، حندان؟) در جنوب رشته کوه های قفقاز مطلبیست که از کتاب ابن خردادبه (ص ۱۲۳-۴) برمی آید و وی میکوشد محل وقوع داستان موسی و خضر پیامبر را (قرآن سوره ۱۸ آیه ۵۹ - ۸۱) در شروان نشان بدهد «صخره همان صخره شروان و در همان دریای کیلان و ده همان ده باجروانست» (۲)، و هنگامی که بآن جوان برخوردند

(۱) رجوع بکتاب مطالعات من ص ۱۶۷.

(۲) باجروان بمعنی بازارگاه اسم عامست بهرین باجروان در جنوب ارس بر سر راه اردبیلست؛ اما شاید منظور این افسانه جای دیگری نزدیک شروان باشد. نخستین جایی که ازین جای شگفت سخن رفته در عبارت مجمع البحرین (قرآن سوره ۱۸ آیه ۵۹) است، بمعنی جایی که دو دریا و دو رود بهم می پیوندند که علما آنرا بمعنی ملتقای رود کور و ارس گرفته اند، رجوع شود بابن خردادبه ص ۱۷۵ رجوع کنید بمقاله مینورسکی بعنوان موغان در دایرة المعارف اسلام (ذیل).

و او (خضر) وی را کشت این واقعه در ده خیزان (نسخه بدل: حیران ، یا قوت ج ۳ ص ۲۵۲ خیزان ) روی داد. نیز رجوع کنید بنزهة القلوب ص ۹۰ : خیزان ، چندان ) ، صخره‌ای که درین جا ذکر آن هست شاید همان بش بر مق ( نزدیک ۷۰ کیلومتری شمال بادکوبه در ناحیه ساحلی ) باشد که ده خضرزنده (۱) در نزدیکی آنست . در اندک فاصله‌ای تا آنجا دهی هست بنام خیزی و می‌توان نام آنرا باخیزان ( یای معلوم یا مجهول ) سنجید . با این همه هیچ اطلاعی نیست که ناحیه مستقل معتنا بهی درین سرزمین در دوره اسلامی وجود داشته باشد .

از سوی دیگر در خط‌سیر ابودلف خندان ( که بسیار ممکنست محرف همان کلمه‌ای باشد که ابن‌حوقل نقل کرده است ) از میان خچن و البدین (۲) پای تخت با بک واقعست . اگر این خط‌سیر ساختگی نباشد می‌توان این جارادر کرانه راست ارس در ناحیه‌ای که امروز بنام جبرئیل ( ۳ ) است دانست . ۸- پسران الدیرانی حکمرانان واسپوراگان ( ناحیه‌وان ) و از خاندان ارتسرونی‌اند . در ۳۴۴ = ۹۵۵ امیری که حکمرانی داشت ابوسهل همزسپ ( ۹۵۳-۹۷۲ ) خوانده می‌شد که پس از برادرش در نیک آشتوت ( ۹۳۷-۹۵۳ ) جانشین او شده است . هر دو از خاندان گریگور در نیک ( در زبان تازی الدیرانی ) ( ۸۷۴-۸۸۶ ) بودند . اشاره باوضاع و احوالی که بدان مناسبت دیسم را تسلیم کرده‌اند دفت ابن‌حوقل را می‌رساند .

۹- « پسران سنباط » مسلماً با گراتیان ارمنی شهر آنی‌اند . ابن حوقل خود ( در بندهای الف و ب ) بسمیات شهید ( ۸۹۰-۹۱۴ ) اشاره می‌کند ، نوه او آشتوت رحیم ( اولورمدز Olormadz ) در ۹۵۲ -

---

(۱) اینجا بک شانه مرزی برجسته و مشخصی هست و در ۱۹۴۸ بک کتیبه لایینی از دسنة ساهیان ۱۲ فولمیناتا Legio XII Fulminata در نزدیکی آن یافته‌اند رجوع کنید بمجله تاریخ قدیم Vestnik drevney istorii شماره ۱ ص ۱۷۷

(۲) که در جنوب ارس نزدیک هسادسربود ( در میان بواخی هوراند و کلسر و گرمادور ) .

(۳) در حدود ۸۳۵ میلادی امیری برسا بنام عیسی بن یوسف ( یا ابن اصطفا- بوس ریرا مادرش خواهر اصطیفا بوس بود ) در بن‌جا بوده‌است درباره وی و قلدرو او رجوع کنید بصحیفه ۱۵۴ ، من نتوانسته‌ام جانشینان او را معین کنم .

۹۷۷ فرمانروایی داشته است. مبلغی که با گراتیان تعهد کرده اند پیردازند و به میزان ده درصد از مبلغی که در اصل قید شده بود کمتر بود با غالب احتمال پولی بوده است که برای حفظ امنیت خرج می کرده اند و با گراتیان این مبلغ را برای پاسبانی راههای داخلی دیلمیان می پرداخته اند. از تاریخ شروان (رجوع کنید بمطالعات من ص ۱۰ - ۱۱) چنین برمی آید که مرزبان يك پادگان دیلمی در دوین داشته است و آشوت به پهلوه کوشید این شهر را بگیرد.

۱۰ - خاچن ضبط خوبی از خچن (در ارمنی خچنك) است و به جز آنست که طبری خاشن ضبط کرده است.

پرفسرای آ. اربلی I. A. Orbeli (۱) می نویسد که امیر نشین سابق سیونیک در ۱۱۶۶ از میان رفت و «درین هنگام ایالت کوچك ارتسخ یا خچن امیر نشین شد. نام اخیر ممکنست از نام دژی آمده باشد. مرکز این امر نشین که ظاهراً جزئی از آلبانیای قدیم (الوانك) بود حوزه رود خچنا جور (امروز خچن چای) و قسمتی از ترتر (سابقا بدو فتحه و امروز بدو کسره) بوده است. این ناحیه جزو اراضی بخش امروزی جوانشیرست. در وضع کنونی جغرافیای تاریخی ارمنستان تقریباً محالست مرزهای آنرا معین کرد، زیرا که در ظرف جنگهای تقریباً دایمی مرزها را کرارا تغییر داده اند.

باین نکته باید افزود که در منابع اسلامی صریحاً بوجود اقطاع در خچن که پیش ازین در قرن دهم بوده است اشاره کرده اند.

در بند ۳ از هویت سنجاریب پسر سواده که نام بامسمای او دلیل مهم هویت اوست بحث کرده ایم. میدانیم که زن بیوه آخرین امیر سلسله مهرانی دخترش سپهر را به عقد سنجاریب در خچن در آورد. گفته اند که وی از شاخه خاندان سیونی (۴) بوده است و جلیم را گرفته، اما خچن نیز طاهرا از آن وی بوده است (۲). با این همه در بند ۱۰ از سنجاریب خچنی دیگری (۴)

(۱) در مقاله ای بعنوان «حسن جلال شاهزاده خچن Hasan Jalal, Knyaz

khachensky» در کارنامه فرهنگستان علوم امپراطوری Izvestiya Imper. Akad nauk ۱۹۰۹ ص ۴۰۵

(۲) مگر اینکه برای دیدار زن خود که بنا بود با او ازدواج کند با عارفته

بوده باشد رجوع کنید بصحیفه ۵۲۲.

که خراج کمتری بر زبان می داده است آگاهی داریم.. ممکنست انسان گمراه شود و تصور کنند که ابن حوقل در یادداشت‌هایی که به مجله بر می داشت (رجوع کنید بنید ۱) درباره یک امیر بحث کرده باشد. با توجه باختلاف میزان خراج ممکنست کسی تصور کنند که یک نفر باج گزار برای دو اقطاع مختلف (جلم ۴ و خچن) باج می داده باشد.

سبب اینکه در فهرست خراج خچن نامی از اسب برده شده اینست که قرا باغ اسبهای نژاده داشته است. در قرن سیزدهم شوهر ملکه تمار گرجستان بنام داوید سوسلان دژ جارمانام را بایک ده در بهای یک اسب از دست داد که از او خاتنگ از خچن آورده بودند (رجوع شود به تاریخ گرجستان بروسه ج ۱ ص ۴۴۱).

## ۵ - نتیجه

### الف - اصطلاحات فنی

هنور معانی اصطلاحات فنی راجع به خراج دوره اسلامی چنانکه باید معلوم نیست و ترجمه اصطلاحات مالی را که ابن حوقل بکار برده میتوان تنها بعنوان آزمایش بکار برد. من اصطلاحات فنی را که ابن حوقل بکار برده نقل کرده ام و برای ترجمه آنها از آزمودگی کسانی که متون ما نند آند را چاپ کرده اند بهره مند شده ام (فهرست دوخویه در مجموعه جغرافیاهای تازی ج ۴، فهرست طبری، فهرست لغات و اصطلاحاتی که آمدروز Amedroz از کتاب الوزرای هلال الصابی نقل کرده است).

الف - الزمه - آنچه جداگانه وصول کنند (طبری).

ب - اموال - درآمد (شاید بعدی)، دوخویه ج ۴ ص ۳۵۷.

پ - الطاف - عطایا و هدایا.

ت - ضریبه - بنا بر کتاب دوخویه ج ۴ ص ۲۸۵ بمعنی اخص درآمد، بمعنی وصولی نیست بلکه بیشتر بمعنی «خراج» است زیرا میتوان آنرا بطرف مختلف پرداخت، فی المثل از طریق عوارض گمرکی (عوارض وصولی مختلف، مخصوصاً راهداری).

ث - دیوان - اداره درآمدها.

ج - جبانات - دوخویه ج ۴ ص ۲۰۲ پیشنهاد می کند «خراج پیش بینی



نشده» وطبری: جبا و اجتبا، خراج وصول شده، من این اصطلاح را نه بدان درجه از قطعیت ترجمه میکنم «اعانات».

ج- جزیه - مالیات سرانه ایست که غیر مسلمانان می پرداختند و مقدار آنرا بنا بر قرارداد های مخصوصی که مینوشتند معین میکردند ( رجوع کنید باصطلاح مقاطعات ).

ح- لوازم «خراج اضافی» دوشویه مجموعه جغرافیاهای تازی ج ۳ ص ۳۴۸: خراج های مختلف.

خ- مقاطعه - «مال الاجاره» که بدین وسیله سرکرده ای کسی را در قلمرو بشرط پرداخت سرانه سالانه می گماشت، دوشویه ج ۲ ص ۳۲۹: قراردادی که بنا بر آن ناحیه معینی را از قلمروی بکسی میسپردند بشرط آنکه مالیات سرانه را بپردازد. من تصور نمیکنم که این کلمه را درین مورد بمعنی فنی دقیق خود بکار برده باشند؛ هم چنانکه در کتاب ابن حوقل ص ۲۱۶ (چاپ کریمرس ص ۳۰۲) چنین آمده: الفوائین التي هي المقاطعات، یعنی مبلغ معینی از مالیات که بنا بر ارزش قانونی (عبره) در هر سال قمری برآورد میشد. رجوع کنید بمقاله کل. کاهن Cl. Cahen بعنوان «تکامل اقطاع» 'L'évolution de l'iqta' در مجله Annales (ل. فبور L. Febvre) چاپ ۱۹۵۳ - ۲۹ و ۲۶ و کتاب آ.ک.س. لاندتون A.K.S. Lambton بعنوان «مالک و دهقان» Landlord and Peasant چاپ ۱۹۵۳ ص ۳۳.

د- موافقات - (کریمرس شاید پیروی از دوزی Dozy این کلمه را از موافقات بدینگونه اصلاح کرده است) معنایی مانند مقاطعات دارد هر چند دومی بیشتر افاده معنی خلعت را میکند و حال آنکه اولی شرایط مالی را که طرفین برقرار میکردند میسرساند.

ذ - رسوم - بنظر میرسد بمعنی مبالغی که معهولا وصول میشود «مطالبات» بکار رفته باشد، دوشویه ج ۴ ص ۲۴۶ آنرا معادل باخراج میداند. ر- قانون- مساحت املاک مزروعی و عواید مبتنی بر آن، دوشویه ج ۴ ص ۳۳۳: باز دیدز مبنی بر ای تعیین مبلغ بابت مالیاتی که باید دریافت کرد. ز- توابع «مالیات اضافی»، طبری: توابع الخراج، خراجی علاوه بر خراج معمولی، شاید هم بمعنی صدی چندی باشد که برفع تحصیلداران خراج (معامره در کتاب هلال صابی) میفزوده اند.

ب- مقدار پرداخت.

تنها در مورد واسپوراگان ابن حوقل میگویند که خراج هر سال پرداخته

میشد ، اما هم چنانکه دوخویه هم می پذیرد پرداخت همهٔ خراجها هم بر مبنای سالیانه بوده است. خراج هر سال را در صورتی که دینار را (که در میان وایوتس دزور و اهر نقل کرده اند) بدرهم (به میزان یک دینار در برابر ۱۵ درهم ، رجوع کنید بکتاب الخراج قدامه ص ۲۴۹) (۱) تسعیر کنیم چنین بوده است:

|             |                |
|-------------|----------------|
| ۱۰۰۰۰۰۰     | شروان (۲)      |
| ؟           | شکی            |
| ۳۰۰۰۰۰      | الربع          |
| ۲۰۰۰۰۰      | قبله (۱)       |
| ۵۰۰۰۰۰      | وایوتس دزور    |
| ۷۵۰۰۰۰      | اهرو ووزقان    |
| ۷۵۰۰۰۰      | جیدان (خیزان؟) |
| ۱۰۰۰۰۰      | واسپوراگان     |
| ۲۰۰۰۰۰۰     | باگراتیان      |
| ۱۰۰۰۰۰      | خچین           |
| <hr/>       |                |
| (۳) ۵۷۵۰۰۰۰ |                |

(۱) هم چنین در کتاب مسکویه ج ۲ ص ۳۴ در حوادث سال ۳۳۲ = ۹۴۳ ، ابن حوقل ص ۱۴۶ (چاپ کریمرس ص ۲۱۸) برای سال ۳۵۸ = ۹۶۸ ، رجوع کنید بکتاب ۱ دوری تاریخ العراق ص ۲۲۲.

(۲) ملکشاه (۱۰۷۲-۱۰۹۲) کوشید که از شروانشاه قریبز ۷۰۰۰۰۰ دینار بگیرد ، اما این کمک و اعانه ندریجا به ۴۰۰۰۰ دینار تنزل کرد ، رجوع کنید بکتاب بنداری ص ۱۴۰ . بنا بر گفتهٔ نسوی ص ۱۶۰ ، ۱۷۵ مبلغ اصلی ۱۰۰۰۰۰ دینار بوده است اما در ۶۲۲ = ۱۲۲۵ جلال الدین خوارزمشاه از شروانشاه خواست که ۵۰۰۰۰ بپردازد و سپس این مبلغ به ۲۰۰۰۰ دینار تنزل کرد. تعیین ارزش حقیقی این مبلغهای اسمی با توجه به بحران بهای نقره در قرن دوازدهم دشوار است ، رجوع کنید بکتاب ا . پاخومو و Pakhomov بعنوان پول گرجستان Moneti Gruzii چاپ ۱۹۱۰ ص ۷۹ ، ۱۱۸ .

(۳) بنا بر تخمینی که بارتولد Barthold چهار درهم را یک روبل حساب کرده این مبلغ معادل ۱۴۳۷۵۰۰ روبل یا بیش از ۱۴۰۰۰۰۰ پوند انگلیسی (بنرخ پیش از ۱۹۱۴) میشده است.

حتی با توجه بی اطلاعی درباره شکی و افزودن عطایای اتفاقی باز جمع خراج از ده میلیون درهمی که این حوقل بعنوان درآمدهای مرزبان آورده بسیار کمترست. بنا برین یا باید چنین پنداشت که صورت جاهی که جزیه می دادند کامل نیست یا اینکه این فهرست تنها شامل خراجیست که رعایای مستقیم وی پرداخته اند. عقیده نهایی من اینست که جمع جزیه ممکنست از جمع خراجها جداگانه باشد.

اما درباره خراج اران و ارمنستان و آذربایجان که بمبلغ ۵۰۰۰۰۰ دینار ( هفت میلیون و نیم درهم) تخمین شده است این قلم که در پایان بند ت افزوده شده چنان می نماید مربوط بزمانی باشد که این سه ایالت را حکمرانانی که از بغداد مامور می شده اند اداره می کرده اند.

بنا بر گفته قدامه حدوسط درآمد (ارتفاع) آذربایجان (۱) ۸ میلیون و نیم درهم و از آن ارمنستان ( که اران جزو آن بوده ) (۲) چهار میلیون درهم و روی هم رفته بهشت میلیون و نیم درهم می رسیده است و این مبلغ نزدیکست بآنچه این حوقل آورده است. چنان می نماید که قدامه کتاب خود را اندکی پس از ۳۱۶ = ۹۲۸ ( رجوع کنید بمقدمه دوخوبه ص ۱۰ ) نوشته باشد، اما بنا بر گفته فن کرمر Von Kremer مأخذ او بزمانی بسیار قدیم تر ( در حدود ۲۰۴ = ۸۱۹ ) (۳) می رسد و بودجه معروف بعدی ( متعلق بسال ۳۰۶ = ۹۱۸ ) این عقیده را بدهن می نشاند که بازار درآمدها اندکی کساد شده بوده است. در حقیقت میبایستی درآمدها تا مقدار فراوانی بستگی باوضاع و احوال داشته باشد. هنگامی که در

(۱) قدامه درس ۲۴ و لایات آذربایجان را چنین می شمرد: اردبیل، جابروان (ظاهراً ناحیه جنوب دریایچه ارومیه) و ورنان (در کنار ارس) و علاوه می کند که مرکز آن برذعه بوده است. یعقوبی در جغرافیای خود در مجموعه جغرافیای تازی ج ۲ ص ۲۷۴ خراج آذربایجان را بالغ بر ۴ میلیون درهم میداند.

(۲) قدامه درس ۲۴ و لایات آذربایجان را چنین می شمارد: جردان (گرجستان)، نایل (دوین)، برزند، سراج طیر (شیرک و تیک)، باجینیس (یزونیک)، ارچیش، خلاط، سیسجان (سیونیک)، اران، فالیقالا (ارز روم)، بسفرجان (واسپوراکان) باحاکم نشین آن درنشا (نخچوان).

(۳) رجوع کنید بکتاب قدامه ص ۲۳۶ سطر ۲۰، نیز رجوع کنید باشاره غیر عادی درباره مراکز اداری (وصیه) آذربایجان در برذعه و از آن ارمنستان - در نخجوان.

۲۹۹ = ۹۰۸ یوسف بن ابی الساج به حکمرانی خود نشست (۱) مجموع  
 خرجهای سالانه او به ۱۲۰۰۰۰ دینار ( یک میلیون و هشتاد و یک میلیون  
 درهم ) رسید و پیش از آن در حدود ۲۹۹ = ۹۱۲ یوسف کوشید که این  
 مسئولیت را بگردن نگیرد.

در هر حال رقمی که ابن حوقل بعنوان عواید کلی می دهد باید  
 متعلق به آخذی جداگانه باشد که اصلاً با مآخذ زمان مرزبان ربطی  
 نداشته است .

### ج- فایده کلی این قسمت ها

۱- با قبول اینکه این فهرست سند اصلی نیست بلکه احتمال می رود  
 یک رشته اقلام وارقامی باشد که به جغرافیا نویس ما بلاغ یا تقریر شده، باز  
 باید آنرا تصویر گرانهایی از اوضاع سیاسی ناحیه ای دانست که درباره  
 آن آگاهی کافی نداریم .

۲- با توجه به کمیا بی بسیار آمار مالی قرن دهم اطلاعات ابن حوقل از  
 دو جهت شایان توجه است ، یکی از لحاظ نمایاندن روشهای سیاسی و مالی و  
 دیگر از لحاظ تعیین اهمیت نسبی این امیر نشین ها (۲) .

۳- امید است که این تشخیص ها برای تاریخ نویسان محلی که در  
 مآخذ مسیحی کار میکنند سودمند باشد. کسانی مانند اشخانیق از مردم  
 مشکی و سنجاریب پسر سواده چنان می نمایند که شایسته بررسی بوسیله منابع  
 گرجی و ارمنی باشند .

---

(۱) بگفته طبری ج ۳ ص ۲۲۸ «درمراغه و آذربایجان» و بگفته ابن-  
 الاثیر ج ۸ ص ۴۲ نیز «در ارمنستان»، رجوع کنید بکتاب فن کرم Von Kremer  
 بعنوان «بودجه درآمدهای سال ۳۰۶ هجری» Das Einnahmehudget vom Jahre 306 H  
 چاپ ۱۸۸۷ ص ۲۹۹ .

(۲) شپولر Spuler در کتاب سابق الذکر ص ۶۷ در فصل خود درباره  
 مالیات جدول ابن حوقل را تنها برای نشان دادن جزیه شروان نقل کرده است. اشاره  
 غازیاریان در باره عبارات ابن حوقل ناقص است ، رجوع کنید بمقاله او بعنوان  
 Armenien unter d. arab Herrschaft در مجله Zeit. f. arm Philologie  
 ۱۹۰۳ ج ۳/۲ ص ۲۰۵ .

روی هم رفته تجزیه و تحلیل ما کاری مقدماتی برای نشر تاریخ قرن  
یازدهم شروانست (۱).



## تکمیه

هنگامی که چاپ این کتاب پایان رسیده بود آقای محمدجواد مشکور  
استاد دانشمند و برکار و دقیق دانشگاه تبریز ترجمه ای از کتاب «الفرق  
بین الفرق» تالیف ابومنصور عبدالقاهر بن طاهر بغدادی در گذشته در ۴۲۹  
را بعنوان «تاریخ مذاهب اسلام یا ترجمه الفرق بین الفرق» در تبریز ۱۳۳۳  
انتشار داد. در صحایف ۲۷۵ - ۲۷۶ و ۲۹۶ این ترجمه در متن و حواشی  
مطالبی درباره بابک و خرم دینان هست و آنچه را در متن آمده است پیش  
ازین آورده ام. از متن تازی کتاب نخست چاپ بسیار پر غلطی بدست یاری  
محمد بدر در قاهره و باردیگر بدست یاری محمد زاهد بن الحسن الکوثری  
در قاهره در ۱۳۶۷ = ۱۹۴۸ چاپ کم غلطتری انتشار داده اند. عبدالرزاق  
ابن رزق الله بن ابی بکر بن خلف رسعنی مختصری ازین کتاب ترتیب داده که  
بنام «مختصر کتاب الفرق بین الفرق» بدست یاری فیلیب حتی در ۱۹۲۴ در  
قاهره چاپ شده است. در چاپ اول (ص ۲۵۱) در پایان کار بابک گفته  
شده است: «اخذ بابک واخوه اسحق بن ابراهیم» و در چاپ دوم (ص ۱۶۱)  
نیز عیناً چنین آمده است. در نسخه مختصر آن (ص ۱۶۳) نیز چنینست و از  
این جا معلوم می شود که این خطا از ناشران نیست بلکه از مؤلف کتابست  
و ابومنصور بغدادی که از مآخذی این مطلب را درباره بابک نقل کرده  
است بجای اینکه عبارت را «اخذ اسحق بن ابراهیم بابک واخوه» بنویسد  
یعنی اسحق بن ابراهیم مر بابک و برادرش را گرفت افعال کرده و عبارت  
را مست تر «اخذ بابک واخوه اسحق بن ابراهیم» نوشته که معنی روشن تر  
آن اینست که بابک و برادرش اسحق بن ابراهیم گرفتار شدند و حال آنکه در همه  
مراجع دیگر نام برادر بابک را که گرفتار شده عبدالله نوشته اند و قطعاً پدر  
بابک ابراهیم نام نداشته است و اسحق بن ابراهیم درین مورد همان مرد معروف

(۱) رجوع کنید بصحیفه ۱۴۸ یادداشت شاره (۱) فصول راجع بشروان  
و البابا را فصل مربوط بشدادیان کنجه کتاب من بعنوان «مطالعات در تاریخ فغماز»  
Studies in Caucasian History چاپ ۱۹۵۳ تکمیل می کند

از خاندان مصعبی. یا طاهر است که صاحب شرطه بغداد و از مردان نامی در بار معتصم بود و دو معتصم اورا زمانی بچنگ بابک فرستاد و تازه بابک و برادرش را وی اسیر نکرد و افشین گرفتار کرد، چنانکه بتفصیل در صحایف گذشته این کتاب از روی مآخذ معتبر آورده ام. پس این نکته بکلی نادرست است که برادر بابک اسحق بن ابراهیم نام داشته باشد. ابو منصور بغدادی باز جای دیگر (ص ۱۶۸ از چاپ اول و ۱۷۱ از چاپ دوم) همین خطای خود را مکرر کرده و پس از ذکر گرفتاری و مصلوب شدن بابک گوید: «ثم اخذوا حقه اسحق و صلب ببغداد» و در مختصر کتاب نیز چنینست و فیلیب حتی در حاشیه ص ۱۷۳ افزوده است «اسحق بن ابراهیم اخو بابک و سمی اتباعه» «اسحاقیه» و آقای مشکور هم بدان اعتماد کرده و در حاشیه ترجمه خود گفته است: «اسحاق بن ابراهیم برادر بابک و پیروان اورا اسحاقیه گویند (حتی)» و حال آنکه در هیچ جای دیگر ذکری ازین نیست که برادر بابک فرقه مخصوصی از پیروان داشته که آنها را اسحاقیه گفته باشند و آنچه فیلیب حتی درین زمینه افزوده از خود ساخته است. این نکته بدلا یلی که گذشت قطعاً نادرستست و باهمه مراجع دیگر میبایستی سخت آشکار دارد.

نکته دیگر که باید بر آنچه پیش ازین گذشت افزود اینست که ابو-العباس احمد بن یحیی بن جابر بلاذری در کتاب معروف «فتوح البلدان» چاپ لیدن ص ۳۲۹-۳۳۰ درباره برزند می نویسد: «برزند قریه ای بود و افشین حیدر (؟) بن کاوس عامل امیر المؤمنین المعتصم بالله در آذربایجان و ارمنستان و جبل در زمان جنگ با بابک خرمی کافر آنرا لشکرگاه ساخت و دژی کرد». جای دیگر (ص ۳۴۰) که سخن از مازیار بمیان آورده است در پایان کارش میگوید «در سرمن رای بابک خرمی بر عقبه ای که وروزی مجلس شرطه است بدار آویخته شده».

زبان روسی هم کتابی جداگانه درباره بابک تألیف نومارا Tomara نوشته شده که در مسکو در ۱۹۳۶ انتشار داده اند. شنیده ام آقای ابوالقاسم پرتو اعظم هم نمایشنامه ای درباره بابک نوشته و چاپ کرده است. طهران ۲۲ مرداد ماه ۱۳۳۳

# مهمترین مراجع درباره بابك و خرم دینان

(دو رقمی که در برابر نام مؤلفان گذاشته شده نماینده سال ولادت و مرگ آنها و يك رقم نماینده سال رحلت آنهاست و رقمی که در برابر نام کتابها آمده نماینده سال تألیف آنهاست).

## ۱- کتابهای تازی بترتیب زمان مؤلف

(۱) امام ابو محمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه دینوری (۲۱۳-۲۷۶) - کتاب المعارف - چاپ گوتینگن ۱۸۵۰ - چاپ قاهره ۱۳۰۰ - چاپ قاهره ۱۳۵۳ = ۱۹۳۴

(۲) ابوالعباس یا ابوالحسن یا ابوجعفر و یا ابوبکر احمد بن یحیی بن جابر ابن داود بلاذری بغدادی (۲۷۹) - فتوح البلدان - چاپ لییدن ۱۸۶۳ - ۱۸۶۶ ، چاپ قاهره ۱۳۱۹ = ۱۹۰۱

(۳) ابوالفضل احمد بن طاهر بن فضل، ابن طیفور خراسانی بغدادی (۲۰۴-۲۸۰) ، کتاب بغداد، چاپ لایپزیگ ۱۹۰۸ - چاپ قاهره بی تاریخ .

(۴) احمد بن ابی یعقوب بن جعفر بن وهب بن واضح کاتب عباسی یعقوبی معروف بابن واضح (۲۸۴) - کتاب البلدان چاپ لییدن ۱۸۶۰-۱۸۶۱ ، چاپ لییدن ۱۸۹۲ - چاپ نجف ۱۳۳۷ = ۱۹۱۸

تاریخ الیعقوبی (۲۵۲) - چاپ لییدن ۱۸۸۳ - چاپ نجف ۱۳۵۸ = ۱۹۳۹  
(۵) ابوحنیفه احمد بن داود بن وند دینوری (۲۸۲ یا ۲۹۰) - اخبار الطوال چاپ لییدن ۱۸۸۸ - ۱۹۱۲ ، چاپ قاهره ۱۳۳۰ .

(۶) ابوالقاسم عبیدالله بن احمد بن خرداذبه (۲۱۱ - حدود ۳۰۰) - کتاب المسالك والممالك (۲۳۲ و ۲۷۲) ، چاپ لییدن ۱۸۸۹ = ۱۳۰۶

(۷) ابوبکر احمد بن محمد بن اسحق بن ابراهیم همدانی ابن العفیه (اواخر قرن سوم) - مختصر کتاب البلدان (بس از ۲۷۹) - چاپ لییدن ۱۸۸۵

- ۸) ابو جعفر محمد بن جریر بن یزید بن خالد طبری آملی (۲۲۴-۳۱۰) -  
تاریخ الامم والملوک (۳۰۲) ، چاپ لیدن ۱۸۷۶-۱۹۰۱ ، چاپ قاهره  
۱۳۳۶ ، چاپ قاهره ۱۳۴۸
- ۹) امام ابو الحسن اسمعیل اشعری (۳۲۴) - مقالات الاسلامیین واختلاف  
المصلیین، چاپ استانبول ۱۹۲۹-۱۹۳۳
- ۱۰) ابو الحسن علی بن حسین بن علی مسعودی (۳۴۵ یا ۳۴۶) - کتاب التنبیه  
والاشراف، چاپ لیدن ۱۸۹۴ ، چاپ قاهره ۱۳۵۷ = ۱۹۳۸
- مروج الذهب ومعادن الجوهر، چاپ بولاق ۱۲۸۳ ، چاپ پاریس ۱۸۶۱ -  
۱۸۷۱ ، چاپ قاهره ۱۳۰۲-۱۳۰۴ ، چاپ قاهره ۱۳۰۳ ، چاپ پاریس  
۱۹۱۴ ، چاپ پاریس ۱۹۲۹ ، چاپ قاهره ۱۳۴۶ ، چاپ قاهره ۱۳۵۷
- ۱۱) مطهر بن طاهر مقدسی (اواسط قرن چهارم) ، کتاب البدء والتاریخ  
(۳۵۵) - چاپ پاریس ۱۸۹۹-۱۹۰۶
- ۱۲) قاضی ابو علی المحسن بن ابی القاسم علی بن محمد بن ابی الفهم داود بن  
ابراهیم بن تمیم تنوخی (۳۲۷ یا ۳۲۹-۳۸۴) جامع التواریخ المسمی  
بنشوار المحاضرة و اخبار المذاکره ، چاپ لندن ۱۹۲۱ ، چاپ دمشق  
۱۳۴۸ - ۱۳۵۱
- ۱۳) ابو الفرج محمد بن اسحق بن ابی یعقوب ندیم وراق بغدادی، ابن الندیم  
(حدود ۳۸۵) - کتاب الفهرست یا فهرس العلوم (۳۷۷) چاپ لایپزیگ  
۱۸۷۱-۱۸۷۲ ، چاپ قاهره بی تاریخ .
- ۱۴) ابو عبدالله محمد بن احمد بن یوسف کاتب خوارزمی (۳۸۷) ، مفاتیح  
العلوم ، چاپ لیدن ۱۸۹۵ ، چاپ قاهره بی تاریخ .
- ۱۵) ابو القاسم محمد بن حوقل ضبی بغدادی موصلی ابن حوقل ( اواسط  
قرن چهارم ) کتاب المسالك والممالك (۳۶۷) چاپ لیدن ۱۸۸۰
- کتاب صورة الارض - چاپ لیدن ۱۹۳۸-۱۹۳۹
- ۱۶) ابو اسحق ابراهیم بن محمد کرخی فارسی اصطخری ( اواسط قرن  
چهارم ) صور الاقالیم ، چاپ گوتا ۱۸۳۹ .
- مسالك الممالك ، چاپ لیدن ۱۸۷۰-۱۸۹۴ ، چاپ لیدن ۱۹۲۷
- ۱۷) شمس الدین ابو عبدالله محمد بن احمد بن ابی بکر البناء مقدسی بشاری  
نیمه دوم قرن چهارم) ، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم ، چاپ لیدن



۱۸۷۷ ، چاپ کلکته ۱۸۹۷ - ۱۹۰۱ ، چاپ لیدن ۱۹۰۶  
۱۸) امام احمد بن محمد بن یعقوب مسکویه خازن رازی اصفهانی (۴۲۱)،  
تجارب الامم و تعاقب الهمم (۳۶۹) ، چاپ لندن ۱۹۰۹-۱۹۱۷ ، چاپ  
قاهره ۱۳۳۲ = ۱۹۱۴

۱۹) ابو منصور عبدالقاهر بن طاهر بغدادی (۴۲۹)، الفرق بین الفرق،  
چاپ قاهره بی تاریخ، چاپ قاهره ۱۳۶۷ = ۱۹۴۸ ، رجوع کنید  
بشماره ۳۰ و ۶۸

۲۰) یحیی بن سعید بن بطریق انطاکی (۴۵۸) ، تاریخ مجموع (۴۰۷)،  
چاپ بیروت ۱۹۰۹

۲۱) قاضی ابوالقاسم صاعد بن احمد بن عبدالرحمن بن محمد بن صاعد  
مرطبی اندلسی طلیطلی معروف بقاضی صاعد (۴۲۰-۴۶۲) ، طبقات  
الامم، چاپ بیروت ۱۹۱۲

۲۲) ابوالمظفر شاهفور بن طاهر بن محمد اسفراینی (۴۷۱) ، التبصیر  
فی الدین و تمییز الفرقة الناجية من الفرق الهالکین ، چاپ قاهره  
۱۳۵۹ = ۱۹۴۰

۲۳) ابوالقاسم حسین بن محمد بن الفضل بن محمد راغب اصفهانی (۵۰۲) -  
محاضرات الادباء و محاورات الشعراء والبلغاء ، چاپ بولاق - ۱۲۸۴ ،  
۱۲۸۷ ، چاپ قاهره ( در حاشیه نمرات الاوراق ابن حجه حموی ) -  
۱۳۰۵ ، چاپ قاهره ۱۳۱۰ ، چاپ قاهره ۱۳۲۴ ، چاپ قاهره ۱۳۲۶

۲۴) ابوالفتح محمد بن ابی القاسم عبدالکریم بن ابی بکر احمد شهرستانی  
اشعری (۴۶۷-۵۴۸) - کتاب الملل والنحل ، چاپ لکنهو ۱۲۶۳ ،  
چاپ قاهره ۱۲۸۸ ، چاپ طهران ۱۲۸۸ ، چاپ لندن ۱۸۴۲ ، چاپ قاهره  
۱۳۱۷ ( در حاشیه کتاب الفصل ابن حزم ) ، چاپ لندن ۱۹۲۸ ، چاپ  
قاهره ۱۹۴۸ = ۱۳۶۸ ، رجوع کنید بشماره ۵۰ و ۵۸

۲۵) قاضی تاج الاسلام ابو سعید عبدالکریم بن محمد بن منصور بن ابی بکر  
محمد تمیمی سمرعانی مروزی (۵۰۶ - ۵۶۲) ، کتاب الانساب، چاپ  
لندن ۱۹۱۲

۲۶) ابوالفرج عبدالرحمن بن علی بن محمد جوزی قرشی بغدادی، ابن  
الجوزی (۵۰۸-۵۹۷) ، نقد العلم والعلماء او تلبیس ابلیس ، چاپ  
قاهره ۱۳۴۰

(٢٧) امام فخر الدين ابو عبدالله محمد بن عمر بن حسين بن حسن بن علي تميمي  
بكري طبرستاني رازی معروف بابن خطيب وامام المشككين (٥٤٣  
يا ٥٤٤-٦٠٦) اعتقادات فرق المسلمين، چاپ قاهره ١٣٥٦ = ١٩٣٨  
(٢٨) شهاب الدين ابو عبدالله ياقوت بن عبدالله رومي حموي بغدادی (٥٧٥-  
٦٢٦)، ارشاد الاديب الى معرفة الاديب معروف بمعجم الادبا يا طبقات  
الادباء، چاپ لندن ٩٠٩-١٩١٦، چاپ لندن ١٩٢٣-١٩٣١، چاپ  
قاهره ١٩٤٢

معجم البلدان (٦٢١)، چاپ لايزيگ ١٨٦٦-١٨٧٣، چاپ لايزيگ  
١٩٢٨، چاپ قاهره ١٣٢٣-١٣٢٤

(٢٩) عز الدين ابوالحسن علي بن ابی الكرم محمد بن محمد بن عبدالکريم  
ابن عبدالواحد شيباني، ابن الاثير (٥٥٥-٦٣٠)، تاريخ الكامل يا كامل  
التواريخ يا الكامل في التاريخ (٦٢٨)، چاپ ليدن ١٨٥١-١٨٧١،  
چاپ بولاق ١٢٩٠، چاپ قاهره ١٣٠٢، چاپ قاهره ١٣٤٨  
اللباب في معرفة الانساب، چاپ قاهره ١٣٥٦-١٣٥٧

(٣٠) عبدالرزاق بن رزق الله بن ابی بکر بن خلف رصعني، مختصر فرق  
بين الفرق (٦٤٧)، چاپ قاهره ١٩٢٤

(٣١) ابوالفرج غريغوريوس بن هارون مورخ، ابن العبري (٦٢٣-٦٨٥)،  
تاريخ مختصر الدول، چاپ اكسفرد ١٦٦٣، چاپ بيروت ١٨٩٠

(٣٢) شمس الدين ابو عبدالله محمد بن احمد بن عثمان بن قايماز ذهبي دمشقي  
فارغی (٦٧٣-٧٤٨)، دول الاسلام (٧٤٤)، چاپ حيدرآباد  
دکن ١٣٣٣

(٣٣) امام عفيف الدين ابو محمد عبدالله بن اسعد بن علي بن سليم بن فلاح  
يا فعي يمني مكي (٦٩٨-٧٦٨)، مرآة الجنان وعبرة اليقظان (٧٥٠)،  
چاپ حيدرآباد دکن ١٣٣٤-١٣٣٩

(٣٤) عماد الدين ابوالفدا اسمعيل بن عمر بن كبير قرشي بصري دمشقي ابن  
كثير (٧٠٠-٧٧٤)، البداية والنهاية (٧٦٧) چاپ قاهره  
١٣٤٨-١٣٥٨

(٣٥) ولي الدين ابوزيد عبدالرحمن بن محمد بن محمد بن خلدون توسي  
حضر مي اشبيلي (٧٣٢-٨٠٨)، كتاب العبر وديوان المبتدا والخبر في ايام

العرب والمعجم والبربر ومن عاهدهم من ذوى السلطان الاكبر (٧٩٧)

چاپ بولاق ١٢٨٤

٣٦) حاجى خليفه مصطفى بن عبدالله كاتب چلبى قسطنطينى (١٠٠٤-١٠٦٧)

تقويم التواريخ ، چاپ قسطنطينيه ١١٤٦ ، چاپ ونيز ١٦٩٧

٣٧) ابوالفلاح عبدالحى بن عماد حنبلى (١٠٨٩) ، شذرات الذهب فى اخبار

من ذهب (١٠٨٠) ، چاپ قاهره ١٣٥٠ - ١٣٥١

## ٢- كتابها ومقالات پارسی بترتيب زمان تأليف

٣٨) ابوعلی محمد بن ابوالفضل محمد بن عبيدالله بلعمى وزير معروف

باميرك بلعمى (٣١٣) ، ترجمه تاريخ طبرى (٣٥٢) چاپ لکنه ١٢٩١

= ١٨٧٤ ، چاپ کانپور ١٨٩٦ ، چاپ کانپور ١٩١٦ ، چاپ کانپور ١٣٣٤

٣٩) مؤلف نامعلوم - حدود العالم من المشرق الى المغرب (٣٧٢) ، چاپ

لنننگراد ١٩٣٠ ، چاپ طهران ١٣٥٢

٤٠) ابوالفضل محمد بن حسين حارث آبادى بيهقى (حدود ٣٨٦-٤٧٠) ،

تاريخ مسعودى معروف بتاريخ بيهقى ، چاپ کلکته ١٨٦١-١٨٦٢ ،

چاپ تهران ١٣٠٧ ق. چاپ تهران ١٣٢٤ ش ، چاپ تهران ١٣٢٩-١٣٣٢

٤١) ابوسعید عبدالحى بن ضحاک بن محمود گرديزى (نیمه اول قرن پنجم) ،

زين الاخبار (٤٣٢) ، چاپ برلين ١٣٤٧ = ١٩٢٨ ، چاپ تهران ١٣١٥ ش ،

چاپ تهران ١٣٣٣ .

٤٢) خواجه نظام الملک رضى امير المؤمنين ابوعلی حسن بن علی بن اسحق

طوسى وزير (٤٠٨-٤٨٥) ، سياست نامه يا سير الملوك (٤٨٤) ، چاپ

باريس ١٨٩١ ، چاپ بمبئى ١٣٣٠ ق ، چاپ تهران ١٣١٠ ش ، چاپ

تهران ١٣٢٠ ش.

٤٣) مؤلف نامعلوم ، مجمل التواريخ والقصص (٥٢٠) ، چاپ پاریس ١٨٤١

- ١٨٤٢ ، چاپ تهران ١٣١٨ ش

٤٤) بهاءالدين محمد بن حسن بن اسفنديار (اوایل قرن هفتم) ، تاريخ طبرستان

(٦١٣) ، چاپ تهران ١٣٢٠ ش

٤٥) بورالدين ياسديدالدين محمد بن يحيى بن طاهر بن عثمان عوفى بخارى ،

جوامع الحكايات ولوامع الروايات (حدود ٦٣٠) .

۴۶) منهاج الدین ابو عمرو عثمان بن سراج الدین محمد کوزگانی (نیمه اول قرن هفتم)، طبقات ناصری (۶۵۸)، چاپ کلکته ۱۸۶۳-۱۸۶۴، چاپ کویته و کابل ۱۳۲۸ = ۱۹۴۹.

۴۷) سید مرتضی بن داعی حسنی رازی (نیمه اول قرن هفتم)، تبصرة العوام فی مقالات الانام، چاپ تهران (در ذیل دو چاپ قصص العلماء)، چاپ تهران ۱۳۱۳ ش.

۴۸) جمال الدین ابوالقاسم عبدالله بن علی بن محمد کاشانی (نیمه دوم قرن هفتم) زبده التواریخ (حدود ۷۱۷).

۴۹) حمدالله بن ابی بکر بن احمد بن نصر مستوفی قزوینی (نیمه اول قرن هشتم)

نزّه القلوب (۷۳۵)، چاپ بمبئی ۱۳۱۱ ش.، چاپ لندن ۱۹۱۵

تاریخ گزیده (۷۴۰)، چاپ پاریس ۱۹۰۳، چاپ لندن ۱۹۱۰

۵۰) خواجه افضل الدین محمد بن صدر الدین ابو حامد محمد ترکه اصفهانی

معروف بافضل الدین صدر ترکه (۸۵۰)، تنقیح الادله والعلل فی ترجمه

کتاب الملل والنحل از شهرستانی (۸۴۳)، چاپ تهران ۱۳۲۰

۵۱) فصیح الدین احمد بن محمد فصیحی خوافی (میلاد ۷۷۷)، مجمل

فصیحی (۸۴۵).

۵۲) سید ظهیر الدین بن نصیر الدین مرعشی (حدود ۸۱۵-۸۹۴)، تاریخ

طبرستان و رویان و مازندران (۸۸۱)، چاپ سن پترزبورگ ۱۸۵۰

۵۳) محمد بن خاوندشاه بن محمود میرخوند بلخی (۸۳۷-۹۰۳)، روضه

الصفا فی سیره الانبیاء والملوک والخلفاء، چاپ بمبئی ۱۸۴۵، چاپ تهران

۱۲۷۱ و.، چاپ لکنهؤ ۱۸۷۴، چاپ لکنهؤ ۱۸۸۳، چاپ لکنهؤ

۱۹۱۴ = ۱۳۳۲

۵۴) عیاش الدین بن همام الدین محمد هروی خوند میر (۸۸۰-۹۴۲)،

خلاصه الاخبار فی بیان احوال الاخیار (۹۰۵).

حبیب السیر فی اخبار افراد البشر (۹۳۰)، چاپ تهران ۱۲۷۱ و.، چاپ

بمبئی ۱۸۵۷، چاپ تهران ۱۳۳۳ ش.

۵۵) قاضی احمد بن محمد غفاری قزوینی (۹۷۵)، نگارستان (۹۵۹)، چاپ

بمبئی ۱۸۲۹، چاپ بمبئی ۱۲۷۵ = ۱۸۵۹

۵۶) احمد بن نصر الله ديلى تتوى (باهمكارى نقيب خان وشاه فتح الله و حكيم همام و حكيم على و حاجى ابراهيم سرهندي و ميرزا نظام الدين احمد و عبدالقادر بن ملوكشاه بداونى)، تاريخ الفى (۹۹۷) .

۵۷) مجد الدين حسنى مجدى - زينة المجالس (۱۰۰۴) ، چاپ تهران ۱۲۷۶ ، چاپ تهران ۱۲۸۵ .

۵۸) شيخ مصطفى خالقداد هاشمى - ترجمه ملل و نحل شهرستانى (۱۰۲۱) .

۵۹) فزوى استرabadى ، بحيره (۱۰۴۷) . چاپ تهران ۱۳۲۸ - ۱۳۲۹

۶۰) ميرزا محمد صادق بن محمد صالح زبيرى صادقى اصفهانى آزادانى (۱۰۱۸ - ۱۰۶۱) ، شاهد صادق .

۶۱) محمد حسن خان مراغى صنيع الدوله و اعتماد السلطنه (۱۳۱۳) ، منتظم

ناصرى (۱۳۰۰) ، چاپ تهران ۱۲۹۸ - ۱۳۰۰

۶۲) عباس اقبال - خاندان نوبختى - چاپ تهران ۱۳۱۱

۶۳) مجتبى مينوى و صادق هدايت ، مازيار - چاپ تهران ۱۳۱۲ .

۶۴) سعيد نفيسى ، بابك خرمدين - مجله مهر سال اول شماره ۹ - بهمن ماه

۱۳۱۲ ص ۶۷۱ ، شماره ۱۰ اسفند ماه ۱۳۱۲ ص ۷۵۳ ، شماره ۱۲ ارديبهشت

ماه ۱۳۱۳ ص ۹۳۷ .

گرفتارى و كشته شدن بابك - مجله مهر سال دوم شماره ۱ - خرداد ماه

۱۳۱۳ ص ۳۶ ، شماره ۳ - امرداد ماه ۱۳۱۳ ص ۲۲۵ .

۶۵) دكتور دبير الله صفا - بابك حرم دينى - مجله ارتش سال ۸ شماره ۸ -

آبان ماه ۱۳۲۸ ص ۱۹ ، شماره ۹ - آذر ماه ۱۳۲۸ ص ۵۳ ، شماره ۱۰

دى ماه ۱۳۲۸ ص ۴۴ .

۶۶) عبدالحسين دركوب - دهرن سكوت - چاپ تهران ۱۳۳۰

۶۷) [مرتضى راوندى] ، تاريخ تحولات اجتماعى - مجلد سوم چاپ تهران ۱۳۳۱

۶۸) محمد حوادمشكور - تاريخ مذاهب اسلام با ترجمه الفرق بين الفرق

چاپ تبريز ۱۳۳۳

### ۳- مأخذ بزبانهای اروپایی

- 69) Histoire de la Siounie par Stépaannos Orbélian, traduite de l'arménien par M. Brosset, 2 vol. Saint - Peters - bourg 1864-1866
- 70) M. Brosset, Collection d'historiens arméniens, 2 vol. Saint-Petersbourg 1874-1876
- 71) L. A. Sédillot, Histoire générale des Arabes, 2 vol. Paris 1877.
- 72) Histoire de L' Arménie par R. P. Jacques der Issaverdens 2 vol. Venise 1888.
- 73) Ferdinand Justi, Iranisches Namenbuch, Marburg 1895
- 74) Cl. Huart, Histoire des Arabes, 2 vol. Paris 1912
- 75) Encyclopédie de l' Islam I, Leyde et Paris 1913, pp. 557-558
- 76) Jacques de Morgan, Histoire du peuple arménien, Paris 1919.
- 77) J. Laurent, L' Arménie entre Byzance et l' Islam, Paris 1919.
- 78) La domination arabe en Arménie, extrait de l'histoire universelle de Vardan, traduit de l'arménien et annoté par J. Muyldermans, Louvain et Paris 1927.
- 79) E. de Zambaur, Manuel de généalogie et de chronologie pour l'histoire de l' Islam, Hanovre 1927.
- 80) Tomara, Babek, Maskva 1936.
- 81) Mohsen Azizi, La domination arabe et l'épanouissement du sentiment national en Iran, Paris 1938.
- 82) René Grousset, Histoire de l' Arménie, Paris 1947
- 83) Vladimir Minorsky, Caucasia IV, London, 1953

# فهرست نام‌های کسان و خاندانها و نسبت‌ها

## و فرقه‌ها

|                                    |                                     |
|------------------------------------|-------------------------------------|
| آلانیان: ۳۲                        | آ                                   |
| آلبانی: ۱۴۳، ۱۵۵                   | آتش (۱): ۱۵۸                        |
| آلبانیان: ۱۵۶                      | آذر نرسی: ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۷۰             |
| آل بویه: ۱۳۵، ۱۵۸، ۱۶۱             | آذر نرسی بن اسحق الخاشینی: ۱۵۳، ۱۷۳ |
| آل رسول: ۲۰                        | آذری: ۲۸، ۳۴                        |
| آلیشان: ۱۴۸                        | آذین: ۷۸، ۸۰، ۹۰، ۹۴-۹۵             |
| آمدروز: ۱۵۸، ۱۷۸                   | ۹۹-۱۰۰، ۱۰۸، ۱۴۱                    |
| ا                                  | آرشیل دوم: ۱۴۶                      |
| اباحت (اهل): ۲۱                    | آرنائودها: ۳۱                       |
| اباحتیان: ۱۹                       | آریایی: ۶، ۲۵، ۳۶                   |
| اباحیه: ۱۹                         | آسوغیک: ۱۶۵                         |
| اباخوس: ۷۷                         | آشوت اول: ۱۲۰، ۱۵۲، ۱۷۷             |
| ابغازی: ۱۵۲                        | آشوت باگراتونی: ۱۴۷                 |
| ابغازیه: ۱۵۲                       | آشوت دوم پسر سمبات: ۱۷۳             |
| ابراهیم اسحق: ۱۲۷                  | آشوت رحیم اولورمدز: ۱۷۶             |
| ابراهیم المتقی بالله (ابواسحق): ۶۵ | آشوت غاج: ۱۲۰                       |
| ابراهیم بن اللیث بن فضل تجیبی:     | آشوت کور: ۱۴۷                       |
| ۴۶، ۴۸، ۷۵، ۸۱، ۱۲۵، ۱۴۹-          | آشوت مساکر یا مساکر: ۱۲۰-           |
| ۱۵۰، ۱۵۵                           | ۱۲۱                                 |
| ابراهیم بن المهدی: ۷۰، ۱۳۱         | آشوغیک: ۱۴۳                         |
| ابراهیم بن زید: ۱۵۰                | آغوان اپلاساد: ۱۱۸                  |
| ابراهیم بن عتاب: ۱۵۰               | آلانی: ۳۱                           |
| ابراهیم بن محمد بن علی: ۲۲         |                                     |

ابراهيم بن محمد گرجی فارسی  
 اصطخری (ابواسحق) : ۳۴ ، ۷۱ ،  
 ۱۶۷-۱۶۸ ، ۱۷۱ ، ۱۷۲ ، ۱۸۶  
 ابراهيم بن مرزبان : ۱۶۹  
 ابراهيم بن نصر بن منصور سورینی یا  
 سورانی (ابواسحق) : ۶۰  
 ابراهيم (پدر بابک) : ۱۸۳  
 ابراهيم سرهندی (حاج) : ۱۹۱  
 ابلسد یا ابواسد : ۱۵۴ - ۱۵۵  
 ابن ابی الساج : ۱۶۴ ر. یوسف  
 ابن ابی العوجاء : ۶۱  
 ابن اسفندیار ر. محمد بن حسن  
 ابن اصطیفانوس : ۱۵۱ ، ۱۵۴ ،  
 ۱۵۶ - ۱۵۷ ، ۱۷۶ ر. عیسی بن  
 یوسف  
 ابن اعثم : ۱۷۴  
 ابن اعیان : ۱۵۰  
 ابن الاثیر : ر. علی بن ابی الکرم  
 ابن البعث : ۴۱ ر. محمد بن البعث  
 ابن الجوزی ر. عبدالرحمن بن علی  
 ابن الدیرانی ۱۶۵ ، ۱۶۷  
 ابن الرواد ر. محمد بن الرواد  
 ابن العبری : ر. غریغوریوس  
 ابن الفقیه ر. احمد بن محمد  
 ابن المعتز : ۱۶۰  
 ابن الندیم : ر. محمد بن اسحق و  
 اسحق  
 ابن بطریق : ۱۳۲ ر. بختی بن سعید  
 ابنة الکلدانیة : ۱۴۹  
 ابن جریر ر. محمد بن جریر  
 ابن حجه حموی : ۱۸۷  
 ابن حزم : ۱۸۷  
 ابن حمید ر. محمد بن حمید  
 ابن حوقل ر. محمد بن حوقل  
 ابن خرداذبه ر. عبیدالله  
 ابن خلدون ر. عبدالرحمن بن محمد  
 ابن دیصان : ۶۱  
 ابن رسته : ۱۷۲  
 ابن سباط : ۸۰-۸۱  
 ابن سنیاط : ۴۳ ، ۱۴۷ ر. سهل بن  
 سنیاط  
 ابن سواده ر. سنحاریب  
 ابن سیاح : ۱۲۶  
 ابن شاگرد : ۶۱  
 ابن شروین طبری : ۱۲۴  
 ابن طباطبایا علوی : ۷۴  
 ابن طیفور ر. احمد بن طاهر  
 ابن عنبسه : ۱۷۴  
 ابن غیاث : ۱۵۰  
 ابن قتیبه ر. عبدالله بن مسلم  
 ابن کثیر ر. اسمعیل بن عمر  
 ابو موسی : ۱۷۳  
 ابن واضح یعقوبی ر. احمد بن ابی  
 یعقوب  
 ابو احمد بن عبدالرحمن شیزی مراغی :  
 ۱۶۸  
 ابواسحق ر. ابراهيم بن محمد  
 ابواسحق حصری قیروانی : ۱۳۷  
 ابواسد یا ابلسد : ۱۵۴ - ۱۵۵  
 ابواسد ر. استپانوس  
 ابوالاسد : ۱۵۶  
 ابوالحسن ر. علی بن حسین و علی بن  
 ابی الکرم و علی بن مرو ولید بن  
 عبید

ابراهيم بن محمد گرجی فارسی  
 اصطخری (ابواسحق) : ۳۴ ، ۷۱ ،  
 ۱۶۷-۱۶۸ ، ۱۷۱ ، ۱۷۲ ، ۱۸۶  
 ابراهيم بن مرزبان : ۱۶۹  
 ابراهيم بن نصر بن منصور سورینی یا  
 سورانی (ابواسحق) : ۶۰  
 ابراهيم (پدر بابک) : ۱۸۳  
 ابراهيم سرهندی (حاج) : ۱۹۱  
 ابلسد یا ابواسد : ۱۵۴ - ۱۵۵  
 ابن ابی الساج : ۱۶۴ ر. یوسف  
 ابن ابی العوجاء : ۶۱  
 ابن اسفندیار ر. محمد بن حسن  
 ابن اصطیفانوس : ۱۵۱ ، ۱۵۴ ،  
 ۱۵۶ - ۱۵۷ ، ۱۷۶ ر. عیسی بن  
 یوسف  
 ابن اعثم : ۱۷۴  
 ابن اعیان : ۱۵۰  
 ابن الاثیر : ر. علی بن ابی الکرم  
 ابن البعث : ۴۱ ر. محمد بن البعث  
 ابن الجوزی ر. عبدالرحمن بن علی  
 ابن الدیرانی ۱۶۵ ، ۱۶۷  
 ابن الرواد ر. محمد بن الرواد  
 ابن العبری : ر. غریغوریوس  
 ابن الفقیه ر. احمد بن محمد  
 ابن المعتز : ۱۶۰  
 ابن الندیم : ر. محمد بن اسحق و  
 اسحق  
 ابن بطریق : ۱۳۲ ر. بختی بن سعید  
 ابنة الکلدانیة : ۱۴۹  
 ابن جریر ر. محمد بن جریر  
 ابن حجه حموی : ۱۸۷  
 ابن حزم : ۱۸۷



ابوالحسن اشعری ر. اسمعیل  
 ابوالسرایا السری بن منصور: ۷۴  
 ابوالسفاح: ۸۰  
 ابوالعباس ر. سمبات و احمد بن یحیی  
 ابوالعباس الوائی: ۱۵۷  
 ابوالعز (پسر ابو مسلم): ۱۵۰  
 ابوالفتح ر. محمد بن ابی القاسم  
 ابوالفدا ر. اسمعیل  
 ابوالفرج ر. عریغوریوس  
 ابوالفرج ابن النذیم ر. محمد بن اسحق  
 ابوالفرج ابن الجوزی ر. عبدالرحمن ابن علی  
 ابوالفضل ر. محمد بن حسین  
 ابوالفضل بیهقی ر. محمد بن حسین  
 ابوالفلاح ر. عبدالجی  
 ابوالقاسم ر. حسین و محمد بن حوقل و عیدالله  
 ابوالقاسم الجینابی: ۱۶۶، ۱۷۵  
 ابوالقاسم الویزوری: ۱۶۶  
 ابوالقاسم عبدالله بن علی بن محمد کاشانی (جمال الدین): ۷۲، ۱۲۸؛ ۱۹۰  
 ابوالمظفر اسفرائینی ر. شاهفور  
 ابوالمظفر بن کثیر: ۹۵  
 ابوالهیجاج ابن الرواد: ۱۶۶، ۱۷۵  
 ابوبکر ر. محمد بن یحیی و احمد بن محمد  
 ابوبکر (خلیفه): ۲۴  
 ابوتمام طایبی: ۵۵، ۶۰، ۶۱، ۱۲۵، ۱۳۸  
 ابوجعفر ر. محمد بن جریر

ابوحنیفه دینوری ر. احمد بن داود  
 ابوخوس: ۹۲  
 ابودلف قاسم بن عیسی بن ادیس  
 ابن معقل عجللی: ۱۶-۱۷، ۲۲، ۲۵-۲۶، ۲۹، ۵۶، ۷۹، ۹۸، ۱۰۹  
 ابودلف مسعر بن مهلهل: ۳۳، ۱۷۲-۱۷۳، ۱۷۵-۱۷۶  
 ابوزید ر. عبدالرحمن بن محمد  
 ابوسعید ر. عبدالجی و عبدالکریم بن محمد و محمد بن یوسف  
 ابوسعید ثقیری ر. محمد بن یوسف  
 ابوسهاک: ۱۱۷  
 ابوسهل همزسب: ۱۷۶  
 ابوسیاح ر. دیوداد  
 ابوشجاع ر. عضدالدوله  
 ابوطاهر ر. یزید بن محمد  
 ابوعباده ر. ولید بن عبید  
 ابو عبدالله ر. احمد بن ابراهیم و محمد ابن احمد و محمد بن عمر و یاقوت  
 ابو عبدالملک: ۱۵۳، ۱۷۰ ر. اشخانیق  
 ابوعلی ر. محسن و حسن بن علی  
 ابوعلی بلعمی ر. محمد بن ابوالفضل  
 ابوعلی بن کلاب: ۱۳۵  
 ابوعلی مسکویه: ۱۳۵ ر. احمد بن محمد  
 ابو عمران: ۹  
 ابو عمرو ر. عثمان  
 ابو محمد ر. عبدالله و اسحق و عبدالله ابن اسعد  
 ابو مسلم عبدالرحمن بن مسلم  
 خراسانی: ۷، ۱۲، ۱۵، ۲۰، ۲۲-

احمد بن محمد بن اسحق بن ابراهيم  
همدانی، ابن الفقيه (ابوبکر):

۳۴، ۱۸۵

احمد بن محمد فصیحی خوانی (فصیح  
الدین): ۱۵، ۴۵، ۴۸، ۱۹۰

احمد بن محمد بن یعقوب مسکویه  
خازن رازی اصفهانی (ابوعلی):

۱۳۵، ۱۵۷ - ۱۶۲، ۱۷۲

۱۷۵، ۱۸۰

احمد بن محمد غفاری قزوینی (قاضی):

۱۴، ۱۱۵، ۱۲۸، ۱۹۰

احمد بن نصر الله بیلی توی: ۱۹۱

احمد بن هشام: ۷۵

احمد بن یحیی بن جابر بن داود بلاذری  
بغدادی (ابوالعباس یا ابوالحسن یا  
ابوجعفر یا ابوبکر): ۱۴۳، ۱۴۸

۱۷۴ - ۱۷۵، ۱۸۴ - ۱۸۵

احمد حکمران بین النهرین: ۱۲۱

احمد کسروی (سید): ۱۵۸، ۱۶۹

احمد (میرزا نظام الدین): ۱۹۱

ادرنسه از مردم سیسکان: ۱۵۴

ادرنسه: ۱۴۹

ادرنسه پادشاه گرجستان: ۱۲۱

۱۴۵

ادرنسه دوم: ۱۵۲

ادرنسی: ۱۵۱

ادرنسی بن هامام: ۱۵۳

ادرنس کور: ۱۴۶

ادرنسه: ۱۴۷

ادرنسی بطریق: ۱۵۳

ارانشاهیک: ۱۴۸

ارانی: ۳۱، ۳۴، ۱۴۲ - ۱۴۳

۲۳، ۲۵، ۶۶-۷۶، ۱۳۹

ابومسلمیه: ۲۰، ۲۲ ر. بومسلمیه

ابومنصور بغدادی ر. عبدالقاهر

ابوموسی ر. عیسی

ابوموسی ایسائی: ۱۵۴

ابوموسی پسر شیخ: ۱۵۵-۱۵۶

ابونہشل ر. محمد بن عبدالحمید

ابوهاشم ر. محمد بن حنفیه

ایشین (افشین): ۱۱۷

ایلسدالبا نیان: ۱۵۶

اترجه: ۷۱، ۱۳۱

اترنسه: ۱۵۷

اترنسه پسر سهیل: ۱۷۱ - ۱۷۲

احمد بن ابراهيم بن اسمعيل بن داود

ابن حمدون ندیم (ابو عبد الله): ۱۴۰

احمد بن ابی خالد احو: ۳۹، ۵۸

احمد بن ابی داود قاضی: ۸۱، ۱۲۳

احمد بن ابی یعقوب بن جعفر بن وهب

ابن واضح کاتب عباسی یعقوبی، ابن

واضح یعقوبی: ۲۸، ۳۴، ۴۰،

۴۹، ۱۵۸، ۱۴۳، ۱۴۸، ۱۴۹،

۱۷۵، ۱۸۱

احمد بن جتید اسکافی: ۴۸، ۷۵،

۸۱، ۱۲۵

احمد بن خلیل بن هشام: ۷۷ - ۷۸،

۹۹، ۹۲

احمد بن داود بن وند دینوری (ابو

حنیفه): ۱، ۵۴، ۱۱۳، ۱۸۵

احمد بن طاهر بن فضل، ابن طیمور

خراسانی بغدادی: ۵۴-۵۵، ۱۸۵

احمد بن محمد بن ابو طاهر یزید بن

محمد: ۱۶۹

۱۰۴ - ۱۰۷ ، ۱۱۳ ، ۱۲۲ ، ۱۲۴  
 ۱۲۹ ، ۱۳۱ ، ۱۳۴ ، ۱۳۷ .  
 ۱۳۸ ، ۱۸۳  
 اسحق بن ابراهیم بن میمون تمیمی  
 موصلی ، ابن الندیم ، ( ابو محمد ) :  
 ۱۳۷  
 اسحق بن اسمعیل : ۱۵۲  
 اسحق بن اسمعیل بن شعیب تغلیسی : ۵۲  
 اسحق بن سلیمان : ۴۹  
 اسحق ترك : ۷ ، ۲۵  
 اسطخری ر . ابراهیم  
 اسفندیار روین تن : ۷  
 اسکندر . ۶۵  
 اسماعیلیان ۲۳۰  
 اسمعیل اشعری ( ابو الحسن ) : ۲۱ ،  
 ۱۸۶  
 اسمعیل بن عمر بن کنیر قرشی بصری ،  
 ابن کنیر ( عماد الدین اوالفدا ) :  
 ۴۲ ، ۱۸۸  
 اسمعیل پسر احمد سامانی . ۷  
 اسمعیل ( نژاد ) : ۱۱۶  
 اسمعیل کندی ۳۳۰  
 اسمعیلی ( تازی ) : ۱۱۶  
 اسمعیلی ۷  
 اسمعیلیان ۲۳ ، ۲۵  
 اسمعیلیان ( تازیان ) : ۱۷۱  
 اسمعیلیه : ۱۹ - ۲۰ ، ۲۵  
 اشجانیق ۱۶۶ ، ۱۷۰  
 اشخان سواده : ۱۷۱  
 اشخانیق ابو عبد الملك ۱۵۳ - ۱۵۴ ،  
 ۱۶۶ ، ۱۷۱ - ۱۷۱ ، ۱۸۲  
 اشخانیک ۱۵۳ ، ۱۷۱

۱۴۹  
 ارانیان : ۱۴۳  
 اربلی ( . آ ) : ۱۷۷  
 اربلیان ( استفانس ) : ۱۱۷ ، ۱۴۳ ،  
 ۱۴۵ ، ۱۴۸ - ۱۴۹ ، ۱۵۶ ، ۱۷۳  
 ارتسرونی : ۱۶۱ ، ۱۷۶  
 ارتودوکس : ۱۵۳ - ۱۵۴  
 اردشیر بن بابک بن ساسان : ۶۵  
 ارمنی : ۳۴ ، ۱۱۶ - ۱۲۱ ، ۱۳۹ ،  
 ۱۴۱ - ۱۵۱ ، ۱۵۳ ، ۱۵۵ ، ۱۶۱ -  
 ۱۶۲ ، ۱۶۴ ، ۱۶۹ - ۱۷۰ ، ۱۷۳ -  
 ۱۷۴ ، ۱۷۶ - ۱۷۷ ، ۱۸۲  
 ارمنیان ۳۱ ، ۳۵ ، ۶۵ ، ۱۱۶ -  
 ۱۸۸ ، ۱۲۰ ، ۱۴۲ - ۱۴۳ ، ۱۵۲ ،  
 ۱۵۶ ، ۱۶۳ - ۱۶۴ ، ۱۶۸  
 اروپایی ۳۱ ، ۱۹۲  
 اروپاییان ۳۱ ، ۱۱۷ ، ۱۲۰  
 ازدی : ۱۷۰  
 اسب نوبتی ( اصحاب ) : ۲۵  
 استاذیس : ۷ ، ۲۵  
 استپانوس السدیابو الاسد ۱۵۴ -  
 ۱۵۵  
 استخری ر . ابراهیم  
 استفانس ر . اربلیان \*  
 استحاس ۱۷۰  
 استحاقیه ۱۸۴  
 اسحق بن ابراهیم ( برادر بابک ؟ )  
 ۲۵ - ۲۶ ، ۱۳۹ ، ۱۸۳ - ۱۸۴  
 اسحق ( برادر بابک ) : ۲۲  
 اسحق بن ابراهیم بن مصعب ۲۶ ،  
 ۴۰ - ۴۲ ، ۴۴ - ۴۵ ، ۵۱ ، ۵۵ -  
 ۵۶ ، ۵۹ ، ۷۰ ، ۷۲ ، ۸۱ ، ۹۳ ،

۱۳۹، ۱۱۶ - ۱۴۴، ۱۴۰  
ایرانیان : ۵-۷، ۲۳، ۲۵، ۳۹-۴۰  
۱۴۲، ۱۱۷، ۵۸  
ایسائی (ابوموسی) : ۱۵۴

### ب

باب (بابك) : ۱۱۶  
بابك بن بهرام : ۳۰  
بابك بن مردس : ۱۲  
بابك خرم دین : ۷-۲۲، ۲۴-۲۸، ۳۰-  
۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۹-۱۵۱، ۱۵۴-۱۵۷،  
۱۷۵-۱۷۶، ۱۸۳-۱۸۵  
بابك خرمه دین : ۴۴  
بابكي : ۱۲  
بابكیان : ۱۲، ۱۹، ۲۱-۲۲، ۲۴-۲۶،  
۳۶، ۹۲  
بابكیه : ۱۹، ۲۳-۲۴  
بارتولد : ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۸۰  
باطنی : ۱۹، ۶۶، ۱۰۷، ۱۶۰  
باطنیان : ۱۳، ۱۵-۱۸، ۲۰-۲۲،  
۲۵-۲۷، ۳۸، ۵۳، ۱۳۳، ۱۶۰  
باطنیه : ۱۹، ۲۳  
باگرات : ۱۲۰، ۱۵۲  
باگرات دوم : ۱۵۲  
باگراتی : ۱۱۹-۱۲۰، ۱۵۲  
باگراتیان : ۱۱۸-۱۱۹، ۱۶۹، ۱۷۶-  
۱۷۷، ۱۸۰  
بابن (بابك) : ۱۱۶-۱۱۸، ۱۱۹، ۱۴۱-۱۵۶  
بختري ر. وليد بن عبید  
بختار خداه ر. محمد بن خالد  
براون (ادوارد) : ۱۵۸  
برقي ر. علی پسر محمد  
برمکیان : ۱۹

اشعریان : ۲۱  
اشناس : ۳۹، ۵۹، ۷۱، ۱۳۱، ۱۳۳  
اصطخري ر. ابراهيم  
اصطيفانوس : ۱۵۵-۱۵۶، ۱۷۶  
اعتماد السلطنه (محمد حسن خان مراغي  
صنيع الدوله) : ۱۴، ۲۷، ۱۹۱  
اعراب : ۵  
اغسرتن : ۱۵۴  
اغوز : ۱۴۳  
افشين (ابوالحسن خيدربن کاوس  
اسروشنی) : ۱۲، ۲۲، ۲۵-۲۶، ۳۳،  
۳۵-۳۹، ۴۶-۵۷، ۵۹، ۶۱، ۶۳-۶۷-  
۶۹، ۷۱، ۷۳، ۷۶-۸۲، ۸۴-۱۱۷،  
۱۱۹-۱۲۳، ۱۲۵-۱۳۴، ۱۳۸، ۱۴۱  
۱۴۸، ۱۵۰-۱۵۱، ۱۸۴ ر. خيدربن  
کاوس  
افشينیان : ۸۳  
افضل الدين ر. محمد بن صدر الدين  
اقبال (عباس) : ۱۹۱  
التازی : ۱۵۹  
الرائی : ۳۴  
الوان : ۱۵۶  
اليسع بن محمد : ۱۳۵  
امين : ۳۹، ۴۹-۵۰  
انگليسی : ۱۸۰  
انوشیروان : ۲۱، ۱۳  
انوشیروان (کسری) : ۶۵  
اوار (کلمان) : ۱۴۱-۱۴۲، ۱۵۸  
اوتن : ۱۴۲  
ايتاخ : ۳۹، ۷۸، ۹۳-۹۴، ۱۱۶  
ايرانشاه : ۳۲  
ايراني : ۲۵-۲۶، ۲۸، ۳۲، ۳۸-۴۰

بوماده: ٦٨  
 بومامه: ٦٨  
 بون ( . ه ) : ١٥٨  
 بومسلمیه: ٢٨  
 بویه (پسران و آل) : ٧، ١٣٥، ١٥٨  
 ١٦١  
 بهافرید: ٢٥  
 به‌دین: ١٩  
 بهمن: ٧

## پ

پاپک: ١٤١  
 پاتکائیان: ١٤٣، ١٤٨-١٤٩  
 پاخوموو (ا) : ١٨٠  
 پارسى: ١٨٩  
 پاگراتى: ١٢٠  
 پاگردپاگردونى: ١١٩  
 پرتو اعظم (ابوالقاسم) : ١٨٤  
 پسران‌الدیرانى: ١٦٧، ١٧٦  
 پسران سنباط: ١٦٧، ١٧٦  
 پسر روداد: ٨٥  
 پسر موسى: ١٦٦  
 پمپه: ١٤٢  
 پهلوى: ١٦١

## ت

تاورها: ٦  
 تازی: ١٣، ٢٥، ٢٦-٢٩، ٣١  
 ٣٣-٣٤، ١٣٢، ١٣٦، ١٥٠، ١٤٢-  
 ١٤٤، ١٤٦، ١٤٨، ١٥٠، ١٥٥-١٥٦  
 ٦٢، ١٦٤، ١٦٩-١٧٠، ١٧٤-١٧٦  
 ١٧٨، ١٨٣، ١٨٥  
 تازیان ٧-٥، ١٠، ١٢، ٣١، ٣٤-٢٧

بروسه: ١٤٥-١٤٧، ١٤٩، ١٥١-١٥٥  
 ١٧٣، ١٧٨  
 برومند: ١٣٩  
 برومید: ١٢٥، ١٣٩  
 بشیر ترکی: ٩٩ - ١٠٠  
 بطارقه: ١٠٢  
 بطریق اران: ٣٢، ١٥٧  
 بطریقان: ٤٩-٦٧، ٦٨-٨٠، ١٠٢  
 ١١٣-١١٤، ١٢٥، ١٤٧، ١٤٩-١٥١  
 بطریق عموریه: ١٣٢، ١٤٠  
 بطلمیوس: ١٤٦

بغا الکبیر: ٧٦، ٧٨-٨٧، ٨٨  
 ٩٠-١٠٩، ١١٦، ١٤١ ر. بوغای  
 کبیر  
 بلاذری: ١٤٣، ١٤٨، ١٧٤-١٧٥  
 بلعمی ر. محمد بن ابوالفضل  
 بلکائیان: ١٥٤  
 بلیناس: ١٤٢  
 بنداری: ١٨٠  
 بنوالیاس: ١٣٥  
 بنی‌العباس: ٢١، ٢٥، ٢٩، ٣٩، ١٦٣  
 بنی‌امیه: ١٦٣  
 بنی‌تمیم: ٧٤  
 بنی‌زهل: ٥٠  
 بنی‌شیبان: ٧٤  
 بنی‌محارب: ٥١  
 بنی‌مصعب: ١٣٧  
 بودلف ر. ابودلف  
 بوز باره: ١١٢، ١١٥، ١٢٥  
 بوغای کبیر: ٣٩، ٤٦، ٧٣، ٨٧، ١٤٤  
 ١٥١-٢١٥، ١٥٤-١٥٦ ر. بغا الکبیر  
 بوقاده: ٦٨

## ج

جاشکيان: ۱۳۵  
جاودان بن شهرک خرمی: ۷۴، ۱۱۶  
جاودانیه: ۴۷، ۷۴  
جاویدان بن سهل: ۲۷-۲۸، ۴۵، ۴۷، ۷۶  
جاویدان پسر شهرک: ۹-۱۱، ۱۹، ۲۵، ۲۷-۲۸، ۳۹، ۴۵، ۶۲  
۱۳۹، ۱۴۱  
جاویدانی: ۳۴  
جاویدانیان: ۱۹، ۴۷، ۷۶  
جاویدانیه: ۱۹، ۲۷-۲۸، ۴۵  
جراح: ۱۷۴  
جعفر المتوکل: ۵۷  
جعفر بن اسحق بن سلیمان: ۴۹  
جعفر بن دینار الخياط: ۷۸-۸۰، ۹۳-۹۴، ۹۷-۱۰۱، ۱۱۶  
جعفری: ۷  
جلال الدین خوارزمشاه: ۱۸۰  
جمال الدین ر. ابوالقاسم عبدالله  
جندانی: ۱۷۵  
جهور بن مرار عجلی: ۶۷  
جهودان: ۹۵  
جیدانی: ۱۷۵  
جیدانی: ۱۷۵

## ح

حاتم بن هرمة بن اعین: ۴۷، ۴۹ -  
۵۰، ۷۴  
حاج خلیفه: ۴۵ ر. مصطفی بن عبدالله  
حارث: ۷۲  
حازم: ۴۵

۳۸، ۴۰، ۵۹، ۱۱۶، ۱۱۸-۱۱۹، ۱۳۹  
۱۴۲-۱۴۳، ۱۴۸، ۱۵۱  
تاگایشویلی: ۱۵۲  
تامار: ۱۷۸  
ترداوید: ۱۴۷  
ترسا: ۳۲، ۹۴، ۱۱۵، ۱۵۲، ۱۷۱، ۱۷۶  
ترسیان: ۳۱-۳۲، ۹۴، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۶۳  
ترسایی: ۱۴۶، ۱۶۵  
ترک: ۶۴، ۸۷، ۹۳، ۱۴۳  
ترکان: ۳۹، ۴۰-۴۳، ۱۴۳  
ترکمانان: ۶  
ترکی: ۲۹، ۱۴۴  
ترنر سه سیونی: ۱۴۹  
ترنر سه فیلیپشان: ۱۴۹  
تسانار: ۱۴۶  
تسین: ۱۴۹  
تشمیع: ۱۳۶  
تماس از تسرونی: ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۵۱  
۱۵۵-۱۵۷  
تورنبرگ: ۱۴۲  
توش: ۱۴۷  
توفیل: ۹۴  
تومار: ۱۸۴  
تووسین: ۱۴۹  
تیزنهاوزن: ۱۵۰  
تئوفیل: ۵۷-۵۹، ۹۴، ۱۵۰

## ث

ثنویان: ۶۱

حبیب بن اوس طایی ر. ابوتمام  
حبیب بن محمد بن الفضل بن محمد  
راغب اصفهانی (ابوالقاسم): ۱۳۶،  
۱۸۷

حبیب بن هشام: ۵۵  
حتی (فیلیب): ۱۸۳ - ۱۸۴  
حجاج بن یوسف: ۱۵  
حزام: ۱۲۴

حسن (نام بابک؟): ۷۰، ۱۳۱،  
۱۳۹

حسن بن افشین: ۷۱، ۱۳۱  
حسن بن سهل: ۳۹، ۱۳۳  
حسن بن صاحب شرطه (ابوخوس):  
۹۲، ۷۷

حسن بن علی بادغیسی مامونی: ۵۲  
حسن بن علی بن اسحق طوسی (نظام  
الملک رضی امیر المومنین ابوعلی)  
۱۴-۱۷، ۲۰، ۲۷، ۵۳ - ۵۵،  
۱۰۷، ۱۲۸، ۱۳۵، ۱۳۹، ۱۸۹

حسین بن مصعب: ۳۹  
حمدالله بن ابی بکر بن احمد بن نصر  
مستوفی قزوینی: ۱۴، ۳۶، ۵۶،  
۱۱۳، ۱۲۹، ۱۹۰

حمدون بن اسمعیل: ۱۴۰  
حمزه پسر آذریک: ۷، ۲۵  
حیدر (نام افشین؟): ۵۸، ۷۶، ۱۳۲،  
۱۸۴

## خ

خارجی: ۷، ۱۶۰، ۱۶۲  
خارجیان: ۷۵، ۱۵۹  
خازم بن خزیمه: ۱۰۱، ۱۳۳  
خاش (برادر افشین): ۱۳۳

خالد بن یزید بن مزید: ۵۱ - ۵۲،  
۱۴۸، ۱۵۰

خراسانی: ۱۱۲  
خرم دین: ۱۳، ۱۹، ۲۵، ۴۵  
خرم دینان: ۱۱، ۱۳، ۱۵ - ۲۱،  
۲۳، ۲۵، ۲۷، ۲۸ - ۳۲، ۳۶،  
۳۸ - ۳۹، ۴۵، ۵۳ - ۵۷، ۸۲،  
۸۹، ۱۰۷ - ۱۳۵ - ۱۳۶، ۱۳۸،  
۱۸۳، ۱۸۵

خرم دینی: ۱۹، ۲۰، ۳۷، ۵۶،  
۵۸، ۱۰۷ - ۱۰۸

خرم دینیان: ۱۳، ۲۷، ۲۸  
خرم دینیه: ۱۳، ۲۴، ۲۸

خرمه بنت فاده: ۱۲  
خرمه دین: ۱۲

خرمی: ۱۳، ۲۶ - ۲۷، ۴۵، ۵۵،  
۵۹، ۱۳۴

خرمیان: ۹، ۱۳، ۱۵، ۲۱ - ۲۲،  
۲۶، ۵۰، ۵۹، ۶۲، ۶۳ - ۶۶،  
۷۲ - ۷۴، ۷۵، ۷۹ - ۸۰، ۸۲،  
۸۹، ۱۰۱، ۱۰۷، ۱۱۳، ۱۳۳ -  
۱۴۱، ۱۳۷

خرمیه: ۱۲، ۲۳، ۲۷ - ۲۸، ۵۹،  
۶۰، ۷۲ - ۷۳

خزر: ۶، ۳۱، ۳۹، ۶۴ - ۶۵،  
۱۴۲، ۱۴۵، ۱۷۳ - ۱۷۴

خزران: ۱۵۲، ۱۷۴  
خزیمه بن خازم تهیمی: ۳۵، ۶۱،  
۱۱۹

خسرو دوم پرویز: ۵۰  
خسرو نوشین روان: ۶۶  
خضر: ۱۷۵ - ۱۷۶  
خلیفه بدویان و کردان: ۱۶۰  
خنیدر: ۵۸

دیلمی : ۱۷۷  
 دیلمیان : ۱۴۴، ۱۵۸ - ۱۶۱، ۱۵۹،  
 ۱۶۹، ۱۷۷  
 دینار : ۱۶۳  
 دین سفید : ۱-۳  
 دیو داد بن زردشت (ابوالساج یا ابو  
 سیاح؟) : ۴۶، ۸۴، ۱۱۰  
 خوارزاده اصطیقا بوس : ۱۲۵  
 ۱۵۴  
 خولانیة : ۳۰  
 خوند میر : ۴۸، ۱۱۴ ر. غیاث الدین  
 خیدربن کاوس افشین (ابواسحق) :  
 ۳۹، ۴۴، ۴۶، ۵۷ - ۵۹، ۱۰۲،  
 ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۳۲ ر. افشین  
 خیزانی : ۱۷۵

ذ

ذقوله : ۲۷  
 ذمی : ۱۶۵، ۱۶۳  
 ذهبی ر. محمد بن احمد

ر

داوید (تر) : ۱۴۷  
 داوید خداوند گاریوبان : ۱۷۱  
 داوید سوسلان : ۱۷۸  
 داوان : ۱۵۴  
 دختر کلدانیه (زن بابک) : ۱۰۹،  
 ۱۳۹  
 در نیک آشوت : ۱۷۶  
 دستان : ۷  
 دوخویه : ۱۴۲، ۱۶۲، ۱۶۴ -  
 ۱۶۶، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۴-۱۷۵،  
 ۱۷۸ - ۱۸۱  
 دوری (ا) : ۱۵۸، ۱۸۰  
 دوری : ۱۷۹  
 دوست (س.) : ۱۴۳، ۱۴۷، ۱۴۹  
 ۱۵۱، ۱۵۵  
 دهان : ۱۲  
 الدبرانی : ۱۷۶  
 دیسم بن ابراهیم حارجی کرد : ۱۵۹-  
 ۱۶۲، ۱۷۶  
 دیسم بن شادلوویه : ۱۶۷، ۱۷۶  
 دیلمان : ۱۴  
 راغب ر حسین  
 رافضیان : ۲۱  
 راوندی (مرتضی) : ۱۹۱  
 رزام : ۲۳  
 رزامیه : ۲۲-۲۳  
 رستم : ۷، ۳۸  
 رستم (ارسر داران بابک) : ۱۵۰  
 رسول : ۲۱، ۲۳-۲۴  
 رشید (هارون) : ۳۵، ۶۱، ۷۲  
 رضی امیر المؤمنین ر حسن بن علی  
 رکن الدوله : ۱۶۱  
 رواد بن المثنی الازدی : ۱۷۵  
 روادیان : ۱۶۱، ۱۷۵  
 روسها : ۱۵۹، ۱۷۲  
 روسی : ۱۴۳، ۱۸۴  
 رومی (دیباغی) : ۱۶۶  
 رومیان : ۶۴، ۶۰-۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۴  
 ۱۲۰

د



## ز

سفیدجامگان ۱۳۳، ۲۵، ۲۰  
 سکاکی: ۶  
 سلار ر. مرزبان بن محمد  
 سلجوقیان: ۱۴۳، ۱۷۵  
 سلفی: ۶۱  
 سلمان بن ربیعہ باہلی: ۳۱  
 سلیمان بن احمد بن سلیمان هاشمی  
 ۴۹  
 سلیمان بن محمد بن الیاس: ۱۳۵  
 سمیات: ۱۶۵  
 سمیات ابلاباس (ابوالعباس) ۱۲۰-  
 ۱۲۱، ۱۴۴  
 سمیات (برادرزادہ سمیات ابلاباس)  
 ۱۲۱

سمیات (پادشاه ارمنی): ۱۵۲  
 سمیات شهید ۱۷۶، ۱۵۲  
 سمیات ناهاتاک: ۱۷۶، ۱۵۲  
 سمیائتان ۱۴۷  
 سمباط ۱۲۰، ۱۴۶  
 سمیت ۱۴۷  
 سمعانی ۱۲-۱۳، ۲۷، ۱۳۶ ر.  
 عبدالکریم بن محمد  
 سنیاد ۷، ۲۵، ۶۶، ۱۱۹-۱۲۰ ر.  
 سنقاد  
 سنیادی ۲۳  
 سننادیه ۲۷  
 سنباط ۱۱۹-۱۲۰  
 سنباط باکراتونی ۱۲۰  
 سنماض بن آشوت الوائی (ابوالعباس)  
 ۱۵۷  
 سنباط بن اشوط: ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۶۸  
 سنحاریب بن سواده. ۱۶۵-۱۶۸

زار ۱۳۶۰  
 زال: ۷  
 زردشت ۱۹  
 زردشتیان: ۲۸  
 زرین کوب (عبدالحسین): ۱۹۱  
 زریق ر. علی بن صدقه  
 زریق بن علی بن صدقه ازدی: ۱۶،  
 ۲۵، ۵۰، ۵۳، ۷۵، ۸۱، ۱۲۵، ۱۵۰  
 زنادقه ۱۱۰، ۳۷  
 زهیر بن سنان تمیمی: ۴۹  
 زیدی: ۷

## ژ

ژرژ ۱۲۱

## س

ساجیان: ۱۵۲، ۱۶۰  
 ساسانی ۱۴۵، ۵  
 ساسانیان ۷، ۱۹، ۵۸، ۵۹-۱۴۵  
 سالارها ۱۵۳  
 سامی ۶  
 ساناریونی: ۱۴۶  
 ساهاک: ۱۱۸-۱۱۹، ۱۴۹، ۱۷۱-  
 ۱۷۲  
 سمیه ۲۳  
 سپرم ۱۷۱، ۱۴۹-۱۷۳، ۱۷۷  
 سفیدجامگان ر. سفیدجامگان  
 سقراون: ۱۴۲  
 سرخ علمان. ۱۵، ۲۰، ۲۵-۲۶  
 السری ر. ابوالسرانا  
 سمدی بن اصرم: ۵۳

## ش

- شبل بن منقی ازدی : ۹  
شپولر (ب.) : ۱۵۸، ۱۷۰، ۱۸۲  
شددایان گنجه : ۱۸۳  
شروانشاه : ۳۲، ۱۶۵-۱۶۶، ۱۶۸-  
۱۷۰، ۱۸۰  
شروانشاهان : ۱۷۰  
شروانی (خاندان) : ۱۶۸  
شروین : ۲۳-۲۴، ۱۳  
شعوبی : ۷  
شعوبیه : ۲۰، ۲۵  
شکشی ها : ۱۴۶-۱۴۸  
شمس الدین ر. محمد بن احمد  
شهاب الدین ر. یاقوت  
شهرک (پدرجاویدان) : ۲۸  
شیبانی : ۱۴۵، ۱۷۰  
شیطان : ۲۴  
شیلی : ۳۰

## ص

- صاحب الزنج : ۱۵، ۲۵  
صالح آبکش : ۹۰  
صدقه بن علی معروف بزریق : ۷۵  
صفا (دکتر ذبیح الله) : ۱۹۱  
صبار : ۱۴۶  
صناری : ۱۵۶  
صناریه : ۱۴۶، ۱۵۵، ۱۶۸  
صوفی : ۷  
صوفیان : ۲۰  
صول اربنکین : ۷۳

۱۷۱، ۱۳۳، ۱۸۱

- سنجاریب خچنی : ۱۷۷  
سنفاد : ۶۶-۶۷ ر. سنباد  
سنکریم : ۱۷۱-۱۷۳  
سن مارتن : ۱۷۳  
سواده بن عبدالحمید الجعافی قیسی  
۵۰-۵۱، ۱۱۹-۱۱۸، ۱۴۹  
سوفان ر کریگور  
سه برادران : ۱۵۳  
سهرک (پدرجاویدان) : ۲۸، ۱۳۹  
سهل (پدرجاویدان) : ۲۷۰، ۱۲۹  
سهل بن سابط : ۸۰-۸۱  
سهل بن سنباد : ۱۱۴، ۱۱۹  
سهل بن سنباط نصرانی : ۴۱-۴۲،  
۴۴، ۶۳، ۶۷، ۶۸، ۸۲، ۱۰۲-۱۰۳،  
۱۰۵-۱۰۶، ۱۱۱-۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۳،  
۱۲۵، ۱۳۴، ۱۴۱-۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۶-  
۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۷  
سهل پسر سمباط : ۱۱۷  
سهل سمیائشان ارانشاهیک : ۱۴۸  
سهل سیونی : ۱۴۸  
سیاحه : ۶۵  
سیاوردی (نبرزین) : ۶۵  
سیاوردیه : ۶۵  
سید بن انس : ۷۵  
سیمساک : ۱۴۵  
سیونیها : ۱۴۹  
شاپور : ۱۲۱  
سابوه : ۱۲۱، ۱۵۴  
شاهمور بن طاهر بن محمد اسمعراینی  
(ابوالمظفر) : ۲۱، ۱۸۷

عبدالحی بن ضحاک بن محمود گربیرحص

(ابوسعید) ۱۸۹، ۴۵۰

عبدالحی بن عماد حنبلی (ابوالعلاج):

۱۸۹، ۸۲

عبدالرحمن بطریق: ۴۹

عبدالرحمن بن حبیب: ۵۱

عبدالرحمن بن علی بن محمد جوزی

قرشی بغدادی، ابن الجوزی (ابوالفرج):

۱۸۷، ۸۳، ۲۱

عبدالرحمن بن محمد بن محمد بن خلدون

تونسى حضرتى اشبیلی، ابن خلدون

(ولی الدین ابوزید): ۴۷، ۱۵، ۴۷

۱۸۸، ۱۴۲، ۱۲۸، ۴۷

عبدالرزاق بن رزق الله بن ابی بکر

ابن خلف در سمنی ۱۸۸، ۹۸۳

عبدالقادر بن ملوک شاه بدوانی .

۱۹۱

عبدالقاهر بن طاهر مدادی (ابو -

منصور): ۱۸۳، ۲۵، ۹۴ - ۱۸۴

۱۸۷

عبدالکریم بن محمد بن منصور بن

ابی بکر تمیمی بمعانی مروزی

(ابوسعید) ۱۸۷، ۱۳۶، ۲۷، ۱۳ - ۱۲

عبدالله (برادر مات) ۴۳-۴۲، ۲۵

۷۰، ۸۰، ۸۱ - ۱۰۳ - ۱۰۴

۱۰۷ - ۱۰۶، ۹۰۶ - ۹۱۲ - ۹۱۳، ۱۲۲

۱۶۴ - ۱۶۳، ۱۲۸ - ۱۲۷ - ۱۲۶، ۱۳۹

۱۳۳

عبدالله (پدر بک) ۸ - ۲۶، ۲۲

۱۳۶

## ط

طاهر بن ابراهیم: ۴۰-۴۱، ۵۵

طاهر بن محمد صفحانی ۴۹

طاهر پسر حسین پوششگی ۷

۳۹، ۲۶

طاهر ذوالیمینین (طاهر بن حسین بن

مصعب): ۵۸، ۲۶

طاهری (خاندان): ۱۸۴

طاهریان ۳۹-۴۰، ۵۸-۵۹

طبری: ۸، ۱۵، ۲۸، ۳۶، ۳۹

۴۷، ۸۴، ۱۰۸، ۱۲۲، ۱۳۸

۱۴۲ - ۱۴۳، ۱۴۸ - ۱۵۱

۱۵۴-۱۵۷، ۱۶۰، ۱۷۳، ۱۷۷

۱۷۹، ۱۸۲

طرحان ۷۸۰

طرخان ۹۰، ۹۳، ۱۴۱

صاحب بن طاهر ۵۱، ۵۸، ۷۵

طوسی: ۱۴۹، ۱۵۵

طوق بن احمد ۱۲۵

## ظ

ظفر بن عبدالله ۹۵

ظہیر الدین بن نصیر الدین مرعسی

(سید) ۱۹۰

## ع

عابد بن علی ۱۳۵

عباس (خاندان) ۱۷ ر د ا ا ا

عباس بن عبدالنبار یقطیمی ۵

عبدالاعلی بن احمد بن ا ا ا

سلمی ۵۱

عصمة بن ابی سعید کردی: ۴۰، ۴۶،  
۷۶، ۸۵  
عضدالدوله (ابوشجاع فنا خسرو):  
۱۳۵

علویه اعور: ۸۶، ۸۹  
علی (حکیم): ۱۹۱

علی بن ابی الکرم محمد بن عبدالکریم  
ابن عبدالواحد شیبانی، ابن الاثیر  
(عزالدین ابوالحسن): ۱۳، ۱۵، ۲۷،  
۴۷-۴۸، ۵۲، ۵۵، ۱۴۲، ۱۵۰،

۱۵۸، ۱۸۲، ۱۸۸  
علی بن المحسن: ۸۳

علی بن بویه (عمادالدوله ابوالحسن  
علی بن ابوشجاع بویه): ۱۳۵  
علی بن جعفر وزیر (ابوالقاسم): ۱۵۷،  
۱۶۰-۱۶۲، ۱۶۶

علی بن حسین بن علی مسعودی  
(ابوالحسن): ۱۵، ۲۸، ۳۳، ۶۴،  
۶۶-۶۷، ۷۰، ۷۳، ۱۱۴، ۱۳۰-  
۱۳۱، ۱۴۲، ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۶۸-  
۱۷۰، ۱۷۴-۱۷۵، ۱۸۶

علی بن صدقه ازدی موصلی معروف  
بزریق: ۴۰، ۴۸، ۵۲-۵۳  
علی بن عیسی: ۵۶  
علی بن مر (ابوالحسن): ۱۲۵  
علی بن هشام: ۴۰، ۵۱، ۵۴-۵۵،  
۷۲، ۷۴-۷۵

علی بن یحیی ارمنی: ۵۲  
علی پسر محمد برقی: ۷، ۱۵  
علی مزدک: ۱۷، ۵۶  
عمادالدوله ر. علی بن بویه  
عمادالدین ابن کثیر: ۴۲ ر. اسمعیل

عبدالله بن اسعد بن هلی بن سلیم بن  
فلاح یافعی یمنی مکی (عقیق الدین  
ابومحمد): ۱۳۳، ۱۸۸

عبدالله بن طاهر بن حسین ذوالیمینین:  
۱۶-۱۷، ۲۲، ۲۶، ۴۰، ۴۵،  
۴۹، ۵۱، ۵۱، ۵۴، ۵۷-۵۹،  
۷۲-۷۴، ۷۵، ۸۱، ۱۲۲

عبدالله بن مالک: ۷۲، ۷۴  
عبدالله بن مبارک: ۱۶

عبدالله بن مسلم بن قتیبه دینوری، ابن  
قتیبه (ابومحمد): ۴۷، ۵۲، ۵۴،  
۷۴، ۱۸۵

عبدالله بن مصداق اسدی: ۵۲  
عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن جعفر بن  
ابی طالب: ۲۷

عبدالله پسر رونده: ۷، ۲۵  
عبدالملک بن الجفاف سلمی: ۴۹  
عبیدالله بن احمد بن خرداذبه (ابوالقاسم):

۳۲-۳۳، ۱۷۵، ۱۸۵

عثمان (خانواده): ۱۶۴  
عثمان بن سراج الدین محمد بن منهج  
الدین عثمان گوزگانی (ابوعمر و

منهج الدین): ۷۳، ۱۹۰  
عثمان بن عفان: ۳۱، ۳۴  
عجلیان: ۱۷، ۵۶

عجم: ۱۲۶

عجم آذری: ۲۸  
عجیف بن عنیه: ۵۵، ۷۳، ۷۵  
عرب: ۳۸، ۵۷، ۹۴ ر. تازی و  
نازیان و اعراب  
عزالدین ر. علی بن ابی الکرم

ابن عمر

عمران (ابو عمران) : ۱۱ ، ۶۲

عمر پسر خطاب : ۷ ، ۲۴

عمر الحزون : ۴۹

عمر بن العلاء : ۱۵

عمر و پسر لیث رویگر سیستانی : ۷

عنبسه واحد العین : ۱۷۴

عوفی ر. محمد بن یحیی

عیسی بن محمد بن ابی خالد (ابو موسی)

۴۰ ، ۴۸ ، ۵۰ ، ۸۱ - ۸۲ ،

۱۲۵

عیسی بن اسطفانوس یا اسطیما نوس

یا ابن اخت اسطیفا نوس (ابو موسی) :

۸۱ ، ۱۱۲ - ۱۱۳ ، ۱۲۳ ، ۱۲۵ ،

۱۲۸ ، ۱۴۴ ، ۱۵۴ - ۱۵۶ ، ۱۷۶ ،

عیسی پسر ابودلف : ۲۹

عیسی پیامبر : ۲۳

## غ

غازاریان : ۱۸۲

غالیه : ۲۰ ، ۲۷

غریغوریوس بن هارون ، ابن العبری

( ابوالفرج ) : ۱۴ ، ۴۷ ، ۱۱۵ ؛

۱۸۸

غلات : ۲۰ ، ۲۷ ، ۸۱

غیاث الدین بن همام الدین محمد خود

میر هروی : ۱۰۴ ، ۱۹۰

## ف

فارسی ۲۸ - ۲۹ ، ۳۴ - ۵۹ ، ۶۰ ،

۱۴۱ ، ۱۴۸

فاطمه - دختر ابو مسلم : ۲۰ ، ۶۶

فاطمیه : ۱۲ ، ۶۶

فان قلو تن : ۱۵۷

فیور (ل) : ۱۷۹

فتح الله (شاه) : ۱۹۱

فتی العالم : ۲۰

فخر رازی : ۲۲ ر. محمد بن عمر

فراتسه : ۱۵۵ ، ۱۶۲

فردوسی : ۱۶۱

فرعون : ۲۴

فرغانیان : ۹۹ - ۱۰۰

فریبرز شروانشاه : ۱۸۰

فریوی : ۵۸

فروزی استرآبادی : ۱۴ ، ۱۲۹ ، ۱۹۱

فصیحی خوافی : ۱۵ ، ۴۵ ، ۴۸ ر.

احمد بن محمد

فضل بن سهل : ۳۹

فضل بن کاوس (برادر افشین) : ۴۶ ،

۵۸ ، ۷۷ ، ۸۴ ، ۹۲

فلوگل (ژ) : ۱۴۱ - ۱۴۲

فنا خسرو ر. عضدالدوله

فن کرمر : ۱۸۱ - ۱۸۲

فیلمیه : ۱۱۸ ، ۱۴۹

## ق

قاسم العیسی : ۹۳

قباد : ۱۲ - ۱۳ ، ۲۱

قباد بن فیروز : ۶۵ - ۶۶

قبادیه : ۱۸۰ - ۱۸۱

قراظه : ۲۳

قرمطیان : ۲۵ - ۲۶

قنفاری : ۱۵۷

قنقاریان : ۱۵۲

قولیه : ۲۳

کیدرا (نام افشین؟) : ۱۳۲  
کیلکونی : ۱۶۵

گ

گرامیان : ۲۵  
گرچی : ۱۴۵ - ۱۴۶ ، ۱۵۲ -  
۱۵۴ ، ۱۸۲  
گرچیان : ۶۵  
گردیزی : ۴۵ ر. عبدالحی  
گرگی : ۱۲۱  
گروسه : ۱۵۲ ، ۱۵۴ ، ۲۱۵ ،  
۱۷۳  
گریگور : ۱۴۵  
گریگوردرنیک : ۱۷۶  
گریگورسوفان : ۱۱۹  
گریگور مامیکونیان : ۱۴۷  
گلاکونی : ۱۶۵

ل

لاتینی : ۱۷۶  
لایجان شاه : ۱۶۵  
لایزانی : ۱۶۸  
لران (ژ.) : ۱۴۷  
لمبتون (آ.ک.س.) : ۱۹۷  
لیلی بن مره : ۵۲

م

مار (ن. ی.) : ۱۴۶  
مارسه (ویلیام) : ۱۶۲ - ۱۶۳  
مارکوات : ۱۴۷ - ۱۴۹ ، ۱۵۶ ، ۱۶۴  
۱۷۱ ، ۱۷۳  
مارگلیوت : ۱۶۱ ، ۱۵۸

قیس : ۱۶۴  
قیسیه : ۱۵

ک

کانار (م.) : ۱۶۰  
کاس پسر سارخره : ۵۸  
کاوه : ۳۸  
کاهن (کل.) : ۱۵۵ ، ۱۷۹  
کبیر (م.) : ۱۵۸  
کرد : ۱۵۹ - ۱۶۰ ، ۱۷۵  
کردان : ۱۱۳  
کریمرس : ۱۶۲ ، ۱۶۴ - ۱۶۶ ،  
۱۶۸ ، ۱۷۰ ، ۱۷۹ - ۱۸۰  
کریسکی (آ.آ.) : ۱۴۶ ، ۱۴۸ ،  
۱۵۳ ، ۱۶۹ - ۱۷۰  
کسروی : ر. احمد  
کسرویان : ۵۷  
کسری انوشیروان : ۶۵  
کسری بن قباد بن فیروز : ۶۵ - ۶۶  
کسری قباد بن فیروز : ۶۶  
کلفاریه : ۱۴۱  
کندرا (نام افشین؟) : ۱۳۲  
کنستانتین : ۱۵۲  
کنستانتین یروفیرو گمیتوس : ۱۷۴  
کودک دانا : ۲۰  
کود کشاهیه : ۲۸  
کودکیان : ۶۶  
کودکیه : ۲۷ - ۲۸  
کورات (ا. ن.) : ۱۷۴  
کورنکوز : ۱۴۶  
کوهبانیه : ۱۴۱  
کوهیار (برادر مازیار) : ۱۳۳

بازیار پسر قارن : ۲۵، ۲۲، ۲۰ -  
 ۸۲، ۶۰ - ۵۹، ۵۷، ۴۰، ۳۴، ۲۸، ۲۶  
 ۱۸۴، ۱۶۰، ۱۳۴ - ۱۳۲، ۱۲۸، ۸۴  
 مازیاریان : ۲۱ - ۲۵، ۲۲  
 ماکر : ۱۶۵  
 مامون : ۱۵، ۱۲ - ۲۲، ۱۷، ۲۶، ۲۶، ۳۶  
 ۳۸ - ۳۹، ۴۷ - ۵۶، ۵۸، ۶۲، ۶۶، ۶۹  
 ۷۲ - ۷۳، ۹۳، ۹۶، ۱۱۷، ۱۱۹ - ۱۲۰  
 ۱۴۹ - ۱۵۰  
 مانوی : ۴۰  
 ماه آفرید : ۷  
 مبیضه : ۲۰، ۲۷، ۱۳۳  
 متجنده : ۱۲۹  
 متریس : ۱۶۵  
 المقتی بالله : ابراهیم  
 متوکل (جعفر) : ۵۷  
 مجدالدین حسینی مجدی : ۱۹۱  
 مجنده : ۱۰۳  
 مجوس : ۱۳، ۲۶، ۲۷، ۵۷، ۷۶، ۸۲  
 ۱۰۲، ۱۳۴  
 محسن بن ابی القاسم علی بن محمد  
 ابن ابی الفهم داود بن ابراهیم بن تمیم  
 تنوخی (ابوعلی) : ۸۳، ۱۸۶  
 محمد افشین : ۱۴۵  
 محمد بدر : ۱۸۳  
 محمد بن ابو الفضل محمد بن عیبدالله  
 امیرک بلعمی (ابوعلی) : ۳۷، ۱۸۹  
 محمد بن ابو القاسم عبدالکریم بن  
 ابو بکر احمد شهرستانی (ابو الفتح) :  
 ۲۷، ۱۸۷  
 محمد بن ابو طاهر یزید بن محمد

۱۶۹  
 محمد بن احمد از دی شروانشاه : ۱۶۵ -  
 ۱۶۶، ۱۷۰  
 محمد بن احمد بن ابی بکر البنا عمقدسی  
 بشاری (شمس الدین ابو عبدالله) : ۳۵  
 ۱۶۵، ۱۷۲، ۱۸۶  
 محمد بن احمد بن عثمان بن قایماز ذهبی  
 دمشقی فارغی (شمس الدین ابو عبدالله) :  
 ۱۰۱ : ۱۸۸  
 محمد بن احمد بن یوسف کاتب خوارزمی  
 (ابو عبدالله) : ۱۸۶  
 محمد بن اسحق بن ابی یعقوب، ابن -  
 النذیم بغدادی (ابو الفرج) : ۲۶، ۸  
 ۲۸، ۳۰، ۳۸، ۴۲، ۱۸۶، ۱۸۷، ابن النذیم  
 محمد بن البعیت : ۴۰، ۴۶، ۷۶، ۸۵ -  
 ۸۶، ۹۱، ۹۲، ۹۶  
 محمد بن الحکیم : ۶۰  
 محمد بن جریر بن یزید بن خالد طبری  
 آملی (ابو جعفر) : ۸، ۱۵، ۲۸، ۳۶، ۳۹،  
 ۴۴، ۴۷، ۸۴، ۱۰۸، ۱۲۲، ۱۳۸، ۱۴۲ -  
 ۱۴۳، ۱۴۸ - ۱۵۱، ۱۵۴ - ۱۵۷  
 ۱۶۰، ۱۷۳، ۱۷۷ - ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۸۶  
 محمد بن حسن بن اسفندیار، ابن  
 اسفندیار : ۵۷، ۱۸۹  
 محمد بن حسین حارث آبادی بیهقی  
 (ابو الفضل) : ۱۳۳، ۱۸۹  
 محمد بن حمید الطائی : ۱۶  
 محمد بن حمید بن عبدالحمید طوسی  
 طائی (ابو نهشل) : ۴۵، ۴۸، ۵۶، ۶۰،  
 ۶۲، ۷۴، ۷۵، ۷۷، ۸۱، ۸۲، ۱۰۱  
 ۱۲۵، ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۴۹ - ۱۵۰، ۱۵۵  
 محمد بن حنفیه (ابو هاشم) : ۲۷

محمد بن حوقل ضبی بغدادی موصلی ،  
 ابن حوقل (اوالقاسم) ۴۴، ۳۵ ،  
 ۱۵۶، ۱۵۷ - ۱۵۹، ۱۶۰ ،  
 ۱۶۲ - ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۷ - ۱۷۰، ۱۷۳ ،  
 ۱۷۴، ۱۷۸ - ۱۸۲  
 محمد بن خالد بخارخداه: ۹۶ - ۹۸ ،  
 ۱۰۰، ۱۱۵  
 محمد بن حاوند شاه بن محمود میر  
 حوند بلخی ۱۰۲، ۱۲۹، ۱۹۰  
 محمد بن رواد ازدی ۹، ۵۰، ۷۶ ،  
 ۱۲۵  
 محمد بن سعید ۹۲  
 محمد بن سلیمان اردی سمرقندی  
 ۱۴۸  
 محمد بن سید بن اس اردی ۵۲، ۴۸  
 محمد بن صدرالدین ابو حامد محمد  
 ترکه اصفهانی (افضل الدین)، معروف  
 با فضل الدین صدرترکه: ۱۹۰  
 محمد بن عبدالباقی ۸۳۰  
 محمد بن عبدالرزاق ۱۶۱  
 محمد بن عبدالملک الزیات ۱۲۴ ،  
 ۱۳۲  
 محمد بن عتاب ۵۱  
 محمد بن علی ۲۲  
 محمد بن عمر بن حسین بن حسن بن علی  
 تمیمی بکری طبرستانی معروف بامام  
 دهر و امام المشککین وابن حطیب  
 (فیخرالدین ابو عبدالله) ۲۲، ۱۸۸ ،  
 محمد بن عمران ۱۲۵۰  
 محمد بن مسافر ۱۶۰  
 محمد بن یحیی الصولی (و بکر)  
 ۱۳۸

محمد بن یحیی بن طاهر بن عثمان عوفی  
 بخاری (نورالدین یا سدید الدین)  
 ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۱۵، ۱۲۶ - ۱۲۷ ،  
 ۱۳۵، ۱۸۹  
 محمد بن یوسف الامین ۸۲  
 محمد بن یوسف بن عبدالرحمن ثغری  
 طایبی (ابو سعید): ۲۵ - ۲۶، ۵۱، ۵۳ -  
 ۵۴، ۶۰، ۷۳، ۷۶، ۷۸، ۸۴ - ۸۶، ۸۸ -  
 ۹۰، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۲۵، ۱۳۸  
 محمد زاهد بن الحسن الکوثری ۱۸۳  
 محمد صادق بن محمد صالح زبیری  
 صادقی اصفهانی آزادانی ۱۹۱  
 محمد عوفی ر. محمد بن یحیی  
 محمد مصطفی: ۱۳، ۲۰، ۲۴، ۶۵  
 محمد ۲۰ - ۲۳، ۲۵ - ۲۷  
 محمود الوراق ۱۲۷  
 مخلوع (امین) ۴۹۰ - ۵۰۰ ر. امین  
 مراحل ۳۹  
 مرتضی بن داعی حسنی راری (سید)  
 ۲۲، ۱۹۰  
 مرد آویز دیلمی ۷  
 مردس (بدربایک) ۱۳۰، ۱۳۹  
 مرزبان بن محمد بن مسافر معروف  
 بسار: ۱۴۴، ۱۵۲، ۱۵۷، ۱۵۹ -  
 ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۶ - ۱۶۷، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۷  
 ۱۷۸، ۱۸۱ - ۱۸۲  
 مزدک بن نامدادان: ۸، ۱۰، ۱۲، ۲۰ ،  
 ۴۸ - ۴۹ ر. علی مزدک  
 مزدکی ۱۲۰ - ۱۳، ۲۳، ۲۶، ۵۶ - ۵۷ ،  
 ۱۳۶  
 مزدکیان ۱۳ ۱۴، ۱۹ - ۲۲  
 مزدک ۱۳، ۲۷



|  |                                      |
|--|--------------------------------------|
| مسافر بیان: ۱۵۸، ۱۵۳ - ۱۷۴، ۱۵۹                                | المستضد: ۱۶۰                         |
| ۱۷۵  | معقل ۱۷                              |
| مسترشد بالله: ۱۳۵، ۱۸  | معقل (برادر ابودلف) ۵۶               |
| مسر شاعر ۳۳ ابودلف   | معقل (پسر ابودلف) ۲۹                 |
| مسمودی ر. علی بن حسین  | مغان ۲۳                              |
| مسکویه ر. احمد بن محمد   | مغول ۶، ۱۴۳                          |
| مسلمیه ۲۰، ۶۶  | مغولی ۲۹                             |
| مسیح: ۱۱۸  | معیره بن شعبه ثقفی ۴                 |
| مسیحی: ۱۶۸ - ۱۶۹، ۱۸۲  | مقدسی ر. محمد بن احمد و مطهر بن طاهر |
| مشکور (محمد جواد) ۱۸۳ - ۱۸۴                                    | معدونیان ۶                           |
| ۱۹۱  | مقتع ۷، ۲۳، ۲۵                       |
| مصعبی (خاندان) ۱۸۴   | مقنعیان ۲۰                           |
| مصطفی بن عبدالله کاتب چلبی فسطاطی                              | ملاحده ۱۸                            |
| حاج خلیفه: ۱۸۹، ۴۵   | ملک الروم ۴۵                         |
| مصطفی خاقدادهاشمی ۱۹۱  | ملکشاه: ۱۸۰                          |
| مطر (صعلوک): ۱۲۵، ۱۳۹  | ملیح خولانی ۳۰                       |
| مطوعه: ۷۹  | منصور (عباسی) ۶۷                     |
| مطهر بن طاهر مقدسی ۱۸۶، ۶۴، ۶۱                                 | منکچور فرغانی اسروشنی ۴۱، ۵۹         |
| مطهر بن فاطمه: ۱۳۹، ۱۲   | منهاج الدین عثمان                    |
| معاویه بن سهل بن سابط: ۱۲۵، ۸۱                                 | موسس کلنکتوتسی ۱۴۳، ۱۴۵              |
| ۱۵۷، ۱۵۱   | ۱۴۷ - ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۷۱ - ۱۷۳       |
| معاویه (برادر بابک) ۱۳۹  | موسی الاقطع ۱۱۳                      |
| معاویه (سپهسالار بابک) ۸۰، ۸۴ -                                | موسی پیامبر ۱۷۵                      |
| ۱۰۹، ۸۵  | موشیخ ۱۲۱                            |
| معتزل: ۴۹  | مهدی ۱۵، ۲۷، ۸۴                      |
| معتزلی: ۷  | مهدی بن اصرم ۵۱                      |
| معتصم (ابواسحق): ۱۱ - ۱۲، ۱۵، ۲۲، ۲۴ - ۲۸، ۳۳، ۳۴، ۳۶، ۳۸ - ۴۶ | مهدی فیروز ۲۰                        |
| ۵۲، ۵۵ - ۶۰، ۶۳ - ۶۴، ۷۶، ۷۴                                   | مهران ۱۴۵، ۱۷۱                       |
| ۷۸، ۸۰ - ۸۵، ۸۷، ۹۳ - ۹۶، ۱۰۱ -                                | مهرانها ۱۴۵                          |
| ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۳ - ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۳۴ -                                | مهرانی ۱۴۹، ۱۷۱، ۱۷۲                 |
| ۱۳۸ - ۱۴۱، ۱۵۰، ۱۸۴  |                                      |

مهرانیان ۱۴۵ ، ۱۷۳

مهرگان: ۳۲

میخائیل بن جورجس: ۵۸ ، ۹۴

میخائیل دوم: ۵۸ ، ۹۴

میرخوند بلخی ر محمد بن خاوند شاه

مینورسکی (ولادیمیر)، ۱۴۵ ، ۱۴۶

۱۴۶ ، ۱۵۵ ، ۱۵۸ ، ۱۷۵

مینوی (مجتبی) ۱۹۱

## ن

نسطی ۸ ، ۱۳۹

نسطیان ۱۱ ، ۱۳۹ ، ۶۲

نرسه ۳۲

نرسه سیوی (تر) ۱۴۹

نرسه فیلیپیان (تر) ۱۴۹ ، ۱۷۱

نرسی ۳۲

نرسی (بطریق) ۴۹

نسوی ۱۸۰

نصر ۵۹

نظام الدین ر احمد

نظام الملک ر حسن بن علی

نقیسی (سعید) ۱۹۱

نقیب خان ۱۹۱

نودود ۱۲۲ ، ۱۲۴ ، ۱۲۸

نودر ۱۴ ، ۱۲۸

نور شاهیان ۶۶

نوشیروان ۱۲ ر کسری

نوشین روان ۸ ، ۶۶ ر کسری

## و

وائق بالله ۱۷ - ۱۸ ، ۸۵ ، ۱۳۵

ر هارون

وارتان ۱۱۶

واردان وراتاپت. ۱۱۶

واساک. ۱۱۷ - ۱۱۸ ، ۱۳۹

۱۴۴ ، ۱۴۹

واساک پسر سمبات ۱۷۴

واسمر (ر) ۱۵۰

واقدن عمر تمیمی. ۸ - ۹ ، ۱۳۸

وجناء بن رواد ۸۵۰

وخوشت ۱۴۷ ، ۱۵۳

وراز تردات ۱۷۱

وراز تیردات ۳۲

وراز تیرداد ۱۴۹

وسفیان بن موسی ۱۷۳

وشقان بن موسی ۱۶۶ ، ۱۷۳

وشگان: ۱۶۶

وشنگان پسر موسی ۱۷۳ - ۱۷۴

ولهاوزن: ۱۵۷

ولی الدین ر عبدالرحمن بن محمد

ولید بن عیسی طایبی بحیری (ابو عماده و

وابوالحسن) ۱۳۸

وهسودان ۱۵۹ - ۱۶۰

## ه

هارون الرشید ۱۲ ، ۱۵ - ۱۶ ، ۶۱

۱۲۰ ر رشید

هارون الشاری ۱۶

هارون الواثق بن المعتمد ۴۳

۵۷ ، ۶۹ ، ۱۰۳ ، ۱۲۳ ، ۱۳۰ ر

رائق

هارون پسر عاصمه ۲۰

هاشمیه ۱۷

هامام ۱۴۵ ، ۱۵۰

هامان : ۲۴

هانی بن قبیصة بن هانی بن مسعود

۷۴

هاول : ۱۱۹ - ۱۲۰

هدایت (صادق) : ۱۹۱

هرثمة بن اعین : ۴۷ ، ۴۹ - ۵۰ ،

۷۴

همزسپ (ابوسهل) : ۱۷۶

هفتالها : ۶

هلال الصابی : ۱۷۸ - ۱۷۹

همام (حکیم) : ۱۹۱

هوشمان : ۱۴۷ ، ۱۷۴

هوهانس : ۱۷۱

هیاطله : ۶

هیثم غنوی : ۷۷ ، ۸۵ - ۸۶ ، ۸۸ -

۸۹

## ی

یاطس رومی : ۲۷ ، ۵۸ ، ۱۳۲

یافعی : ۶

یاقوت بن عبدالله رومی حموی بغدادی

(شهاب الدین ابو عبدالله) : ۲۷-۳۳

۳۴ ، ۵۹ ، ۱۴۰ ، ۱۷۶ ، ۱۸۸

یحیی بن اکثم قاضی : ۵۱ ، ۱۴۰

یحیی بن سعید بن بطریق اطاکی ،

ابن بطریق : ۱۳۲ ، ۱۸۷

یحیی بن معاذ بن مسلم مولی بنی زهل

، ۴۰ ، ۴۷ - ۴۸ ، ۵۰ ، ۷۲ ، ۸۱ ،

۱۲۵ ، ۱۴۱

یزید المہلبی : ۱۷۵

یزید بن حصن مولی بنی محارب ۵۱

یزید بن محمد (ابوطاهر) : ۱۶۹

یزید بن مزید : ۷۴

یزید دوم : ۱۷۴

یزیدی (خاندان) : ۱۶۸ ، ۱۷۰

یزیدیان : ۱۴۵

یعقوبی : ۱۴۳ ، ۱۴۸ - ۱۴۹ ، ۱۷۵ ،

۱۸۱ ر. احمد بن ابی یعقوب و ابن

واضح

یوسف بن ابی الساج (ابوالقاسم) : ۱۵۲

، ۱۶۰ ، ۱۶۲ - ۱۶۳ ، ۱۶۵ - ۱۶۶ ،

۱۶۸ ، ۱۸۲ ر. ابن ابی الساج

یوسف بن دیوداد : ۱۶۵

یوسف (پدر عیسی بن یوسف) : ۱۵۶

یوسف بنجار : ۲۳

یومامه : ۶۸

یونانی : ۳۰ ، ۱۵۳

یونانیان : ۶ ، ۵۱ ، ۱۱۷

یهود : ۳۰

یهودان : ۱۱۳

## فهرست نامهای جاها

|                                       |                              |
|---------------------------------------|------------------------------|
| ۱۷۱، ۱۶۵، ۱۵۷، ۱۵۵، ۱۴۸               | آ                            |
| ۱۷۷، ۱۷۳                              | آذربایجان ۳۶                 |
| آلبانیای قفقاز: ۱۴۲                   | آذربایجان ۱۱، ۹، ۸ - ۱۷، ۱۴  |
| آسیای صغیر: ۵۱                        | ۱۸، ۲۰، ۲۲ - ۲۴، ۲۵ - ۲۷     |
| آماراس: ۱۵۴، ۱۵۰، ۱۴۸                 | ۳۱، ۳۳ - ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۵ - ۴۸ |
| آندزواتسیک: ۱۶۴ - ۱۶۵                 | ۵۲، ۵۴ - ۵۶، ۵۹ - ۶۲ - ۶۴    |
| آنی: ۱۷۶، ۱۲۰                         | ۶۶، ۶۸، ۷۲ - ۷۶، ۸۰، ۸۲      |
|                                       | ۸۴ - ۸۵، ۹۰، ۹۱ - ۱۰۵ - ۱۰۶  |
| ا                                     | ۱۱۴ - ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۳     |
| ابخاز: ۱۵۲، ۶۵                        | ۱۲۹، ۱۳۳ - ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۹     |
| ابرشتویم: ۶۱ - ۶۰، ۳۴                 | ۱۴۴، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۷      |
| ابوموسی (کوه): ۱۵۶، ۶۵                | ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۷ - ۱۶۸، ۱۷۵     |
| ابهر: ۶۴                              | ۱۸۱ - ۱۸۲، ۱۸۴               |
| اران: ۱۴۱، ۱۱۴، ۳۶، ۳۳، ۳۱            | آذربایجان شرقی: ۱۵۹          |
| ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۶ - ۱۴۸، ۱۵۰              | آذربایجان شوروی: ۱۴۲ - ۱۴۳   |
| ۱۵۱، ۱۵۷، ۱۶۴ - ۱۶۵، ۱۶۷              | آذربایگان: ۱۲، ۱۶ - ۱۷       |
| ۱۷۱، ۱۷۴، ۱۸۱                         | ۵۳، ۵۶، ۷۳                   |
| ارپاچای سغلی ۱۷۴                      | آزارات ۱۱۹                   |
| ارتسخ ۱۷۷، ۱۵۴                        | آزارات بزرگ: ۷۲              |
| ارجیش ۱۸۱، ۱۶۴                        | آران: ۳۱                     |
| ارد ۱۳۶                               | آرتساخ: ۱۱۷                  |
| اردبیل ۳۲ - ۳۶، ۴۷ - ۵۹، ۷۲           | آریانیا: ۳۱                  |
| ۷۳، ۷۶، ۷۷ - ۸۵ - ۸۸، ۹۰، ۹۲، ۹۴، ۱۱۶ | آستانه مشهد: ۱۷۲             |
| ۱۳۶، ۱۴۴، ۱۵۹، ۱۶۸، ۱۷۲، ۱۷۵          | آلاکوز: ۱۲۱                  |
| ۱۸۱                                   | آلان: ۳۱، ۶۴، ۱۴۲            |
| اردوئاد: ۳۶، ۳۲                       | آلبان: ۳۱                    |
| اوزروم: ۱۸۱                           | آلبانی: ۳۱                   |
|                                       | آلسانسا: ۳۱، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۴۷ - |

الران: ۳۱، ۳۴-۳۵، ۴۹، ۶۴-۶۸، ۱۴۲

الرائین ۱۶۷

الربیع: ۱۶۱، ۱۶۶-۱۷۱، ۱۷۳، ۱۸۰

الرس: ۳۳، ۶۱، ۶۵

الزوزان: ۱۶۴-۱۶۵

الوانك: ۱۴۲، ۱۵۷، ۱۷۱، ۱۷۷

اوتی: ۱۴۲، ۱۵۴

اوتیک: ۱۱۷

اودی: ۱۴۲

اهر: ۱۶۶، ۱۷۵، ۱۸۰

ایران: ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۸، ۱۹، ۲۲-۲۳، ۲۸

۲۸، ۳۰، ۳۱-۳۳، ۳۸، ۶۴، ۱۳۵، ۱۷۱، ۱۵۸-۱۵۷

ایغاران: ۲۹

ایغارین ۲۹

## ب

الباب ۱۷۵، ۱۸۳

باب الابواب: ۲۴-۳۵، ۱۶۲

باب العامه ۱۲۳-۱۲۴

باب بکن ۶۱

الباب والابواب: ۶۴

باجروان: ۱۷۵

باجنیس: ۱۸۱

بادغیس: ۳۹

بادکوه ۱۷۶

بازارچای ۱۱۷

باغاسکان: ۱۱۸

باگاران ۱۲۰

بالاسکان: ۱۵۶

بالنگسکان: ۱۳۶

ارس: ۳۱-۳۳، ۳۵، ۱۱۳، ۱۱۶-۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۳۶، ۱۴۴-۱۴۵، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۸، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۸۱

ارشفی: ۵۹، ۶۱، ۸۶، ۸۹

ارمنستان: ۲۸-۲۹، ۳۲، ۳۴

۳۵، ۴۱، ۴۷-۵۱، ۶۱، ۶۳

۶۷-۶۸، ۷۴-۷۵، ۸۰، ۸۲

۸۴، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۹، ۱۱۳

۱۱۴، ۱۱۶-۱۱۷، ۱۲۱، ۱۳۴، ۱۴۸

۱۵۰-۱۵۲، ۱۶۱، ۱۶۲-۱۶۴

۱۶۸، ۱۷۷، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۴

ارمنستان خارجی: ۱۶۴

ارمنستان داخلی: ۱۶۴، ۱۶۷

ارمینیه: ۳۲، ۳۷، ۴۴-۴۵

۴۹، ۱۰۲، ۱۰۵-۱۰۶، ۱۱۵

اروپا: ۶

ارومیه (دریاچه): ۱۸۱

اریوجان: ۲۹-۳۰، ۳۶

استروشنه: ۵۸

اسروشنه: ۳۹، ۴۴، ۵۸، ۱۱۲، ۱۲۳

ر. سروشنه

استانبول: ۱۸۶

اصفهان: ۱۵-۱۸، ۲۳-۲۴، ۲۷

۳۰، ۳۸، ۳۹-۵۳، ۵۶، ۶۶، ۱۰۴

ر. سپاهان ۱۳۵، ۱۰۶

افریقا: ۵

اکرا: ۱۴۵

اکسفر: ۱۸۸

الازان: ۱۴۵

التان: ۱۵۵

بایندزور: ۱۷۵

بخارا: ۹۶

بق: ۳۷-۳۲، ۲۸-۲۷، ۲۴، ۱۳، ۹، ۴۱-۴۰، ۳۵، ۳۴، ۳۳، ۳۲، ۳۱، ۳۰، ۲۹، ۲۸، ۲۷، ۲۶، ۲۵، ۲۴، ۲۳، ۲۲، ۲۱، ۲۰، ۱۹، ۱۸، ۱۷، ۱۶، ۱۵، ۱۴، ۱۳، ۱۲، ۱۱، ۱۰، ۹، ۸، ۷، ۶، ۵، ۴، ۳، ۲، ۱

۱۰۷، ۹۳-۹۲، ۸۹، ۸۰-۷۶، ۶۳، ۶۰-۵۹، ۵۸، ۵۷، ۵۶، ۵۵، ۵۴، ۵۳، ۵۲، ۵۱، ۵۰، ۴۹، ۴۸، ۴۷، ۴۶، ۴۵، ۴۴، ۴۳، ۴۲، ۴۱، ۴۰، ۳۹، ۳۸، ۳۷، ۳۶، ۳۵، ۳۴، ۳۳، ۳۲، ۳۱، ۳۰، ۲۹، ۲۸، ۲۷، ۲۶، ۲۵، ۲۴، ۲۳، ۲۲، ۲۱، ۲۰، ۱۹، ۱۸، ۱۷، ۱۶، ۱۵، ۱۴، ۱۳، ۱۲، ۱۱، ۱۰، ۹، ۸، ۷، ۶، ۵، ۴، ۳، ۲، ۱

بنین: ۳۶، ۳۳-۳۲، ۲۶-۲۵، ۱۳، ۱۲، ۱۱، ۱۰، ۹، ۸، ۷، ۶، ۵، ۴، ۳، ۲، ۱، ۰، ۹۹، ۹۸، ۹۷، ۹۶، ۹۵، ۹۴، ۹۳، ۹۲، ۹۱، ۹۰، ۸۹، ۸۸، ۸۷، ۸۶، ۸۵، ۸۴، ۸۳، ۸۲، ۸۱، ۸۰، ۷۹، ۷۸، ۷۷، ۷۶، ۷۵، ۷۴، ۷۳، ۷۲، ۷۱، ۷۰، ۶۹، ۶۸، ۶۷، ۶۶، ۶۵، ۶۴، ۶۳، ۶۲، ۶۱، ۶۰، ۵۹، ۵۸، ۵۷، ۵۶، ۵۵، ۵۴، ۵۳، ۵۲، ۵۱، ۵۰، ۴۹، ۴۸، ۴۷، ۴۶، ۴۵، ۴۴، ۴۳، ۴۲، ۴۱، ۴۰، ۳۹، ۳۸، ۳۷، ۳۶، ۳۵، ۳۴، ۳۳، ۳۲، ۳۱، ۳۰، ۲۹، ۲۸، ۲۷، ۲۶، ۲۵، ۲۴، ۲۳، ۲۲، ۲۱، ۲۰، ۱۹، ۱۸، ۱۷، ۱۶، ۱۵، ۱۴، ۱۳، ۱۲، ۱۱، ۱۰، ۹، ۸، ۷، ۶، ۵، ۴، ۳، ۲، ۱

۱۷۶

برج: ۲۸-۲۹، ۶۶

برداج: ۶۵

بردان: ۱۲۴

بردزور: ۱۵۴

بردع: ۱۷۲، ۳۱

برده: ۳۱-۳۲، ۳۴، ۳۵-۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰

۱۵۵-۱۵۴، ۱۵۳، ۱۵۲، ۱۵۱، ۱۵۰، ۱۴۹، ۱۴۸، ۱۴۷، ۱۴۶، ۱۴۵، ۱۴۴، ۱۴۳، ۱۴۲، ۱۴۱، ۱۴۰، ۱۳۹، ۱۳۸، ۱۳۷، ۱۳۶، ۱۳۵، ۱۳۴، ۱۳۳، ۱۳۲، ۱۳۱، ۱۳۰، ۱۲۹، ۱۲۸، ۱۲۷، ۱۲۶، ۱۲۵، ۱۲۴، ۱۲۳، ۱۲۲، ۱۲۱، ۱۲۰، ۱۱۹، ۱۱۸، ۱۱۷، ۱۱۶، ۱۱۵، ۱۱۴، ۱۱۳، ۱۱۲، ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۹، ۱۰۸، ۱۰۷، ۱۰۶، ۱۰۵، ۱۰۴، ۱۰۳، ۱۰۲، ۱۰۱، ۱۰۰، ۹۹، ۹۸، ۹۷، ۹۶، ۹۵، ۹۴، ۹۳، ۹۲، ۹۱، ۹۰، ۸۹، ۸۸، ۸۷، ۸۶، ۸۵، ۸۴، ۸۳، ۸۲، ۸۱، ۸۰، ۷۹، ۷۸، ۷۷، ۷۶، ۷۵، ۷۴، ۷۳، ۷۲، ۷۱، ۷۰، ۶۹، ۶۸، ۶۷، ۶۶، ۶۵، ۶۴، ۶۳، ۶۲، ۶۱، ۶۰، ۵۹، ۵۸، ۵۷، ۵۶، ۵۵، ۵۴، ۵۳، ۵۲، ۵۱، ۵۰، ۴۹، ۴۸، ۴۷، ۴۶، ۴۵، ۴۴، ۴۳، ۴۲، ۴۱، ۴۰، ۳۹، ۳۸، ۳۷، ۳۶، ۳۵، ۳۴، ۳۳، ۳۲، ۳۱، ۳۰، ۲۹، ۲۸، ۲۷، ۲۶، ۲۵، ۲۴، ۲۳، ۲۲، ۲۱، ۲۰، ۱۹، ۱۸، ۱۷، ۱۶، ۱۵، ۱۴، ۱۳، ۱۲، ۱۱، ۱۰، ۹، ۸، ۷، ۶، ۵، ۴، ۳، ۲، ۱

۱۸۱، ۱۷۲

برزن: ۳۶

برزنج: ۱۶۵

برزند: ۳۲، ۲۶-۳۳، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰

۱۸۴، ۱۲۳، ۱۱۶، ۸۹

برگری: ۱۶۴

برلین: ۱۸۹

برمکی (دیوار): ۶۵

بروجرد: ۲۳، ۲۹-۳۰

بزفونیک: ۱۸۱

بسفرجان: ۱۸۱

بش برمق: ۱۷۶

بصره: ۲۸، ۱۶۶، ۱۴

بطحا: ۷

بشتات (بغداد): ۱۱۶

بغداد: ۱۶۷-۱۷، ۲۴، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۳۸

۴۰-۴۳، ۴۵-۴۶، ۵۰، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰

۱۰۵، ۱۰۷-۱۰۸، ۱۰۸، ۱۱۶، ۱۱۸-۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۶-۱۲۷، ۱۳۰-۱۳۴، ۱۵۲، ۱۵۸، ۱۶۳

۱۸۱، ۱۸۴-۱۸۵، مدینه السلام و

دارالسلام و دارالخلافة

بنك: ۱۱۹

بلاسجان: ۱۵۶

بلال آباد: ۸-۱۳۹، ۹

بلال رود: ۶۱

بلغ: ۲۸

بلغاب: ۳۵

بلك: ۱۴۹، ۱۵۵

بلكان: ۱۵۵

بمبئی: ۱۸۹-۱۹۰

بندرلنگه: ۱۳۶

بولاق: ۱۸۶، ۱۸۹-۱۸۸

بیروت: ۱۳۷، ۱۸۷-۱۸۸

بیزنتیه: ۵۸، ۵-۵۹، ۱۲۰، ۱۴۷

بیلاقان: ۶۷

بیلاکان: ۱۵۶

بیلقان: ۳۴-۴۸، ۳۵-۴۹، ۶۱، ۶۴

۶۷-۶۸، ۸۱، ۱۱۴، ۱۲۵، ۱۲۸

۱۵۶-۱۵۷

بین النهرین: ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۴۴، ۱۵۵

۱۸۳، ۱۷۳

پ

پارس: ۱۷، ۵۵-۵۶

جیل: ۱۸۴، ۷۴، ۵۴، ۴۱ ر. جبال  
 جرژ: ۱۷۳، ۱۶۶، ۱۷۴  
 جرزان: ۱۷۳، ۵۱، ۱۸۱، ۱۷۴  
 جزیره: ۱۶۴، ۸۵، ۵۱، ۴۸  
 جعفرقلی خان: ۳۳  
 جلفا: ۳۶، ۳۲  
 جلم: ۱۷۸، ۱۷۷، ۱۷۳، ۱۴۹  
 جمهوری شوروی ازبکستان: ۵۸  
 جمهوری شوروی سوسیالیستی  
 آذربایجان: ۳۱  
 چندان: ۱۷۵  
 چتره: ۱۵۹  
 جوانشیر: ۱۷۷  
 چیدان: ۱۸۰، ۱۷۵، ۱۵۶  
 چیزان: ۱۷۶  
 جیلان: ۳۶

## چ

چندان: ۱۷۶

## ح

حصن النهر: ۸۸، ۸۶  
 حلوان: ۱۲۹، ۱۲۳، ۳۰  
 حندان: ۱۷۶، ۱۷۵، ۱۷۲  
 حیدرآباد دکن: ۱۸۸  
 حیران: ۱۷۶

## خ

خاجین: ۱۷۷، ۱۷۳، ۱۷۲، ۱۶۷ ر. خچن  
 خاشن: ۱۷۷  
 ختمیش: ۱۵۶، ۱۵۵، ۱۴۵

باریس: ۱۸۹، ۱۸۶، ۶۱، ۱۹۰  
 بازکانک: ۱۵۴  
 برتو: ۱۵۷، ۱۵۵، ۱۴۸، ۱۴۲، ۳۱، ۱۵۹  
 بل محمره: ۲۲  
 بیتکران: ۱۵۶  
 بیروآباد: ۱۴۲، ۳۱

## ت

تارن: ۱۲۱  
 تارون: ۱۵۳، ۱۴۶  
 تبریز: ۱۷۵، ۱۶۱، ۱۴۴، ۸۵، ۴۸، ۹، ۱۸۳  
 ترتر: ۱۵۷، ۱۴۹، ۱۴۸، ۱۴۵، ۳۱، ۱۷۷  
 ترقی: ۱۷۴  
 ترمیدین: ۱۵  
 تری: ۱۵۴  
 تفلیس: ۱۵۲، ۱۴۴، ۶۵، ۵۲، ۳۴، ۳۱، ۱۷۲  
 نهران: ۱۹۱، ۱۸۹  
 تهاک: ۱۷۳

## ث

ثورثور: ۳۱

## ج

جابران: ۱۸۱  
 جارمانام: ۱۷۸  
 جبال: ۶۶، ۶۳، ۵۵، ۵۱، ۳۰، ۲۴، ۶۶-  
 ۷۱، ۶۷، ۷۱، ۵۷، ۱۶۴ ر. جیل  
 جبرئیل: ۱۷۶

خشت: ۱۱۹

خچناجور: ۱۷۷

خچن: ۱۴۸، ۱۵۷، ۱۶۷، ۱۷۱، ۱۷۳

۱۸۰، ۱۷۸-۱۷۶، ۱۷۳

خچن چای: ۱۷۷، ۱۱۷

خچنك: ۱۷۷

خچشن: ۱۴۹

خراسان: ۱۵۰، ۱۶-۲۴، ۲۸-۲۹

۳۹-۴۰، ۴۴-۴۶، ۴۹، ۵۱، ۵۴-۵۵

۵۸-۶۶، ۶۷-۷۰، ۷۴، ۷۶-۸۱، ۱۲۴

۱۵۷، ۱۳۱

خرم آباد: ۲۹-۳۰

خرمی: ۵۹

خس: ۳۲-۳۳، ۸۵-۸۶، ۸۸، ۹۰

۱۱۹

خشبة بابك: ۷۰

خضیر زنده: ۱۷۶

خلاط: ۱۸۱، ۱۶۴، ۵۱

خلخال: ۱۴۷-۱۴۸

خلیج فارس: ۱۳۵-۱۳۶

خنج: ۱۳۶

خوزستان: ۲۸، ۲۴، ۳۰

خونج: ۱۳۶، ۳۵

خوندز: ۱۴۷

خوی: ۶۱

خیداق: ۱۷۵

خیران: ۱۵۶

خیزان: ۱۷۵-۱۷۶، ۱۸۰

خیزی: ۱۷۶

خیلیه خینا: ۱۴۷

د

دار الخلافه: ۱۰۳، ۱۰۵

دار السلام: ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۲۹

داريال: ۱۴۶

داغستان: ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۷۵

دامدا باجا: ۳۳

دامغان: ۲۴

دانشگاه تبریز: ۱۸۳

دانشگاه لندن: ۱۵۸

دبیل: ۳۴، ۵۲، ۷۲، ۱۲۱، ۱۶۴-۱۶۵

دوین: ۱۸۱ ر.

دربند: ۳۱، ۳۴، ۶۴-۶۵، ۱۶۲، ۱۷۵

دروذ: ۶۰

دروذالرود: ۴۱، ۶۱

دروازه دربند: ۱۷۵

دریاچه ارومیه: ۱۸۱

دریای آدریاتیک: ۳۱

دریای خزر: ۲۲، ۳۶، ۶۵

دریای گیلان: ۱۷۵

دزغوک: ۱۱۸

دزکام: ۱۴۷

دسته: ۱۶

دشت موقان: ۳۲، ۳۶، ۱۵۶

دشت میل: ۱۵۵

دکن: ۱۸۸

دماوند: ۷۲

دمشق: ۶۰، ۱۸۶

دوال رود: ۳۳، ۴۱

دولس: ۱۲۱

دوین: ۱۲۱، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۶۴

دوین: ۱۸۱ ر. دبیل



۱۵۸، ۳۵ : دیلم  
 دینور : ۲۳، ۳۰، ۵۱، ۵۴ - ۵۵  
 ۷۵ - ۷۴، ۶۴، ۶۰  
 دیوار برمکی : ۶۵  
 و  
 راس الجسر : ۱۲۴  
 ران : ۱۴۷  
 ربیعہ : ۵۱ - ۵۲  
 رد : ۶۶  
 رود الرود : ۷۹  
 روم : ۱۷، ۴۲، ۴۵، ۵۶ - ۵۷  
 ۹۴، ۱۱۱، ۱۱۷، ۱۲۸، ۱۳۴  
 ۱۴۰، ۱۶۴  
 ری : ۱۲، ۱۵، ۱۶، ۲۳ - ۲۴  
 ۲۷ - ۲۹، ۶۶، ۶۷، ۱۶۱  
 ۱۶۴  
 و  
 راب : ۵۲  
 زبطره : ۴۵، ۹۴  
 ززابودلف : ۲۸ - ۲۹  
 ززمقل : ۲۸ - ۲۹  
 ززین : ۲۸  
 زنجان : ۹، ۳۵، ۴۷، ۶۴، ۷۶ : ۱۱۶  
 زنگان : ۷۳  
 زنکه : ۱۱۹  
 و  
 سادر اسب : ۳۳، ۴۱  
 سامرا : ۱۲، ۲۶، ۳۵، ۴۳  
 ۵۸، ۶۹، ۷۰، ۸۱، ۱۲۳ - ۱۲۴  
 ۱۲۹ - ۱۳۲، ۱۳۸، ۱۴۱ : ده سامره  
 و سمرن رای  
 سامره : ۴۴، ۸۱، ۱۰۳ - ۱۰۶  
 ۱۲۲، ۱۲۹ - ۱۳۲، ۱۳۹ : د  
 سامرا و سمرن رای  
 سیلان : ۸، ۳۲، ۳۷، ۳۹، ۷۲  
 سپاهان : ۴۵ : ر. اصفهان  
 سراج طیر : ۱۸۱  
 سمرن رای : ۲۲، ۲۵، ۲۶، ۴۱ - ۴۲  
 ۶۰، ۶۳، ۶۹، ۷۰، ۷۳، ۱۲۱، ۱۳۰  
 ۱۸۴ : ر. سامرا و سامره  
 سروشنه : ۴۶، ۵۸ : ر. استروشنه و  
 اسروشنه  
 سریر : ۶۴  
 سفیان : ۱۷۳  
 سفیدرود : ۱۵۹  
 سلیمان (کوه) : ۱۶۸  
 سہ اطمان : ۱۴۶  
 سمنان : ۲۴  
 سمیران : ۱۶۰  
 سن پترز بورك : ۱۴۳، ۱۹۰  
 سنہ : ۴۴  
 سنہ بایا : ۶۰  
 سواد : ۶۲، ۱۳۹  
 سوان (دریاچه) : ۱۱۹، ۱۷۳  
 سورالطین : ۶۵  
 سورین : ۶۰  
 سیروان : ۲۹ - ۳۰، ۶۶، ۹۰  
 سیسان : ۱۱۷  
 سیسجان : ۱۵۹، ۱۸۱  
 سیسکان : ۱۱۷ - ۱۱۹، ۱۳۹، ۱۴۹  
 ۱۵۴، ۱۵۹، ۱۷۳ - ۱۷۴  
 سیسکان غربی : ۱۵۴

۱۵۸، ۳۵ : دیلم  
 دینور : ۲۳، ۳۰، ۵۱، ۵۴ - ۵۵  
 ۷۵ - ۷۴، ۶۴، ۶۰  
 دیوار برمکی : ۶۵  
 و  
 راس الجسر : ۱۲۴  
 ران : ۱۴۷  
 ربیعہ : ۵۱ - ۵۲  
 رد : ۶۶  
 رود الرود : ۷۹  
 روم : ۱۷، ۴۲، ۴۵، ۵۶ - ۵۷  
 ۹۴، ۱۱۱، ۱۱۷، ۱۲۸، ۱۳۴  
 ۱۴۰، ۱۶۴  
 ری : ۱۲، ۱۵، ۱۶، ۲۳ - ۲۴  
 ۲۷ - ۲۹، ۶۶، ۶۷، ۱۶۱  
 ۱۶۴  
 و  
 راب : ۵۲  
 زبطره : ۴۵، ۹۴  
 ززابودلف : ۲۸ - ۲۹  
 ززمقل : ۲۸ - ۲۹  
 ززین : ۲۸  
 زنجان : ۹، ۳۵، ۴۷، ۶۴، ۷۶ : ۱۱۶  
 زنگان : ۷۳  
 زنکه : ۱۱۹  
 و  
 سادر اسب : ۳۳، ۴۱  
 سامرا : ۱۲، ۲۶، ۳۵، ۴۳  
 ۵۸، ۶۹، ۷۰، ۸۱، ۱۲۳ - ۱۲۴

سيمره: ۳۰ ر. سيمره

سيونى: ۱۱۷، ۱۷۷

سيونيا: ۱۴۵، ۱۶۵

سيونيك: ۱۱۷-۱۱۸، ۱۷۷، ۱۴۵

۱۸۱

## ش

شايران: ۳۱

شاغات: ۱۱۸

شام: ۷۶، ۶۰، ۵۵، ۷، ۵

شاهپور: ۶۱

شاهمار بيكلو: ۳۳

شاهى: ۸۵، ۴۰

شرفه: ۳۳

شروان: ۳۱-۳۲، ۳۶، ۶۵، ۱۴۵

۱۶۸-۱۷۴، ۱۷۰-۱۷۵، ۱۸۰

۱۸۲-۱۸۳

شكو: ۱۴۸

شكى: ۳۱، ۱۴۲، ۱۴۴-۱۴۸، ۱۵۱

۱۵۳-۱۵۴، ۱۶۶، ۱۶۹-۱۷۱، ۱۷۴

۱۸۰-۱۸۲

شكيخ: ۱۴۶-۱۴۸

شماخي: ۳۲، ۳۶، ۱۷۳

شوشا: ۱۵۶

شوشى: ۱۱۹، ۱۵۶

شهرستانه: ۱۷، ۴۴، ۵۶

شهرشروين: ۱۳

شيدان: ۳۶

شيراز: ۳۴، ۱۳۵

شيرك آرشارونيك: ۱۲۰

شيرك وتيك: ۱۸۱

شيروان: ۱۶۹

## ص

صناره: ۶۵

سيمره: ۲۹-۲۶، ۳۰ ر. سيمره

## ط

طارم: ۱۵۹-۱۶۰

طبرستان: ۱۵، ۲۰، ۲۲، ۲۴، ۲۶، ۲۸

۳۵، ۴۰، ۵۷، ۶۰، ۶۷، ۸۲، ۸۴، ۱۲۴

۱۲۸، ۱۳۲، ۱۳۴

طرا بزنده: ۶۵

طرابوزان: ۱۶۴

طرحان: ۳۰، ۷۸

طرسوس: ۹۴

طرم: ۱۵۹

طرهان: ۳۰

طوس: ۲۶۱

طهران: ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۸۹

## ع

عراق: ۱۱، ۱۶، ۲۷، ۴۹، ۵۱، ۵۳، ۵۵

۷۶، ۶۴

عراق عجم: ۷۲-، ۱۰۴، ۱۳۰

عمورية: ۲۸، ۴۵، ۵۷-۵۸، ۱۳۲

۱۴۰

## غ

غسانيه: ۱۷۴

## ف

فارس: ۱۴، ۱۳۵-۱۳۶، ۱۶۷

فايك: ۱۶

فداغ: ۱۳۶

فرغانه: ۹۹، ۱۴۱

فلسطين : ۵

قولمينا تا : ۱۷۶

## ق

قارص : ۱۲۱

قاسم کندی : ۳۳

قاطول : ۶۹ ، ۱۳۰

قالیقالا : ۱۸۱

قالیقا : ۱۶۴

قاهره : ۱۳۷ - ۱۳۸ ، ۱۷۲ ، ۱۸۳

۱۸۵ - ۱۸۹

قبان : ۱۷۲

قیق ( کوه ) : ۱۶۵

قبله : ۳۱ ، ۱۴۵ ، ۱۷۰ ، ۱۷۴ ، ۱۸۰

قبه : ۳۱

قرباغ : ۱۷۸ ، ۱۴۳

قراجه داغ : ۱۴۴ - ۱۴۵ ، ۱۷۵

قران : ۶۰

قرماسین : ۳۰

قرمیسین : ۳۰

قرمیسین : ۳۰

قزوین : ۹ ، ۱۶ ، ۲۳ ، ۲۵ ، ۳۵

۵۳ ، ۶۴

قسطنطنیه : ۱۸۹ ، ۱۳۸ ، ۵۷ ، ۵

قسم : ۲۹

قصر عبدالله بن طاهر : ۵۵

قطور : ۶۱

قققاز : ۱۴۲ ، ۳۱ - ۱۴۴ ، ۱۴۷ ، ۱۵۷

۱۵۹ ، ۱۶۲ ، ۱۷۵

قلقا طوس : ۱۶۵

قم : ۲۴ - ۲۸ ، ۲۹ ، ۵۴

قناطر حنیفه : ۱۲۳

قومس : ۶۷ ر. کومش

قہستان : ۷۲

قیلا : ۷۶

## ق

کابل : ۱۹۰

کابلہ : ۱۶

کاخ : ۱۴۶ - ۱۴۷ ، ۱۵۳ - ۱۵۴

۱۷۱

کاخ سفلی : ۱۵۳

کاخ علیا : ۱۵۲

کاختیا : ۱۴۶

کاشان : ۲۴ ، ۲۸ - ۲۹

کاشغر : ۷

کانپور : ۱۸۹

کاواکرت : ۱۱۹

کنیش : ۱۵۵ - ۱۵۶

کده : ۶۱

کدج : ۶۱

کده : ۶۱

کر : ۶۵ ر. کور

کرتیل : ۱۵۲

کردستان : ۱۵۸

کرج : ۲۸ - ۲۹ ، ۱۳۵

کرج ابی دلف : ۲۸ - ۲۹ ، ۶۶

کرمان : ۲۴ ، ۱۳۵ - ۱۳۶

کرمانشاه : ۲۳ ، ۳۰ ، ۷۴

کره : ۱۶ ، ۲۹

کرهرود : ۲۹

کسال : ۵۰

کش : ۲۳

کشا : ۳۳

کلارجت : ۱۴۷ ، ۱۵۳

کلان رود : ۶۱ ، ۱۳۹



۱۵۶، ۱۳۶، ۱۱۶  
 مهرجان قذف : ۲۹  
 مهرجان قذوق : ۲۹-۳۰  
 مهرگان کده : ۲۹  
 میانه : ۱۶۸، ۳۵  
 میل (دشت) : ۱۵۵  
 میل بیلقان : ۱۵۵  
 میمند : ۱۳۹، ۳۵، ۹-۸

ن

نجف : ۱۸۵  
 نخجوان : ۱۲۱، ۱۱۷، ۳۶، ۳۲  
 نخجوان : ۱۸۱، ۱۶۴  
 نشوا : ۱۸۱، ۱۶۴  
 نشوی : ۵۱  
 نوبنجان : ۲۹  
 نوخا : ۳۱  
 نهاوند : ۶۴، ۳۰، ۲۴-۲۳  
 نیشابور : ۱۲۷، ۱۲۲، ۷۵، ۶۶، ۶۰

و

واختانک : ۱۷۸  
 واسپوراکن : ۱۶۱-۱۶۲، ۱۷۶، ۱۸۱-۱۷۹  
 وان : ۱۲۰، ۱۶۵، ۱۷۶  
 وان (درباجه) : ۱۲۱، ۱۶۱، ۱۶۴  
 وایوتس تزور : ۱۱۸  
 وایوتس دزور : ۱۶۶، ۱۷۴، ۱۸۰  
 وجین : ۱۵۴  
 ورتان : ۳۶  
 ورتان : ۳۴-۳۵، ۴۹، ۶۰، ۶۱، ۱۴۵  
 ۱۸۱، ۱۵۵  
 ورزقان : ۱۶۶، ۱۷۵، ۱۸۰

۱۰۲، ۸۴، ۵۸، ۴۶، ۴۴، ۴۰-۳۹  
 ۱۰۶-۱۰۵  
 ماوراء قفقاز : ۱۵۸، ۱۴۳-۱۵۹  
 ۱۶۸  
 ماه بصره : ۲۹، ۲۳-۳۰  
 ماه کوفه : ۲۹، ۲۳-۳۰  
 ماهین : ۲۳  
 متس آرانک : ۱۴۸  
 متخانک : ۱۵۴  
 مداین : ۱۳۹، ۸

مدینه السلام (بغداد) : ۵۰، ۷۰  
 مراغه : ۱۶، ۳۴، ۵۳، ۷۳، ۶۱  
 ۷۷-۷۸، ۹۰، ۹۳، ۱۴۱، ۱۶۸  
 ۱۸۲  
 مرالوی : ۳۳  
 مرند : ۳۲، ۳۶، ۴۰، ۷۲  
 مرو : ۲۷، ۷۴  
 مز : ۱۳۶  
 مسقط : ۶۵  
 مسکو : ۱۸۴  
 مشهد : ۱۷۲  
 مصر : ۵، ۴۹، ۵۵  
 مطیره : ۸۱، ۱۲۳-۱۲۴  
 مقان : ۳۲، ۱۳۶  
 مغرب زمین : ۴۹  
 منازجرد : ۱۱۸، ۱۶۴  
 منازکرت : ۱۱۸  
 منازگرد : ۱۱۸  
 موصل : ۴۸، ۵۲، ۷۲، ۷۵  
 موغان : ۱۰۱  
 موغومه : ۱۷۱  
 موقان : ۳۲-۳۶، ۵۹، ۷۷، ۸۲، ۸۹

همدان: ۱۳، ۱۶، ۲۳، ۲۵، ۲۸، ۳۰،  
 ۴۴، ۴۵، ۴۹، ۵۵، ۵۷، ۶۴، ۶۷، ۷۲-  
 ۷۳، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۳، ۱۳۴  
 هند: ۶۹، ۱۲۹-۱۳۰  
 هندوستان: ۱۰۳  
 هوراند: ۱۷۶  
 هوروز: ۱۵۴

## ی

یهرپ: ۷۰  
 یزیدیه: ۱۷۰  
 یمن: ۵۲  
 یونان: ۱۷۱

ورسبجان: ۶۶، ۲۹  
 ورین وای کونیک: ۱۵۴  
 وسطان: ۱۶۴-۱۶۵  
 ونیز: ۱۸۹  
 ویزور: ۱۶۴، ۱۷۲، ۱۷۴  
 وین: ۱۵۰

## ه

هابند: ۱۵۴  
 هرازدان: ۱۱۹  
 هرت: ۱۴۷  
 هرئی: ۱۴۵، ۱۵۳، ۱۷۱  
 هشتادسر: ۹۰، ۹۳، ۱۱۶، ۱۴۱  
 ۱۴۹، ۱۷۵، ۱۷۶

## فهرست نامهای کتابها ومقاله‌ها ومجلدها

اسلام انسیکلوپدییسی: ۱۵۸  
 اعتقادات فرق المسلمین والمشرکین.  
 ۱۸۸، ۲۲  
 التبصیر فی الدین وتمییز الفرق الناجیه  
 عن الفرق الباطنیة. ۲۱، ۱۸۷  
 الامر بین الفرق: ۲۵، ۱۸۳، ۱۸۷  
 انقراض خلافت عباسی: ۱۵۸  
 ایران در آغاز دوره اسلامی. ۱۵۸،  
 ۱۷۰

## ب

بابک حرم دین: ۱۹۱  
 بابک خرم دینی: ۱۹۱  
 بحیره: ۱۴، ۱۲۹، ۱۹۱

## ا

احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم:  
 ۳۵، ۱۸۶  
 اخبار ابی تمام: ۱۳۸  
 اخبار الطوال: ۱۲، ۵۴، ۱۱۳، ۱۸۵  
 اخبار بغداد: ۷۰، ۱۳۱  
 اراشهر: ۱۵۶  
 ارشاد الاریب الی معرفة الادیب:  
 ۱۸۸  
 ارمسنان در میان بیزنتیه واسلام:  
 ۱۴۷  
 اسامی دهات کشور: ۶۱  
 استیلای دیلمیان: ۱۵۸

بودجه در آمده های سال ۳۰۶ هجری :  
۱۸۲

## پ

پول گرجستان : ۱۸۰

## ت

تاریخ آلبانیا (اران) ۱۴۷، ۱۴۳  
تاریخ ارمنستان ۱۷۳، ۱۵۲۰  
تاریخ اصفهان : ۱۸  
تاریخ الامم والملوک ۱۸۶ ر تاریخ طبری  
تاریخ العراق الاقتصادي فی القرن الرابع الهجری : ۱۸۰، ۱۵۸  
تاریخ الفی : ۱۹۱  
تاریخ بیهقی : ۱۸۹، ۱۳۳  
تاریخ تحولات اجتماعی : ۱۹۱  
تاریخ حمدانیان : ۱۶۰  
تاریخ دمشق : ۶۰  
تاریخ سیونیک : ۱۴۵  
تاریخ شروان ۱۶۸، ۱۵۴، ۱۴۸، ۱۷۷، ۱۷۴، ۱۷۰

تاریخ طبرستان : ۱۸۹، ۵۷  
تاریخ طبرستان و رویان و مازندران : ۱۹۰

تاریخ طبری : ۱۴۹، ۱۳۸، ۱۸  
۱۸۶ ر. تاریخ الامم والملوک  
تاریخ عباسیه : ۱۲۸  
تاریخ عمومی : ۱۱۶  
تاریخ قدیم شروان : ۱۶۹  
تاریخ گرجستان : ۱۴۶ - ۱۴۷  
۱۷۸، ۱۵۳ - ۱۵۲

تاریخ گزیده : ۱۴، ۵۶، ۱۳، ۱۲۹،  
۱۹۰

تاریخ مجموع : ۱۸۷  
تاریخ مذاهب اسلام یا ترجمه الفرق  
بین الفرق : ۱۹۱، ۱۸۳  
تاریخ مسعودی : ۱۸۹، ۱۳۳  
تاریخ مقدسی : ۱۴  
تاریخ نگارستان ۴۷ ر. نگارستان  
تاریخ یعقوبی : ۴۰، ۱۵۰، ۱۷۵،  
۱۸۵

تبصرة العوام فی معرفة مقالات  
الانام : ۲۲، ۱۹۰  
تجارب الامم و تعاقب الهمم : ۱۳۵،  
۱۸۷، ۱۵۷

ترجمه تاریخ طبری : ۱۸۹، ۳۷  
ترجمه ملل و نحل شهرستانی : ۱۹۱  
تقویم التواریخ : ۱۸۹، ۴۵  
تکامل اقطاع : ۱۷۹  
تلبیس ابلیس : ۱۸۷، ۲۱۰  
تنقیح الادلة والعلل فی ترجمه کتاب  
الملل و النحل : ۱۹۰

## ث

نهرات الاوراق : ۱۸۷

## ج

جامع النوازیخ : ۱۸۶، ۸۴  
جغرافیای ابن حوقل : ۱۴۴  
جغرافیای ارمنستان : ۱۴۲  
جغرافیای قدیمی بن بان ارمنی : ۱۴۶،  
۱۵۶  
جغرافیای یعقوبی : ۱۸۱

روضة الصعافي سيرة الانبياء والملوك  
والخلفاء ١٤، ٤٨، ١٠٢، ١١٣ -  
١١٤، ١٢٩، ١٩٠

## ز

زبدة البواريج ٧٢، ١٢٨، ١٩٠  
زهر الاداب وثمر الالساب ١٣٧  
زين الاخبار ٤٥، ١٨٩  
زينة المجالس ١٤، ١٢٦، ١٩١

## س

سالنامه حكمرانان تازي ١٥٠  
سرالحيات ٢٨  
سياست نامه ١٤-١٧، ٢٠، ٢٧، ٥٣ -  
١٠٧، ٥٥ - ١٠٨، ١٢٨، ١٣٥، ١٣٩  
١٨٩  
سير الملوك ١٨٩

## ش

شاهد صادق ٤٨، ١٩١  
شاهنامه ١٦١  
شاهنامه فردوسي ١٦١  
شدرات الذهب في اخبار من ذهب ٨٢،  
١٨٩  
شدور ٨٣  
شكفي ١٦٩-١٧٠  
شهر ناران گمنام ١٥٨، ١٦٩

## ص

صور الاقاليم ٣٤، ١٨٦  
صورة الارض ٣٥، ١٨٦

## ط

طهقات باصري ٧٤، ١٩٠

جوامع الحكايات ولوامع الروايات  
١١٤، ١٨٥، ١١٥، ١٢٦، ١٣٥، ١٨٩  
جنوب ارمنستان ١٦٤

## ح

حبيب السير في اخبار افراد البشر  
١٠٥، ١١٤، ١٩٠  
حدود العالم من المشرق الى المغرب  
٣٦، ١٤٦، ١٥٩، ١٧١-١٧٢، ١٨٩  
حسن جلال الدين شاهزاده حسن  
١٧٧

## خ

خاندان بويه در بغداد ١٥٨  
خاندان بويختي ١٩١  
خلاصة الاخبار في بيان الاحيار ١٠٤،  
١٩٠، ١١٤

## د

دايرة المعارف اسلام ١٤١، ١٤٤،  
١٤٦، ١٥٨، ١٧٠، ١٧٣  
دوقرن سكوت ١٩١  
دول الاسلام ١٠١، ١٨٨  
ديوان ١٥٢  
ديوان ابي تمام الطائي ١٣٨  
ديوان المحترى ١٣٨

## ذ

ذيل دايرة المعارف اسلام ١٧٥

## ر

رسالة دوم ابو دلب مسعر مهلهل  
١٢٢



## ف

فتوح البلدان ۱۸۴-۱۸۵  
 مرهنة جغرافيايى ايران ۳۳  
 فهرس العلوم ۱۸۶ ر كتاب الفهرست

## ق

قدمای آل بویه ۱۵۸  
 قرآن ۲۳-۲۴، ۷۲، ۱۷۵  
 قصص العلماء ۱۹۰  
 قفقازيات ۱۵۲

## ک

کارنامه مرهنگستان علوم امپراطورى  
 ۱۷۷  
 کامل التواريخ ۱۸۸  
 الکامل فى التاريخ ۱۸۸  
 کتاب الانساب ۱۲، ۲۷، ۱۳۶،  
 ۱۸۷  
 کتاب البدايه و النهايه ۱۸۸، ۴۲  
 کتاب البدع و الماریج ۶۱، ۱۸۱  
 کتاب البلدان ابن الفقيه ۱۸۵، ۳۴  
 کتاب البلدان یعقوبى ۲۸، ۳۴،  
 ۱۸۵  
 کتاب التنبیه و الاشراف ۱۵، ۲۸،  
 ۷۳، ۱۸۶

کتاب الخراج ۱۸۰  
 کتاب العبرودیان الممندا و النصر  
 فى ایام العرب و المعجم و الدرر و من  
 عاصره من دوى السلطان الاکبر  
 ۷۴، ۱۸۸، ۱۸۹  
 کتاب الفتوح ۶۱  
 کتاب الفرق من العربى، ۱۵، ۱۸۳،

۱۸۷

کتاب الفصل ۱۸۷  
 کتاب الفهرست ۸، ۲۶، ۲۸، ۳۰،  
 ۱۳۸، ۱۴۲، ۱۸۶  
 کتاب المسالك الممالك ۱۸۶، ۷۱  
 کتاب المسالك و الممالك ابن حوقل  
 ۱۸۶، ۱۶۲  
 کتاب المسالك و الممالك ابن  
 حردادبه ۳۲، ۱۸۵  
 کتاب المعارف ۴۷، ۵۴، ۵۵، ۷۴،  
 ۱۸۵

کتاب الملل و المجل ۶۷، ۱۸۷، ۱۹۰-  
 ۱۹۱  
 کتاب الوزراء ۱۷۸  
 کتاب بعداد ۵۴، ۸۵  
 کتاب فى المقالات فى اصول الديانات  
 ۶۶، ۲۸

## گ

گرمادى و کشتا سمن ناک ۱۹۱  
 ل  
 اللباب فى تهذيب الانساب ۱۳،  
 ۱۸۸

## م

ماريار ۱۹۱  
 مالک و دهقان ۱۷۹  
 مجله آسیاى ۱۵۲، ۱۵۵  
 مجله آمورشگاه مطالعات، ساورى  
 و ادريقاى ۱۴۲  
 مجله آمال ۱۷۹  
 مجله ارتش ۱۹۱

۱۷۵، ۱۷۷، ۱۸۳  
 معجم الادباء ۱۸۸، ۱۴۰  
 معجم البلدان : ۳۳، ۲۷ - ۳۴، ۵۹  
 ۱۸۸  
 مفاتيح العلوم ۱۸۶  
 مقالات الاسلاميين واختلاف المصلين  
 ۱۸۶، ۲۱  
 مقالات في اصول الديانات ۶۶  
 منتظم ناصري : ۱۴، ۲۷، ۴۷ - ۴۸  
 ۱۹۱، ۵۴  
 موجان ۱۲۵

## ن

نام جاها در رساں ارمی قدیم  
 ۱۷۴، ۱۴۷  
 نزهة القلوب ۱۹۰، ۱۷۶، ۳۶  
 نشوار المحاضرة و اخبار المذاكرة  
 ۱۸۶، ۸۳  
 نقد العلم والعلماء او تلمیس ابلیس  
 ۱۸۷، ۲۱  
 نگارستان ۱۴، ۱۱۵، ۱۲۸، ۱۹۰

## ی

یادداشت‌هایی درباره ارمستان ۱۷۳  
 یادنامه ادوارد براون ۱۵۸  
 یادنامه ن - ی ماو ۱۴۶

مجله انجمن آسیایی شاهی ۱۵۸  
 مجله انجمن خاورشناسی آلمان  
 ۱۴۱ - ۱۴۲  
 مجله تاریخ قدیم ۱۷۶  
 مجله مهر : ۱۹۱  
 مجل التواریخ والقصص : ۱۲، ۴۴  
 ۱۸۹  
 مجمل فصیحی ۱۶، ۱۴، ۳۸، ۴۵  
 ۱۹۰، ۵۳  
 مجموعه جغرافیاهاى تارى ۱۷۸ -  
 ۱۸۱، ۱۷۹  
 محاضرات الادباء ومحاورات الشعراء  
 والبلغاء : ۱۳۶ - ۱۳۷، ۱۸۷  
 مختصر الدول ۱۸۸، ۱۴  
 مختصر کتاب البلدان ۱۸۵  
 مختصر کتاب الفرق بین العرق  
 ۱۸۳ - ۱۸۸، ۱۸۴  
 مرآة الجنان وعبرة اليقظان ۱۳۳،  
 ۱۸۸  
 مروج الذهب ومعادن الجوهر ۶۴ -  
 ۱۸۶، ۱۴۲، ۱۳۰، ۱۱۴، ۶۷  
 مسافری ۱۷۳  
 مسافریان ۱۵۸  
 مطالعات در نامة زدگی اقتصادی  
 بین النهرین در قرن دهم ۱۵۸  
 مطالعات در تاریخ قفقاز ۱۴۸، ۱۴۵  
 ۱۵۴، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۷۰، ۱۷۴ -

## غلامنامه

| صحیفه | سطر  | نادرست      | درست              |
|-------|------|-------------|-------------------|
| ۷     | ۲    | کاشغر       | کاشغر             |
| ۷     | ۲۵   | کشتند       | کشتند             |
| ۸     | ۹    | عمر تمیمی   | عمر و تمیمی       |
| ۸     | ۲۳   | پدر بایک    | مادر بایک         |
| ۱۱    | ۱۹۱۳ | نیر         | ده                |
| ۱۸    | ۳    | سر شاهان    | سر هاشان          |
| ۱۸    | ۲۲   | یلکه        | بلکه              |
| ۲۰    | ۱    | مرد کیان    | مزد کیان          |
| ۲۱    | ۲۶   | انوشیروان   | انوشیروان         |
| ۲۱    | ۲۷   | اسلام       | اسلام             |
| ۲۴    | ۹    | عمات        | عمار              |
| ۲۵    | ۲۲   | مارادان     | ماراریان          |
| ۲۶    | ۱    | امعتصم بشار | امعتصم انتشار     |
| ۲۷    | ۱    | ناطس        | ناطس              |
| ۲۷    | ۱۷   | عبدالکریم   | محمد بن عبدالکریم |
| ۲۷    | ۲۶   | شعبان       | شعبان ۵۰۶         |
| ۳۰    | ۱۰   | ماسندان     | ماسندان           |
| ۳۶    | ۲    | و نور       | و نور             |
| ۴۰    | ۱۰   | حکمران      | حکمران            |
| ۴۵    | ۴    | ۹۱۲         | ۱۹۲               |
| ۴۸    | ۲۸   | خو بد میر   | میر خود           |
| ۵۱    | ۱۶   | صغار        | صغار              |
| ۵۸    | ۱۰   | ناطس        | ناطس              |
| ۶۰    | ۴    | شع          | شعر               |
| ۶۱    | ۱۱۱۰ | دروال رود   | دوال رود          |
| ۶۱    | ۲۰   | درسمیان     | درسمیان           |
| ۶۴    | ۱۰   | ۳۲۳         | ۲۲۳               |
| ۶۴    | آخر  | تیاه        | تناه              |
| ۷۱    | ۶۰   | العته       | العته             |

| صحنه | سطر | نادرست       | درست         |
|------|-----|--------------|--------------|
| ۷۲   | ۲۷  | ممدان        | همدان        |
| ۸۰   | ۹   | رادیت        | رایت         |
| ۹۵   | ۱۵  | آوین         | آذین         |
| ۹۷   | آخر | مرمان        | مردمان       |
| ۱۱۰  | ۳   | پش           | پیش          |
| ۱۱۰  | ۲۹  | بری          | بربی         |
| ۱۲۴  | ۱۱  | ندارالعامه   | نمات العامه  |
| ۱۲۴  | ۲۴  | خوددن        | خوردن        |
| ۱۳۳  | ۱۸  | ی پسر        | ای پسر       |
| ۱۳۳  | آخر | فایل         | فایل         |
| ۱۴۹  | ۱۸  | سمو بیهاد    | سیو بیهاد    |
| ۱۵۱  | ۱   | واده         | وراده        |
| ۱۵۹  | ۸   | وهسوران      | وهسودان      |
| ۱۶۴  | ۱۲  | آندراواستماک | آندراواتسماک |
| ۱۶۶  | ۲۲  | پمای         | پمان         |
| ۱۶۷  | ۱۶  | دباره        | درناره       |
| ۱۷۳  | ۳۳  | کتاب         | مکتاب        |
| ۱۷۴  | ۲۰  | دررمان       | در رمان      |
| ۱۷۷  | آخر | ۵۲۲          | ۱۷۱          |
| ۱۸۳  | ۲۶  | شاره         | شماره        |
| ۱۸۸  | ۱۴  | می موره      | می هندب      |

# فهرست مهم ترین انتشارات جدا گانه

استاد سعید نفیسی

(متولد در طهران ۱۸ خرداد ماه ۱۲۷۴)

عضو پیوسته فرهنگستان ایران - استاد دانشگاه طهران - اسناد  
دانشگاه کابل - استاد موقتی دانشگاه های آلاباد و مناس و بشته  
و نریو اندروم و حیدرآباد دکن و دهلی و علمگیره و کلکته و لکهنو و  
مدراس و ناگپور در هندوستان - استاد موقتی دانشگاه قاهره - استاد  
موقتی دانشگاه سن ژوزف در بیروت - نماینده ایران در حشبهای هراړه  
مردوسی در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در ۱۳۱۳ - نماینده ایران  
در جشن ۲۰ سالگی استقلال ارکستان شوروی در ۱۳۲۳ - نماینده ایران  
در جشن ۲۵ سالگی استقلال آذربایجان شوروی در ۱۳۲۴ - نماینده  
ایران در جشن ۲۲۰ سالگی تاسیس فرهنگستان علوم شوروی در ۱۳۲۴ -  
نماینده ایران در جشن ۵۰۰ سالگی ولادت امیرعلیشربوای در تاشکند در  
۱۳۲۷ - رئیس کمیته بین المللی و ملی هراړه اس سیبا در ۱۳۳۱

## (۱) لغت

- ۱- فرهنگ فارسی به فارسی - جلد اول - طهران ۱۳۰۹
- ۲- فرهنگ فارسی به فارسی - جلد دوم ۱۳۱۰
- ۳- فرودسار یا فرهنگ نفیسی - تالیف مرحوم دکتر علی اکبر نفیسی  
(باطم الاطبا) - تصحیح و مقابله سعید نفیسی - جلد نخست اس طهران  
۱۳۱۷ - ۱۳۱۸
- ۴- فرودسار یا فرهنگ نفیسی - جلد دوم ت - د - طهران ۱۳۱۸-۱۳۱۹
- ۵- فرهنگنامه فارسی - فراهم آورده سعید نفیسی - مجلد نخست آ -  
ب و اس - تهران ۱۳۱۹
- ۶- فرودسار یا فرهنگ نفیسی - جلد سوم د - د - طهران -

۱۳۱۸ - ۱۳۲۰

۷- فرنودسار یا فرهنگ نفیسی - جلد چهارم - ع - ل - طهران -

۱۳۲۱ - ۱۳۲۴

۸- فرنودسار یا فرهنگ نفیسی - جلد پنجم - م - ی - زیر چاپ

۹- فرهنگنامه پارسی مجلد دوم - زیر چاپ

۱۰- فرهنگ جیبی فرانسه بفارسی - زیر چاپ

### (۴) متون نشر فارسی

۱۱- کتاب نصیحت نامه معروف بقابوس نامه تالیف امیر عنصر المعالی  
کیکاوس بن اسکندر بن قابوس بن وشمگیر بن زیار - نامقدمه و حواشی

بقلم سعید نفیسی - طهران ۱۳۱۲

۱۲- آثار گمشده ابوالفضل بیهمی - طهران ۱۳۱۵

۱۳- دستاویز تالیف غیاث الدین بن همام الدین معروف بخودنمیر -

با تصحیح و مقدمه سعید نفیسی - طهران ۱۳۱۷

۱۴- تاریخ گیتی گشا در تاریخ حامدان زند تالیف میرزا محمد صادی

موسوی نامی اصفهانی نادودیل آن تالیف میرزا عبدالکریم بن رضا

الشریف و آقا محمد رضا شیرازی - با تصحیح و مقدمه سعید نفیسی -

طهران ۱۳۱۷

۱۵- تاریخ مسعودی معروف بتاریخ بیهمی از ابوالفضل محمد بن حسین

کاتب بیهمی - نامقاله و تصحیح و حواشی و تعلیقات سعید نفیسی - مجلد

نخست - طهران ۱۳۱۹

۱۶- منتخب قابوسنامه - باهتمام سعید نفیسی - طهران ۱۳۲۰

۱۷- رساله مجدیه تالیف مرحوم حاج میرزا محمدخان مجدالملک - با

مقاله و تصحیح سعید نفیسی - طهران ۱۳۲۱

۱۸- رساله فریدون بن احمد سه سال در احوال مولا باجلال الدین مولوی -

با تصحیح و مقدمه سعید نفیسی - طهران ۱۳۲۵

۱۹- مواهب الهی در تاریخ آل مظفر تالیف معین الدین بن جلال الدین معلم

یزدی - با تصحیح و مقدمه سعید نفیسی - مجلد نخست طهران ۱۳۲۶

۲۰- تاریخ مسعودی معروف بتاریخ بیهمی - مجلد دوم - طهران ۱۳۲۶

۲۱- گشایش و رهانش تالیف شاه ناصر خسرو و روزی قنادیانی - با تصحیح

و مقدمه سعید نفیسی - بمبئی ۱۳۲۸

- ۲۲ - شاهکارهای شرفارسی معاصر - جلد اول - طهران ۱۳۳۰  
۲۳ - تاریخ مسعودی معروف بتاریخ بیهقی - مجلد سوم - طهران ۱۳۳۲  
۲۴ - شاهکارهای شرفارسی معاصر - جلد دوم - طهران ۱۳۳۲  
۲۵ - زین الاخبار از ابوسعید عبدالحی بن ضحاک گردیزی - شامل تاریخ  
ساسانیان و سیره رسول اکرم و خلفا و اخبار امرای خراسان تا پایان  
دوره صفاری - باتصحیح و مقدمه و فهرستها و حواشی سعید نفیسی -

طهران ۱۳۳۳

#### ۴ - متون نظم فارسی

- ۲۶ - رباعیات حکیم عمر خیام با ترجمه حال حکیم بهلم آقای سعید نفیسی  
طهران ۱۳۰۶ (چاپ اول)

- ۲۷ - شاهنامه ابوالقاسم حسن بن اسحق شرفشاه فردوسی تصحیح و مقابله  
آقای سعید نفیسی - جلد اول - باورقی روزنامه ترقی طهران ۱۳۰۸  
۲۸ - رباعیات حکیم عمر خیام با مقدمه و شرح حال حکیم بقلم آقای سعید  
نفیسی - طهران ۱۳۰۹ (چاپ دوم)

- ۲۹ - شاهنامه ابوالقاسم حسن بن اسحق بن شرفشاه فردوسی طوسی تصحیح  
و مقابله سعید نفیسی - جلد اول - طهران ۱۳۱۰

- ۳۰ - رباعیات بابا افضل کاشانی بضمیمه مختصری در احوال و آثار وی  
قلم سعید نفیسی - طهران ۱۳۱۱

- ۳۱ - رباعیات حکیم عمر خیام مصور ضمیمه مقدمه در شرح حال حکیم  
قلم آقای میرزا سعید خان نفیسی - طهران ۱۳۱۱ (چاپ سوم)

- ۳۲ - پندنامه انوشیروان باتصحیح و مقدمه سعید نفیسی - طهران ۱۳۱۲  
۳۳ - رباعیات حکیم عمر خیام با ترجمه حال حکیم بهلم آقای سعید نفیسی -  
طهران ۱۳۱۴ (چاپ چهارم)

- ۳۴ - رباعیات حکیم عمر خیام با ترجمه حال حکیم بهلم آقای سعید نفیسی -  
طهران ۱۳۱۴ (چاپ پنجم)

- ۳۵ - رباعیات حکیم عمر خیام مصور قلم آقای سعید نفیسی [طهران ۱۳۱۵]  
(چاپ ششم)

- ۳۶ - شاهنامه فردوسی - دمالا چاپ و ویرس پس از مقابله با چاپ

تورنر ماکان و ژول مول وضبط نسخه بدلها در حواشی بتوسط سعید نفیسی -

جلد هفتم - طهران ۱۳۱۴

۳۷ - شاهنامه فردوسی - دنباله چاپ و ویرس پس از مقابله با چاپ تورنر

ماکان و ژول مول وضبط نسخه بدلها در حواشی بتوسط سعید نفیسی -

جلد هشتم - طهران ۱۳۱۴

۳۸ - شاهنامه فردوسی - دنباله چاپ و ویرس پس از مقابله با چاپ تورنر

ماکان و ژول مول وضبط نسخه بدلها در حواشی بتوسط سعید نفیسی - جلد

نهم - طهران ۱۳۱۴

۳۹ - شاهنامه فردوسی از روی چاپ ماکان پس از مقابله با نسخ خطی

دیگر - جلد نهم - ملحقات - طهران ۱۳۱۵

۴۰ - سیرالعباد الی المعاد حکیم سنایی غزنوی با تصحیح و مقدمه آقای

سعید نفیسی - طهران ۱۳۱۶

۴۱ - دیوان قطعات و رباعیات ابن یسین با تصحیح و مقدمه سعید نفیسی -

طهران ۱۳۱۸

۴۲ - دیوان قصاید و غزلیات شیخ فریدالدین ابو حامد محمد بن ابوبکر

ابراهیم بن اسحق عطار نیشابوری - با تصحیح و مقدمه سعید نفیسی -

طهران ۱۳۱۹

۴۳ - دیوان حکیم لامعی گرگانی با تصحیح و حواشی آقای سعید نفیسی -

طهران ۱۳۱۹

۴۴ - دیوان قصاید و غزلیات معین الدین جنید شیرازی با تصحیح و مقدمه

دراحوال شاعر بقلم سعید نفیسی - طهران ۱۳۲۰

۴۵ - سخن خوانده امام عمر خدام - زیر چاپ

#### (۴) احوال و آثار بزرگان ایران

۴۶ - احوال و منتخب اشعار خواجوی کرمانی - طهران ۱۳۰۷

۴۷ - شیخ زاهد گیلانی - رشت ۱۳۰۷

۴۷ - احوال و اشعار ابو عبدالله جعفر بن محمد رودکی سمرقندی - مجلد اول -

طهران ۱۳۰۹

۴۹ - احوال و اشعار ابو عبدالله جعفر بن محمد رودکی سمرقندی - مجلد

دوم - طهران ۱۳۱۰



- ۵۴- مجدالدین همکشر شیرازی - طهران ۱۳۱۴
- ۵۱- نظامی در اروپا - طهران ۱۳۱۴
- ۵۲- سخنان سعدی درباره خودش - طهران ۱۳۱۶
- ۵۳- احوال و اشعار فارسی شیخ بهایی - طهران ۱۳۱۶
- ۵۴- احوال و اشعار ابو عبدالله جعفر بن محمد درودکی سمرقندی - مجلد سوم - طهران ۱۳۱۹
- ۵۵- جستجو در احوال و آثار فریدالدین عطار بيشا بوری - طهران ۱۳۲۰
- ۵۶- در پیرامون اشعار و احوال حافظ - طهران ۱۳۲۱
- ۵۷- هفتاد سال زندگی پنجاه سال خدمت بدانش - طهران ۱۳۲۶
- ۵۸- زندگی ابن سینا - کابل ۱۳۳۱
- ۵۹- میرزا اسدالله خان غالب - طهران ۱۳۳۱
- ۶۰- تقریر ابن سینا در احوال خودش و تکلمه آن از شاگردش ابو عبید کوزگانی، ترجمه سعید نفیسی - یادبود هزاره ابن سینا - طهران ۱۳۳۱
- ۶۱- سرگذشت ابن سینا بقلم خود او و شاگردش ابو عبید عبدالواحد جوزجانی با ترجمه سعید نفیسی - طهران ۱۳۳۲
- ۶۲- زندگی و کار و اندیشه روزگار و روسیا - تهران ۱۳۳۳
- ۶۳- ده گفتار ادبی و تاریخی - زیر چاپ
- ۶۴- نظامی گنجوی - زیر چاپ
- ۶۵- ابوالعلاء گنجوی - زیر چاپ
- ۶۶- خاندان بابویه قمی - زیر چاپ
- ۶۷- سخنان سعدی - زیر چاپ

### (۵) تاریخ

- ۶۸- یزدگرد سوم - طهران ۱۳۱۲
- ۶۹- مدرسه نظامیه بغداد - طهران ۱۳۱۳
- ۷۰- پیشرفت ایران - طهران ۱۳۱۸
- ۷۱- تاریخ عمومی قرون معاصر - طهران ۱۳۲۴
- ۷۲- درفش ایران و شیر و خورشید - طهران ۱۳۲۸
- ۷۳- تاریخ بیمارستانهای ایران - طهران ۱۳۲۹
- ۷۴- روزگار ابن سینا - طهران ۱۳۳۱

- ۷۵ - تاریخ تمدن ایران ساسانی - مجلد اول - طهران ۱۳۳۱
- ۷۶ - ابن سینا در اروپا - متن کامل سخنرانی استاد سعید نفیسی در کنفرانس رسمی ابن سینا - طهران ۱۳۳۳
- ۷۷ - علم کلام در اسلام - طهران ۱۳۳۳
- ۷۸ - بابک خرم‌دین یا دلاور آذربایجان - طهران ۱۳۳۳
- ۷۹ - طاهر بن حسین پوشنگی - طهران ۱۳۳۳
- ۸۰ - تاریخ تمدن ایران ساسانی - مجلد دوم - زیر چاپ
- ۸۱ - جستجو در تاریخ ساسانیان - زیر چاپ

## ۶) ادبیات روسی

- ۸۲ - بنیاد ماکسیم گورگی - طهران ۱۳۱۵
- ۸۳ - امواتی از آثار پوشکین - بنیادگار صدمین سال وفات شاعر ، طهران ۱۳۱۵
- ۸۴ - یادبود ایوان اندریویچ کریلوف - طهران ۱۳۲۳
- ۸۵ - سازمان آموزش عمومی در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی - طهران ۱۳۲۳
- ۸۶ - پیشرفت‌های فرهنگی در اتحاد شوروی - طهران ۱۳۲۳
- ۸۷ - ایوان کریلوف - افسانه‌ها - طهران ۱۳۲۳
- ۸۸ - پوشکین - طهران ۱۳۲۵
- ۸۹ - پوشکین - نایب‌نایب‌خانه - ترجمه سعید نفیسی - طهران ۱۳۲۶
- ۹۰ - عشق چنین زایل می‌شود و چند داستان دیگر از لوتالستوی ، ترجمه و مقدمه از سعید نفیسی ، طهران ۱۳۳۱
- ۹۱ - تاریخ ادبیات روسی - زیر چاپ
- ۹۲ - زندگی و کار و هنر ماکسیم گورگی - بنیاد داستان - تالیف و ترجمه سعید نفیسی - زیر چاپ

## ۷) رمان و داستان

- ۹۳ - آخرین یادگار نادرشاه - طهران ۱۳۰۵ (چاپ اول)
- ۹۴ - ریش گروگیس - افسانه جزوه ۲۱ دوره دوم - طهران آذر ماه ۱۳۰۹
- ۹۵ - ریش گروگیس - طوق لعنت - افسانه جزوه ۲۲ دوره دوم - طهران

ذرماه ۱۳۰۹

۹۶ - پس از مرگ پسرش ، شهوت کلام ، افسانه جزوه ۳۲ دوره دوم ،

طهران آذرماه ۱۳۰۹

۹۷ - سیل تمدن - فرنگی مآبی ، خانه پدری ، افسانه جزوه ۳۸ دوره دوم

طهران آذرماه ۱۳۰۹

۹۸ - فرنگیس (چاپ اول) طهران ۱۳۱۰

۹۹ - فرنگیس (چاپ دوم) طهران ۱۳۱۱

۱۰۰ - آخرین یادگار نادرشاه - حیدرآباد دکن ۱۳۵۷ ق و - ۱۳۱۷ ( چاپ دوم )

۱۰۱ - ستارگان سیاه (چاپ اول) - طهران ۱۳۱۷

۱۰۲ - آخرین یادگار نادرشاه - حیدرآباد دکن ۱۳۵۸ ق ۱۳۱۸ ، ( چاپ سوم )

۱۰۳ - آخرین یادگار نادرشاه ، اله آباد ۱۹۳۹ م . ۱۳۱۸ ، ( چاپ چهارم )

۱۰۴ - آخرین یادگار نادرشاه ، حیدرآباد دکن ۱۳۵۹ ق و . ۱۳۱۹ ، ( چاپ پنجم )

۱۰۵ - آخرین یادگار نادرشاه - حیدرآباد دکن ۱۳۶۰ ق و . ۱۳۲۰ ، ( چاپ ششم )

۱۰۶ - آخرین یادگار نادرشاه - حیدرآباد دکن ۱۳۶۱ ق و ، ۱۳۲۱ ، ( چاپ هفتم )

۱۰۷ - آخرین یادگار نادرشاه - حیدرآباد دکن ۱۳۶۲ ق و ، ۱۳۲۲ ، ( چاپ هشتم )

۱۰۸ - فرنگیس ( چاپ سوم ) ، طهران ۱۳۲۷

۱۰۹ - آخرین یادگار نادرشاه ، اله آباد ۱۹۴۷ م . ۱۳۲۶ ( چاپ نهم )

۱۱۰ - فرنگیس ( چاپ چهارم ) ، طهران ۱۳۲۷

۱۱۱ - ستارگان سیاه ( چاپ دوم ) - تهران ۱۳۲۸

۱۱۲ - ماه بخشب - طهران ۱۳۲۸

۱۱۳ - نیمه راه بهشت ( چاپ اول ) طهران ۱۳۳۱

۱۱۴ - نیمه راه بهشت ( چاپ دوم ) طهران ۱۳۳۲

## (۹) ترجمه

- ۱۱۵ - معالجه تازه برای حفظ دندانهای طبیعی و دهان - تالیف دکتر گریگوریان، ترجمه سعید نفیسی، ناظم الاطباء طهران ۱۳۲۹ ق. ۱۲۹۰ ش.  
۱۱۶ - صحت تغذیه و عیان در ایران - تالیف فلاف و ل. رابینو - ترجمه سعید نفیسی، طهران ۱۲۹۸  
۱۱۷ - تاریخ ترکیه - تالیف سرهنگ لاموش - ترجمه سعید نفیسی، طهران ۱۳۱۶  
۱۱۸ - سرانجام آلمان (به مقاله لوموند) - طهران ۱۹۴۶ م ۱۳۲۶

## (۱۰) آثار محلی

- ۱۱۹ - محله فلاح و تجارت - به دستور سعید نفیسی - سال اول طهران ۱۲۹۷  
۱۲۰ - « « « « - سال دوم - طهران ۱۲۹۸  
۱۲۱ - « « « « - سال سوم - طهران ۱۲۹۹  
۱۲۲ - روزنامه امید - موسس و بنیانگذار سعید نفیسی - شماره اول ۱ سرطان ۱۳۰۲ - شماره ۷ اول اسفند ۱۳۰۲ (نام عهدی غلاب)  
۱۲۳ - هدیه دوسانه - از طرف صدر علی کمالی - محمد حسین حسینی - سعید نفیسی - طهران ۱۳۰۴  
۱۲۴ - شرق، محله ماهیان، صاحب امتیاز و موسس محمد مصباحی - مدیر و نویسنده سعید نفیسی - دوره اول از دیماه ۱۳۰۹ تا بهمن ماه ۱۲۱۰  
۱۲۵ - پیام نو - ناشر افکار اجتماعی و روابط فرهنگی ایران با اتحاد جماهیر شوروی - منشور اجتماعی و مانده هفتصد و سه سعید نفیسی، سال اول - امرداد ماه ۱۳۲۳ - آبان ماه ۱۳۲۴  
۱۲۶ - تربیت صلح جوانان کودکان طهران ۱۳۳۱

## (۱۱) زبان فرانسه

- ۱۲۷ - Bibliographie des Principaux travaux européens sur Avicenne - Téhéran 1953  
۱۲۸ - Le livre du Millénaire d' Avicenne - Téhéran 1953



# آثار ادبی بقلم نویسندگان بزرگ مهاضر ایرانی

|     |                           |                |
|-----|---------------------------|----------------|
| ۱۰۰ | مجموعه آثار و معارف عمومی | پیمه راه بهشت  |
| ۱   | «                         | ستاره‌گار سیاه |
| ۵۰  | «                         | فرنگیس         |
| ۵۰  | مجموعه آثار و معارف عمومی | حادثه          |
| ۱   | «                         | سایه           |
| ۵۰  | «                         | موتنه          |
| ۵۰  | «                         | ایام محرم      |
| ۵۰  | مجموعه آثار و معارف عمومی | آئینه          |
| ۵۰  | «                         | هوا            |
| ۵۰  | «                         | سحاب           |
| ۵۰  | «                         | دریاچه         |
| ۵۰  | مجموعه آثار و معارف عمومی | نگین و نگین    |
| ۵۰  | «                         | فولتشی و دیوان |
| ۵۰  | «                         | شیراز          |

